نشر گستره

مجموعه پژوهش‌های تاریخ
تاریخ ایران: ١٦

نقش ترکان آناطولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی

پروفسور فاروق سومر



مترجمین
دکتر احسان اشراقی / دکتر محمد تقی امامی

مجموعهٔ پژوهش های تاریخ

تاریخ ایران: ۱۶



۶۸

کتاب حاضر، ازمتن ذیل به فارسی ترجمه شده است:

Selçuklu Tarih ve Medeniyeti Enstitüsü Yayınları

Tarih Dizisi No. 2

Minyatürler British Museum deki (Or. 3248) Anonim Târîh-i Şah İsmail'den alınmıştır.

Prof. Dr. Faruk SÜMER

SAFEVÎ DEVLETİNİN KURULUSU VE GELİSMESİNDE ANADOLU TÜRKLERİNİN ROLÜ

(Şah İsmail ile Halefleri ve Anadolu Türkleri)

Güven Matbaası
Ankara — 1976

نقش ترکان آناطولی
در
تشکیل و توسعه دولت صفوی

پروفسور فاروق سومر

مترجمین
دکتر احسان اشراقی / دکتر محمد تقی امامی

ویراستار
عبدالله فقیهی



پروفسور فاروق سومر

نقش ترکان آناطولی در تشکیل و توسعهٔ دولت صفوی

مترجمین: دکتر احسان اشراقی ـــ دکتر محمدتقی امامی

ویراستار: عبدالله فقیهی

چاپ اول، زمستان ۱۳۷۱ شمسی

تعداد ۳۳۰۰ نسخه

حروفچینی قیام ـ شرکت قلم، لیتوگرافی: نقش، چاپ: چاپخانه حبیبی

ایران: تهران، خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، کوچه پورجوادی، شماره ۱۳

تلفن ۶۶۰۳۸۸

۹۰۰۰ تومان

بنام خداوند جان و خرد

منظور از نشر «مجموعهٔ پژوهش‌های تاریخ» این است که آثار برگزیده‌ای که در زمینهٔ تاریخ ایران و تاریخ جهان نوشته شده در دسترس خوانندگان، خاصه علاقمندان به تاریخ و دانش‌های انسانی و علوم اجتماعی، قرار گیرد.

این مجموعه پژوهشها، گذشته از آثار پژوهندگان ایرانی، نوشتارهای سایر پژوهشگران را نیز شامل است. کمبود آثاری از این دست، عدم انطباق تعداد کثیری از پژوهش‌های موجود با موازین علمی و واقعیات و نیز اهمیتی که شناخت تحلیلی و تعلیلی تاریخ در آگاهی بر احوال جوامع بشری و کمیت و کیفیت رشد و انحطاط آنها دارد، وجوب نشر این مجموعه را فراهم آورده است.

بخش «تاریخ ایران» هر آن نوشتاری را که در شناخت گذشته و حال جامعهٔ ایران بتواند مفید افتد، شامل خواهد شد: اعم از سفرنامه، روزنامهٔ خاطرات... و بطور اعم، اسناد و مدارک و فاکتوگرافی ها (به مثابه مادهٔ خام این شناخت) تا مکاتب تاریخی و شیوه‌های پژوهش (به عنوان راهنما) و آثار پژوهندگان (به جهت ارائه داده‌ها و یافته‌ها).

بخش «تاریخ جهان» نیز غایتی جز آنچه رفت نخواهد داشت، ولو قالب آثار آن به گونه‌ای دیگر باشد و اغلب، نوشتارهای پژوهشگران بیگانه را شامل شود. که در نهایت، این نیز کمکی خواهد بود در شناخت علمی گذشته و حال این دیار. باشد که به مدد آگاهی بر آنچه که بوده و هستیم، و بر آنچه که بر ما رفته است و می‌رود، اساس بودن و شدنمان را پی افکنیم. انشاءالله.

نشر گستره

فهرست مطالب

بخش دوم

بخش سوم
دوران شاه اسماعیل دوم و سلطان محمد خدابنده
(۹۹۵ـ۹۸٤ هـ. ق. / ۱۵۸۷ـ۱۵۷٦ م.) / ۱۷۵ـ۱۳۵

بخش چهارم
دوران شاه عباس (۱۰۳۷ـ۹۹۵ هـ. ق. / ۱٦۲۸ـ۱۵۸۷ م.) / ۲۳۹ـ۱۷۷

بنام خدا

مقدمهٔ مترجمین

کتاب حاضر تحت عنوان «نقش ترکان آناطولی در تشکیل و توسعهٔ دولت صفوی»، اثری است از پروفسور فاروق سومر استاد تاریخ دانشگاه استانبول که یکی از برجسته‌ترین پژوهشگران تاریخ و فرهنگ ترکان آسیای صغیر به‌شمار می‌رود. مؤلف در سال ۱۹۲٤ م. در قونیه تولد یافت و پس از گذراندن دوره‌های ابتدایی و متوسطه، تحصیلات عالی خود را در دانشکده ادبیات دانشگاه استانبول دنبال کرد و در سال ۱۹٤۸ م. از این دانشگاه فارغ‌التحصیل شد و در سال ۱۹۵۰ م. به اخذ درجهٔ دکتری تاریخ از دانشگاه آنکارا توفیق یافت و سپس به استخدام این دانشگاه درآمد و در بخش تاریخ آن، تدریس «تاریخ قرون وسطی» را برعهده گرفت. وی در سال ۱۹۶۳ م. به مقام استادی دانشکده ادبیات دانشگاه آنکارا نایل شد و در طی این مدت در بخش تاریخ قرون وسطی به پژوهش در تاریخ تمدن ترکان در دوره اسلامی پرداخت؛ از سال ۱۹۷۱ م. به سمت ریاست «گروه تاریخ قرون وسطی» در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه آنکارا منصوب و تا سال ۱۹۸۲ م. که بازنشسته گردید در این سمت اشتغال داشت.

پروفسور فاروق سومر در مدتی که به تدریس می‌پرداخت و یا در سمت اجرایی انجام وظیفه می‌کرد، هیچگاه از مطالعه و تحقیق در تاریخ ترک بویژه دوران اسلامی آن باز نماند؛ و نتیجهٔ این فعالیت، انتشار بیش از هفتاد مقاله و کتاب است که از آن جمله‌اند: اوغوزها (ترکمن ها)؛ نبرد ملازگرد؛ قراقویونلوها، مغولان آناطولی؛ قرامانها؛

قاجارها؛ افشارها؛ تاتارها؛ قره گزها؛ دوقوز اوغوز؛ ایلات آناطولی؛ بیگدلی ها؛ بیات ها؛ بایندرها؛ ترک شدن آناطولی؛ ترکان عراق، سوریه، آناطولی و مانند آن.

کتاب حاضر در واقع ثمره سالیانی دراز مطالعه و تحقیق مؤلف در تاریخ اجتماعی ایلات و عشایر ترک آناطولی است. وی کوشیده است نقش این عشایر را در آغاز قرن شانزدهم میلادی (دهم هجری قمری) در تشکیل دولت صفوی و توسعهٔ آن نشان دهد؛ و اگر از پاره‌ای موارد تعصب‌آلود این تحقیق صرفنظر کنیم، کمتر اثری را سراغ داریم که با این وسعت و دقت از ترکان آناطولی ــ که در آستانهٔ تشکیل دولت صفوی و پس از آن به ایران مهاجرت کردند ــ سخن گفته باشد.

این کتاب شامل مقدمه و پیش گفتار و چهار بخش به شرح زیر است:

بخش اول: دوران شاه اسمعیل اول (۹۰۷-۹۳۰ هـ. ق.)؛

بخش دوم: دوران شاه طهماسب (۹۳۰-۹۸۴ هـ. ق.)؛

بخش سوم: دوران شاه اسمعیل دوم و محمد خدابنده (۹۸۴-۹۹۶ هـ. ق.)؛

بخش چهارم: دوران شاه عباس اول (۹۹۶-۱۰۳۸ هـ. ق.).

مؤلف در هریک از این بخشها ــ پس از ذکر مقدمه‌ای در تاریخ سیاسی و رویدادهای زمان ــ به نام و نشان و محل سکونت و محدودهٔ جغرافیایی و ساختار اجتماعی هریک از ایلات و عشایر پرداخته، اطلاعات جامعی از مشخصات اجتماعی آنها داده است و در پایان کتاب برای حسن ختام، ابیاتی چند از دیوان شاه اسمعیل که محتوایی عارفانه و عاشقانه دارد آورده است.

دربارهٔ نقش ترکان آناطولی در نهضت صفویان، تاکنون بحث جامعی که روشنگر ابهامات این بخش از تاریخ ایران باشد، انجام نگرفته است. تحقیقاتی از این دست، برای پژوهشگران و علاقه‌مندان تاریخ صفویه بسیار مفید و ارزشمند است؛ اما از آنجا که اظهار

نظرهای افراط گرایانهٔ مؤلف محترم در مورد نقش انحصاری ترکان آناطولی درجنبش صفویان و توجه بیش از اندازه به نقش فرهنگی آنان در ساختار حکومت و جامعهٔ صفوی ممکن است نتیجه گیری نادرستی را به ذهن خواننده القاء کند، به ذکرنکاتی هرچند به اختصار مبادرت می‌گردد.

مؤلف در پیش گفتار خود که در واقع محور تحقیقات اوست، برای مهاجرت ترکان به ایران که از قرن چهاردهم میلادی تا عصر صفوی ادامه داشته، اهمیتی همه جانبه و تاریخساز قائل شده و پیامد این مهاجرتها را علاوه بر اثرات سیاسی و نظامی آن، به قلمرو فرهنگ و سنن قومی کشورمیزبان نیز کشانده است. وی نظریه «ملی بودن دولت صفوی» و «سیادت و تشیع دودمان صفوی» را قطعاً مردود شناخته و دولت صفوی را دنبالهٔ حکومت ترکان، و سازمانهای اجتماعی و سیاسی و فرهنگی این دولت را نیز دنبالهٔ سنتهای ترکان آناطولی و جغتایی می‌داند؛ که به نظرما، درهیچ یک ازموارد یاد شده به صورت قطعی نمی‌توان اظهار نظر کرد. امروز مسائل تاریخی را با سلیقه های شخصی و تعصبات قومی نمی‌توان بررسی کرد؛ و نتایجی که از این قبیل بررسیها عرضه شود، برای دوستداران تاریخ زیان‌آور است. مهاجرتهای اقوام و ملل بخش مهمی از زندگانی بشر را تشکیل داده و حاصل این جابجا شدنها، انتقال تمدنها و فرهنگها از سویی به سویی و کلاً تکوین تمدنهای گوناگون است.

تشکیل دولت صفوی در عرصهٔ تاریخ ایران، از یکسو به نهضتهای مذهبی و سیاسی و فکری ایران در ادوار بعد از اسلام و در رویارویی با دستگاه خلافت وحکومتهای همسوی آن در ایران و از سوی دیگر به نیروی ایلات وعشایر آناطولی که مریدان و پیروان خانقاه اردبیل بودند ارتباط می‌یابد؛ و در بررسی ماهیت نهضت صفویان، سیر شریعت و طریقت و تأثیرگذاری جریانات فکری و حرکتهای مردمی در برابر مظالم حاکمیت های وقت جای مشخصی دارد. جنبشهای موالی و قیام ابومسلم و زیدیان وعلویان وتشکیل دولت شیعهٔ آل بویه

و ظهور اسمعیلیان و تشکیل دولت فاطمی و قیام سربداران و سادات قوامی مازندران، پیدایش فرقه‌های بکتاشیه و حروفیه، اهل فتوت و عیاران و جوانمردان نشانه‌های بارزی از عکس‌العملهای مردم این مرزوبوم در برابر سیاستهای سختگیرانهٔ دستگاه خلافت بغداد و حکومتهای همسوی آن در ایران بوده است.

سقوط بغداد در سال ۶۵۶ هجری قمری توسط هلاکوخان مغول و از بین رفتن کانون تحریکات ضد آزاد اندیشیهای زمان و سیاست تسامح ایلخانان در برابر مذاهب و نحله‌های فکری، زمینهٔ رشد آنها را در ایران و خارج از ایران فراهم ساخت. تشیع که بعد از زمان کوتاهی در دورهٔ آل‌بویه، مجالی برای عرض وجود و تبلیغات نیافته بود، میدانی برای نشر و گسترش به دست آورد. در دوره حکومت ایلخانان، سلطان **تگودار** ملقب به احمد و **غازان‌خان** که محمود نام گرفت اسلام را پذیرفتند. **الجایتو**(محمد خدابنده) نیز در اوایل حکومت مذهب شیعه اختیار کرد و به ترویج آن همت گماشت؛ از این زمان به بعد زمینه‌های مناسبی برای رشد تشیع پیدا شد: **ابن‌المطهر الحلی** ــ یکی از پیشوایان تشیع اثنی‌عشری ــ الجایتو را به شیعه متمایل ساخت؛ **محمدبن مکی العاملی**،علی مؤید سربداری را مورد تایید قرار داد و کتاب «لمعهٔ دمشقیه» را برای او فرستاد و **ابن فهد الحلی** در زمان حکومت جلایریان و قراقویونلوها در جلب رؤسای ترکمن به مذهب شیعه کوشید؛ که این مجموع به توسعه و پیشرفت تشیع کمک کرد. ظهور دولت شیعی سربداران و حکومت سادات مرعشی مازندران و سادات کیا در گیلان و توجهی که حکام قراقویونلو به مذهب شیعه نشان دادند، دلایلی بر این توسعه و پیشرفت است.

همراه با این دگرگونیها، طریقت‌های صوفیانه نیز به فرهنگ ایران رنگ‌ور وی تازه‌ای بخشیدند. **تصوف**، که در قرون اولیه اسلامی از عرفان و محبت الهی مایه گرفته بود، رفته رفته دامنهٔ وسیع‌تری یافت و سیروسلوک و ریاضت نفس و مبارزه با تعلقات دنیوی برای وصول به خداوند و رهایی از قیدوبندهای جهان مادی، به مثابهٔ نوعی مبارزه

منفی با بی‌عدالتی های اجتماعی و فساد و مظالم حکومتها، در فرهنگ ایرانی جای گرفت و در عصر مغول و تیمور خانقاهها به پناهگاه فکری انسانهای تحت ستم و روشن‌بین تبدیل شد. وجوه اشتراک تشیع و تصوف و جمعیت های اهل فتوت و جوانمردان و عیاران و اخی ها در ستیز و آویز با ستمگری ها و بویژه فصل مشترک آنان در محبت نسبت به حضرت علی (ع) که مقتدای اهل طریقت و پیشوای شیعیان است، به تدریج این مکتبها را بهم نزدیک کرد. در قرن هشتم و نهم فرقه **بکتاشیه** و **حروفیه** که دو جریان منشعب از تشیع بودند، به طریقت های متمایل به شیعه افزوده شدند. پیروان **حاجی بکتاش ولی** که به بکتاشیه معروف شدند و خود را دوستدار حضرت علی (ع) می‌دانستند، به علت نامساعد بودن اوضاع ایران به آناطولی مهاجرت کردند و رهبرانشان در آن سامان به ایجاد تشکیلات مخفی پرداختند. **فرقه حروفیه** نیز در دوره تیمور به شکل یک اندیشهٔ عرفانی و ملهم از بعضی اعتقادات شیعه، علیه حاکمیت تیمور به مبارزه فکری برخاست؛ امّا قتل **فضل‌الله استرآبادی** رهبر این فرقه به فرمان تیمور، سبب شد تا پیروان او نیز به آسیای صغیر مهاجرت کنند و در آن جا بود که به تشکیلات بکتاشیه پیوسته و با نفوذ در این فرقه به انتشار اندیشه های خود پرداختند. از سوی دیگر، سرزمین آسیای صغیر نیز که از عصر سلاجقه به صورت منطقه‌ای مهاجر پذیر درآمده بود، به غلبه های فکری کمک کرد. در زمانی که **طغرل سلجوقی** نیروهای بیزانس را در ملازگرد درهم شکست، آسیای صغیر به تدریج از مهاجرین مسلمان پر شد. اکثر این مهاجرین ایرانی بودند و با استقرار آنان راه نفوذ زبان و فرهنگ ایرانی نیز به آن سامان گشوده شد. در دوران سلجوقیان روم، به علت پشتیبانی آنان از فرهنگ ایرانی، زبان فارسی تبدیل به زبان حاکمیت شد و بهمین دلیل رشد و گسترش یافت و به تدریج فضای فرهنگی و ادبی و دیوانی آسیای صغیر را در دوران سلاجقه و ایلخانان مغول و امپراطوری عثمانی تحت سیطره خود گرفت.

همگام با مهاجرت ایرانیان به آسیای صغیر، به تدریج دستجات مهاجر ترک آسیای میانه نیز در آناطولی ساکن شدند؛ و برخلاف ایرانیان که در شهرهای این سامان سکنی گزیدند، به اقتضای کوچ‌نشینی و زندگی دامداری، درمناطق کوهستانی و مراتع جایگزین شدند. در طبیعت متنوعی چون آسیای صغیر که مأمن مهاجرین و اقوامی بود که به حکم اضطرار و رهایی از چنگ یغماگران گریخته بودند، یونانیان مسیحی و ارامنه و آشوریان و اعراب و یهود و ملتهای دیگر نیز زندگی می‌کردند. با افزایش ایلات و عشایر ترک و اسکان آنها در مناطق روستایی و مرغزارها، به تدریج دو نوع معیشت و بالمآل دو نوع فرهنگ در این سرزمین به وجود آمد: فرهنگ شهری و فرهنگ روستایی ـ عشیره‌ای. سلاجقهٔ روم به تقلید از سلاجقهٔ بزرگ نظام دیوانی خود را بر پایه استفاده از دیوانسالاران ایرانی قرار دادند و مذهب تسنن به عنوان مذهب حاکمیت، با سیاست اداری و اجتماعی توام گردید. در این شرایط، یک دوگانگی مذهبی و سیاسی بین شهر و روستا پدید آمد و فقر و تهیدستی ایلات و عشایر کوچ‌نشین رویاروی غنا و حاکمیت طبقات شهری قرار گرفت و نارضایی روستانشینان، زمینهٔ مساعدی برای تبلیغات اهل طریقت و صوفیان و شعارهای آرمانی و رهایی‌بخش فرقه‌های «تشیع» بویژه «تشیع غالی» فراهم ساخت. رؤسا و پیشوایان عشایر که در لباس «بابا»های آسیای صغیر ظاهر شدند، در واقع ادامه‌دهندگان راه و روش «شَمَن»های آسیای میانه بودند که عشایر اطاعتشان را واجب می‌دانستند؛ و اینان بودند که به صورت رهبران دینی و سیاسی درآمدند و قیام و جنبش **بابائیان** در قرن هفتم به دست همین رهبران و با کمک ایلات و عشایر ناراضی بر پا شد. **بابا اسحاق** چهرهٔ شناخته شده‌ای از رهبری قیام بابائیان علیه مظالمی است که بر کوچ‌نشینان و روستائیان آسیای صغیر رفته است. گرچه این نوع جنبشهای اجتماعی به دست سلاجقه و خانان مغول از میان رفت، امّا خاطره و اثرات آنها در اذهان ایلات و عشایر باقی ماند و الهام‌بخش مبارزات

بعدی آنان گردید. نفوذ فرقهٔ بکتاشیه و غلاة شیعه در میان کوچ نشینان، رفته رفته آنها را به تشیع و طریقت های همسوی آن متمایل ساخت. نگاهی ساده به معتقدات ترکان آناطولی، نشان می‌دهد که تا چه اندازه این اعتقادات از منابع مذهبی و فکری ایران الهام گرفته است.

در سال ۷۰۰ هجری قمری شیخ صفی الدین اردبیلی نیای بزرگ صفویان و جانشین شیخ زاهد گیلانی خانقاه خود را در اردبیل بر پا کرد؛ و این امر مقارن بود با اواخر حکومت الجایتو.

مکتب شیخ صفی الدین که باید آنرا «طریقت صفوی» نامید، بر اثر ارشادات او که از زهد و عرفان سرچشمه گرفته بود، و اراده و تصمیم او در تربیت مریدان سرسپرده و صاحبدل، دامنهٔ نفوذ خانقاه اردبیل را در ایران و خارج از ایران گسترده ساخت و فراوانی مریدان او احترام حکام ایلخانی و دولتمداران روزگار را نسبت به وی برانگیخت. در مکاتبات رشیدی موردی هست که به ارسال مال و هدایا از سوی خواجه رشید به خانقاه شیخ حکایت دارد؛ خواجه غیاث الدین محمد ــ فرزند خواجه رشید ــ با خضوع آمیخته با احتیاط به حضور شیخ می‌رسید و ایلخانان ملاقات با او را ارج می‌نهادند.

در دوران حیات شیخ و بازماندگانش اشخاصی از مبلغان خانقاه تحت عناوین «خلیفه»، «بابا»، «پیره» و «اخی» درمیان عشایر ترک و ترکمن آناطولی به تبلیغ پرداختند. هنگامی که مسند ارشاد خانقاده در ۸۵۱ هـ. ق به شیخ جنید فرزند شیخ صدرالدین ابراهیم رسید، تشیع اثنی عشری در خانقاه اردبیل پایگاه مستحکمی یافته بود. تبلیغات طریقت صفوی در قفقاز و آذربایجان و آناطولی همراه با تبلیغات تشیع شدت یافت و فرستادگان طریقت صفوی، سرزمینهای عشیره‌نشین آناطولی را به پایگاه رهبران خانقاه اردبیل تبدیل کردند. خط مشی این طریقت با ورود شیخ جنید به عرصهٔ رقابتهای سیاسی موجود آن زمان ــ بویژه رقابتی که بین اوزون حسن آق‌قویونلو و جهانشاه قراقویونلو وجود داشت ــ جنبهٔ سیاسی و نظامی به خود گرفت و جانشین او شیخ

حیدر، با تشکیل نیروی قزلباش به جنبش صفویان چهره‌ای نظامی بخشید. از همین دوران است که خانقاه اردبیل به تدریج وارد میدان سیاست و حرکتهای جنگی می‌شود.

اسماعیل پسر حیدر که به صورت پناهنده در گیلان می‌زیست، در سال ۹۰۶ هـ.ق با کمک عده‌ای از خواص و سرسپردگان خود قیام کرد و پس از خروج از گیلان و رسیدن به ناحیهٔ «ارجوان»، هزاران قزلباش از جان گذشته از آناطولی و دیگر مناطق نفوذ خانقاه اردبیل به گرد او فراهم آمده و آمادهٔ اجرای فرامین او شدند. به کمک همین نیروها بود که وی موفق شد پس از شکست شروانشاه و آق‌قویونلوها در سال ۹۰۷ هـ.ق دولت صفویه را زیر لوای مذهب تشیع و با مرکزیت سیاسی ـ اداری واحد ایجاد کند.

براساس اطلاعات «صفوةالصفا» نوشتهٔ ابن بزار، «کرد» بودن اسماعیل بر «ترک» بودن وی می‌چربد؛ و حقیقت این است که دولت صفوی که شاه اسماعیل آنرا بنیان نهاد، در سراسر حیات خود با ترکان عثمانی و یا طوایف ترک اوزبک در جنگ بوده است. استفاده از میراثهای دیوانی حکومتهای ترکمن و پیوستن عشایر ترکمن قزلباش به صفویان، «ترک» بودن این دولت را مدلل نمی‌سازد.

مسئلهٔ سیادت و یا تشیع نیاکان شاه اسمعیل نیز چیزی از اهمیت مسئله نمی‌کاهد، زیرا نفی و اثبات این انتسابات خود مستلزم پژوهشهای بیشتری است؛ زیرا به همان نسبت که اثبات این سیادت و قبول آن خالی از اشکال نیست، رد آن نیز با شواهد تاریخی اشکالاتی را مطرح می‌سازد. اما در ورای نسب‌سازیهای شاهان صفوی بعد از تشکیل این دولت و رد این ادعاها از سوی دشمنان سرسخت آنان چون عثمانیان و اوزبکان، یک حقیقت تاریخی وجود دارد که ظهور حکومت صفوی در صحنهٔ تاریخ ایران ـــ پس از قرنها گسیختگی قومی و فرهنگی و اداری ـــ باید حادثهٔ تاریخی با اهمیتی تلقی شود. صفویان بنیانگذار دولت مستقلی شدند که پس از دوره‌های طولانی حکومت ترکان سلجوقی، ایلخانان، تیموریان،

حکومتهای ترکمانان و دولتهای کوچک و بزرگ محلی، در چارچوب مرزهای شناخته شده تاریخی پدیدار شد. این دولت در عین حال که از میراثهای حکومتهای ترک بهره گرفت، در محدودهٔ جغرافیایی حاکمیت خود نیز با برقراری مذهب رسمی و ایجاد یک نظام اداری و سیاسی متمرکز امکاناتی را فراهم ساخت تا ابتکارات و خلاقیتهای هنری و فرهنگی و استعدادهای ساکنین این سرزمین دراختیار یک نظام نوین قرار گرفته و هویت خود را بازیابند. تلاش بی امان دولتهای عثمانی و اوزبک برای انهدام حکومت نوپای صفوی، دلیلی بر حساسیت آنها نسبت به موجودیت مستقل آن محسوب می‌شود. پیدایش دولت صفوی آغاز عصری است که ایران به عنوان یک قدرت مستقل در روابط بین‌المللی ظاهر شد و بازرگانی گسترده خارجی بر شکوفائی اقتصاد داخلی آن افزود. حکومت صفوی را باید سرآغاز دورانی دانست که بنیادهای مذهبی، سیاسی و دیوانی آن حتی پس از سقوط نیز همچنان ادامه یافت و به صورت الگوئی برای دولتهای بعدی باقی ماند.

در خاتمه باید متذکر شویم که با تمام دقت علمی که در شناخت ساختار ایلات ترک آناطولی در این اثر استثنایی بکار رفته است، پذیرش نقش انحصاری ایلات ترک در استقرار و گسترش دولت صفوی به منزلهٔ نفی تمامی نهضتهای فکری، سیاسی و مذهبی ایران و تأثیر تعیین کنندهٔ آنان در این رویداد تاریخی است. گذشته از آن، چگونه می‌توان تناقض آشکار بین ارزش‌دان به نقش انحصاری این ایلات شیعی مذهب در نهضت صفویه و ناسزاگوئیهای واقعه‌نویسانی چون مؤلف *تاج التواریخ* را علیه اعتقادات مردم آن ایلات ـ که مورد استناد مکرر مؤلف محترم قرار گرفته ـ توجیه کرد؟ و در نهایت باید گفت که، اگر یک پژوهش تاریخی به دور از گرایشهای غیرعلمی و تحریف و توهین در حق اقوام و ملتها نباشد، منصفانه نیست.

پیشگفتار

روشن نمودن نقش «ترکان آنـاطولی» در تشکیل دولت صفوی، از مسایلی بودکـه توجه مرا ازآغاز انتخاب حرفه‌ای که اینك بدان اشتغال دارم بخود معطوف داشته بود. بنابراین درآثار مختلف خود بـه بحث و بررسی مختصری در پیرامـون این موضوع پرداختم، لکن بررسی اساسی آن را به‌آینده موکول کردم. در این مدت به علت اشتغال به مباحث دیگر، انجام این مهم بعهدهٔ تعویق افتاد و این امر جداً مرا ناراحت‌کرده بود. بـالاخره در سال ۱۹۷۱م.کار بررسی منابع بـه اتمام رسید و نوشتن راآغازکردم ودر ماه شباط ۱۹۷۳ م. کتاب برای چاپ تحویل ناشر گردید. درآنجا نیز به علل مختلف،که از ذکر آنها صرف‌نظر می‌کنم، چاپ و نشرکتاب به تعویق افتاد.

تاریخ دولت صفوی برای ما اهمیتی خاص دارد، مخصوصاًکه عناصر تشکیل دهنده وگسترش دهندهٔ این دولت از «آناطولی» بوده‌اند؛ و نیز مهاجـرت بیش از حد دهقانان و چـادرنشینان صفحات شرق و جنوبشرقی آناطولی بـه ایران، باعث تضعیف نفوس این مناطق‌گردیده است.

در ایـن رساله برای جـدا کردن سایر جمعیت‌های شیعی از عناصر تشکیل دهندهٔ دولت صفوی، در بسیاری از مـوارد به‌آنها لقب قزلباش داده شده است. این عناصر لقب «قزلباش» را بـا مباهـات تمام بکار می‌بردند، بطوریکه دولـت خود را «دولت قزلباش» وحکام خود را «پادشاه قزلباش» ومناطق خود را «سرزمین قزلباش» می‌نامیدند. در قرن سیزدهم وچهاردهم میلادی استعمال «کلاه سرخ» در میان ترکان

چادرنشین آناطولی بطورقطعی روشن است، وبدون شك گسترش این روش درقرنهای بعدی نیز کماکان ادامه داشته است. بدین سبب می‌توان حدس زدکه استعمال کلاه یا «تاج سرخ» بوسیلهٔ مریدان و نظامیان دولت صفوی، با الهام از این رسوم باشد.

سیاست خشن و هجوم دولت عثمانی بـه جمعیت‌های علوی تابع خود نمی‌توانست سیاست درستی باشد، زیرا ادامه این روش می‌توانست بسیاری از ایالات آناطولی را از نظر اقتصادی و نظامی بمناطقی مرده و خالی از سکنه تبدیل کند. از طرفی می‌دانیم بسیاری از این عناصر در استخدام ارتش عثمانی بـودند، بطوری‌که شکل‌گیری بعضی از شورشهای قرن شانزدهم میلادی عثمانی ناشی ازسیاست دولت نبوده است؛ بلکه عـدم رضایت از بی‌عدالتی حاکم بـر جامعه بودکه اهل سنت را نیز درکنار شیعیان به‌ایجاد شورش و مهاجرت به ایـران وادار نمود. دولت عثمانی، ترکان قزلباش را به‌علت فعالیت سیاسی آنها مجازات‌می‌کرد.

کمال پاشازاده، در شعری‌که بمناسبت مهاجرت ترکان چادرنشین آناطولی و تشکیل دولت صفوی سروده، می‌گوید:

تـرکلر ترك ائـدیلر دیـارلرین یـوق باهایا ساتدیلر داوارلرین

یعنی: «ترکان، احشام خود را به بهایی نـاچیز فروختند و دیار خود را ترك‌کردند».

ترکان شیعی مذهب، با وابستگی تام به فرهنگ ترکی خود، درتمامی صحنه‌ها خدمتگزار صدیق ملت و وطـن خویش بـوده و توانسته‌اند با شایستگی فـرهنگ دیرین خود را تا امروز حفظ‌کنند.

درمقدمه این بحث پس ازذکر فعالیتهای شیخ جنید و شیخ حیدر، نحوهٔ جمع شدن مریدان به دورپدروجدشاه اسماعیل وتشکیل دولت صفوی ذکرشده است. سپس در ادامهٔ بحث، موقعیت قبایل ترك و امرای منتسب به‌آنها بـه شکل وسیعی از زمان شاه طهماسب وسه جانشین بلافصل اوشاه اسماعیـل دوم، سلطان محمد و شاه‌عباس اول، مورد بـررسی قـرارگرفته است. در مـورد نقش این امراء در بـه سلطنت رسانیدن شاهزادهٔ اصیل صفوی می‌توان یك‌کتاب «انساب» نگاشت، مانند نقش امرای‌عرب در زمان بنی‌امیه و نویانهای مغول در دوران ایلخانیان.

در خاتمه لازم است از کمك و همکاری همسرم در تدوین فهرست کتاب، از آقای اورحان دویران مدیـر انتشارات جوون به خاطر چاپ خـوب کتاب، از آقای نائیل اتاار به پاس نظارت برامور چاپ و از آسیستانهای گروه خود به جهت ماشین کردن و بررسی مجدد مطالب، تشکر و قدردانی کنم.

فاروق سومر
سیام حزیران ۱۹۷۵م.

مقدمه

تشکیل دولت صفوی یکی از حوادث مهم تاریخ اسلام و ترکیه است. نتیجه مهم این حادثه به وجود آمدن یك مرکز جدید در عالم اسلامی است. این مرکزیت که تا امروز نیز ادامه یافته است، در سرزمین ایران و با نام مذهب تشیع اعلام حضور کرد. نکتهٔ اصلی و مهم این موضوع، آمدن شیعیان از آناطولی به ایران می‌باشد. عناصر تعمیم دهندهٔ مذهب شیعه در ایران، همان عناصر تشکیل دهندهٔ دولت شیعی صفوی در بین ترکان قزلباش آناطولی بوده‌اند. فعالیت و تأثیر ترکان آناطولی در تشکیل دولت صفوی و گسترش مذهب شیعه به صورت یك مذهب بی‌رقیب در ایران، از مطالبی است که تا به امروز از طرف مورخین بطورکامل روشن نشده و امید می‌رودکه در بررسی حاضر این امر مهم تا حدودی روشن شود.

امروز از طرفداران نظریه «ملی بودن دولت صفوی»، در میان دانشمندان مشهور کسی باقی نمانده است. هنگامیکه دولت صفوی دقیقاً مورد بررسی قرار گیرد، حقیقت امر به سادگی برای ما آشکار می‌شود. درواقع این خاندان هیچگونه وابستگی به «سادات» نداشته وانتساب این خاندان به کردی از «سینجار» بنام فیروزشاه را باید بدون شك پذیرفت[1]. دراینجا می‌توان حدس زدکه فیروزشاه جدصفی‌الدین اسحاق در قرن دهم میلادی به هنگام پراکنده شدن کردها در آذربایجان و اران، به اردبیل آمده و در نزدیکی این شهر سکونت گزیده است. درنیمهٔ دوم قرن یازدهم هنگامیکه

---

۱) احمدکسروی، شیخ‌صفی و تبارش، تهران، ۱۳۳۲ش؛ و نیز رجوع شود به: زکی ولیدی طغان، Sur l'origine des Safavides, Mèlanges, Massignon, Damas ۱۹۵۷ م، ج ۳، ص ۳۵۷–۳۴۵.

سلجوقیان در مناطق آذربایجان، کردستان، اران وشرق آناطولی جایگزین شدند؛ با بسیاری از حکومت‌های محلی کرد مانند روادی، شدادی، مروانی و آناز اوغوللری مواجه شدند. از اینان، روادیان ادارهٔ آذربایجان را در دست داشتند؛ احمدیل نیز از این خاندان در شهرهای تبریز و اردبیل حکومت می‌کرد. شهرهای تحت حاکمیت احمدیل، احتمالاً دراواخر قرن یازدهم میلادی به وسیلهٔ آق‌سنغر و فرزندانش که از غلامان ترک بودند اداره می‌شد.[۲] در زمان قراقویونلوها، منطقهٔ وسیع اردبیل تا مغان مسکن قبیلهٔ چاکرلو بوده است؛ وبراساس نوشتهٔ ابن عربشاه، این قبیله منشاء کردی داشته است.[۳]

خاندان صفوی، احتمالاً، از شیخ‌جنید به این‌طرف ادعای «سیادت» کردند و خود را از اولاد حضرت علی(ع) بشمار آوردند. با منابع مختلفی که در دست داریم، روشن می‌شود که در زمان شیخ جنید و شیخ‌حیدر ـ یعنی نیمهٔ دوم قرن پانزدهم میلادی ـ اکثریت ایرانیان مذهب تسنن داشتند[۴].

---

۲) احمد کسروی، شهریاران گمنام، تهران، ۱۳۰۸ ش: کسروی با نوشتن آق‌سنغر پسر احمدیل، اشتباه بزرگی کرده است (ص ۱۱۹–۱۱۵). در حالیکه آق‌سنغر پسر احمدیل نبوده و یک بردهٔ ترک بوده است. بررسی مجدد آق‌سنغر و فرزندانش خالی از فایده نمی‌باشد.

۳) فاروق سومر در کتاب Kara-Koyunlular، مؤسسه تاریخ ترک، آنکارا، ۱۹۶۷م. ج ۱، ص ۲۹: ترک شدن تمام قبیله چاکرلو را در قرن پانزدهم میلادی می‌نویسد.

۴) حمدالله مستوفی قزوینی در نزهة‌القلوب (تألیف ۷۳۹ ه.ق / ۴۰–۱۳۳۹م.) می‌نویسد: «درآن زمان اکثر اهالی ایران ـ گذشته از اردبیل ـ سنی بودند و درآغاز فعالیتهای شیوخ اردبیل نیز وضع مذهبی ایران به همین منوال بود». از طرفی بر اساس گفتهٔ حسن‌جان که پدرش ایرانی بوده، در هنگام تشکیل دولت صفوی اکثریت جمعیت ایران سنی بودند؛ و نیز گفته خواجه سعدالدین (تاج‌التواریخ، استانبول، ۱۲۸۰ م. ،ص ۲۸۰)، تردیدی راجع به گفته «حسن‌جان» باقی نمی‌گذارد. در این خصوص رجوع شود به: محمد فؤاد کوپرولوزاده، مقاله «Anadolu'da Islamiyet»، نشریهٔ دانشکده ادبیات، شمارهٔ ۵، ص۲۹۷، حاشیه۲.

درواقع تشیع زمان شاه اسماعیل نیزبا معتقدات شیعی ایرانیان فرق بسیاری داشت[۵].

دیگر از دلایلی که معتقدان نظریه «ملی بودن دولت صفوی» ذکر می‌کنند، همسان بودن حدود وثغور دولت صفوی بادولت ملی ساسانیان است[۶]؛ در حالیکه می‌دانیم مرزهای دول دائما در حال تغییر است وحدود جغرافیایی یك دولت دلیلی بر ملی بودن آن دولت نیست. از طرفی حدود ومرزهای دولت‌های سلجوقی و ایلخانی نیز زیاد فرقی با دولت صفوی نداشت.

بطوریکه قبلاً اشاره شد، عناصر تشکیل دهندهٔ دولت صفوی از ترکان آناطولی بودند. این عناصر بـه هیچوجه مناسبتی با ترکان آق‌قویونلو نداشتند، بلکه جمعیتی تازه از ترکان مرکز و جنوب آناطولی بودندکه با اسم قزلباش و با معتقدات شیعی، از عناصر اولیهٔ تشکیل‌دهندهٔ دولت صفوی بشمار می‌رفتند.

دیگر ازمسایلی که دررابطه با این دولت باید بطور اساسی مورد بررسی قرار گیرد، تشکیلات اداری و نظامی صفویان است. گرچه زنده یـاد مینورسکی با نشر «تذکرةالملوك» و ترجمهٔ آن به انگلیسی تحقیقات باارزشی در این زمینه ارائه داده است؛ ولی این کار، ما را ازخواست خود منصرف نمی‌کند. اساس تشکیلات دولت صفوی با الهام از آق‌قـویونلوها نهاده شده و در بسیاری از مسایل نیز از جغتایی‌ها

---

۵) سیاست مذهبی صفویان، به‌طور مختصر و مفید توسط ژان‌اوبن روشن شده است. مقالـه: «La politique religieuse des Safavides» در Le Shi'isme Imämite Bibliothéque des centres d'ètudes superieures spécialisés. s. 235–243

۶) ادوارد گ. براون، A Literary history of Persia، کمبریج، ۱۹۵۳م (چاپ جـدید)، ص ۴–۳ و ۱۵–۱۲؛ والترهینتس، Irans aufstieg zum nationalstaat im funfzehnten Jahrhundert برلین ـ لایپزیگ، ۱۹۳۶ م.؛ ترجمهٔ تـرکی همان مأخذ به وسیلهٔ ت. بییکلی اوغلو تحت‌عنوان، اوزون حسن وشیخ جنید، موسسه تاریخ ترك، آنـکارا، ۱۹۴۹ م.: بنظر می‌آیـد در این کتاب جنبه‌هـای علمی فدای جنبه‌های سیاسی گردیـده است، در اینجا دیگر لزومی بـه بحث دربارهٔ سایر مؤلفین‌که دولت صفوی را یك «دولت ملی» ذکر کرده‌اند نمی‌بینیم، چون تمامی آنها تحت تأثیرعقاید براون‌وهینتس قرار گرفته‌اند.

استفاده کرده‌اند؛ مثلاً تقویم «دوازده حیوانی» ترکان، و مخصوصاً در تشکیلات نظامی، یعنی اصطلاحات: «قورچیان»، «اون‌باشی»، «یوزباشی»، «مین‌باشی» و بسیاری از تعبیرات دیگر که ما آنها را در آق‌قویونلو هم نمی‌بینیم. شکی نیست که صفویان این اصطلاحات را از جغتایی‌ها گرفته‌اند، و اگر رواج ادبیات جغتایی را در زمان صفویان بر این امر اضافه کرده و دولت صفوی را احیاءکننده امپراتوری ایلخانی بدانیم سخنی به‌گزاف نگفته‌ایم. بطوریکه می‌دانیم، هیچ نوشته و سندی به زبان ترکی از دیوان سلجوقیان ایران (حتی از سلجوقیان آناطولی) در دست نیست. در مورد قراقویونلوها نیز وضع به همین منوال است، ولی ارسال مکاتبات ترکی بوسیلهٔ چند نفر از بیگ‌های آق‌قویونلو به ترکیه [عثمانی] را می‌دانیم. در مورد صفویان نیز، از دوران شاه اسماعیل شاهد مکاتبات بسیاری به زبان ترکی در دیوان رسایل صفوی هستیم؛ ومتأسفانه درآرشیو ترکیه ما به هیچ نوشته‌ای به زبان ترکی، که از طرف خان‌های اوزبك مقیم ترکستان به دربار عثمانی فرستاده شده باشد، برخورد نمی‌کنیم.

ترکان ایرانی زمان صفویه، نسبت به‌گذشته، با تراکم بسیار زیاد جمعیت در یك منطقه سکونت‌گزیدند. علت این امر نیز تشکیل دولت صفوی و مهاجرت دسته‌جمعی ترکان از [آسیای صغیر] به ایران می‌باشد. این مهاجرت‌ها بیش از یك قرن طول کشید، حتی تا اوایل قرن هیجدهم میلادی نیز ما اسناد و مدارکی از مهاجرت این قبایل به ایران در دست داریم.[۷] مهاجرت ترکان آناطولی به ایران، بنابر دلایل سیاسی، از قرن چهاردهم میلادی آغازگردید. حتی بعضی از قبایل ترك در قرن نوزدهم نیز مهاجرت خود را ازآناطولی (روم) بخاطر می‌آوردند. اولین مهاجرت در سال ۱۳۳۶ م. با حملهٔ حاکم مغولی دیار بکر بنام علی‌پادشاه از قبیلهٔ «اویرات» به آرپاغون (ارپا) حاکم ایلخانی آن ناحیه آغازگردید؛ با پیروزی علی

---

۷) رجوع‌شود به: «Azerbaycan'in Türklesmesi tarihine umumi»، بولتن، ۱۹۵۷ م.، شماره ۸۳، ص ۴۲۹-۴۴۷؛ مقاله «Anadolu'da Mogollar»، نشریهٔ تحقیقات سلجوقیان، ج ۱، ص ۱۱۰-۹۶؛ کتاب Oguzlar. چاپ دوم، آنکارا، ۱۹۷۲ م. ص ۱۴۵-۱۵۴.

پادشاه بر آرپاغون و حاکمیت او در نواحی شرق و جنوب‌شرقی آناطولی، جماعت زیادی از مغولان و ترکان این نواحی به ایران مهاجرت کردند. در همان سال، در زمان حاکمیت شیخ حسن جلایر والی کل آناطولی از سوی مغولان، جمعیت زیادی از ترك و مغول از آناطولی مرکزی این مهاجرتها را پی گرفتند. مهاجرتی که با سفر شیخ حسن چوپانی ودمیرتاش دروغین از آناطولی مرکزی به‌ایران صورت گرفت، از دو مهاجرت قبلی اساسی‌تر بوده است. در قرن پانزدهم نیز مهاجرت قراقویونلو و آق‌قویونلوها را به ایران می‌دانیم. در این مهاجرتها بسیاری از جمعیتهای نواحی شرقی و جنوب‌شرقی آناطولی به ایران کوچ کردند، و درعین حال موجب مهاجرت بعضی از قبایل ترك آناطولی مرکزی نیز گردیدند. مثلاً قراقویونلوها سبب کوچاندن شاخه‌ای از قبیلهٔ آغاج اریلر ساکن نواحی «ماراش» و «البستان» گردیدند، که این قبیله موجودیت خود را تا به امروز حفظ کرده است. ولی بر اساس اطلاعاتی که در دست داریم، مهاجرتهایی که در زمان تشکیل دولت صفوی صورت گرفته است، از نظر تعداد جمعیت و استمرار آن، با مهاجرت‌های قبلی قابل مقایسه نیست. حتی پس از تشکیل دولت صفوی، باز این دولت مدتهای مدیدی نیروی انسانی مورد نیاز خود را از این نواحی تأمین می‌کرد. بهر صورت دو دشمن سرسخت، یعنی عثمانیها و صفویان، مدت یك قرن مشترکاً از نیروی انسانی این نواحی استفاده کردند.

در زمان صفویان جمعیت‌های ترك با نام «ترك» از فارسها و دیگر عناصر جدا می‌شدند. درکتابها در برابر لفظ «ترك»، مثل سابق ازلغت «تاجیك» (جمع: تاجیکان و تاجیکیه) استفاده می‌شد؛ ولی ترکان در بین خود لغت متداول «تات» را به‌کار می‌بردند. تاجیك‌ها مانند سابق تشکیلات اداری دولت را در دست داشتند؛ ولی در قرن شانزدهم آنها ــ مانند دوران سلجوقیان ــ صاحب نفوذ وقدرت زیادی در دستگاه نبودند و در ادارهٔ دولت، قدرت بیشتر در دست ترکان بود. با توجه به نمونه‌هایی که درآینده به‌آن بر خواهیم خورد، آنها حاضر نبودند به غیر از امور مالی سایر امور مملکت را بدست تاجیك‌ها بسپارند. ترکان غیر از حاکمیت بر سرنوشت

دولت، صاحب یك فرهنگ قومی قوی نیز بودند؛ و در کنار ادبیات شفاهی، ادبیات منظوم نیز داشتند. در این مورد تذکره نویسانی مانند سام‌میرزا و صادقی، در کتابهای خود یك بخش را اختصاص به ذکر اشعار بیگ‌های ترك داده‌اند. مخصوصاً در دربار صفویه در کنار آوازهای محلی «چخور اووا»، اشعار شعرای بزرگ ترك چون علیشیر نوائی و فضولی نیز خوانده می‌شد. بر خلاف پیش‌بینی‌ها، انتقال مرکز دولت به اصفهان نیز تغییری در رویهٔ دربار ایجاد نکرد و زبان ترکی، زبان رسمی دربار بود وحاکمیت خود را در دربار صفوی تا زمان شاه‌عباس [اول]وجانشینان وی حفظ نمود. دراین شهرشعرای بسیاری پیدا شدند وبه زبان ترکی شعرسرودند،چون این زبان نه تنها زبان امرا وسرکردگان بلکه زبان مادری خاندان صفوی نیز محسوب می‌شد. اشعار ترکی شاه‌اسماعیل بیشتر از اشعار فارسی او می‌باشد،[8] دلیل علاقه او به‌آثار علیشیر نوائی نیز داشتن زبان مادری ترکی بوده است. علی‌رغم دشمنی و نفرت شدید میان صفویان و عثمانیها، مناسبات فرهنگی ترکان این دو منطقه کماکان ادامه داشت. در این خصوص، بدون شك، عامل ترکان قزلباش آناطولی بودند. بهر حال، در سایهٔ این افراد بوده که با متداول شدن داستان «کوراوغلی» بوسیلهٔ عاشق‌ها در اوایل قرن هفدهم، بلافاصله این داستان در بین ترکان ایران نیز منتشر گردید و در ردیف داستانهای ملی آنها درآمد. در همان زمان، ترکان ایران داستان «دده قورقود» را نیز می‌دانستند و به‌آن عشق می‌ورزیدند. داستان کوراوغلی بوسیلهٔ ترکان ایران، در بین ترکان آن سوی خزر نیز منتشر شده و جزو داستانهای ملی آنها نیز درآمده است. بدین‌صورت داستانهای «کوراوغلی» و «دده‌قورقود» از جیحون تا تونای،* در بین تمام ترکمانان غرب یعنی اوغوزها (یا: اولاد ترکمن) بصورت داستانی مشترك وملی درآمد. چنین است داستانهای «اصلی‌وکرم»، «عاشق غریب» و«آرزو و قنبر» که اکثراً در ایران شکل گرفته است. این داستانهای مردمی در ترکیه، ایران و ترکمنستان تا به امروزمشتاقانه خوانده می‌شود. بدین‌ترتیب مشخص و آشکار می‌گردد

---

۸) دیوان قابل اطمینان شاه‌اسماعیل بوسیلهٔ تورخان‌گنجه‌ای منتشر گردیده است:
Il ganzoniere di Sāh Isma'il Hata -i,. Napoli,1959.

* رودخانه دانوب.

که دولت صفوی از نظر دیدگاه و تکیه‌گاه اولیه و همچنین فرهنگ و تشکیلات نظامی، با دولت ترك قبلی این منطقه فرق اساسی نداشته و در بعضی موارد نسبت به‌آنها اوصاف ترکی بیشتری حمل می‌کرد.

مورخین قدیمی ایران عقیده داشتندکه منسوبان طریقت صفوی را تیمورلنگ ازآناطولی به اسارت‌آورده وبه احترام تقاضای خواجه علی‌شاه شیخ صفوی، آنها را آزاد نموده است؛ و بیشتر مریدان صفوی ازنسل‌آن افراد می‌باشند. اگرچه بسیاری از مورخین معاصر شرق وغرب نیز این موضوع را تکرارکرده‌اند، ولی این مطلب عاری از حقیقت است. تیمورلنگ تاتارهای ترکمن ساکن‌آناطولی مرکزی را به زور به ترکستان‌کوچاند، و از طرفی قصدکوچاندن ده‌هزار خانوار ازآذربایجان را نیز داشته.[۱۰] ما منابعی از دوران تیمور در مورد وساطت خواجه علی‌شاه دایر بر آزادی تمامی یا قسمتی ازآنها را در دست نداریم. بدین سبب این خبر نادرست تا قرن‌گذشته در ایران جز خاطره فراموش نشدنی مهاجرین ازآناطولی روم به ایران، خبر دیگری نمی‌تواند باشد.

یکی از مهمترین عوامل وابستگی ترکان آناطولی به طریقت صفوی، شیخ جنید بود (وفات: ۱۴۶۰ م.) شیخ‌جنید برای تصاحب مقام شیخی با عموی خود شیخ جعفر به مجادله برخاست، ولی به‌علت عدم موفقیت مجبوربه ترك اردبیل‌گردید و مانند بسیاری از ایرانیان به‌آناطولی رفت. شیخ‌جعفر، مقام شیخی خود را مدیون

۹) تاریخ شاه‌اسماعیل، ۱۶a–b، دنیسون راس،ص۲۵۰؛ اریکاگلاسن، Die Frühen Safawiden nach Qazi Ahmed Qumi: فریبورگ، ۱۹۰م.، متن، ص ۵۲–۵۱؛ اسکندر بیگ منشی، ص ۱۶–۱۵؛ شیخ‌حسین، سلسلةالنسب صفویه، برلین، ۱۳۴۳ ه.ق / ۱۹۲۴ م، ص۴۸؛ رضاقلی‌خان، روضةالصفای ناصری، تهران، ۱۳۳۹ ش، ج۸، ص۹؛ H. Sohrweide, Der Sieg der Safaviden in Persien und seine ruckwirkungen(Der ,Islam ,1965 ,Band, 41,s.95–223) مؤلف دراین اثرپرارزش خود، روی این مسئله نیز تکیه‌کرده است (ص۱۳۱– ۱۲۵). نظریهٔ مؤلفین قدیمی ایرانی، مبنی بر بخشیدن این اسیران به وسیلهٔ تیمور و به درخواست خواجه علی یا شیخ صدرالدین، درست به نظر نمی‌آید.

۱۰) فاروق سومر، Anadolu,da Mogollar، ص۱۳۱–۱۲۸.

حمایت جهانشاه قراقویونلو حاکم با قدرت آن زمان بوده است.

ما از معتقدات دینی دهقانان و چادرنشینان آناطولی در اواسط قرن پانزدهم میلادی اطلاعی در دست نداریم. از قرار معلوم بخش مهمی ازدهقانان وچادرنشینان با آشنایی مختصر وسطحی با اسلام و به علت فقدان علم و دانش، تحت تأثیر معتقدات قبلی خود که از آسیای مرکزی آورده بودند به زندگی ادامه می‌دادند و اشخاصی به‌اسم «دده» برحیات دینی آنها حاکم بودند. پس از تشکیل دولت صفوی نیز دده‌ها مانند قام‌ها و شمن‌های مغولان ایران، نزد خانواده دارای ارزش و اعتبار بودند. فرزندان شاه‌اسماعیل و شاه طهماسب؛ هر کدام در عین داشتن لله (اتابك، اتالیق) يك دده نیز داشتند؛ این دده‌ها ادامه‌دهنده وظایف قامان و یا شمن‌های دوران مغول بودند. ترکان به شخصیت‌های سیاسی خود بستگی خاص داشته و احترام عمیقی نسبت به‌آنها قائل بودند؛ به طوری که در مرگ گول‌تکین قهرمان افسانه‌های «اورحون»، با ریختن موها به سر و صورت خود و ریختن اشك خونین مدتها به عزاداری می‌پرداختند، نظیر این مراسم در اصفهان نیز در مرگ داود فرزند ملکشاه سلجوقی از طرف ترکان اجرا شد.[۱۱] این مراسم ترکان، با مراسم دهم محرم شیعیان که به مناسبت شهادت حضرت امام حسین(ع) برگزار می‌کنند شباهت‌هایی دارد. ترکان برای شخصیت‌های مذهبی نیز احترام خاصی قائل بودند. به نوشتهٔ «حدود العالم»، او غوزها در سال ۹۵۸ م. دارای «طبیب» بودند و برای آنها احترام زیادی قائل می‌شدند وبه هنگام برخورد باآنها سجده می‌کردند (نمازمی‌بردند)؛ این‌طبیبان بر جان و مال اوغوزها حاکم بودند. در اینجا شبهه‌ای نیست که هدف نویسنده از «طبیبان»،همان«قامان» می‌باشد. به هرحال این افراد برای ترکان عنوان«آتا» داشتند. برای روشن شدن موضوع به مثال دیگری می‌پردازیم: در جنگ طغرل و چغری‌بیگ سلجوقی با مسعود غزنوی، منجم ایرانی برادران سلجوقی به‌آنان ـ درصورت اندکی صبر ـ وعده پیروزی داده بود؛ حکام سلجوقی نیز پس از پیروزی در جنگ، در

---

۱۱) راجع به‌مراسم سوگواری ترکان در دوران مختلف تاریخی و نیز مثال‌های قابل ذکر در این موضوع، رجوع شود به فاروق سومر، مقاله «Oguzlar'a ait destani mahiyette eserler» نشریه دانشکده زبان و تاریخ‌وجغرافیا، شماره ۱۷، ص۴۴۸ـ۴۴۴.

برابر منجم از اسب پیاده شده و نسبت به او مراسم احترام بجای آوردند.[۱۲] ایـن عمل را در زبان ترکی «تعظیم کردن» می‌گویند. در سال ۱۲۴۰ م. که ترکمان‌ها به رهبری بابا اسحق عصیان کرده ودرمقابل حکام سلجوقی بپاخواستند، به‌رهبرخودعنوان «بابا رسول» یا«بابا رسول‌الله» دادند. یعنی نسبت‌به وی به‌چشم پیامبرمی‌نگریستند و حتی پس ازکشته‌شدنش، مریدان چنین عقیده داشتندکه برای آوردن کمك به آسمان رفته است؛ و بدین‌ترتیب به عصیانهای خود ادامه می‌دادند. بابا اسحاق نیز عناوینی راکه در زمان حیاتش به‌وسیلهٔ مریدان بـه او داده شده بود قبول کرده بود.[۱۳] ایـن مثال‌ها می‌رساندکه تـرکان قزلباش آنـاطولی شیخ‌جنید و جانشینانش را بـه چشم پیغمبر(ص) یا حضرت مهدی موعود (ع) و یا حتی خدا می‌نگریستند، و حاضر بـه هرگونه فداکاری واز جان‌گذشتگی برای شیوخ وشاهان خود بودندکه این موضوع در تشکیل وگسترش دولت صفوی یکی از عوامـل مهم بشمار می‌رفت. بنابـراین، نتایج مهمی که ازمثال‌های بالا بدست‌می آید اینست که: با اینکه دهقانان وچادرنشینان ترك آناطولی مدت مدیدی بودکه به اسلام‌گرویده بـودند، ولی در حیات دینی آنها در مناطقی مشخص و مهم هنوز پیشرفتی حاصل نگردیده بـود. در رأس این نوع طرز تفکر، احترام فـراوان نسبت به شخصیت‌هـا در صحنه‌های سیاسی و دینی، از مشخصات بارز و تغییرناپذیر می‌باشد. اثر«فخرکائنات حضرت محمد مصطفی(ص)» به نام مولود، بیش از همه در میان ترکان محترم و مقدس شمرده می‌شود.[۱۴]

راجع به ماهیت وموقعیت مذهب تشیع دربین دهقانان وچادرنشینان آناطولی درقرن۱۵م. هیچگونه‌اطلاعی در دست نیست. کتب تاریخی وسایرمنابع‌موجود نیزتا

---

۱۲) رجوع شود به کتاب Oguzlar، ص ۴۴.

۱۳) راجـع بـه عصیان بابااسحق، رجـوع شـود بـه: تـوران عثمان، در Islam Ansiklopedisi ج ۶، ص۶۲۴-۶۲۳، ماده «غیاث الدین کیخسرودوم»؛ ونیز: کلودکاهن، در Encyclopaedia of Islâm، ج ۱، ص۸۴۴-۸۴۳، ماده «بابایی».

۱۴) وابستگی شدید ترکان به شخصیت‌های سیاسی و مذهبی خود، دلیل بر ضعف آنها نیست؛ بلکه در ایجاد همبستگی و تشکیل دولتهای آنان نقش مهمی داشته است. این طرز تفکر و داشتن زندگی‌جمعی، امکان تشکیل دولت را درهرمکان برای آنها میسر می‌ساخت.

قرن ۱۶ م.، به علت کمی مطالب، ما را در روشن شدن این امر یاری نمی‌کنند.[۱۵] ازطرفی به وضوح می‌توان بکتاشیه را به عنوان گسترش دهندهٔ معتقدات شیعی قبول کرد. این نظر را در مورد «اسماعیل حاجی اوغوللر»، دده غارقین و دیگران مثل خاندان شیوخ نیز می‌توان ابراز داشت. قبول مذهب «شیعه دوازده امامی» از طرف الجایتوی مغول (وفات: ۱۳۱۶م.)، ازسوی دهقانان چادرنشینان شیعه مذهب ایالت‌های مغولی بااستقبال مواجه گردید. پس ازقبول مذهب شیعه ازطرف الجایتوذکر نام ابوبکر، عمر و عثمان در آناطولی قدغن گردید. ترکان آناطولی به الجایتو غیر از «خربنده»، بسیاری از القاب مصطلح در بین مغولان را نیز اطلاق می‌کردند. با قبول مذهب شیعه به وسیلهٔ الجایتو، حرکت جدیدی در بین ترکان و مغولان بوجود آمد. قراقویونلوها گرچه رسماً شیعه نبودند، ولی نسبت به حضرت علی(ع) و اولاد او علاقه‌ای خاص داشتند و این مسئله در نام‌گذاریهای آنان کاملاً آشکار است؛ حتی در بین آنها «اصفهان میرزا» حاکم بغداد (وفات: ۱۴۴۴ م.) دستور داد به اسم دوازده امام خطبه خواندند و سکه زدند.

شیخ جنید در آناطولی زمینهٔ بسیار مساعد و دور از انتظاری یافت، وی هنگام گردش در میان چادرنشینان و دهقانان با بسیاری از افراد شیعه و یا مستعد و متمایل برای قبول مذهب تشیع روبروگردید. در اینجا طرح این سؤال بجا است که آیا

---

۱۵) مقالهٔ فؤادکوپرولو تحت عنوان «Anadolu'da Islamiyet»، نشریه دانشکده، شمارهٔ ۴، ص۳۱۱-۲۸۱ و شماره ۵، ص ۴۸۶-۳۸۵)، با وجودگذشت زمان ارزش و اعتبار خود را در این زمینه حفظ کرده است. تحقیقات گولپینارلی نیز شایان توجه است، مقالهٔ وی درباره قزلباشان (Islam Ansiclopaedia، ج ۶، ص ۷۹۵-۷۸۹)، بویژه در مورد ماهیت قزلباشان آناطولی، پژوهشی با ارزش است. کلودکاهن نیز راجع به موقعیت «شیعه» در دوره سلجوقیان و اتابکان تحقیقاتی کرده است: Le probléme du Shi'isme dans l' Asie mineure Turque prẽ Ottoman (115-129)؛ وی در مقالهٔ «شیعهٔ امامیه» حرکت شیعیان آناطولی را در قرن ۱۶ م. بررسی کرده است. با این حال، تحقیقات و بررسی‌هایی که در اینجا نام برده شد کمبود پژوهش‌های دینی راجع به آناطولی قبل از قرن شانزدهم را جبران نمی‌کند؛ و متأسفانه تاکنون حتی یك متخصص- در این بخش از تاریخ - در ترکیه پرورش نیافته است.

شیخ جنید قبل از آمدن به آناطولی «شیعه» بوده و یا بعد از آمدن به آناطولی مذهب تشیع را پذیرفته است؟ پاسخ به این سؤال آسان نخواهد بود. احتمال دارد که جنید در آناطولی نه تنها به عنوان فردی منتسب به خاندان یك «شیخ طریقت» شهرت یافته، بلکه این نیز محتمل است که به عنوان یك نفر «سید» تبلیغات خود را آغاز کرده باشد. حتی مساعد یافتن زمینهٔ مذهب تشیع، برای آدم حریصی چون او، طبیعی به نظر می‌رسد. راجع به فعالیت جنید در آناطولی اطلاعات کمی در دست داریم، بیشتر این اطلاعات را نیز مدیون عاشق پاشازاده هستیم. بدون شك سخنوری و شایستگی شیخ‌جنید باعث شد که در میان دهقانان و چادرنشینان آناطولی مریدان زیادی بدورخود جمع کند. حتی شیخ‌جنید موفق‌گردید ازمریدان خود سپاه پنج الی ده‌هزار نفری مسلح تشکیل دهد. وی در عین حال با ادعای اولاد حضرت علی (ع) بودن، جنبهٔ سیاسی فعالیت خود را آشکار ساخت. عدم رضایت دهقانان و چادر-نشینان ترك از خرابی اوضاع اقتصادی و سیاسی مملکت و همچنین زیرکی و هوشیاری جنید، انگیزه‌ای برای جلب توجه این افراد شد. شیخ‌جنید به اتفاق این پنج الی ده‌هزارنفر مریدان مسلح خود، به مرزهای طرابوزان دولت روم وارد شد و شروع به غارت کرد؛ وی حتی شهر طرابوزان را به محاصره درآورد، لکن پس از مأیوس شدن از فتح شهر از محاصره دست برداشت. در این موقع اوزون حسن ـ حاکم آن قویونلوها ـ درمقام خود تثبیت شده‌بود (۱۴۵۲ م.)؛ جنید نزد او رفت و اوزون‌حسن نیز از شیخ صفوی بخوبی استقبال کرد و حتی خواهر خود خدیجه‌بیگم را به ازدواج او درآورد. این عمل حاکم آق قویونلو، با جود وابستگی به مذهب تسنن، بیشتر بخاطرجلب حمایت طرفداران شیخ درمقابل دشمن اصلی وی جهانشاه میرزا قراقویونلو بوده‌است. ازطرف دیگراحتمال می‌رود که جنید در این زمان خود را یك شیعهٔ معتدل نشان داده باشد. به‌هرصورت شیخ صفوی پس ازمدتی اقامت در آناطولی، به اتفاق مریدان خویش به اردبیل بازگشت. مدت زیادی از آمدن جنید به اردبیل نگذشته بود که برای تأمین زندگی افراد خود به ناحیه چرکس حمله برد؛ وی در عین حال فکر می کرد که با موفقیت در این جنگها به نفوذ و اعتبار سیاسی

خود خواهد افزود. او در این حرکت نظامی خود، به نظر خلیل‌الله حاکم شیروان اهمیتی نداد و خود را برای نبرد با او ــ در صورت جلوگیری از عبور مریدانش ــ آماده ساخت. او با وجود کمی لشکریان، ولی به خاطر شجاعت و از جان‌گذشتگی مریدان، به پیروزی خویش در این نبرد امیدوار بود. اما با وجود شجاعت و فداکاری مریدان، شیخ جنید از شیروانشاه شکست خورد و در میدان نبرد باقی ماند (تولدش معلوم نیست؛ مرگ: ۱۴۶۰[۱۶] م.). اینکه جنید بر اثر فعالیت سیاسی تا چه اندازه نیروی انسانی فعال آناطولی را بدور خود جمع نمود، خود موضوعی قابل بحث است.

این شکست به هیچ‌وجه باعث دلسردی وضعف وپراکندگی مریدان طریقت صفوی نشد، زیرا شیخ فرزندانی داشت وبه موجب وصیت اومریدانش بدور حیدر فرزند خدیجه‌بیگم ــ خواهر اوزون‌حسن ــ که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود جمع شدند. البته انتخاب حیدر، با وجود داشتن برادر بزرگتر، بی‌دلیل نبوده است. او درعین حال که ازطرف مادر اصیل بود، درصورت لزوم ازحمایت سیاسی دایی‌خود اوزون‌حسن نیز برخوردار می‌شد. درحقیقت طولی نکشید که اوزون‌حسن، جهانشاه و فرزندش حسنعلی را شکست داد و دولت قراقویونلو را از میان برداشت و درمنطقهٔ وسیعی که از خراسان تا سیواس ادامه داشت امپراطوری وسیعی تشکیل داد (۱۴۶۸ م.). حیدر مقام شیخی اردبیل را به راحتی تصاحب کرد، وی با دختر دایی خود علمشاه و مشهور به حلیمه بیگم ازدواج کرد. ثمرهٔ این ازدواج، اسماعیل مؤسس سلسلهٔ صفویه وسه فرزندیگر بود. به نظر می‌رسد که سالهای اول عمر حیدر برای گسترش تشکیلات او درآناطولی و تبلیغ برای ازدیاد مریدان سپری گردید. بخشی ازمریدان با استعداد وی در آناطولی، پس ازگذراندن دوره‌های خصوصی و تکمیل اطلاعات، با عنوان خلیفه برای تبلیغ به‌ممالک‌دیگرفرستاده می‌شدند. وظیفهٔ «خلفاء» تبلیغ طریقت صفوی و جمع‌آوری مال برای شیوخ بود. یکی از این افرادکه از

---

۱۶) رجوع شود به: خلیل ینانچ، Islam Ansiklopedisi، ج۳، ص۲۴۴ــ۲۴۲، ماده «جنید»؛ در اینجا فهرست کتابشناسی لازم داده شده است.

منطقهٔ «آنتالیه» بود، حسن خلیفهٔ تکلو نام داشت. وی پدر شاهقلی است که در منابع عثمانی، برای تضعیف شخصیت، به او لقب شیطان قلی داده بودند. به این ترتیب معلوم می‌شود که «سر» این طریقت در اردبیل آذربایجان و بدنش در آناطولی بوده است. پیروان طریقت صفوی در ایران بسیار کم بوده‌اند و بیشتر آنها از اردبیل، ترکان قراچه داغ، اهالی طالش و ازچادرنشینان قبایل قاجار و قرامانلوی ساکن اران بشمار می‌رفته‌اند[۱۷]. وجود پیروان طریقت صفوی در دیگر نقاط ایران مشاهده نگردیده است.

شیخ حیدر در اثر تبلیغات مداوم وپیگیر، بر تعداد مریدان خویش درآناطولی افزود. این مریدان، همراه با نذور و هدایا، برای زیارت شیوخ خود در اردبیل، عازم آن شهر می‌شدند. در حالیکه همسایگان سنی مذهبشان به آنها توصیه می‌کردند که بهتر است بجای تحمل رنج این راه دور، به شهر مدینه برای زیارت تربت حضرت پیغمبر (ص) بروند؛ آنها پاسخ می‌دادند که ما به زیارت زنده‌ها می‌رویم، نه مردگان. در شهر اردبیل، محلهٔ مخصوصی به نام «آناطولی‌ها» بوجودآمد.[۱۸] بنا به روایت فضل‌اللهبن روزبهان مورخ معاصر[۱۹] بایزید دوم، امپراتور عثمانی با وجود وسعت امپراتوری و داشتن سپاه قدرتمند، از نفوذ و قدرت حیدر و از ناراحتی‌های مریدانش در محدودهٔ امپراتوری خود نگران بود. در حقیقت عامل گسترش بیش از حد طریقت صفوی درآناطولی، بی‌توجهی و سستی بایزید در ادارهٔ مملکت خویش بود. در زمان او، گذشته ازرونق وگسترش تشیع درآناطولی،

---

۱۷) «قراچه داغ» در شمال تبریز بین تبریز، و رودخانه ارس واقع شده است و در آن زمان تمام ساکنینش ترك بوده‌اند؛ «طالش» در بخش جنوب غربی خزر است و اهالیش نیز به این اسم نامیده می‌شدند؛ «اران» با نقشه امروزی درآذربایجان [شوروی] و قسمتی از ارمنستان بوده است؛ «گنجه، «بردعه»، «شمکور» و «دبیل» از شهرهای مهم اران بوده است.

۱۸) حسن روملو، ص۵: به نقل از تاریخ شاه اسماعیل، a ۳۰.

۱۹) تاریخ عالم‌آرای امینی، کتابخانه فاتح، نمره ۴۴۳۱، ص۱۳۲؛ ترجمهٔ مختصر انگلیسی توسط و. مینورسکی، «Persia in A. D., 1478—1490»، لندن، ۱۹۵۷ م.، ص ۶۹.

هجوم به اهـل تسنن نیز آغاز گردیـد. بطور خلاصه، درگسترش طریقت صفوی در آناطولی وشکل گیری دولت صفوی، بایزید دوم پاسخگوی سؤالات بسیاری است.

ازدیاد روزافزون مریدان، شیخ‌حیدر را مجبور به حرکت می کرد وجلوگیری از ایـن حرکت حتی بـه خواست او نیز ممکن نبود؛ زیـرا بطور معمول صوفیان آناطولی (مریدان) با اعتقادات عمیق خود به حضرت محمد (ص) و با وابستگی به شیوخ طریقت، انتظار انجام‌کارهـای بزرگتری را از آنها داشتند.[20] اساساً اکثر این مریدان از طبقات فقیر و محروم آنـاطولی بودند و فقط چند نفر از طبقه «بیگ» در بیـن آنها دیـده می‌شد؛ بطـوریکه در حملهٔ شیخ حیـدر بـه اقوام قفقازی آن سوی دمیرقـاپـو (در بند) در سال ۸۹۱ ه.ق./۱۴۸۶م.، بیشتر سپاهیانش را افراد فقیری

---

۲۰) فضل‌الله‌بن روزبهان، مرتباً دربارهٔ مریدان اهل آناطولی شیخ‌جنید و پسرش شیخ حیدر بحث می کند. این مؤلف از افراد دیوانه وسبك مغزی بحث می کند که به شیخ‌جنید مقام خدایی داده... و به‌پسرش‌حیدر لقب «پسرخدا» می‌دادند؛ مبلغین آنها نیز باسیر وسیاحت در شهرهای آناطولی در جهت تبلیغ طریقت صفوی، حیدر را بمقام الـوهیت رساندند. باز به نظر همین مؤلف، بعضی از اعمال غیـر منطقی و افراط کاری‌های شیخ حیدر باعث وابستگی بیش از حد اهالی آنـاطولی نسبت به او می‌شد. ابن روزبهان در جـای دیگر می‌نویسد که حیدر به‌کمك بت‌پرستان آناطولی وارد شیروان می‌شود. درجای دیگری نیز می‌نویسد بسیاری ازاهالی آناطولی، قراچه داغ وطالش با ترك نماز و روزهٔ خود، حیدر را قبله و مسجد خـود ساخته و او را معبود خـود می‌پنداشتند. در بـرگشت از سفر دوم حیدر از شیروان، مقامات دولتی آق‌قویونلو خطر جدی شیخ حیدر را احساس نمودنـد، حتی اطرافیان سلطان یعقوب آق قویونلو برای جداکردن حیدر ازمـریدانش در اردبیل تدابیری اندیشیده بودند، ولی سلطان یعقـوب بـه هشدار اطرافیانش زیاد تـوجه نکرد (تاریخ عالم‌آرای امینی، ۱۳۲a، ۱۳۳b، ۱۳۴a، ۱۳۵b، ۱۳۶a، ۱۳۷b، ۱۳۹a–b، ۱۴۰a–b، ۱۴۲b، ۱۴۳a، و ۱۵۵b؛ ترجمهٔ انگلیسی، ص ۷۰–۶۱ و ۸۰). در اینجا گفتار مؤلف بالا دربارهٔ اعتقاد مریدان به شیخ جنید و پسرش حیدر در حد خدایی، مبالغ تلقی نمی‌شود. زیرا غیر از مؤلفین عثمانی (دراین مورد رجوع شود به بعضی ازمثالهای م.ش. تکین داغ، «منابع و اسناد جدید سفر یاوز سلیم به ایـران»، تحقیقات تاریخی، ج ۱۷، ش ۲۲، ص ۵۵–۵۳ و ۷۸؛ س، تـانسل، «یـاوزسلطان سلیم»، استانبول، ۱۹۶۹ م. ،سند ۱۴)، سیاحان ایتالیایی نیز گفته‌های فضل‌الله را تـأئید می‌کنند: A Narrative of Italian travels in Persia، ترجمهٔ انگلیسی، لندن، ۱۸۷۳م، ص ۴۳، ۱۱۱۵ و ۲۰۶).

تشکیل می‌دادند که بعضی بی‌سلاح و بعضی بی‌لباس بودند. با وجود این، جنگ با موفقیت به پایان رسید و با غنیمت زیاد برگشتند. سفر جنگی سال بعد نیز با همین نتیجه به پایان رسید. بی‌شك این موفقیت‌های پی‌درپی، در شهرت و ازدیاد نفوذ حیدر تأثیر فراوان داشت.

شیخ‌حیدر درسال ۸۹۳ه.ق./۱۴۸۸م. برای بارسوم وارد شیروان گردید، از قرار معلوم هدف وی از این سفر نابودی شیروانشاه بوده است. فرخ یسار با وجود کثرت و مجهز بودن سپاهیانش، با احساس عدم توانایی در مقابل حیدر به قلعه‌ای پناه برد و از داماد خود یعقوب‌بیگ آق‌قویونلو تقاضای کمك فوری نمود. شیخ اردبیل با اعتماد به مریدان ازجان‌گذشته خود، بلافاصله باگرفتن تصمیم شجاعانه‌ای خود را برای جنگ با سپاهیان پسردایی خود به فرماندهی سلیمان‌بیگ بیژن‌اوغلی آماده ساخت. صوفیان‌گرچه‌آخرین حد فداکاری خود را بخرج دادند، ولی با کشته شدن شیخ‌حیدرشکست خوردند (شعبان ۸۹۳ه.ق./تموز- اغوستوس ۱۴۸۸م.).[۲۱]

مریدان پس از تحمل دومین ضربهٔ شدید نیز متلاشی نگردیدند و در اطراف سلطان‌علی از فرزندان حیدر جمع شدند. سلطان یعقوب با احساس این خطر، سه خواهرزاده خود (علی، اسماعیل و ابراهیم) را با مادرشان در قلعهٔ «استخر» فارس زندانی ساخت و آنها در حدود چهار سال و نیم در این قلعه بسر بردند. در این مدت سلطان یعقوب وفات یافت، ودرمیان خاندان آق‌قویونلو نبرد مهلکی بر سر جانشینی سلطنت آغاز شد. درسال ۱۴۹۲ م.، رستم‌بیگ فرزند مقصود بیگ و نوهٔ اوزون‌حسن سلطنت را به دست‌گرفت. وی برای مقابله با بایسنغر فرزند یعقوب‌بیگ و به منظور استفاده از نفوذ مریدان سلطان علی و برادرانش، آنها را از زندان آزاد ساخت.

رستم‌بیگ دشمن خود بایسنغررا شکست‌داد، ولی دراواخرشوال ۸۹۸ه.ق./ سیزدهم آغوستوس ۱۴۹۳ م. گرفتار خطری جدی‌تر از او یعنی سلطان‌علی فرزند حیدرگردید. رستم‌بیگ در سایه فرماندهی یکی از امیران‌کاردان خاندان خود به نام

---

۲۱) فضل‌الله‌بن روزبهان، a ۱۴۳ و b ۱۵۵؛ ترجمهٔ انگلیسی، ص۸۰.

آیبه سلطان[22] توانست بـه راحتی شیخ جوان صفوی را به سرنوشت بایسنغر دچـار سازد. (۸۹۸ه.ق./۱۴۹۳م.).

---

۲۲) کمال پاشازاده، تواریخ آل عثمان، کتابخانهٔ ملت، نمره ۳۲، a ۷۱، b ۷۲، a ۷۳ و a ۷۴: به خاطر «ابه» بودن اینطور خوانـده شد؛ تاریخ شاه‌اسماعیل، a ۳۹ و غفاری ص ۲۵۵: به‌شکل «ایبه» درآمده است؛ بطوریکه می‌دانیم، به‌شکل «ibe» مـی‌شود خواند. در اینجا فرض اینکه «AyBa» کوتاه شده کلمه «Ayaba» است نیز ممکن نیست. به نظر مـن منشأ و مبـدأ «ابه» مجهول است. اسم ابه‌سلطان، ابراهیم و از خانـدان آق‌قویونلو بوده است؛ وی فرزند دانا خلیل بیگ (بن‌محمدبن قرایولوق عثمان) بود.

بخش اول

دوران شاه اسماعیل

(۹۳۰-۹۰۷ هـ. ق./۱۵۲۴ - ۱۵۰۱م.)

کشته شدن سومین شیخ صفوی در میدان نبرد نه تنها معنویات مریـدان را متزلزل نکرد، بلکه برعکس روح مبارزه‌جویی آنها را تشدید نمود و بدین سبب اسماعیل و ابراهیم را درجای امنی محافظت کردند. دراین زمان ازعمراسماعیل ـ مؤسس آینده سلسله صفوی ـ فقط شش سال وچند ماه می گذشت (تولد: ۲۵رجب ۸۹۲ه.ق./۱۷ تموز ۱۴۸۷م.).

در این موقع اسماعیل در شهر اردبیـل و در محلهٔ آناطولیها (روم) در منزل زنی به‌نام ویا با لقب «ابا» یا «ابه» (؟) از قبیلهٔ ذوالقدر مخفی شده‌بود؛ ابه سلطان آق‌قویونلو نیز در شهر اردبیل سخت در جستجوی فرزندان حیدر بود. در این شرایط تنی چند از مریدان نزدیك این خـاندان مـانند حسین بیگ للهٔ شاملو و ابدال بیگ‌دده ذوالقدر وگوك‌علـی اهل آناطولی ازترس دستگیرشدن آنها را به‌گیلان فراری دادند (آخر سال ۸۹۸ یا اول سال ۸۹۹ ه.ق./۱۴۹۳م.). اسماعیـل بیش از شش سال و چند ماه در گیلان ماند و بیشتر این مدت را در شهر لاهیجان گذراند. در این مدت طولانی وی هیچ وقت از سوی صوفیان فراموش نشد و حتی مریدان بسیاری خصوصاً ازآناطولی (روم)، قراچه‌داغ، اهر و غیره با هدایا و نذورات به زیـارت مرشد خود می‌رفتند.[1] چرخ زمان نیز به نفع اسماعیل در حرکت بود، نزاع خونین بـرای تصاحب سلطنت در میان فرزندان آق‌قویونلوها از نو شروع شده و همچنان

---

۱) «در خلال این حال، ارباب ارادات و صوفیان یك جهت از اطراف و جـوانب خصوصاً دیـار روم و قراچه داغ و اهـر و غیرذلك با نذر و نیاز، در لاهیجان به خدمت مرشدکامل رسیده...»: تاریخ شاه‌اسماعیل، b ۳۲.

ادامه داشت. درچنین اوضاعی گوده احمدبیگ فرزند اوغورلو محمد بن اوزون‌حسن که در دربارعثمانی بزرگ شده‌بود، به‌درخواست بعضی ازبیگ‌های آق‌قویونلو و به منظورتشکیل دولت آق‌قویونلو ازاستانبول به‌آذربایجان حرکت‌کرد و پس‌ازجنگ با رستم بیگ آق‌قویونلو و قتل او، به تخت سلطنت آق‌قویونلوها نشست (ذی‌القعده ۹۰۲ ه.ق./تموز۱۴۹۷م.). اما طولی‌نکشید واو نیز درجنگی که درحوالی اصفهان در محلی به نام «حاجی حسن‌ماضی» باآیبه سلطان وپرناك بیگ والی فارس نمود، به قتل رسید (ربیع‌الآخر ۹۰۳ ه.ق./ آرالیك ۱۴۹۷ م.). آیبه سلطان، الوند فرزند یوسف‌بیگ از نوادگان حسن‌بیگ را در تبریز به تخت سلطنت آق‌قویونلوها نشاند (۹۰۳ ه.ق./۱۴۹۸م.). سال بعد محمدی، فرزند دیگر یوسف‌بیگ، درجنگی که در ده «عزیزکندی» با الوند نمود اورا شکست داد (شوال۹۰۴ه.ق./مائیس ـ حزیران ۱۴۹۹ م.) وآیبه سلطان نیز به قتل رسید. بدین‌ترتیب آخرین شخصیت با قدرت این خاندان از بین رفت. محمدی در مقابله با لشکریانی که الوندبیگ از نواحی دیار بکر فراهم‌کرده بود، به سلطانیه عقب‌نشینی کرد؛ وی سپس به طرف اصفهان رفت و درجنگی که درآن حوالی با مراد فرزند یعقوب بیگ نمود، به قتل رسید (۹۰۵ه.ق./ ۱۵۰۰ م.). دیری نگذشت که الوندبیگ وسلطان مراد درحوالی ابهر در مقابل یکدیگر قرارگرفتند، اما با وساطت درویشی بنام باباخیرالله باهم صلح نمودند. به موجب این صلح ادارهٔ منطقه عراقین، فارس وکرمان در دست مراد قرارگرفت؛ و آذربایجان، اران و متصرفات آق‌قویونلوها درشرق وجنوب شرقی آناطولی به‌دست الوند افتاد و.رودخانه «قزل اوزن» به عنوان مرز بین‌آن دو تعیین شد. (۹۰۶ ه.ق./ ۱۵۰۰ م.).[۲] هنوز این‌کشمکش‌ها ادامه داشت که اسماعیل گیلان را ترك نمود (اواسط محرم ۹۰۵ ه.ق./اواسط آغوستوس ۱۴۹۹ م.، سال میمون) در این زمان اسماعیل دوازده سالگی راپشت سرگذاشته بود، ولی حکام آق‌قویونلو نیز بزرگتر از اسماعیل نبودند. از این حکام، سلطان مراد فقط ده سال داشت (تولد: ۱۳ رمضان ۸۹۵ ه.ق.). خارج شدن اسماعیل ازگیلان، با موقعیت سیاسی زمان متناسب بود.

---

۲) راجع به‌آق‌قویونلوها مشغول آماده‌کردن یك کتاب هستیم.

اسماعیل از منطقهٔ دیلم واقع در غرب دریای خزر به طارم آمد. در اینجا بنابر روایتی درحدود ۱۵۰۰ نفر از اهالی آناطولی و شاملوها بدور او جمع شدند، ولی به دلایل مختلف، صحت این رقم قابل قبول نیست. درحقیقت، در کنار اسماعیل روی هم‌رفته چندصد نفر که تمامی یاقسمت بیشتر آنان ازاهالی آناطولی وشاملوها تشکیل شده‌بود جمع بودند. اسماعیل از طارم به خلخال و از آنجا به اردبیل آمد، ولی براثر اخطار سلطان‌علی‌بیگ جاکیرلو حاکم اردبیل به طرف طالش رفت و در کنار دریای خزر ــ در حوالی آستارا ــ در محلی به نام «ارجوان» قشلاق کرد. در مدت اقامت اسماعیل در این نواحی، بـه او خبر رسید که محمدبیگ طالش قصـد دستگیری وی را دارد. اسماعیل سعی کرد تـا مریدانی را که از طوایف روملو و شاملو بـرای زیارت مزار شیوخ اردبیل آمده بودند، به نواحی محل اقـامت خود در ارجوان جلب کند. این مطلب، خود دلیلی است بر تعداد اندك همراهان اسماعیل. زیرا بـر اساس گفته یکی از منابع،[3] اگر به همراه اسماعیل هزار و پانصد مـرد جنگی وجـود داشت، دیگر لزومی برای گرفتن چنین تصمیمی نبود و حتی او می‌توانست بـه اخطار سلطان علی جاکیرلو حـاکم اردبیل نیز اهمیتی ندهد. زمستان سال ۹۰۵ ه. ق. بـا سرمای شدید سپری شد، سرمـایی که حتی پرندگان را از پرواز باز می‌داشت. اسماعیل بـا کمك مریـدانش یك «قلعهٔ برفی» ایجاد کرد و باگماردن محافظین در قلعه و هجوم نمایشی به‌آن و فتح قلعه، افراد خویش را سرگرم می کرد. در بهار سال ۹۰۵ ه./ ۱۵۰۰م.، پس از زیـارت [خانقاه] اردبیل عـازم اطـراف دریاچه «گوکچه‌گول» شد. ظاهراً مقصود وی از ایـن کار اتحاد با سلطان حسین بارانی بوده، در حـالیکه قصد اصلی او رفتن به‌آنـاطولی بـود. وی هنگام اقـامت در قشلاق، قاصـدانی را بـرای احضار مریدانی که در آناطولی بودند اعـزام کرد.[4] یکی از این قـاصدان، حمزه‌بیگ قیچ‌

---

۳) درباز گشت اسماعیل از لاهیجان، هفت نفر همراه او بودند. آنان عبارت بودند از: حسین بیگ شاملو، «لله» اسماعیل؛ ابدال بیگ ذوالقدر، «دده» او؛ خادم بیگ، رستم بیگ، بیرام بیگ، قراپیری و ایغوت بیگ (تاریخ شاه اسماعیل، b ۴۴ و a ۴۵). و نیز حسن روملـو در احسن‌التواریخ (ص ۲۶) گوید: «...نظر در احوال عساکر نصرت مآثر کرده، موازی هزارو پانصد کس از صوفیان روم و شام ملازم رکاب ظفر انتساب یافت».

۴) «... و آن‌حضرت از بیم ظلم‌عدوان مصلحت در توقف اردبیل ندیده، مشورت باارباب ←

اوغلی بود که به سوی قبیلهٔ خود استاجلو روانه گردید. در اینجا اگر راجع به ادعای حسین بارانی که خود را از نسل جهانشاه قراقویونلو می‌دانست تردید کنیم، بیجا نیست. به طوری که گفته شد،[5] در این زمان در اطراف اسماعیل یك هزار مرد گرد آمده بودند؛ ولی شیخ صفوی از ترس گرفتار شدنش به وسیله حسین بیگ، به اتفاق مریدان خود شبانه از آن محل گریخت و به نواحی «چخور سعد» واقع در جنوب ایران آمد. در اینجا نه گروه (دوقوز اولام) به او ملحق گردیدند. قراجه الیاس بایبوردلو ازصوفیان آناطولی نیز با افراد زیرفرمان خود به حضور شیخ خود رسیدند، اسماعیل در ادامهٔ راه خود وعبور از قلغزمان، ارزروم و ترجان، درناحیهٔ «ساروقیه» واقع در جنوب این منطقه قشلاق نمود[6] (۹۰۵ ه.ق./۱۵۰۰م.). اسماعیل در اینجا نیز از طرف استاجلوها مورد استقبال واقع شد. شیخ صفوی دراینجا مورد پذیرایی اوغلان امت پدر بابا سلیمان از تیرهٔ چاوشلوی قبیلهٔ استاجلو قرارگرفت. اسماعیل بیش از دو ماه در ساروقیه اقامت گزید، در این مدت اوخرس بزرگی راکه در غاری زندگی می کرد و آسایش ساکنان آن منطقه را سلب کرده بود با تیری از پای در آورد و باعث حیرت مریدان شد؛ وی سپس به ارزنجان رفت. بر اساس منابع عثمانی، اردبیل اوغلی (= شیخ صفوی) بدون داشتن تجهیزات به راحتی از طالش به ارزنجان آمد. این مطلب، ازهم پاشیدگی سخت آق‌قویونلوها را در آن زمان نشان

←هدایت فرمودند که به کدام جانب اراده نماییم. امرا همگی متفق به عرض رسانیدند که چون از یورت قشلاق، قبل از این ارقام مطاع با قاصدان قمر مسیر به اطراف ولایت روم و شام از عقب صوفیان اخلاص کیش ارسال فرموده‌اند که اگر بسر حد ارزنجان از راه گوگجه دنکیز تشریف برند که درآنجا هواخواهان این دودمان ولایت نشان نزدیکند و جمعیت ایشان از خبر ورود موکب مسعود زودتر خواهد شد، به صواب اقرب است. بعد از اجتماع عساکر ظفر مآثر، بهر جانب که رأی عالی قرار گیرد بدان صوب در حرکت آمده، تکیه بعون عنایات الهی و امداد حضرات ائمهٔ معصومین علیهم السلام نموده متوجه مقصد گردیدن به صلاح انسب خواهد بود (تاریخ شاه اسماعیل، b ۴۹ و a ۵۰).

۵) تاریخ شاه اسماعیل، ص b ۵۱؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۲۷.

۶) غفاری، تاریخ جهان آرا، ص ۲۶۲؛ همچنین، تکملة الاخبار (افندیف، Obrazovoni Azerbaydzhanskoga Gsudartsva Sefevidovu nachle, XVI، باکو، ۱۹۶۱م، فتوکپی b ۲۴۲) ورود اسماعیل را به «بین گول» و یا «مین گول» نیز می نویسد.

می‌دهد. آمدن اسماعیل به آناطولی، خوشحالـی عمیقی را در بین مریدان او دراین منطقه برانگیخت. این خوشحالی به حدی بود که یکی از جوانان ذوالقدر بمحض شنیدن دعوت شاه اسماعیل، از رفتن به حجلهٔ عروسی خود منصرف گردیده و عازم ارزنجان شد.

ترکان به صورت دسته دسته از قبایل مختلف استاجلو، شاملو، روملو (در رأس همهٔ آنها تـرکان ساکن نـواحی سیواس، آمـاسیه و توقات)، تکلو (ناحیه آنتـالیه)، ذوالقدرها ومردم ناحیه قرامان واقع در آناطولی (در رأس آنها تورغودها) وورساقها (ترکمانان ناحیه طرسوس) به‌اوملحق‌شدند. از بیگ‌ها نیزمحمدبیگ فرزند میرزابیگ استاجلو و عبدی‌بیك شاملو با تعداد بسیاری ازافراد زیرفرمان خود در زمرهٔ طرفداران شاه اسماعیل قرارگرفتند.[۷] پس ترکان تشکیل دهنده وتقویت‌کنندهٔ دولت صفوی این افراد و طوایف بودند؛ و در اینجا روشن مـی‌شود که اکثریت و یا تمامی این ترکان ازآناطولی مرکزی ویا جنوبی بودند. اسماعیل دراین دوران به هیچ‌وجه به موانع جدی داخلی برخورد نکرد، وی درتمام ایالات دولت آق‌قویونلو بلامنازعه به سیرو سفر پرداخت و درشهر ارزنجان ازمناطق آق‌قویونلوها مریدان را بدورخویش جمع کرد. در ایـن هنگام بایزید دوم امپراتور عثمانی نیز مشغول فتح شهرهای «مدن» و «کرن» بود و بدین سبب هزاران نفر از اتباع عثمانی بدون زحمت خود را به شهر ارزنجان (نزدیك مرز عثمانی) و بـه نزد مرشد خود اسماعیل مـی‌رساندند. اسماعیل قبل از حرکت از ارزنجان نامه‌ای به بایـزید نوشت و خارج شدن شاخه‌ای از قبیلهٔ استاجلو را ـ همراه با اموال وخانوادهٔ آنان ـ از محدوده عثمانی درخواست کرد.[۸]

۷) «و بعد از وصول بهارزنجان، سرخیلان و ریش‌سفیدان صوفیان خاندان امـامت و خلافت از شام و روم و قرامان و حدود ارزنجان، به درگاه فلك سپاه فوج‌فـوج متعاقب می‌رسیدند. و روزبروز جمعیت غازیان زیاده می‌شد... بعد از رسیدن صوفیان از اطراف ممالـك از طوائـف شاملـو و استاجلو و روملو و تکلو و ذوالقدر و افشار و قـاجار و ورساق...» (تاریخ شاه اسماعیل، a—b ۵۳).

۸) «مقدمان اویماق استاجلواز حضرت شاه غفران پناه استدعا نمودندکه خانه کوچ و پسران خود را به جانب روم فرستاده و خود دررکاب ظفرانتساب باشند» (غفاری، تاریخ جهان‌آرا، ص۲۶۵-۲۶۴). و نیز تکملةالاخبار (متن فارسی)، a ۲۴۳.

علاءالدوله ذوالقدر به سبب مهاجرت عده زیادی از افراد ایل تکلوی منطقهٔ تحت حاکمیت او به نزد اسماعیل، سر درگم شده بود. غیر از مناطق ماراش، البستان و خرپوت، منطقه «پنارباشی» و از اینها مهمتر بوزوق واقع در ایالت یوزغات امروزی و بعضی مناطق وابسته به نواحی شمال سیواس و قیصریه تحت حاکمیت علاءالدوله بود. جدا از تاتارهای سیاه، گامهای اولیه به سوی زندگی «یکجانشینی» در زمان او و پسرش شاهرخ بیگ و از منطقه بوزوق برداشته شد. گذشته از این، اکثر همراهان اسماعیل را از اهالی منطقهٔ بوزوق می‌بینیم؛ مهاجرتهای بعدی نیز از این منطقه بوده است.

بعد ازاین، با جمع شدن مریدان به دورشیخ صفوی درارزنجان تحت عنوان قزلباش (که قبلاً نیز بدان اشاره کردیم)، شرایط لازمهٔ حرکت آنها فراهم گردید.

اسماعیل دراوایل سال ۹۰۶ه.ق./تموز-آغوستوس ۱۵۰۱م. (سال گوسفند) ارزنجان را ترک نمود؛ در این زمان افراد زیر فرمان او در حدود هفت‌هزار نفر بودند.[۹] اولین هدف اسماعیل شیروان بود، تا هم انتقام پدروپدربزرگش را ازحاکم شیروان بگیرد و هم با فتح منطقهٔ ثروتمند شیروان، نیاز اقتصادی اطرافیان خود را تأمین کند. تجربه نشان داده بود که در اردوی شیروانشاه چیزی برای ترس شاه اسماعیل وجود نداشت. در بازگشت به جلگهٔ «پاسین»، سپاهی به فرماندهی خادم بیگ به نواحی گرجستان گسیل شد و منتش صاحب قلعهٔ «شوره گل» راکه قبلا اموال قراجه الیاس بایبوردلو و همراهانش را به یغما برده بود گوشمالی داد. وی پس از گذراندن مرگ و میرمشهور گوسفندان درآن سال، وارد منطقه شیروان گردید. فرخ‌یسار حاکم شیروان، به محض شنیدن حرکت مریدان اسماعیل به جمع آوری نیروی خود پرداخت. نیروی شیروان عبارت بود از ۲۰۰۰۰ سوار و تقریباً ۶۰۰۰ پیاده و سلاح و تجهیزات کافی. اما برتری نیروی قزلباش درداشتن ایمان بسیار قوی بود؛ زیراآنان مقام شیخ خود را تا حد خدایی بالا برده و در راه او مرگ را با آغوش باز استقبال می کردند. در جنگی که درحوالی قلاع «گلستان» و «بیقرد» و در

۹) تکملة‌الاخبار (ص a ۲۴۲) همراهان اسماعیل را دوازده هزار نفر نوشته که این رقم تا حدودی قابل قبول است.

محلی به نام «جبانی» اتفاق افتاد، نیروی شیروانشاه شکست سختی خورد. فرخ‌یسار حاکم شیروان، در حین فرار بوسیله یك سرباز قزلباش که او را نمی‌شناخت به قتل رسید و پس از شناسایی جسدش را آتش زدند. پس از اتمام جنگ، افراد قزلباش که بطور دستجمعی خورجین و بقچه‌های خود را در زیر یك درخت گذاشته بودند، بدون کم و کاست آنها را پیدا کردند.[۱۰]

اسماعیل پس از این پیروزی وارد شماخی شد. در این زمان باخبر شد که قسمت مهمی از سپاه شیروان زیر فرمان شیخ شاه (= شیخ ابراهیم) فرزند فرخ‌یسار، درکنار دریا در «شهر نو» گردآمده‌اند. اسماعیل بلافاصله سپاهی به فرماندهی خادم بیگ طالش به‌آن نواحی فرستاد و خود نیز به دنبال سپاه عازم‌گردید. لکن شیخ شاه بلافاصله سوارکشتی شده به‌گیلان فرار کرد وسپاهیانش نیز پراکنده شدند. اسماعیل برای‌گذراندن زمستان به شهر محمودآباد که در دهانهٔ رودکر قرار داشت رفت و از آنجا محمد استاجلو و الیاس بیگ ایغوت‌اوغلی خنیسلو را برای فتح باکو فرستاد؛ این امراء نیز مأموریت خود را با موفقیت انجام دادند. اسماعیل مشغول گذراندن زمستان سال ۹۰۶ ه.ق./۱۵۰۱–۱۵۰۰م. بود که امیر زکریا از تبریز آمد و اسماعیل‌با دادن‌لقب «کلید آذربایجان» اورا وزیرخود نمود. امیرزکریا ازخانواده‌های مشهور تبریز، یعنی خانواده محمدکچه‌جی که مدت زیادی وزارت آق‌قویونلوها را به عهده داشت، بود. با آمدن بهارسال ۹۰۶ ه.ق./۱۵۰۱م. اسماعیل از قشلاق خود

---

۱۰) تاریخ شاه اسماعیل، a ۶۰ – b ۵۳؛ حسن روملو، ص۴۷–۴۱؛خواندمیر، ص ۳۱–۲۹؛ یحیی قزوینی، ص۲۵۳–۲۴۱؛ غفاری، ص۲۶۶؛ تکملة‌الاخبار b ۲۴۳؛ خلاصة التواریخ، متن فارسی [تألیف قاضی احمدقمی]، ص۱۰۲–۹۹؛ این اثر آخری، وقایع را از زبان یوزباشی محمد روملو که خود در جنگ شرکت داشت نقل می‌کند (ص۱۰۲) که به دستور اسماعیل، تمام غنایم بدست آمده از شیروانشاه اعم از اسب و قاطر درآب انداخته شد. محمد روملو نیز برای اجرای دستور اسماعیل یك‌کیسه ازجواهرات پرقیمت بدست آمده‌ازاین جنگ را، باوجودآگاهی‌ازارزش‌آنها، به‌آب‌انداخت. دراینکه دستور اسماعیل به وسیلهٔ مریدان از جان گذشته‌اش بدون تردید اجرا می‌گردید شکی نیست.

در این جنگ جناح راست در دست شاملوها و جناح چپ در دست استاجلوها بوده است (تاریخ شاه اسماعیل، a ۶۰).

خارج و عازم فتح قلعهٔ گلستان شد. ولی در این زمان آوازه آمدن الوند آق‌قویونلو را به‌سوی خود شنید وبرای مقابله با او، به‌سویش شتافت. اسماعیل والوند درحوالی نخجوان درمحلی به‌نام «شرور» باهم به‌نبرد پرداختند (۹۰۷ه.ق./ تموز یا آغوستوس ۱۵۰۱م.). گرچه الوند ازنظر تعدادات نفرات وتجهیزات قشون بر اسماعیل برتری داشت، ولی ازشیخ صفوی شکست خورد واکثر امرای سپاه آق‌قویونلو کشته شدند. مهمترین امراء ومریدان قدیمی اسماعیل دراین جنگ عبارت بودنداز: حسین بیگ لله شاملو، ابدال بیگ دده ذوالقدر (در رأس همهٔ امراء)، محمد بیگ استاجلو، عبدی (عابدین) بیگ شاملو، قراجه الیاس با یبوردلو، ساروعلی بیگ تکلو، علی بیگ روملو (بعدها بنام دیوسلطان)، الیاس بیگ حلواچی اوغلی تکلو، کچل بیگ ذوالقدر (اسم اصلیش الیاس)، بیرام بیگ قرامانلو، پیری بیگ قاجار، خادم بیگ طالش و دیگران.[۱۱] بطوریکه ملاحظه می‌شود، از این افراد فقط سه نفر آخر اهل آناطولی نبودند. از میان ایشان، بیرام بیگ قرامانلو هنگام برگشتن از ارزروم فرمانده قسمتی از نیروی ذوالقدر و تکلوها بوده است. غیر ازخادم بیگ، بنام امیردیگری ازطالش‌ها برخورد نمی‌کنیم؛ این معنی می‌رساندکه او با افرادکمی از قبیلهٔ خود در تشکیل دولت صفوی شرکت داشته است. این نکته در مورد قرامانلوها وقاجارها نیزصادق است.

پیروزی در جنگ شرور، آذربایجان را در اختیار اسماعیل قرار داد. شیخ صفوی به راحتی در تبریزبه تخت سلطنت نشست، به اسم دوازده امام خطبه خوانده شد و سکه ضرب گردید و دولت صفوی رسماً اعلام موجودیت کرد (۹۰۷ ه. ق./ ۱۵۰۱م.). مورخ مشهور عثمانی خواجه سعدالدین (فرزند «حسن جان» ایرانی) در تاج‌التواریخ، در این باره می‌گوید:

باشینا تاج آلدی، چیخدی اول پلید
ایتدی بی‌ادراك اتراکی مرید

۱۱) تاریخ شاه اسماعیل، a ۷۲–a ۶۸؛ خواندمیر، ۳۳–۳۲؛ یحیی قزوینی، ۲۳۹ ۲۴۲؛ ـ غفاری، جهان‌آرا، ص۲۶۶؛ تکملة‌الاخبار، a ۲۴۴ـ b ۲۴۳؛ خلاصة‌التواریخ (گلاسن)، ص۱۲۱–۱۱۹. براساس نوشته آخرین مورخ: برای اولین بار در ایران در این جنگ از تفنگ استفاده شده است (ص۱۲۱).

یعنی: «آن پلید تاج (کلاه مخصوص قزلباشان) بر سر نهاد و خروج کرد و ترکان بی‌ادراك را مرید خود ساخت»؛ و با این بیت، منظومهٔ خود آغاز می کند. اسماعیل در این زمان پانزده ساله بود. در کتاب مناقب‌نامه ابراهیم گلشنی می‌توان راجع به اوضاع واحوال ترسناك تبریز وسایر نواحی مطالبی پیداکرد. از امرایی که اسامی آنها را قبلاً ذکر کردیم، حسین بیگ‌لله شاملو به سمت امیرالامرایی، یعنی بیگلربیگی؛ ابدال بیگ‌دده ذوالقدر، قورچی‌باشی؛ ساری علی‌بیگ تکلو، مهردار؛ عبدی بیگ شاملو، تواجی‌باشی؛ الیاس‌بیگ حلواچی اوغلی اوجی‌باشی؛ دیوعلی بیگ روملو و دیگران نیز به سمت حکام ولایات تعیین شدند.

غیرت وفداکاری‌های بی‌حد جنید وخلف او، فکری راکه امکان عملی شدنش هرگز نمی‌رفت ممکن ساخت. اگر ترکان قزلباش آناطولی نبودند، شکل‌گیری و فکر مداخله در سیاست در افکار شیوخ اردبیل خطور نمی‌کرد. حتی براساس اظهار صریح منابع، ترکان قزلباش افراطی آناطولی یا قسمتی ازآنها برای قبولاندن اعتقادات افراطی خود به شیوخ و یا شاهان خودکوشش‌های زیادی نموده‌اند.

اسماعیل دربهارسال۹۰۷ه‍.ق./۱۶۰۲م. دوباره عازم حوالی‌ارزنجان گردید. علت این حرکت، شنیدن خبر جمع‌آوری لشکر به وسیلهٔ الوند درحوالی ارزنجان بعد از شکست مشهور شرور و فرار او به طرف دیاربکر بود. ازطرف دیگر، الوند با توقف خود در ارزنجان راه عبور مهاجرین و زوار قزلباش راکه می‌خواستند از آناطولی به سوی اسماعیل بیایند سد کرده بود. اسماعیل دراین زمان به منبع اصلی نیروی انسانی خود، یعنی مریدان آناطولی، احتیاج زیادی داشت. درغیر این‌صورت او نمی‌توانست با تقریباً ده‌هزار جنگجو به موفقیت‌های بعدی خود ادامه دهد. اسماعیل ابتدا به «آلاداغ» در شمال شرق دریاچهٔ وان که ییلاق ایلخانیان بود آمد؛ پس از مدتی اقامت در آلاداغ، به محض شنیدن حضور الوند در «ساروقیه» واقع در جنوب «ترجان»، بلافاصله به‌آن‌سوی‌حرکت‌کرد. الوند نیز با بجای‌گذاشتن وسایل سنگین خود به طرف تبریز فرارکرد. اسماعیل پس از شنیدن خبر ورود الوند به تبریز، به سرعت خود را از طریق ماکو به تبریز رساند (اوایل سال ۹۰۸ ه‍.ق./ تموز ـ آغوستوس ۱۵۰۲م.). در این موقع الوند در جنوب شرقی تبریز در

ناحیه «اوجان» که بیش از دو منزل با تبریز فاصله نداشت اقـامت کرده بود؛ و بـه محض اطلاع از حرکت اسماعیل به سوی خود، ازطریق همدان به بغداد فرار کرد. بر اساس منابع معتبر تـاریخی، سفر اسماعیل بـه خاطر علاءالدوله ذوالقدر بـوده است. در این بـاره احتمال فرستادن سپاه بـه وسیله اسماعیل از ساروقیه به طـرف علاءالدوله وجود دارد، و علت ایـن کار هم مانع شدن علاءالدولـه از رفتن افـراد قزلباش مقیم مناطق تحت نفوذ او به ایران بوده است.[۱۲]

بـرای تثبیت حـاکمیت قطعی اسماعیل در ایران، برخورد او با سلطان‌مـراد آق‌قویونلو حاکم عراقین (عراق عجم و عراق عرب)، فارس و کرمان الزام‌آور بود که بالاخره‌نیزعملی گردید. اسماعیل‌درسال۹۰۹ه.ق./۱۵۰۳م.(سال‌خوك) در نزدیکی همدان و در محلی بنام «آلماقولاغی»، در مقابل سلطان‌مراد آق‌قویونلو بـه موفقیت درخشانی دست یافت (۲۴ ذی‌الحجه/۲۱حزیران). اگرچه دراین جنگ سلطان‌مراد پس از شکست موفق به فـرار گردید، لکن بیگلربیگی او گوزل احمد و دوتـن از خویشاوندانش به‌نامهای اسلمس و علی‌بیگ و نیزامرای بزرگ وهزاران‌سرباز درمیدان نبرد باقی‌ماندند. **این پیروزی عراق‌عجم، فارس و کرمان رانصیب اسماعیل ساخت.**[۱۳]

---

۱۲) تاریخ شاه اسماعیل، a ۸۱–b ۷۹؛ حسن روملو، ص۶۴–۶۳ (به نقـل از همان مأخذ)؛ خواندمیر، ص ۳۶–۳۴؛ یحیی‌قزوینی، ص۲۳۵؛ غفاری، ص۴۶۷؛ تکملة‌الاخبار، b ۲۴۴؛ قـاضی احمدقمـی، ص۱۲۵–۱۲۴؛ مناقب‌نامه ابراهیم‌گلشنی، ص۱۵۱و۲۵۵–۲۵۴. در عین حال، دلیل سفر شاه‌اسماعیل جمع‌آوری لشکر ازآناطولی بود. زیرا وی درسال ۹۰۸ه.ق./۳–۱۵۰۲م. طی نامه‌ای از بایزیددوم درخواست کرده بودکه با آمدن مریدان خانقاه اردبیل به ایران موافقت کند؛ اما امپراتورعثمانی به این درخواست پاسخ منفی داده بود (خواجه سعدالدین، ص۱۲۷–۱۲۶).

۱۳) تاریخ شاه اسماعیل، b ۸۷–b ۸۴؛ حسن روملو، ص ۶۹–۶۴؛ خـواندمیر، ص ۳۶،۳۷؛ یحیی قزوینی، ۲۴۳؛ غفاری، ص ۲۶۸–۲۶۷؛ تکملة‌الاخبار، a ۲۴۵. بطوریکه می‌بینیم، برای اولین‌بار روز و ماه در این جنگ روشن گردیده است؛ و ایـن‌که اولین مسافرت اسماعیل بـه ارزنجان و رسیدن و خـارج‌شدن ازآنجا، همچنین جنگ گلستان و شرور درکدام ماه و روز اتفاق افتاده در هیچ منبع ذکر نگردیده است. این امر به علت ذکر حوادث بعد از وقـوع آنها بوسیلهٔ مورخین بوجود می‌آید، و مـا در **تشکیل دولت صفوی** به نوشته یحیی قزوینی اعتمادکردیم.

او حاکمیت کرمان را به محمدخان استاجلو،[۱۴] فارس را به‌کچل بیگ ذوالقدر مشهور به‌الیاس، و ری را به الیاس خنیسلو فرزند ایغوت داد. بعضی‌ازامرای آق‌قویونلو مانند منصور بیگ‌افشار نیز با اطاعت از اسماعیل، تاج قزلباشی را بر سر نهادند.

شاه‌اسماعیل، در جنگهای پیاپی بـا موفقیت به پیش می‌تاخت و هر مقاومتی را بـا اعمال خشونت درهـم می‌شکست. بـه طوریکه قبلاً نیز اشاره شد، در ایـن زمان اکثریت ایرانیان سنی‌مذهب بودند. اهالی‌ساکن شهرهای اصفهان، فارس، یزد کرمان، رستمدار و یا اهالی سایر مناطق که مختصر مقاومتی نشان دادند، بلافـاصله سرکوب شدند.[۱۵] بدین‌ترتیب اسماعیل معتقدات خود را به اهالی فارس زبان ایران

---

۱۴) غفاری (ص۲۶۸) و همچنین خـواندمیر (ص۷۴)، بخشیدن عناوین خان و یـا امیر را بوسیلهٔ شاه‌اسماعیل به‌امرای خود، درسال ۹۱۹ه.ق./۱۵۱۳م. و به هنگام اقامتش در خراسان می‌نویسند. بدون شك استعمال این عناوین به وسیلهٔ دولت صفوی، به تقلید از اوزبکها می‌باشد. قبل از این به تمام امـراء مانند زمان اقامتشان درآناطولـی، تنها بیگ خطاب می‌کردند.

۱۵) حتی بعضی‌ازاین افراد به‌اتفاق همراهان‌آنان برای زهرچشم‌گرفتن ازسفیرعثمانی، که برای تبریك به حضوراسماعیل‌آمده‌بود، درحضوراوکشته شدند (تاریخ شاه‌اسماعیل، a ۱۱۳؛ خواندمیر، ص۴۱). درتبریزافرادی راکه درجنگ باسلطان حیدرشرکت داشتند شناسایی وقتل‌عام‌کردند. نظیراین قتل‌عام، پس‌ازفتح خراسان نیز انجام شد. ازنمونه‌های فراوان، به‌این منابع نگاه‌کنید: یحیی قزوینی، ص۲۴۴،۲۴۶،۲۴۷،۲۴۹ و ۲۵۰؛ غفاری، ص۲۶۹؛ خواندمیر، ۴۱-۳۹ و۷۵؛ حسن روملو، ص۷۹،۸۰،۸۵،۸۸،۱۳۸ و۱۳۹؛کمال پاشازاده، ۳۲۸a ـ ۳۰a؛ منجم‌باشی، صحایف‌الاخبار، استانبول، ۱۲۸۵م.، ج۳، ص۱۸۵-۱۸۳ و۱۸۷. آنجیللومی‌نویسدکه اسماعیل‌موقع واردشدن به‌تبریز، بسیاری‌ازافراد مذهبی اعم ازمرد و زن وبچه را به‌قتل رساند. او درجنگ و به‌هنگام ورود به‌تبریز بیش‌ازبیست هزار نفر را نابود ساخت وحتی به زندگی مادر خود نیز پایان داد (A Narrative of Italian travels in Persia ص۱۰۵،۱۹۰و۱۹۱). کمال‌پاشازاده گفتارآنجیللو راتأیید کرده ومی‌نویسدکه شاه اسماعیل در تبریز بیش از چهل الی پنجاه هزار نفر از افراد قبیلهٔ آق‌قویونلو را از دم تیغ گذراند، ومادرش نیزکه به‌این قتل‌عام‌های نادرست او اعتراض می‌کرد به‌قتل رسید (۳۰a-b). راجع به قتل‌عام‌های شاه‌اسماعیل نگاه‌کنید به: ژان‌اوبن، «Sah Isma'il et les notables de l'Iraq Persan»، در Journal of economic and social history of the Orient, II, I, ص۸۱-۳۷، خصوصاً ص۶۰-۵۷.

قبولاند. بررسی منابع، شبهه‌ای در این مورد بر جای نمی‌گذارد. بر اساس نوشته‌های منابع عثمانی، اردبیل‌اوغلی (= شاه اسماعیل) برای تقویت لشکریان و ادامهٔ فتوحات خود، روابط صمیمی خود را مانندگذشته با آناطولی سرزمین مادری مریدانش‌حفظ نمود؛ زیرا اوهنوز درایران خوب شناخته نشده‌بود وگاهی به‌او مانند یك حاکم غاصب با نفرت می‌نگریستند. اسماعیل با قدرت وسخت‌گیری حکومت می‌کرد و به خوبی می‌دانست که چنانچه تکیه‌گاه نظامی و نیروی انسانی خود را درآناطولی از دست بدهد، مانند بسیاری از قزلباشان، موجودیت حکومتش را سریعاً از دست خواهد داد.

بعد ازعلاءالدوله ذوالقدر، دولت عثمانی تدابیری برای جلوگیری ازمهاجرت اتباع خود به ایران اتخاذکرد. اتخاذ این تصمیم از ضروریات بود، زیرا مالیات مهاجرین به دوش افراد ماندگار ویا مؤسسات دینی سنگینی می کرد. ازطرف دیگر، مهاجرت این افراد زیان بزرگی به صاحبان املاك و اراضی وارد می‌ساخت که حل این مسئله برای دولت مشکل بزرگی شده بود. شاه اسماعیل دراین خصوص نامه‌ای به بایزید نوشت و از او درخواست نمودکه مشتاقان زیارت‌آرامگاه اجدادش را از آمدن به‌ایران محروم‌نکنند؛ بایزید نیز درپاسخ به‌اسماعیل قول‌دادکه درمورد کسانی که تعهد بسپارند پس از زیارت به‌وطن‌خود بازگردند، مشکلی ایجاد نکنند.[۱۶] این

۱۶) «...بر رای عالم‌آرا پوشیده نیست‌که از قدیم‌الایام الی‌الان، به خاندان ما نسبت ارادت و اعتقاد و سمت محبت و اعتضاد اهالی ممالك عالم خصوصاً اهل دیار روم ثابت و محقق است و همواره ازآنجا ارباب‌طلب و سلوك متوجه این خاندان هدایت‌آشیان و حظایر مقدسهٔ مشایخ جنت مکان قدس‌الله تعالی ارواحهم می‌شده‌اند» (فریدون بیگ، منشأت سلاطین، ج ۱، ص۳۴۵).

بایزید دوم در پاسخ نامهٔ اسماعیل نوشته بود:

«اکثر رعایای غزاة مجاهدین به‌بهانهٔ زیارت ترك این سرزمین کرده طریق عطالت سلوك می‌داشته‌اند و از این جهت نقصان‌کلی به محصول سپاهی روی نموده و هرگه‌که یکی از غازیان عظام به‌رعیت قدیمی خود می‌رسیده، به‌موجب رسم قدیم و دیدن مستقیم گرفته به وطن اصل و خویشتن می‌آورده‌اند» (همان مأخذ، ج۱، ص۳۴۶).

تمام مورخین عثمانی، طرفداری قسمت مهمی ازترکان‌آناطولی را از دولت‌صفوی می‌دانستند. دراینجا ذکرچند مثال خالی ازفایده نخواهد بود. علی بن‌عبداله، در عریضه‌ای←

جمله آخری برای تأمین نظر اسماعیل نوشته شده بود. بـه هر حال، با حوادثـی که

→ که به خدمت سلیم تقدیم می کند مـی نویسد: «روزگاری مـی رسد که اکثر اهالـی روم، اردبیلی شده و کافر خواهند شد» (تانسل، یاوزسلیم، ص۲۸، سند ۱۱).

از مورخین معاصر، لطفی پاشا در این مورد می نویسد: «در ایـن فترت عجم، شاه اسماعیل پسر شیخ‌حیدر از گیلان خروج کرده بـه ارزنجان آمد و مسکن گزید. مـریدان و محبان بی‌شمار پدر و اجـدادش از ولایت روم، به گرد او اجتماع کردند؛ برخی اسب و برخی یراق آوردند. شاه‌اسماعیل به‌آنان گفت: آیا در بین شما دوستدار ما پیدا می‌شود و به ماکمك مـی کنید؟ حـاضران که بیش از دو، سه هزار نفر بودند جواب دادنـد: شما فرزند شیخ ما هستید و ما با سروجان‌آماده خدمتگزاری هستیم» (تاریخ آل عثمان، نشر عالی، استانبول، ۱۳۴۱، ص۱۹۸). در غزوات سلطان‌سلیم، این ابیات دیده می‌شود:

باشا تاج آلدی و چیخدی اول فرید — عالم اهلین سر بسر اثیتدی مرید
شیمدی‌روم ایچره مریدی چوخ درور — آنا میلتمز ولایت یوخ دو رور

آن یگانه، تاج بر سرنهاد و خروج کرد — وتـمـامـی مـردم را مـرید خـود سـاخت
اکنـون در روم مـریـدان زیـادی دارد — و ولایـتـی نـیست که به اومایل نـباشد

همچنین در: تانسل، حیات سیاسی سلطان بایزید دوم، استانبـول، ۱۹۶۶م.، ص ۲۳۷، حاشیه ۵۰ و خواجه سعدالدین، تاج‌التواریخ، ص۲۴۲ مشاهده می کنیم:

باشینا تاج آلـدی چیخدتی اول پلید — ایتدی بـی‌ادراك اتراکی مریـد

که اخذ اصل این بیت از غزوات‌نامه به خوبـی روشن است. خـواجه سعدالدین، نـوهٔ شخصی فارسی زبان بنام خواجه کمال اصفهانی، ازنوشتن جملاتی نظیر«اتراك بی‌ادراك» و «ترکان ناپاك» مضایقه نمی کند (ج۲، ص۱۶۵، ۱۸۹، ۲۴۲). درمورد اینکه جملهٔ مشهور **اتراك بـی‌ادراك اولین بـار به‌وسیلهٔ‌خواجه سعدالدین متداول شده و یا قبل از او نیز متداول بوده، نوشته‌ای در دست نداریم. به‌هر حال بیش از این حق مؤاخذه‌کردن خواجه** سعدالدین را نداریم، زیرا بعضی از مورخین ترك‌نژاد و یا منتسب به ترك قبل از خواجه سعدالدین نیز در مورد اقوام خود حرفهای تحقیر آمیز بـه‌کار برده‌اند. درکتاب خـواجه سعدالدین راجع به این موضوع ایـن نوشته‌هـا موجـود است: «ترکان بـی‌ادراك ساکن آناطولی بـاآن گروه مکروه (یعنی شیوخ اردبیـل) یکی شده، غایبانه بـه او اقتدا نموده (یعنی به اسماعیل) و مال و منال و اهل عیال خود را در راه او فدا می کنند. قـدرتمندان با نذورات وهدایای فراوان به زیارت آنها می‌روند وهرساله با راهنمایی خلفاء نذورات بی‌شمار ارسال می‌دارند؛ درگاه تباهی پناه‌آن مباح‌کنندگان مناهی را قبلهٔ حاجات وکعبهٔ مناجات می‌دانند و دختران وخواهران خود را به‌خدمت آنان می گمارند و با شنیدن نامشان ←

پیش آمد موفقیتی در کار حاصل نگردید و مهاجرت‌ها کماکان ادامه داشت. اسماعیل نیز در آن موقع نمی‌خواست برخوردی با امپراتوری عثمانی داشته باشد، وی در نامه‌هایش نهایت احترام را در مورد امپراتور به جای می‌آورد وحتی اورا به عنوان «بابا» خطاب می کرد.

شاه اسماعیل درسال ۹۱۳هـ.ق./۱۵۰۸م. (سال گاو) به علاءالدوله حمله کرد. به نوشتهٔ کمال پاشازاده، علت این کار «توبیخ و به نمایش گذاردن سفیر اسماعیل» به وسیلهٔ علاءالدوله بود. در واقع علاءالدوله، سفیر اسماعیل اوغلان امت استاجلو را

←به سجده می‌افتند» (ص۲۴۲). وی همچنین در مورد تشکیل دولت صفوی می گوید:
«بقایای اشقیای حیدریه، اجتماعی از ترکان ملحد مشرب و رافضی مذهب تشکیل داده و در سنهٔ خمس و تسعمائة [۹۰۵هـ.ق.] فرخ‌یسار حاکم شیروان را به قتل رسانیده و درسنهٔ سبع وتسعمائة[۹۰۷هـ.ق.] با الوندمیرزا محاربه‌نموده ومملکت اورا متصرف شدند. خلفای اجدادش در دیار روم پراکنده شدند و با توزیع نامه‌هایی از شمار و حساب افزون و از حد و عدد بیرون، مریدان و احباب را به همکاری دعوت کردند. عدهٔ بسیاری از مردم دیار روم دعوت را پذیرفته و تابع امر شدند. شاه ضلالت پناه که هدفش از آمدن به حدود ارزنجان روم جمع آوری سپاه و غلبه بر دشمن بود، باگردآوری این چند هزار گمراه، جنگ با بایندرها (آق‌قویونلوها) را آغاز کرد» (ص۱۲۷-۱۲۶).
کمال پاشازاده در تاریخ آل عثمان، در مورد رفتن شاهزاده قورقود از «تکه» به نزد ساروخان می گوید:
«مردانی گستاخ و بی باك از دیار تکه، که سردسته اعوان و انصار شاه‌اسماعیل بودند، از آشفتگی زمان استفاده کرده و با ۲۰۰ الی ۳۰۰ نفر از یاران خود خروج کردند. آنان که در دیار خود رعیت بودند، به شاه‌اسماعیل پیوسته و شوکت اورا افزون کرده و خود نیز صاحب خدم و حشم شدند. افراد دیگر نیز مردگان را بر زندگان بار کرده و دیار خود را ترك کردند. مؤلف گوید:

ترکلر ترك ادیب دیارلرین ساتدیلر یوق باهایه داوارلرین

یعنی: «ترکان، احشام خود را به بهایی ناچیز فروختند و دیار خود را ترك کردند».
بازهمین مؤلف درمورد شکل گیری قیام شاهقلی این مطلب را می‌نویسد: «هنگامیکه شاه‌اسماعیل گمراه مانند جغدی شوم در گوشه‌ای از ولایت گیلان نشسته بود، از آشفتگی زمان بیگ‌های بایندر استفاده نموده به آناطولی آمد و به خلفاء و دوستداران خود←

در دریاچه‌ای به‌نام «کوزگول» (Közgöl)؟حبس نموده بود.[۱۷] بعضی دیگر ازمورخین

→ پیغام فرستاد و ترکان «تکه» خودخواه و فرصت‌طلب را جمع نمود. این افراد در نزد او تقدم و تقرب یافتند و در بین قزلباشان به مردانگی و رفاقت مشهورشدند. افراد بی‌کار و بی‌عار در نزد او فرمانده «تومان» شده و عزت وحرمتی بدست‌آوردند. کسانی که این را شنیدند، مزرعهٔ خود را فروخته و خانه وکاشانه خود را خراب‌کرده و رفتند. اگر افراد مفید دیگری ازاین‌طایفه وجود داشتند، به فکر انتقام افتادند» (علی‌امیری، نمره۲۹۰، ۸ a).

کمال پاشازاده در مورد آمدن شاه اسماعیل بـه‌آناطولی مـی‌نویسد: «در آن اثنا، شاه اسماعیل فرزندکوچك حیدر موقعیتی به دست‌آورده خـروج‌کرد و بـا لشکری در حدود ۳۰۰ نفر به ارزنجان آمده. خلفای بد رأی وطرفداران اجداد بدنهاد او دراکثرنقاط آناطولی وجود داشتند؛ و هر کس که‌آمدن وی را شنید،کارش را رهـاکرد و به نـزد او رفت. در آن زمان سلطان بایزید دوم در تلاش فتح شهرهای مدن وکرن بود وآن نواحـی از مأموران وی خالی مانده بود. بدین سبب اسماعیل مـدتی درآن ناحیه اقـامت‌کرد و جماعتی از طرفدارانش به‌گرد او اجتماع‌کرده و شهرتش عالمگیر شد؛ بیت:

هر نـه یـرده وار ایسه بیر بـد نهاد	مفسد و ملحـد مباحـی اعتقـاد
واردی اول بـدکیشه ایتـدی اتـباع	اولدو ارزنجاندا خیلی اجتماع

یعنی: (در هـر جاکه شخص مفسد، ملحد و مباحی مـذهبی بود؛ همگی مریدآن بد کیش شدند و در ارزنجان اجتماع‌کردند).

سپاهیان خونخوار اومانند سیل به هرطرف جاری شدند، مانند حباب پرنوری درخشیدند و اقبال و بخت‌آن بدفعال یك مرتبه بر[خاست]» (۲۹ b–۳۰ a).

تاجر ایتالیایی، درکتاب A Narrative of Italian travels in Persia. راجع به طرفداران اسماعیل که اکثراً از آناطولی بودند می‌گوید:

«...و در مدت توقف من در تبریز، مردم از تمام نقاط به طور مـداوم بـه‌گرد پـرچم او اجتماع می‌کردند. اسماعیل نیزدرخورشأن ومقامشان به‌آنان هدایایی می‌داد» (ص۱۹۴).

در جای دیگر نیز دربارهٔ انتساب محمدخان استاجلو به‌آناطولی می‌گوید:

«محمدخان استاجلو یکی دیگر از رؤسای قبایل آناطولی بودکه به اتفاق هفت بـرادر خود، که همگی مردانی دلیر بودند، به‌کمك اسماعیل آمده بـود» (۱۹۴). تاجر ایتالیایی این مطلب را در جای دیگری از سیاحتنامه خود نیز ذکرمی‌کند (ص۱۵۲)؛ وی همچنین در مورد انتساب بخش مهمی از مریدان شیخ حیدر به‌آناطولی و قـرامان، مطالبی ذکر می‌کند (ص۱۸۴).

جلال‌زاده در مورد توقیف تجار ایرانی می‌گوید:

«حیات و شوکت قزلباشان از دیار روم بود و تمام وسایل، تجهیزات و نیروهـای آنان →

عثمانی،[۱۸] علت حملهٔ شاه‌اسماعیل را موافقت نکردن علاءالدوله با ازدواج دختر زیبایش بنلوخاتون با اسماعیل می‌دانند. ولی چون این مطلب قانع کننده به نظر نمی‌رسد، باید درجستجوی دلایل دیگری باشیم. درواقع علاءالدوله درفکر تصاحب متصرفات آق‌قویونلوها در جنوب شرقی آناطولی بوده است؛ و بدین سبب در سال ۹۱۱ﻫ.ق./۶-۱۵۰۵م. با مرگ الوندآق‌قویونلو، زینل فرزند اغورلومحمد آق‌قویونلو را به اتفاق احمد بیگ وشاهرخ بیگ فرزندان برادر خویش عبدالرزاق به منطقهٔ دیار بکر فرستاد. زینل نیز پس از تسخیر «آمد»، «ماردین» و بعضی ولایات دیگر، در «آمد» برتخت آق‌قویونلوها نشست. ولی طولی نکشید که امیر بیگ موصللو بیگلربیگی الوند، زینل و ذوالقدرها را به عقب‌نشینی مجبورساخت. با وجود این، علاءالدوله برای قبولاندن حاکمیت خود امیربیگ را تحت فشار گذاشت. امیر بیگ برای نجات از فشار علاءالدوله و اطمینان یافتن از طرف اسماعیل، مجبور به قبول تابعیت قزلباشها گردید. می‌توان حدس زد که این حملهٔ شاه اسماعیل، برای خاتمه دادن به حاکمیت ذوالقدرها در منطقهٔ آق‌قویونلوها بوده باشد. در مورد مانع شدن علاءالدوله از رفتن قزلباش‌های منطقهٔ خودش به ایران نمی‌توان تردید کرد. این کار او نیز می‌تواند یکی از عوامل حملهٔ اسماعیل باشد.

شاه اسماعیل برای حمله به‌منطقهٔ ذوالقدرها راه ارزروم وارزنجان را انتخاب کرد؛ وشاهزاده احمد والی «آماسیه»، پدرش را از این عمل آگاه ساخت. علت انتخاب این راه از طرف اسماعیل، اتخاذ تصمیمات جدی ازطرف دولت استانبول در مورد مانع شدن از پیوستن قزلباشان آناطولی به او بوده است. به‌گفته کمال پاشازاده:[۱۹] بدین سبب مدتی در مرزعثمانی توقف نمود، ولی بسیاری از مریدانش

→ از اینجا رفته؛ به طوری که اگر این راه مسدود شود ــ تا قطع نیروی مادی ــ بزودی ضعف آنها آشکار شده و شرو فساد آنها رفع می‌شود» (طبقات‌الممالک، کتابخانهٔ فاتح، نمره ۴۴۲۳، ص a-b ۲۱).

۱۷) نمی‌دانم این محل درکجا بوده.

۱۸) به عنوان مثال: عالی، کنه‌الاخبار، ج۳، ص۴۳.

۱۹) «اگر از راه دیاربکرمی‌رفت به مقصدش می‌رسید. اما او با حرکت ازمحل اقامت ←

نتوانستند به‌او ملحق شوند. حاکم صفوی برای رفتن به منطقهٔ ذوالقدرها، از بایزید دوم امپراتوری عثمانی تقاضای اجازه نمود. بایزید دوم با درخواست اسماعیل موافقت کرد، به شرط اینکه دقت کند تا به هنگام عبور از خاك عثمانی زیانی به کسی نرسد. اسماعیل با عبور از خاك عثمانی، از راه «ساریز» به البستان رفت. علاءالدوله سعی کرد منطقهٔ خود را در مقابل سپاهیان شاه اسماعیل حفظ کند و با پناه گرفتن در مناطق صعب‌العبور کوه «درنا»، از مملوکان و عثمانی‌ها تقاضای کمك کرد. قزلباشان تمام مناطق را تخریب و غارت کردند وذوالقدرها با وضع پریشانی به اطراف پراکنده شدند. باز براساس گفتهٔ مورخ عثمانی، علاءالدوله کمکی از مملوکان دریافت نکرد. بایزید گرچه سپاهی به فرماندهی یحیی‌پاشا برای کمك به او فرستاد، ولی این سپاه از آنکارا [آنقره] جلوتر نرفت. شاه‌اسماعیل نیز به‌علت فرارسیدن زمستان منطقهٔ ذوالقدرها را ترك کرد[۲۰] ودر برگشت، ناحیهٔ خرپوت متعلق به‌ذوالقدرها فتح گردید.
امیربیگ موصللو حاکم دیاربکر، براساس دعوت شاه‌اسماعیل به‌اتفاق قبیله و عده‌ای ازنزدیکان خود به‌حضورشاه‌اسماعیل رسید. شاه‌اسماعیل شغل مهرداری را که یکی از مشاغل‌مهم دولتی‌بود به‌او واگذار کرد؛ واو با انداختن مهرجواهرنشان به‌گردن‌خود، شروع به‌امضای فرامین شاه‌اسماعیل کرد. امیربیگ، فرزندگلابی‌بیگ از امرای زمان سلطان یعقوب و نوهٔ یکی از امرای اوزون‌حسن مقلب به همین نام بود. او در عین

←خود، خواست با یك تیر دو نشان بزند. او به این بهانه می‌خواست مدتی در سرحد روم توقف کند تاقزلباشان آناطولی وسایر اوباش، با اطلاع از اقامت او درآن ناحیه، بدور او جمع شوند واز سوار وپیاده و بنده وآزاده از هر قصبه وده با سلاح خود به‌او بپیوسته و شوکت و عظمت او را بیشتر کنند. اما خواستش تأمین نگردید و تمام نواحی قزلباش تحت کنترل درآمده و امکان عبور ومرور به افراد داده نمی‌شد وتمام مسالك وممالك تحت انضباط درآمده بود» (116 b).

۲۰) تاریخ شاه‌اسماعیل، b ۱۲۳ـa ۱۲۲؛ خواندمیر، ص۴۶ـ۴۴؛ غفاری، ص۲۷۰؛ کمال‌پاشازاده، b ۱۱۸ـa ۱۱۵؛ خواجه سعدالدین، ص۱۳۱ـ۱۳۰؛ سولاق‌زاده، تاریخ استانبول، ص۳۲۰ـ۳۱۹؛ A Narrative of Italian travels in Persia، ص۱۱۰ـ۱۰۸ (آنجیللو)، ص۱۹۷ـ۱۹۵؛ (تاجرایتالیایی). ابن‌ایاس، بدایع‌الظهور، قاهره۱۳۷۹م.، ج۴، ص۱۱۸، ۱۲۱ و۱۲۳؛ ابن‌طولون، مفاکهته‌الخلان، نشرم. مصطفی، قاهره، ۱۳۸۱م.، ص ۳۱۶، ۳۱۷ و ۳۱۸. اطلاعات داده شده دوکتاب اخیر دارای ارزش زیادی نیستند.

حال یکی از امرای بادرایت زمان خود بوده است.[21] با پیوستن امیربیگ به شاه اسماعیل، قبیلهٔ بزرگ و مشهور موصللو به قزلباشان ملحق شدند و منطقهٔ وسیع دیار بکر که فتح آن به‌آسانی میسر نبود به زیر فرمان صفوی‌ها درآمد.[22]

شاه‌اسماعیل، محمدخان استاجلو را به سمت والی دیاربکر تعیین کرد.[23] محمدخان یکی از امرای جسور و با درایت زمان خود بود. وی با وجود تعداد کم افراد زیر فرمان خود، بعضی از امرای کرد را دستگیر و به تبریز فرستاد؛ از طرفی دیگر نیز سپاه علاءالدوله را که به فرماندهی پسرانش قاسم ملقب به ساروقپلان و اردوانه بود مغلوب ساخت وبسیاری از امرای ذوالقدر در میدان نبرد کشته شدند. ساروقپلان و اردوانه نیز پس از اسیر شدن به قتل رسیدند (۹۱۴ ه.ق./۱۵۰۸م.). سال بعد، شاه‌اسماعیل بغداد را ضبط کرد (۹۱۵ ه.ق./۱۰-۱۵۰۹م.). محمدخان استاجلو دومین موفقیت خود را در مقابل نیروی ذوالقدرها کسب نمود؛ در رأس سپاه ذوالقدر فرزندان دیگر علاءالدوله، شاهرخ والی بوزوق و احمدبیگ قرار داشتند. آنان نیز مانند برادرانشان به قتل رسیدند. محمدبیگ و علی‌بیگ، فرزندان شاهرخ نیز به نزد اسماعیل فرستاده شدند.[24] سلطان صفوی فرزندان شاهرخ را آزاد کرد و بعدها به‌آنها مقام امیری داد، اینان در سفر عراقین به سال ۱۵۳۵م. از صفوی‌ها روی‌گردانده و به خدمت عثمانی‌ها درآمدند، که درآینده راجع به این موضوع اشاره خواهد شد.

درسال ۹۱۶ه.ق./۱۱-۱۵۱۰م. دوحادثهٔ مهم رخ داد. اولین واقعه، شکست

---

۲۱) امیربیگ پس از مرگ الوند (۹۰۴ ه.ق./۱۵۰۴م.) حاکم دیار بکر گردید: تاریخ شاه‌اسماعیل، b ۱۲۹؛ غفاری، ص ۲۷۰؛ خواندمیر، ص ۴۶؛ A Narrative of Italian travels in Persia ص۱۰۸، ۱۰۹ (آنجیللو)، ص۱۹۷، ۱۹۸ (تاجر ایتالیایی)؛ محمدمحیی‌الدین. مناقب ابراهیم‌گلشنی، نشر ت. یازیجی (تحقیقات تاریخی ترک)، استانبول، ۱۹۷۵م.، ص ۲۹۱-۲۸۹، ۲۹۸، ۳۰۳ و ۳۰۵.

۲۲) تاریخ شاه‌اسماعیل، a ۱۳۰؛ خواندمیر، ص ۴۶-۴۷؛ غفاری. ص ۲۷۰؛ مناقب ابراهیم‌گلشنی، ۳۰۳، ۳۰۴.

۲۳) تاریخ شاه‌اسماعیل، b ۱۳۱ و ادامهٔ آن؛ خواندمیر، ص ۴۴؛ غفاری، ص ۲۷۱.

۲۴) تاریخ شاه‌اسماعیل، a ۱۳۹-b ۱۳۷؛ خواندمیر، ص ۴۶-۴۷؛ غفاری، ص ۲۷۱.

وکشته شدن محمد شیبانی‌خان (شیبک‌خان) حاکم ترکستان (ماوراالنهر) و خراسان توسط قوای شاه‌اسماعیل بود. در این موفقیت، بورون سلطان‌تکلو از امرای ناحیهٔ آنتالیه وهمراهانش نقش مهمی داشتند.[۲۵] شیبک‌خان در مقابل تاج‌سرخ شاه‌اسماعیل تاج‌سبز به‌سر می‌گذاشت، لذا به‌آنها لقب یشیل‌باش (سبزکلاه) داده شده بود.[۲۶] در نتیجه این پیروزیها، تمام منطقه خراسان جزو متصرفات صفوی گردیدو قلمرو دولت صفوی از فرات تاجیحون گسترش یافت.

دومین واقعهٔ مهم، عصیان باباشاهقلی تکلو درآناطولی می‌باشد. ناحیهٔ آنتالیه امروزی را در قدیم ولایت «تکه» می‌گفتند و این کلمه از اسم یکی از سران خاندان حمیدگرفته شده است. بطوریکه قبلاً ذکر شد، در تشکیل دولت صفوی بسیاری از تکلوها به صف یاران دولت صفوی پیوستند. ازتکلوهای موجود دردستگاه صفوی، دراین تاریخ ما به اسامی افرادی نظیر ساروعلی، چوهه (چوقا) سلطان، یگن‌سلطان و بورون‌سلطان برخورد می‌کنیم. از اینها، ساروعلی شغل مهرداری را در تشکیل دولت صفوی عهده‌داربود. ساروعلی درسال ۹۱۲ه.ق./۱۵۰۷ - ۱۵۰۶م. به اتفاق عبدی‌بیگ شاملو، که او نیز مانند خودش در تشکیل دولت صفوی نقش داشته، در جنگ با یکی از امرای کرد بنام صاریم به قتل رسیدند.[۲۷]

شاهقلی فرزند حسن‌خلیفه از اهالی ده «قزل‌قیه» و یا «یالونلوی» منطقه تکه بود. او نیز در همان ده‌به‌دنیاآمده و بزرگ شده بود و مردی بسیار بالیاقت وجسور و فعال بود. شاهقلی با مشاهدهٔ شکل‌گیری دولت صفوی و موفقیت‌های پی‌درپی اسماعیل، وهمچنین عجز نهایی بایزید دوم امپراتوری عثمانی وضعف وبی‌عدالتی

---

۲۵) تاریخ شاه اسماعیل، a ۲۳۶ - a ۱۹۵؛ خواندمیر، ص۶۳-۵۶؛ غفاری، ۲۷۳، ۲۷۴؛ A narrative of Italian travels in Persia ص ۵۵،۵۶ (کاترینو زنو)، ص ۱۱۵-۱۱۸ (آنجیللو)، ص۱۰۰ (تاجرایتالیایی).

۲۶) محمدشیبانی‌خان حاکم اوزبك، در مقابل تاج‌سرخ شاه اسماعیل عمامه سبز بسر می‌گذاشت و روی این اصل آنها را «یشیل‌باش» می‌گفتند. در منابع ایتالیایی نیز این لقب ذکر شده (۵۵،۱۱۵ و ۲۰۱)؛ فریدون‌بیگ، ج۱، ص۴۷۴؛ لطفی‌پاشا، ص۲۳۶؛ خواجه سعدالدین، ص۲۲۶.

۲۷) تاریخ شاه اسماعیل، b ۱۲۱؛ غفاری، ص۲۷۰؛ حسن‌روملو، ص۹۰.

حاکم بر دستگاه حاکمه، استفاده کرده و نهضت خود را آغاز کرد. یك قسمت از سپاهیان او تا حدودی خالی از نقص بودند، بسیاری از افراد از هستی ساقط شده نیز جزو سپاهیان او بودند. اولامه مشهور دورهٔ شاه طهماسب نیز یکی از سپاهیان شاهقلی بود، بقیهٔ سپاهیان او را افراد فقیر و بی‌چیز و دهقانان کوهستانهای «تکه» تشکیل می‌دادند. مریدان شاهقلی، او را «بابا» خطاب می کردند.[۲۸] شاهقلی نیروهای عثمانی را رویهم رفته شکست داد و این موفقیت در ازدیاد مریدانش موثر افتاد، مخصوصاً پیروزی او بر قره‌گز پاشا بیگلربیگی آناطولی در شهرت و از دیاد مریدانش خیلی تأثیر گذاشت. شاهقلی و طرفدارانش[۲۹] که جماعتی از ترکان چارق به پای آناطولی بودند، پس از کسب بعضی موفقیت‌های بزرگ به منطقه تکه عقب‌نشینی کردند. آنان در حالی که از طرف نیروی برتر وزیر اعظم خادم‌علی‌پاشا در محاصره بودند، حلقه محاصره را شکافته و به طرف منطقهٔ قرامان حرکت کردند؛ لکن با نیروی حیدر پاشا بیگلربیگی این منطقه مواجه شدند که او را نیز شکست داده و به سوی ایران رهسپار شدند. نیروی وزیر اعظم در محلی بنام «چوبوق‌اووا» واقع درمیان سیواس و قیصریه با نیروی شاهقلی برخورد کرد، ودر جنگی که اتفاق افتاد علی‌پاشا به قتل رسید و نیروهایش نیز منهدم شدند (پنجم ربیع‌الآخر ۹۱۷ه‍.ق./دوم تموز ۱۵۱۱م.). شاهقلی در این جنگ به سختی زخمی شد و طولی نکشید که وفات نمود، ولی قبلاً یکی از نزدیکانش را به جانشینی خود انتخاب کرده بود و او توانست تکلوها را سالم به ایران برساند.[۳۰] تعداد این افراد درحدود

۲۸) بابا، یك عنوان بزرگ دینی بود که در زمان سلجوقیان نیز متداول بوده: «بابا رسول»؛ قبلاً بجای این کلمه، آتا متداول بوده است؛ کلمه «بابا»، شخصی را که در رأس «دده‌ها» بود معرفی می کرد.

۲۹) «این در اثر بی‌لیاقتی بیگلربیگی‌ها است که از عهدهٔ یك مشت ترکان تکه بر نمی‌آیند» (خواجه سعدالدین، تاج‌التواریخ، ص۱۶۵). «یك مشت ترکان چارق به پای آناطولی، در میان مملکت با ایجاد فتنه و فساد به هتك شرف بزرگان، اشراف وسادات مشغول هستند» (همان مأخذ، ص۱۸۹).

۳۰) راجع به‌عصیان شاهقلی رجوع کنید به: تاریخ شاه اسماعیل، b ۴۲ و a ۲۰۴ ـ b ۲۰۲؛ حسن روملو، ص۱۲۵، ۱۲۶ و ۱۲۸؛ غفاری، ص۲۷۴؛ کمال پاشازاده، نمره ۲۹، ←

پانزده هزار نفر بود.[۳۱] به‌ظن قوی می‌توان گفت که هدف شاهقلی از این عصیان ایجاد شورش به نفع شاه اسماعیل و یا رفتن به ایران نبود، بلکه او می‌خواست به موجودیت امپراتوری عثمانی خاتمه دهد. بر این اساس پس از موفقیت‌های اولیه، یکی از افراد مطمئن را به جانشینی خود تعیین نمود و دیگران را نیز با سمت بیگلربیگی و یا سنجاق‌بیگی (والی) به ولایات فرستاد. بزرگ بودن هدف شاهقلی، با تعمق در این امر به خوبی روشن می‌شود. او به خلفای ناحیهٔ روم نامه نوشته و عصیان آنها را بر علیه امپراتوری خواسته بود.[۳۲] شاهقلی پس از موفقیت‌های خود، چنان تأثیر عمیقی در آن ناحیه به جای گذارده بود که شهنشاه فرزند بایزید که حاکم قرامان بود در زمرهٔ قزلباشان در آمد.[۳۳] بعدها نیز در آناطولی شورشهای بسیاری با همین هدف علیه عثمانی شکل گرفت که مشکلات جدی برای امپراطوری ایجاد نمود.. علت اساسی و یا یکی از علل مهم این شورشها، بی‌عدالتی‌های حاکم بر جامعه بود.[۳۴] قیام شاهقلی باعث مرگ بسیاری از انسانها و تخریب و غارت

→ b ۱۰ ـ b ۷ مؤلف مذکور، درمیان سران شورشی **غزال اوغلی، اولامه** فرزند **چاقیت‌وقرا محمد** را ذکر می‌کند)؛ خواجه‌سعدالدین، ص۱۸۱ـ۱۶۲؛ ج.اولوچای، «یاوزسلیم‌چگونه پادشاه شد»، تحقیقات تاریخی، ج۴، شماره ۹، ص۷۳ـ۶۱. تکیه‌گاه اصلی این مقاله منابع موجود در سرای توپ قاپو می‌باشد.

۳۱) «چون درآن ایام قریب پانزده هزار تکلو در روم خروج نموده و با امرای روم مکرراً جنگ کرده، در حدود ارزنجان قافلهٔ را تالان‌کرده اهل آنرا که قریب پانصدکس بودند به قتل آورده، دیگرحرکات ناهنجارایشان بذروهٔ عرض رسیده بود، درشهریار ری فرمان قضا جریان به سیاست سرداران ایشان واقع شده، سائر را براُمراء قسمت فرمودند (غفاری، ص۲۷۴)؛ نقل از او به‌وسیلهٔ منجم‌باشی، صحایف‌الاخبار، ج۳، ص۱۸۵؛ خواجه سعدالدین نیز، شمار زیاد تکلوها را می‌نویسد (ص۱۸۰ـ۱۷۹)؛ یکی از افرادی‌که در رأس تکلوها به ایران‌آمد، **صوفیان‌خلیفه** بود (تاریخ شاه اسماعیل، b ۲۰۳).

۳۲) «گاه ادعای مهدویت می‌کند؛ گاه می‌گوید که پس از مرگ شاه، مملکت از آن من است» (ج.اولوچای، «یاوزسلیم‌چگونه پادشاه شد»، ص۶۲، حاشیه نمره ۱۲، ص۶۳، حاشیه سند ۱۳ و ص۶۷).

۳۳) همان مقاله، ص۶۹ (نامهٔ حیدرپاشا بیگلربیگی قرامان).

۳۴) «این کارها به وسیله ترکانی انجام می‌شود که از دست چند بیگلربیگی دل خون دارند» (ج. اولوچای، همان مقاله، ص۷۳ـ۷۲، سند شماره ۲۶). «حضرت خداوندگاری، ←

وحشتناك بسیاری از مناطق گردید. با نگاهی به معتقدات دینی و نفوذ بی‌حد در مریدان و نیز ترس نیروهای عثمانی از قدرت معنوی این افراد، می‌توانیم شورش شاهقلی را با عصیان باباسحاق در سال ۱۲۴۰م. در زمان سلجوقیان مقایسه کنیم.

باجلوس سلطان‌سلیم به تخت سلطنت عثمانی در سال ۱۵۱۲م.، شاه اسماعیل نورعلی‌خلیفهٔ روملو را به آناطولی فرستاد و به او دستور داد که تمام صوفیان این مناطق را جمع‌آوری کند..[۳۵] حاکم صفوی از عکس‌العمل سلطان‌سلیم در مورد مأموریت نورعلی خلیفه در محدوده عثمانی در تشویش و نگرانی بود، و در این مورد نیز حق با او بود. درمدت اقامت نورعلی‌خلیفه در قراحصار (شبین)، درحدود سه الی چهارهزار خانوار ترکان سیواس، آماسیه و منطقه توقات به دور او جمع شدند. در این زمان سلطان‌احمد برادرسلیم، درقونیه، پادشاهی[برادر] راقبول نکرده و خود را برای مقابله با او آماده می‌کرد. این‌کار در پیشرفت‌کار نورعلی‌خلیفهٔ روملو بسیار موثر افتاده باعث تشکیل و قیام ترکان قزلباش نواحی سیواس، توقات، آماسیه و چوروم گردید. کم‌کم این افراد باعث اضطراب و نگرانی ساکنان آن نواحی گردیدند. سلطان‌مراد از فرزندان سلطان احمد، ساکن آماسیه، به منظور استفاده از نفوذ این افراد به‌کسوت قزلباشان درآمد و طی مراسمی تاج قزلباشی بر

← کنج‌زهد و صلاح را گنج پادشاهی دانسته و گوشه‌نشین و عزلت‌گزین شد و عنان اختیار خود را به‌دست وزراء تسلیم‌کرد و در جهت مزید اعتماد آنان از احوال دنیا غافل گردید. نابسامانی‌های مملکت ظهور و بروزکرده و با چنین بی‌خبری، قبض و بسط امور مملکت از دست اوخارج گردید و دست وزراء برای اخاذی دراز و دروازه رشوت‌ستانی بازگردید. بسیاری از دردمندان از نبود تیمارخوار بیمار شدند و از مداخلات بی‌جا فرسوده گشته، از جان خود بیزار و برای بدست‌آوردن سدرمقی به انواع زشتی‌ها دچار وناچارشدند. گروهی از این رهگذر به‌آن منحرف ره‌گم‌کرده همراه شده و با ورودآنان ماده فساد روزافزون‌گردید» (خواجه سعدالدین، ص۱۶۳). موقعی‌که شاه اسماعیل از تکلوهایی‌که به ایران‌آمده بودند علت شورش‌آنها را سؤال‌کرد، آنها درجواب گفتند که: «سلطان بایزید پیر شده و اختلال مزاجش باعث اختلال مملکت گشته و از رسیدگی و تدبیر امرآءدست‌کشیده و وزراء با گردنکشی ظلم زیادی به مردم می‌کنند، ما نیزنتوانستیم مظالم‌آنها راتحمل‌کنیم و این راه را انتخاب نمودیم» (همان مأخذ، ص۱۸۱).

۳۵) تاریخ شاه اسماعیل، صa-b ۲۳۷.

سرگذاشت. فایق بیگ فرمانده عثمانی، با مشاهده آمدن نورعلی‌خلیفه به اطراف توقات و استقبال اهالی از او و خواندن خطبه به اسم شاه‌اسماعیل، وارد شهر نشد و در نواحی قازچاییر (قاز اووا) با سلطان‌مراد که در حدود ده هزار قزلباش درزیر فرمان داشت متحد شد. لکن پس از مدت کمی، به محض مخالفت اهالی توقات، شهر سوزانده شد. درخواست قزلباش شدن پسر احمد نیز در قرامان تصویب نگردید و به درخواست اهالی آماسیه، نیرویی به فرماندهی صدراعظم عثمانی، یولر قسطی‌سنان بیگ (یا: سنان‌پاشا) از قرامان گسیل شد. در این موقع سلطان‌مراد به نزد شاه ایران رفته بود و نورعلی نیز برای مراجعت به ارزنجان به راه افتاده بود. یولر قسطی درنواحی «قویول‌حصار» به‌نورعلی رسید، و درجنگی که رخ داد ازاوشکست خورد و به قتل رسید (۹۱۲ه‍.ق./۱۵۱۲م.). نورعلی‌خلیفه، ازاهالی سیواس، که وظیفه خود را با موفقیت انجام داده بود به ارزنجان بازگشت.[۳۶]

احمد به محض شنیدن حرکت سلیم به سوی خود، به طرف شرق عقب‌نشینی کرد. وی در «دیوریگی» بود که‌ازپسرش‌سلطان‌مراد نامه‌ای دریافت کرد، دایر به کمک شاه‌اسماعیل وارسال یک نیروی بیست‌هزارنفری به فرماندهی دیوعلی روملو. مراد در این نامه پدرش را به ارزنجان دعوت می‌کند و می‌نویسد که با این نیرو، او می‌تواند تا «اسکودار» پیشروی کند. در این زمان سلطان‌احمد به علت نفرت از قزلباشان در موقعیت بسیار حساسی قرارگرفت، ولی بالاخره اودرخواست فرزندش را قبول نکرد و از شدت تأثر نامه را پاره کرد.[۳۷] مدت زیادی نگذشت که احمد و

---

۳۶) جنگ در محلی بنام آیویازی (یا: ایویازی) اتفاق افتاد، درکنار سنان بیگ امرای دیگری مانند حسین بیگ و تاج‌الدین بیگ وجود داشتند (تاریخ شاه اسماعیل، a ۲۴۰ــa ۲۳۸)؛ به‌نقل ازاو،حسن‌روملو،ص۱۳۵ــ۱۳۴؛ج.اولوچای،«یاوزسلیم چگونه پادشاه‌شد»، شماره۱۰،ص۱۳۰،سند۲۷. شماره۲۸(ص۱۳۱ــ۱۳۰) مربوط به زمانهای بعد از جنگ چالدران می‌باشد. راجع به فعالیت امرای قزلباش همراه سلطان مراد فرزند احمد(خالدکرد، زینل، شاه‌علی، قرااسکندر، یحیی پهلوان و شاهقلی)، به همان مقاله نگاه کنید (ص۱۳۰ــ۱۲۷).

۳۷) ج. اولوچای، همان‌مأخذ، ص۱۴۰ــ۱۳۹،حاشیه سند۴۹. سلطان‌مراد به‌سال۹۱۸ یا ۹۱۹ه‍.ق./۱۵۱۲ یا ۱۵۱۳م. به ایران آمد. حاکم صفوی بعضی از آبادیهای ایالت←

فرزندانش نابود شدند و سلطان‌سلیم، امپراتور بلامنازع عثمانی شد.

یاوزسلیم قبل از حرکت به سفر جنگی مشهورش، با احساس خطر از وجود چهل هزار قزلباش در خاطر خود، تعدادی ازآنها را بـه قتل رساند و تعدادی را نیز زندانی ساخت. دراین‌جا مبالغه بودن نوشتجات مورخین عثمانی محقق است، زیرا کشتن ویا زندانی کردن این‌همه‌آدم می‌توانست مسئله مهم زمان‌خود شود. بطوریکه اسناد بعدی نشان می‌دهد، افراد فعال راکشته و یا زندانی و در صـورت لزوم تبعید می‌کردند. بطـوریکه می‌دانیم، بـایزید دوم بعد از حادثهٔ شاهقلی، قزلباشان بـاقی مانده از ایل تکه و یا تعدادی ازآنها را به جزایر تـازه فتح شده «مـورا» یعنی بـه نواحی «مدن» و «کرن» تبعیدکرد.

سپاهیان عثمانی و صفوی در محلی بنام چالـدران کـه در شمال غربـی شهر خوی قرار دارد باهم مواجه شدند. سپاهیان هـر دو طرف به زبان ترکی سخن می‌گفتند و بسیاری از هر دو سپاه فـرزندان یك مملکت، یك منطقه، یك ناحیه و یـك قبیله بـودند؛ و هر دو با گفتن کلمه «الله‌الله»، بـا شجاعت نبرد مـی‌کردند. به نظر می‌رسد تعداد سپاهیان شاه اسماعیل‌کمتر از نیروی سلطان سلیم بود؛ ازطرف دیگر، نیروی صفوی از وجود اسلحه‌آتشین نیز بی‌بهره بود. در مقابل، سپاه عثمانی مدت سه ماه بودکه در راه بود و در زیرگرمای شدید ماه تموزدر اراضـی خشك و بـایر مدتها راه پیموده بود. در این جنگ بسیاری از امرای بـا ارزش شاه اسماعیـل در میدان نبردکشته شدند، در رأس‌آنها فـرمانده جناح چپ سپاه صفوی محمدخـان استاجلو دیده می‌شود. دیگر امرای بزرگ‌که بـه قتل رسیدند عبارتندداز: سارو پیره قورچی‌باشی استاجلو (فرمانده‌گارد مخصوص)، پیره‌بیگ (یا: پیر) شیره‌چی‌باشی، حسین‌بیگ‌لله شاملو، سلطانعلی‌میرزا افشار، ولیجان‌بیگ ترکمن (ازتیره: قزاقلو)، میرزاعبدالباقی، میرسید شریف و سیدمحمد کمونه. دیگرامرای شاه اسماعیل مانند:

←فارس را برای گذراندن زندگی به او داد، ولی سلطان‌مراد موقع عزیمت به محل زندگی خود فوت نمود (۹۱۹ ه.ق./۱۵۱۲م.) و در مرقد شیخ‌علی‌سهل اصفهانی به خاك سپرده شد (خواندمیر ص۶۴، ۷۰).

دورمیش‌خان شاملو، نورعلی خلیفهٔ روملو، چایان سلطان (محمد) سفره‌چی‌باشی استاجلو، قرابیگ و اولاش‌بیگ (برادران محمدخان استاجلو) و خلیل‌سلطان ذوالقدر (امت)[۳۸] از میدان نبرد جان سالم دربردند.[۳۹]

هدف یاوزسلیم از جنگ چالداران، تنها واردکردن ضربه‌ای مهلك به اسماعیل نبود؛ بلکه هدف وی از بین بردن‌کامل دولت صفوی بود که در این میان با مقاومت اطرافیان خود مخصوصاً ینی‌چریها مواجه شد. متأسفانه اطلاعاتی در مورد حمایت‌کامل علمای باغیرت از سلیم در دست نداریم، که این خود باعث شگفتی است. این حاکم بزرگ و صاحب فکر، قبل از رسیدن به مقاصد خود وفات یافت.

قهرمان ما شاه اسماعیل، به علت مطمئن نبودن از غلبه خود نمی‌خواست با

---

۳۸) ما این اسم را امت (Ummet) قبول نکرده و امت (Emet) بودنش را ترجیح می‌دهیم، چون در دهات آناطولی این اسم مرسوم است. قصبه امت (Emet) در حوالی «کوتاهیه» نیز از همین اسم می‌باشد، در «اودمیش» نیز دهی بنام امت موجود است (وزارت امور خارجه، «راهنمای نقاط مسکونی»، آنکارا، ۱۹۴۸م.، ص ۳۵۰). وابستگی نام دهی بنام «امت‌جی» از دهات‌ تریپولی را با این کلمه به درستی نمی‌دانیم (همان‌جا).

۳۹) بر اساس نظریه حیدرچلبی، در میان اسامی امرایی که در جنگ چالدران شرکت داشته یا کشته شدند این امرا نیز وجود داشتند: فرزند یگن‌بیگ (یکان) تکلو حاکم همدان؛ کوسه حمزه‌بیگ، برادر آغزیوار شاملو حاکم مغان و سردار بیگ (قاجار؟) والی گنجه و بردعه (روزنامه فریدون‌بیگ، ۴۶۲). کمال پاشازاده در این میان اسامی کاهی بیگ والی همدان، پیربوداق‌بیگ والی عراق عجم و قراسنان والی قزوین و سلطانیه را نیز ذکر می‌کند (a ۴۰)؛ ولی این اسامی درمنابع‌صفوی به چشم نمی‌خورد. دراین جا منابع مهمی راکه راجع به جنگ چالدران اطلاعاتی در اختیار ما می‌گذارد ذکرمی‌کنیم: تاریخ شاه اسماعیل، b ۲۵۳–a ۲۴۴؛ خواندمیر، ص۷۹–۷۶؛ یحیی قزوینی، ۲۵۶،۲۵۵؛ تاریخ ایلچی نظام شاه، b ۴۴–b ۴۳؛ غفاری، ص۲۷۷؛ حسن روملو، ص۱۵۸،۱۵۷؛ شرف‌خان، ۱۵۸،۱۵۷ فریدون‌بیگ، ص ۳۸۸–۳۸۶،۳۹۶–۳۹۴،۴۰۲،۴۰۳،۴۶۱ و ۶۳۲؛ کمال‌پاشازاده، b ۴۶–a ۳۲؛ شکری، سلیم‌نامه، کتابخانه مرکز تحقیقات تاریخ ترك، نمره ۲۸۳، a ۹۴–b ۵۴؛ لطفی‌پاشا، ص۲۴۰–۲۰۶: خواجه سعدالدین، ص۲۸۰–۲۲۶؛ بررسی م.ش. تکین‌داغ، «منابع و اسناد جدید سفر یاوزسلیم به ایران»، مرکز تحقیقات تاریخی، ۱۷، شماره ۲۲، ص۷۸–۴۹؛ س. تانسل، «یاوزسلیم»، ص۷۲–۳۱.

سلیم بجنگد؛ بدین سبب نامه‌های سرد و تند سلیم را با نرمش پاسخ می‌داد.[۴۰] در جواب یکی از نامه‌های او، برای حرکت خود به سوی آناطولی دو علت ذکر می‌کند، الف: ارادت و سرسپردگی بسیاری از اهالی آناطولی نسبت به اجدادش؛ ب: علاقه به دوام و بنای خاندان «غازی» عثمانی.[۴۱]

شکست چالدران تأثیر عمیقی در روحیه شاه‌اسماعیل، که تا آن روز شاهد پیروزیهای پی‌درپی بود، ایجاد کرد. حتی در اثر تلخی این شکست، مدت زیادی از رفتن به نزد «دده» خود حسن بیگ امتناع کرد. خواجه سعدالدین ــ بر اساس صحبت‌هایی که میان سلیمان قانونی، ابراهیم پاشاوزیراعظم وی و پدر خواجه‌سعدالدین انجام شده ــ می‌نویسد که شاه اسماعیل بعد از این شکست تمام روزهای خود را به میگساری می‌گذراند.[۴۲] بر اساس تصاویر مینیاتورها، می‌خواری شبانه روزی شاه اسماعیل با بیگ‌های ترکمان ــ که صورت را اصلاح نموده و سبیل دراز داشتند ــ مشخص می‌باشد.

شاه‌اسماعیل بعد از شکست چالدران کار مهمی انجام نداد و به علت نگرانی از سفر دوم سلیم در فکر چاره‌جویی برای صلح بود. معذالك فرماندهان او در مقابل سپاهیان عثمانی که برای فتح مناطق شرق آناطولی حرکت کرده بودند، از هیچ مقاومتی خودداری نکردند. قبل ازجنگ چالدران، مرز بین عثمانی‌ها وصفویان از محلی بنام «سوشهری» از توابع سیواس می‌گذشت؛ وبعد از آن درتعقیب فرات، مرزصفوی با مملوکان شروع می‌شد. شهرهای دیوریگی، دارند (Darende)، ملطیه، عینتاب وقلعهٔ مستحکم آن «کماخ»، خرپوت وارفه شهرهای‌مرزی صفویان ومملوکان را تشکیل می‌داد. مملوکان با وجود اینکه مرزهای طولانی با صفویان داشتند و

۴۰) فریدون بیگ، ص۳۸۱-۳۷۹ و ۳۸۶ - ۳۸۲.

۴۱) «غرض ما از تغافل آن صوب دو چیز بود: یکی آنکه اکثر سکنه آن دیار مریدان اجداد عالی‌تبار ما اند، رحمهم‌الله‌الملك الغفار؛ دوم آنکه محبت ما با آن خاندان غزا عنوان قدیمیست و نمی‌خواستیم که شورشی چون عهد تیمور به‌آن سرزمین طاری شود» (فریدون بیگ، ص۳۸۵).

۴۲) خواجه سعدالدین، ص۲۷۶-۲۷۴.

اکثریت جمعیت سوریه و مصر را نیز سنیان متعصب تشکیل می‌دادند، نسبت به فعالیت شاه اسماعیل و همچنین ملحق شدن بسیاری از افراد ترکمن به شاه اسماعیل بی‌تفاوتی نشان دادند.[۴۳]

یاوز سلیم در مراجعت خود از جنگ چالدران، قلعهٔ مستحکم کماخ را که کلید آناطولی بود فتح کرد. فرمانده قلعه شخصی بود بنام محمدبیگ‌ورساق که درمقابل سپاه عثمانی تسلیم نشد و با سیصدتن افراد تحت فرمان خود تا دم مرگ از قلعه دفاع نمود.[۴۴] پس از فتح قلعهٔ کماخ، سلطان‌سلیم یکی از میرآخورهای قدیم خود به نام بییقلی محمد از ترکان آق‌قویونلو را مأمور فتح آناطولی شرقی نمود. اوموفق شد نورعلی‌خلیفهٔ روملو نمایندهٔ شاه اسماعیل درشهر ارزنجان را درناحیه «اواجیق» از توابع «تونجلی» (دریبلاق تکیر) شکست سختی بدهد (جمادی‌الاول ۹۲۱ه.ق./ حزیران ۱۵۱۵م.). در این نبردنورعلی و دو نفر از یاران وی به نامهای اولاش‌بیگ و یاراش‌بیگ به قتل رسیدند؛ یوسف ورساق فرمانده قدیمی قلعهٔ کماخ و ایغوت‌اوغلی نیز فرار کردند.[۴۵] درگیریهای سلیم با سلطان‌احمد و فرزندانش و استفادهٔ نورعلی

۴۳) منابع مملوك با دادن عنوان «الصوفی» و «الخارجی» به شاه اسماعیل، راجع به فعالیت او اطلاعات بسیارکوتاه و بی‌اهمیتی داده است. این موضوع به علت نبودن مورخین بزرگ در محدودهٔ مملوکان دراین زمان بوده‌است. ابن‌ایاس نیزبا داشتن صفات سادگی، با سایر مورخین قدیمی قابل مقایسه نیست.

۴۴) فریدون بیگ، ص۴۱۱–۴۰۷،۴۶۴،۴۶۵؛ تاریخ شاه اسماعیل، a–b ۲۵۷؛ به‌نقل از او، حسن روملو، ص۱۵۳،۱۶۴.

۴۵) اصل نامه مربوط به این حادثه که از سوی بییقلی محمدپاشا برای سلطان‌سلیم فرستاده شده، در سرای توپ قاپو موجود است. این نامه توسط چ. اولوچای منتشر شده است («یاوزسلیم چگونه پادشاه شد»، تحقیقات تاریخی، شماره ۷، ص ۱۳۰،۱۳۱، سند ۲۸). مرحوم اولوچای وقوع این حادثه را قبل از جنگ چالدران حدس زده است، در حالی که پس از جنگ چالدران ودرآخر جمادی‌الاول ۹۲۱ه.ق./حزیران۱۵۱۵م. اتفاق افتاده (حیدرچلبی، روزنامه فریدون‌بیگ، ص۴۶۵). تاریخ شاه اسماعیل، b ۲۵۹؛ به‌نقل از او،حسن روملو، ص۱۵۴؛ شکری، سلیم‌نامه، ص a ۱۱۷–b ۱۷۰، b ۱۱۳ و ۱۱۵a؛ لطفی‌پاشا (ص۲۱۱) راجع به این جنگ اطلاعاتی در اختیار ما می‌گذارد، تنها در چاپ تاریخ لطفی پاشا به‌جای نورعلی اشتباهاً «تورعلی» نوشته شده است.

خلیفه را از این موقعیت برای تشکیل قزلباش‌های سیواس، توقات، آماسیه و انتقال قسمت مهمی از این افراد را به متصرفات صفویان قبلاً شرح دادیم.

بعضی از مورخین صفوی و همچنین از مورخین عثمانی لطفی‌پاشا و خواجه سعدالدین روایت می‌کنند که محمدخان استاجلو حاکم دیار بکر با نوشتن نامه‌های بی‌پروا به سلاطین عثمانی، آنها را به جنگ دعوت می‌کرد و شاه‌اسماعیل را نیز برای جنگ با سلیم تشویق می‌کرد.[۴۶] درمورد درستی این موضوع نمی‌توان نظر قطعی داد. تنها موقعی که سپاه عثمانی وارد جلگهٔ چالدران گردید، در مجلس مشاوره‌ای که برای جنگ با عثمانی‌ها تشکیل شده بود، محمدخان استاجلو پیشنهاد کرد که، قبل از آسودن و استقرار کامل نیروهای عثمانی باید با آنها مقابله شود. ولی دورمیش‌خان شاملو که در نزد شاه اسماعیل از موقعیت بهتری برخوردار بود، با این جمله که: «شیپور شما فقط در دیار بکر صدا می‌دهد» (یعنی: فرمان تو فقط در دیار بکر جاری است) نظر او را رد می‌کند.[۴۷] شاه اسماعیل پس از کشته شدن محمدخان، برادرش قرابیگ را با عنوان خانی حاکم دیار بکر نمود. قراخان با خواهر شاه اسماعیل نیز ازدواج کرده‌بود. او به اتفاق برادران خود اولاش بیگ و سلیمان بیگ، برای استحکام موقعیت خود در دیار بکر کوشش زیادی کردند. وی در جنگی که در محل «دده قارقین» نزدیك ماردین اتفاق افتاد، از سپاهیان بییقلی محمدپاشا که مجهز به اسلحهٔ آتشین بودند شکست خوردو درائر اصابت گلوله کشته شد. درنتیجه این شکست، دده قارقین و تمام نواحی جنوب شرقی آناطولی به دست عثمانی‌ها افتاد و بدین‌ترتیب متصرفات عثمانی در این منطقه تکمیل شد.[۴۸]

۴۶) تاریخ شاه اسماعیل، b ۲۴۴؛ حسن روملو، ص۱۴۳، ۱۴۴؛ لطفی پاشا، ص۲۲۵؛ خواجه سعدالدین، ص۲۷۱. شاه‌طهماسب دورمیش‌خان را به تحریك کردن پدرش به جنگ متهم می‌کند (تذکرهٔ شاه طهماسب، ص۲۹). طهماسب از پدرش و امرای قشون و حتی تمامی سپاهیان، به علت مست‌بودن آنها در روز جنگ، انتقاد می‌کند (همان مأخذ).

۴۷) نورعلی خلیفه و بعضی دیگر از امرا نیز نظر محمدخان را تأیید نمودند (تاریخ شاه اسماعیل، b ۲۴۶)؛ غفاری، ص۲۷۷؛ حسن روملو، ص ۱۴۵.

۴۸) تاریخ شاه اسماعیل، b ۲۶۷ ـ b ۲۶۴؛ حسن روملو، ص۱۵۹ـ۱۵۶؛ فریدون بیگ، ص۴۱۸، ۴۱۹ (گفتار بییقلی‌محمد پاشا) وهمچنین صفحات ۴۵۰، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۷۲ـ ←

یاوزسلیم در سال ۱۵۲۰م. وفات یافت، اسم اودر رأس امپراتوران با ارزش عثمانی ذکر می‌شود. سلیم تمام زندگی خود را با تواضع و فروتنی سپری کرد و حاکم مغرور مملوکان را، که سپاهیان پدرش را شکست داده بود، تنها با یك جنگ شکست داد و از میان برداشت. وی بعضی نواحی آناطولی مانند چخوراووا، دیوربگی، ملطیه، عینتاب و انتاکیه را با سوریه، مصر وحجاز متصل ساخت وحدود امپراتوری را از طرف جنوب شرقی به عراق متصل ساخت. شاه اسماعیل با قبول متصرفات عثمانی، ایلچیانی برای صلح به دربار سلیم فرستاد؛ ولی هیچ یك از این کارها سلطان عثمانی را ازمقصود اصلی‌خودکه ازبین‌بردن دولت‌قزلباش بودمنصرف نکرد. سلیم درجهت دست‌یافتن به‌این هدف، تجارعجم واموال‌آنان را توقیف‌کرد. زیرا این تجار فلزات آهن، مس، طلا، نقره و سلاحهای‌آتشین را به همراه افراد متخصصی‌که با ساختن و به کار بردن آن سلاحها آشنا بودند به ایران برده و از آنها استفاده می‌کردند؛ بطوریکه تجارت با عثمانی‌ها یکی از مهمترین عواید دولت صفوی بود. لکن تدبیرصحیح سلیم درموردکشتار ایلچیان ازطرف فرزندش سلیمان و وزیر او ابراهیم پاشا انتقادگردیده است؛ بطوریکه به محض جلوس سلیمان به تخت سلطنت، آرزوی تجار ایرانی برآورده گردید.[۴۹] مرگ ناگهانی سلیم، او را در انجام خواسته‌هایش ناکام‌گذاشت. افکار و اندیشه او، نه درامراء و علماء و نه در فرزندش، تأثیری نبخشید.[۵۰]

→ ۴۶۹، ۴۷۴، ۴۷۶ و ۴۷۷؛ شکری، a ۱۲۳ـa ۱۱۵؛ خواجه سعدالدین، ص۳۱۶-۲۹۹.

۴۹) فریدون بیگ، ص۴۹۸؛ جلال‌زاده: طبقات‌الممالك، a ۲۱؛ خواجه سعدالدین، ص۲۷۵.

۵۰) چنان‌که می‌دانیم، ینی‌چریها با آمدن به‌دشت «الشگرد»، مدت سه‌ماه درکوه‌وکمر به سر می‌بردند وخسته شده بودند. بدین‌سبب ونیز به‌علت عدم برخورد با دشمن، خواستار بازگشت شدند. یاوزسلیم در پاسخ‌آنها گفت:

«ملحدی ناپاك (شاه اسماعیل) سپاه خود را به ورطهٔ هلاك سوق می‌دهد وآنان با صفای خاطر و مانند سیل روان وآتش سوزان به‌کام خطر می‌روند وبا شوق جان می‌بازند و به دست خویش اولاد خود را در راه شاه خود ذبح می‌کنند. اما اینان (ینی‌چریها) نه تنها زمام اختیار خود را به قبضهٔ اقتدار تسلیم نمی‌کنند، بلکه عنان عزم ما را نیزکج می‌کنند. آیا رسم بندگی این است؟آیا ادعای اطاعت تنها حرف است؟آنانکه پای‌بند زن و ←

حاکم صفوی پس از مرگ سلیم نفس راحتی کشید، زیرا بزرگترین عامل تهدیدکنندهٔ خود و مملکتش از میان رفته بود. شاه اسماعیل بعلت داشتن مریدان فداکار و از جان‌گذشته و موقعیت سیاسی مناسب، موفق به تشکیل دولت در ۱۳ سالگی و گسترش مذهبی شد که از هر طرف احتمال عکس‌العملی نسبت بدان می‌رفت؛ و این برای نشاندادن شخصیت بزرگ او کافی است. او انسانی بسیار جسور، مقتدر، با انضباط و در عین حال فرمانروایی مدیر و عالم بود. هنگامی که در میدان شهر تبریز به اتفاق امرای خود مشغول تیراندازی بود، شاعران با سازهای خود ــ مانند داستان «قانتورانی» از داستانهای «دده قورقود» ــ در وصف مردانگی او مدایحی به ترکی می‌سرودند.[۵۱] بنا به روایت یك شاهد ایتالیایی،[۵۲] اسماعیل از افراط مریدانش دربارهٔ خود و رساندن اوتا مرزخدایی، خشنود نبود. شاه‌اسماعیل پس ازنبرد چالدران، محمدبیگ استاجلو سفره‌چی‌باشی خود را بیگلربیگی کرد و به‌او لقب چایان‌سلطان داد. چایان‌سلطان به سال ۹۲۹ ه.ق./۲۳ ــ ۱۵۲۲م. وفات کرد[۵۳] و مقامش به پسرش بایزیدداده شد. او نیز سال بعد (۹۳۰ ه.ق./۲۴–۱۵۲۳م.) وفات

← بچه و آرزومند بستر و استراحت هستند بروند و در جایگاه فراغت آسوده بنشینند. ما این راه را برای بازگشتن نیامده‌ایم» (خواجه سعدالدین، ص ۲۵۸).

سلطان سلیم پس از فتح سوریه و مصر خیال بازگشت بـه سوی شاه اسماعیل را داشت؛ لذا به خاطر این موضوع مجلس مشورتی تشکیل داد:

«باموالی عظام و صلحای فخام و سایر ارکان سلطنت و اعیان دولت مشاوره کرد و گفت کـه اتمام امر شاه اسماعیل، اهم و اقدم بر فتح هر قلعهٔ منیعی است. عقلاء و سران فتوی دادند و ضرورت این عزیمت را درآن موسم صواب ندیدند و لذا بـه استراحت پرداختند. لاجرم او بااضطراب به دارالخلافهٔ ادرنه بازگشت و به تدارك پرداخت» (حیدر چلبی، روزنامه فریدون بیگ، ص۴۹۹).

۵۱) «هنگامی که اومشغول ورزش بود، آنان با نواختن وخواندن سرود وی را ستایش می‌کردند»، (آنجیللو، A Narrative of Italian travels in Persia، ص۱۱۱).

۵۲) همان مأخذ، ص۱۱۵ (آنجیللو)، ص۲۰۶ (تاجر ونیزی).

۵۳) «...وچایان سلطان اشراوی استاجلو که وکیل السلطنه بود به‌اجل طبیعی درگذشت و نعش او را نیز به بغداد بردند» (غفاری، ص ۲۱۰). اسم چایان سلطان در منابع ما نیز هست (فریدون بیگ، ۴۵۶، ۴۶۹، ۴۷۳؛ لطفی‌پاشا، ص۲۲۸).

کرد و دیوسلطان روملو به مقام امیرالامرایی رسید.[۵۴] از این تاریخ در مورد ایلات تشکیل دهندهٔ دولت صفوی و مقام آنها در تشکیلات این دولت صحبت گردیده و اطلاعات مفصل نیز در صفحات آینده داده خواهد شد.

---

۵۴) غفاری، ص۲۷۱.

منع عبور عساکر ظفر مآثر را شتغال نمایند بیرام بیگ بحسب فرمان واجب الاذعان بجانب کر رفته چون
بکنار آب رسید هر چند ملاحظه نمود که از کدام جانب لشکر از آن آب عبور نمایند هیچ یک از آن



دو معبر را قابل عبور سپاه ندانست بعد از اندیشه بسیار عزیمت دو قسمت کرده قسمتی را در یکی از دو جانب
از پس رود آب کر که در آن موضع اتصال می یابد فرستاد که جمیع اوقات مساعی ابراز نمود و بسرانجام این باب

عبور لشکریان صفوی از رود کُر

قبایلی که در تشکیل دولت صفوی دارای نقش بودند

الف: قبایل بزرگ

۱) روملو

این قبیله ابتدا از اهالی قزلباش دهات قویول‌حصار (قویلاحصار) وقراحصار (شبین) بخش سیواس وسایر مناطق وابسته به‌آن و همچنین توقات و آماسیه تشکیل شده بود.[۵۵] نقش مهم قبایل روملو را در تشکیل دولت صفوی قبلاً دیدیم. نورعلی خلیفه، پیری‌بیگ و دیوسلطان از امـرای شناخته شدهٔ ایـن قبیله هستند؛ اسم اصلی دیوسلطان، دیوعلی بیگ و ظاهراً از اهالی منطقهٔ توقات بود. بطوریکه دیدیم، دیو-سلطان جزو افراد تشکیل دهندهٔ دولت صفوی بود و املاکش در نـاحیهٔ چخورسعد ایروان واقع شده بود؛ وی در اثر لیاقت شخصی‌اش بـه مقام امیرالامرایـی رسیده بود.[۵۶] غیر از این فرد، از قبیلهٔ روملو افرادی نظیر بادنجان (پاتلی‌جان) سلطان والی اردبیل، قزاق‌سلطان، صوفیان خلیفه و ایقـودبیگ را می‌شناسیم.

---

۵۵) بطوریکه می‌دانیم، ولایات شبین، قراحصار، سیواس، توقات و مناطق متشکل از ولایـات آماسیه، در تشکیلات اداری عثمانی، «ایالت روم» نامیده می‌شدند. برای متمایز کردن این مناطق از سایر قسمت‌های آناطولی‌که غالباً بـه ایالت روم مشهور بود، ایـن نواحی را «روم صغری» نیز می‌نامیدند.

۵۶) شاه اسماعیل به هنگام مرگ‌خود، اطاعت‌توأم با صداقت ازدیوسلطان را به امرای خویش وصیت کرده بود (خـورشاه‌بن قبادالحسینی، تاریخ ایلچی نظام شاه، b ۵۰). در سفرهای متعدد او ــ پس ازجنگ چالدران ــ به گرجستان، منابع عثمانی با نام «دیوعلی» و «دیوعلی بیگ» از دیوسلطان یاد می کنند (حیدرچلبی، روزنامه فریدون‌بیگ، ص ۴۷۳، ۴۷۴).

۲) استاجه‌لو (استاجلو)

استاجلوها در اصل از قبایل ساکن در سیواس، آماسیه و توقات و به جمعیت‌های بزرگ اولویوروک[۵۷] ـ که تا حوالی «قیرشهر» منتشر شده بودند ـ منسوب بودند.[۵۸] قسمت مهم مریدان شیخ جنید و شیخ حیدر از این قبیله بودند.

انتساب اسم ایل استاجلو را به شخصی استاجا نام (مانند: استا و یا استاجاجی) نباید با شبهه تلقی کرد.[۵۹] محمدبیگ فرزند میرزا بیگ که در سال ۹۰۶ه.ق./۱۵۰۰م.

---

۵۷) دربارهٔ اجتماع «اولویوروک» نگاه کنید به: اوغوزها، ص ۱۷۸.

۵۸) در سال ۹۸۲ه.ق./۱۵۷۵-۱۵۷۴م، استاجلوهای ساکن اولویوروک به علت کوچ‌های متوالی بسیار ضعیف شده بودند. بر اساس آرشیو مدیریت عمومی (سال ۹۹۲ ه.ق./۱۴۷۵-۱۵۷۴م.، ثبت اسناد واملاك، نمره ۱۶، صa ۹۸ و b ۹۸)، قبیلهٔ استاجلو از دو اوبهٔ کوچك تشکیل می‌شد.

«شاخه استاجلو تابع یوروکان بزرگ پاره اورتا:

۱ـ قشلاق «یاغلوجا»، قزل‌گنبد، کدخدا احمد ۶۳ نفر.

۲ـ قشلاق «قارینجا قشلا»، تابع استاجلو، ۳۱ نفر».

بازاز شاخهٔ اولویوروك اورتا پاره، قبیلهٔ چاپانلو نیز وجود داشت که شش منطقه قشلاقی در اختیار داشتند و جمعیتشان بسیار زیاد بود (همان دفتر، b ۹۴-b ۹۱). در حال حاضر یکی از آنهادرنواحی سنغرلو (چوروم)، دوتای دیگر درفتحیه (مغلا) وسه ده بنام «چاپان» در نواحی مجید اوزون (چوروم) به نام «چاپانلار»؛ و در منطقه پاسین (ارزروم) نیز دهاتی به نام «یورد چاپان» وجود دارد (راهنمای مناطق مسکونی ترکیه، ص۲۴۶). ما با اسم استاجلو تنها به اسم دهی در منطقهٔ چهارشنبه (سامسون) برخورد می‌کنیم (همان مأخذ، ص۱۰۹)

۵۹) «موقعیت خراب بیگ‌های آق‌قویونلو به اسماعیل فرصت دادکه بلافاصله از گیلان به عراق عجم و سپس از داخل آذربایجان به سوی ارمنستان وازآنجا به دیار روم حرکت کرده و در نزدیکی‌های شرق قراحصار درقریه‌ای مهمان شود. شخصی که اسماعیل درآن قریه مهمان او شد، مرد پیر فرصت‌طلبی بود مشهور به اوستجه. درآنجا سی نفر از مریدان اجداد اسماعیل باوی هم رکاب شدند. اسماعیل تا انجام کارهایش درخانه پیر نا بکار به اسم اوستجه مهمان ماند. دراین مدت اوستجه ازاسماعیل بهادر وصوفی‌های همراهش. به علت معتقداتش، با علاقه تمام پذیرایی کرد» (میرزا میرمحمد زعیم، جامع‌التواریخ، کتابخانه فاتح، نمره ۴۳۲۷، a ۲۸۸). اما این گفتارمیرزامحمد زعیم با شبهه تلقی می‌شود؛ زیرا زنده بودن اوستاجا را درآن زمان، دیگر منابع تأئید نمی‌کنند.

با دویست نفر از افراد تحت فرمان خود در ارزنجان به اسماعیل ملحق گردید، از نسل اوستاجلوها بوده است.[۶۰] این شخص، همان محمدخان استاجلو مشهور به استاجه اوغلی می‌باشد که در جنگ چالدران فرماندهی جناح چپ سپاهیان صفوی را به عهده داشت[۶۱]. ما در این تاریخ، از محمدخان فرزندی به اسم قلیج‌خان می‌شناسیم. دیگر از استاجلوها محمدبیگ سفره‌چی‌باشی شاه اسماعیل می‌باشد که سال ۹۲۰ه.ق./۱۵۱۴م. با لقب چایان‌سلطان به مقام امیرالامرایی منصوب گردید و با مرگ او در سال ۹۲۹ ه. ق./۱۵۲۳م.، فرزندش بایزید سلطان به جای پدر منصوب گردید که این موضوع قبلاً نیز ذکر شده است.[۶۲] از

۶۰) محمدخان درمنابع عثمانی و حتی در سفرنامه‌های سیاحان ایتالیایی نیز فرزند استاجه‌اوغلی نامیده می‌شود؛ مثلاً فریدون بیگ در منشأت خود (ص۴۰۲، ۴۰۳ و ۴۶۲) استاجلو را «اوستاجه‌اوغلی» و استاجه‌لواوغلی» ذکر می‌کند. شکری (a ۷۱، b ۷۷، b ۷۹ و a ۸۰): «اوستاجالو»، و«اوستاجالواوغلی»؛ کمال‌پاشازاده (b ۳۷، a ۳۸) و خواجه سعدالدین (ص۲۲۶، ۲۵۰، ۲۷۱، ۳۰۳ و ۳۱۹): «اوستاجه‌لواوغلی»؛ نشانجی محمدپاشا، تاریخ استانبول، ۱۲۹۰م. (ص۱۸۶): اسم قبیله را «اوستاجالو» ذکر می‌کند؛ صولاق‌زاده (ص ۴۴۶): «اوستجالو». در سفرنامه سیاحان ایتالیایی به ایران نیز به صورتهای مختلف ضبط شده است: «Custagialu Mahmut bec» (ص ۱۴۸)، «Custgiolu-Mahumut bec» (ص۱۵۲و۱۵۳)، «Ustagialu Maumud bec» (ص۱۹۴و۱۹۵). لطفی پاشا (ص۲۲۸ و ۲۲۹):«اوستجعللو»؛ سلانیقی، تاریخ استانبول، ۱۲۸۱م. (ص۱۷۷): «اوستاجاللو»؛ اینها صور مختلف ضبط نام قبیلهٔ مذکور است. بطوریکه مشاهده می‌شود، در تلفظ نام قبیله (به احتمال زیاد) به صورت استاجلو (استاجه + لو) شبهه‌ای نمی‌توان داشت. در منابع ایرانی نیز عموماً به شکل استاجلو نوشته شده که امروز تغییر تلفظ آن را به صورت «استاج + لو» می‌دانیم.

۶۱) محمدخان فرزند میرزابیگ بود، لکن به درستی نمی‌توان اثبات کرد که وی نوهٔ اوستاجه بوده باشد، براساس سفرنامه سیاحان ایتالیایی در ایران (ص ۱۹۴)، محمدخان دارای هفت برادر بود؛ اما فقط نام بعضی از آنان مانند: قراخان، اولاش، سلیمان وعیوض قابل اثبات است. در منابع ترك از محمدخان به صورت «اوستاجه‌اوغلی» (فریدون بیگ، در همه‌جا) و یا «اوستاجه‌لواوغلی» (خواجه سعدالدین، ص۲۶۶ و ۲۷۱) یاد می‌شود که قبلاً ذکر شد. چنین‌معلوم می‌شود که‌او از نسل «اوستجه» که نامش را به‌قبیله‌اش داده،می‌باشد.

۶۲) یحیی قزوینی، ص۲۵۰، ۲۵۶ و ۲۵۷؛ غفاری، ص۲۷۷، ۲۸۰ و ۲۸۱. مؤلفین‌مذکور، دراین تاریخ چایان‌سلطان را درمقام امیرالامرایی نشان می‌دهند. حسن روملو (ص ۱۱۰)، ←

استاجلوها، سارو پیره قورچی‌باشی را نیز مـی‌شناسیم که در جنگ چـالدران بـه قتل رسید. در این تاریخ برادر چایان‌سلطان بـه اسم کپک‌سلطان (که اسم اصلیش مصطفی بود)، قارینجه سلطان، منتش‌سلطان (از اوبهٔ شیخلو و برادر سارو پیره قورچی‌باشی)، بدر بیگ، کرد بیگ، عبدالله‌خان فرزند قراخان، قاضی‌بیگ، احمدسلطان صوفی اوغلی (والی کرمان)، حمزه‌سلطان ملقب‌به‌قازوق و تاج‌الدین بیگ (؟) از ایـن قبیله بودند. خضر آغا استاجلو نیز با دادن اسب خود به شاه اسماعیل در میدان نبرد، جان او را نجات داد. بدین‌ترتیب استاجلوها در زمان شاه اسماعیل دررأس ایلاتی بودند که در تشکیل دولت صفوی نقش داشتند.

۳) تکلو

بطوریکه قبلاً ذکر شد، تکلوها از ولایـت «تکه» و یا بـه عبارت ساده‌تر از ترکان تکه ساکن منطقهٔ آنتالیـه بـودند. در میان آنـان افرادی نیز از ولایت «حمید» (منطقه اسپارتا ــ بوردور) و همچنین ولایت «منتش» (در رأس آنان افرادی ازولایت مغله) دیده مـی‌شدند. عصیان شاهقلی‌بـابـا در سال ۹۱۶ه.ق./۱۵۱۱ ــ ۱۵۱۰م. و مهاجرت ۱۵۰۰۰ نفر از آنان به ایران ــ غیر از نقش مهم تکلوهـا در تشکیل دولت صفوی ــ قدرت تکلوها رابیش از پیش در ایران تثبیت کرد. ساروعلـی تکلو که در تشکیل دولت صفوی نقش ارزنده‌ای داشت و بـا احراز شغل مهـرداری در دستگاه انجام وظیفه می‌کرد، در سال ۹۱۲ه.ق./۱۵۰۶م. به اتفاق عبـدی‌بیگ شاملـو بـه

زنده بودن وی را در سال ۹۱۵ه.ق./۱۵۱۰م. می‌نویسد که درست نمی‌باشد؛ زیرا شاه اسماعیل در تاریخ مذکور (۹۱۵ه.ق./۱۵۱۰م.) حسین بیگ لله شاملو را از مقام دیـوان بیگی و امیرالامرایی عزل نمود. یحیی‌قـزوینی (ص۲۵۰) می‌نویسد: تمام املاك و قشون حسین بیگ به محمد بیگ واگذار گـردید و به او از طرف شاه لقب چایان‌سلطان داده شد. غفاری (ص۲۸۰) چایان‌سلطان را منتسب به اوبهٔ «اشرلو» از قبیلهٔ استاجلو ذکر می‌کند، که ما به اسم این اوبه درمنابع دیگر برخورد نمی‌کنیم. اسم‌چایان سلطان درمنابع عثمانی نیز ذکر مـی‌شود، مثلاً فریدون بیگ، ص ۴۵۶، ۴۵۹ و ۴۷۳. در ترکیه امروز نیز به روستاهایی با نام **چایان** برخورد می‌کنیم که این موضوع را قبلا نیز ذکر کردیم.

جنگ صاریم کرد فرستاده شد؛ ولی در جنگ با اوشکست خورد و کشته شد. دیگر از امرای صاحب نقش تکلو، بورون‌سلطان است که دراین تاریخ امیرمشهد بود. غیر ازامرایی که اسامی‌شان در بالا ذکر شد، یگن‌سلطان، چوهـه‌سلطان، رئیس‌بیگ و شرف‌الدین بیگ نیز از امرای تکلو بودند که قبل از مهاجرت تکلوهای شاهقلی به ایران، درخدمت شاه اسماعیل بودند. حتی‌شاه‌اسماعیل به محض واردشدن تکلوهای شاهقلی بـه ایران، برای پی‌بردن بـه ماهیت این افراد، چوهـه سلطان را پیش آنها فرستاد.[۶۳] در این تاریخ بورون سلطان، چوهه‌سلطان، قراجه‌سلطان (والـی همدان) اخی‌سلطان و چرکین‌حسن جزو امرای طراز اول تکلوها بودند؛ احتمال می‌رود که اینها قبل از تکلوهای شاهقلی وارد ایران شده باشند.

۴) شاملو

در زمان عثمانی‌ها، اسم عمومی قبایل تـرکمن‌های حلب، شاملو بـود. آنان تـابستان را در «اوزون‌یایلا» واقع در جنـوب سیواس و زمستـان را در نواحـی بین حلب وغازی عینتاب می‌گذراندند. این اسم شاملوها، خیلی جلوتر از صفوی‌ها درآنـاطولی معمول بوده است. شاملوها، بعد از شیخ جنید در بین مریدان قدیمی طریقت اردبیل جای گرفته‌بودند. حسین‌بیگ از خلفـای طراز اول شیخ حیدر، از شاملـوها بـوده است. این شخص در تشکیل دولـت صفوی، بـا لقب لله، مقـام امیرالامـرایـی را کسب کـرد (۹۰۷ ه. ق./۱۵۰۲م). شاه اسمـاعیل در سال ۹۱۴ ه. ق./۱۵۰۹م. وکالت سلطنت را به امیرنجم زرگررشتی (از تـاجیکان) سپرد؛ بدین ترتیب‌کارهای مالی را از دست امـرای ترك خـارج‌کرد.[۶۴] به هر صورت باگذشت زمـان، توجه شاه اسماعیـل به بعضی از امـرا که در تشکیل دولـت او نقش مهمی داشتند کمترگردید؛ بطوریکه یك سال بعد حسین‌بیگ‌لله را ازمقام امیرالامرایی عزل

۶۳) تاریخ ایلچی نظام‌شاه، a ۴۰.

۶۴) غفاری، ص ۲۷۱.

کرد و با سمت والی به یکی از شهرهـای اطراف شیروان فـرستاد و در سال ۹۱۶ ه.ق./۱۵۱۱ ـ ۱۵۱۰م. بـه هنگام فتح خراسان وی را والی هـرات کرد.[۶۵] او از طرفداران قـدیمی طریقت و یکی از دو امیر نزدیك به شاه اسماعیل بود، و چنانکه می‌دانیم عاقبت در جنگ چالدران به قتل رسید.

دیگر از امرای بزرگ شاملو عبدی بیگ بود که مـا قبلاً ملحق شدن او را با سیصد نفر سوار تحت فرمان خود در ارزنجان بـه شاه اسماعیل ذکر کردیم. وی که در تشکیل دولـت صفوی بـا مقام «تواجی‌باشی» انجام وظیفه مـی کرد،[۶۶] در سال ۹۱۲ه.ق./۱۵۰۷ ـ ۱۵۰۶م. در جنگی با صاریم کرد به قتل رسید. این را که او به کدام یك ازقبایل شاملو منتسب است، به درستی نمی‌دانیم. از اوفرزندانی به نامهای دورمیش و حسین می‌شناسیم که اولی در مدت کوتـاهی ترفیع مقام پیدا کرد و درمیان امرای بزرگ جای گرفت. ما قبلاً مخالفت دورمیش‌خان را بانظرمحمدخان استاجلو ـ که عقیده داشت نباید به سپاه عثمانی اجازه استراحت داد و باید بلافاصله بـه آنها حمله شود ـ ذکر نمودیم. دورمیش‌خـان در سال ۹۲۹ ه.ق./۱۵۲۳ ـ ۱۵۲۲م. به جای‌امیرخان موصللو به سمت والی هرات تعیین گردید و للهٔ سام‌میرزا شد.[۶۷] دیگر از امرای شاملو زینل‌خان بود که در این تاریخ در سمت والـی استرآبـاد انجام وظیفه می‌کرد. شاملوها بعد از این نیز اعتبار خود را در دستگاه حفظ نمودند.

۵) ذوالقدر

در منابع صفوی، جمعیت این قبیله را هشتادهزار خانواده و از قبایـل ساکن نواحی ماراش و بوزوق (یوزقات) ذکر کرده‌انـد؛ اکثریت این قبیله را شاخه‌هـای قبایل ساکـن بوزوق تشکیل می‌دادند. دده ابدال بیگ از مریدان بسیار نزدیك شیخ حیدر، پدر شاه اسماعیل، از این ایل بوده است. او نیز مانند حسین بیگ شاملو جزو

۶۵) خواندمیر، ص۵۴،۶۱ و ۶۳؛ غفاری، ص۲۷۴.
۶۶) خواندمیر، ص۴۱؛ نقل از او به وسیله حسن روملو، ص۷۸.
۶۷) خواندمیر، ص۱۰۰ و۱۰۱.

نامزدهای عنوان بیگی* بود (گرچه مقامهای بعدی، او را ازگرفتن این عنوان محروم کرد)، ولی او خود را مانند اصیل‌زادگان نشان می‌داد. بعد از تشکیل دولت صفوی او را در مقام قورچی‌باشی می‌بینیم و بعدها نیز به سمت والی نواحی ساوجبلاغ وری تعیین شد. وی در سال ۹۱۵ه.ق./ ۱۵۱۰ - ۱۵۰۹م. از مقام خود عزل شد، لکن در سال بعد به سمت والی شهر مرو ــ که از اوزبکان بازگرفته شده بود ــ تعیین گردید. وی درسال ۹۱۹ه. ق./ ۱۵۱۴ - ۱۵۱۳م، در اثر هجوم اوزبکان، مرو را رها و خود فرارکرد. پادشاه صفوی نیز دستور داد که به علت ارتکاب این خطا، بر تن وی لباس زنانه پوشانده و سوار بر خر در اردوگاه گرداندند؛ ولی به علت خدمات طولانی، او را نکشته و به شغل قبلی‌اش بازگرداند.[۶۸] پس از این حادثه، دیگر ذکری از ابدال‌بیگ دده به میان نیامده است.

یکی دیگر از امرای صاحب نقش ذوالقدر در تشکیل دولت صفوی، الیاس بیگ با لقب کچل‌بیگ بود. شاه اسماعیل در سال ۹۰۹ه.ق./۱۵۰۳م. (سال موش) به هنگام فتح ایالت فارس او را به سمت والی این منطقه بزرگ تعیین‌کرد؛ ولی در سال بعد به علت اینکه مرتکب خطایی شده بود او را به قتل رساند. [سلیمان‌بیگ جانشین او نیز به همان سرنوشت دچارگردید، و منصوربیگ افشار به سمت والی شیراز تعیین شد. منصوربیگ از امرای نزدیك اوزون‌حسن آق‌قویونلو در دیار بکر بودکه بعد از فتح ایران او را والی‌کهگیلویه نمود. منصور بیگ پس از مشاهدهٔ فتح ایالت فارس به وسیلهٔ شاه اسماعیل، تاج قزلباشی بر سرگذاشت و املاك خود را حفظ‌کرد. لکن اقامت او در شیراز به طول نیانجامید و امت‌بیگ از اوبهٔ شیخلوی ذوالقدر به جایش منصوب‌گردید. امت‌بیگ بعد از این تاریخ به خلیل سلطان مشهور شد، ولی به اتهام سستی در جنگ چالدران به دستور شاه اسماعیل به قتل رسید[۶۹] و به جایش عزالدین قورچی‌باشی از اوبهٔ چیچکلوی ذوالقدر به‌این مقام

---

۶۸) همان مأخذ، ص۷۴.

* ظاهراً منظور مؤلف محترم، عنوان خان بوده.

۶۹) غفاری، ص۲۶۸،۲۶۹،۲۷۹؛ خواندمیر، ص۸۰،۸۱؛ حسن‌روملو، ص۱۵۲. غفاری سال مرگ او را ۹۲۶ه.ق. نشان می‌دهد (ص۲۷۹).

منصوب شد.[۷۰] این شخص با لقب علی‌سلطان مشهور بود. ذوالقدرها تا زمان شاه عباس حاکمیت منطقهٔ فارس را در دست داشتند. چنانکه قبلاً ذکر شد، محمد و علی از نوادگان علاءالدوله ذوالقدر ـ که پدرشان شاهرخ در دیار بکر به قتل رسیده بود ـ نزد اسماعیل به سر می‌بردند. با انتخاب علی‌بیگ شهسواراوغلی به سمت امیر ذوالقدر در سال ۱۵۱۵م.، بسیاری از افراد ذوالقدر به خدمت اسماعیل درآمدند.[۷۱]

ب: قبایل کوچك

۱) ورساق

ورساق اسم قبایل ترکمن ساکن منطقهٔ طرسوس می‌باشد.[۷۲] شیخ جنید مدتها در میان ورساق‌ها به سر برده و مریدانی برای خود پیدا کرده بود.[۷۳] به همین دلیل قسمتی از ورساق‌ها در فعالیت‌های سیاسی صفویان شرکت نمودند و در تشکیل دولت نقش داشتند. بطوریکه می‌دانیم، یوسف‌بیگ رئیس قلعهٔ کماخ و معاونش محمدبیگ و سپاهیانش از ورساق‌ها بودند. اکثر ورساق‌هایی که به خدمت صفویان وارد می‌شدند، در صف محافظین مخصوص (قورچیان) در می‌آمدند. شاه اسماعیل برای ارسال خبر بازگشت سلطان سلیم از ایران، قورچی قرا اویس ورساق را به خراسان فرستاد. در زمان سلیمان قانونی نیز بسیاری از قبایل ورساق ساکن منطقهٔ

---

۷۰) غفاری، ص۲۷۹: (جنجکلو). که جیجکلو بودنش واضح است. اسم (اصلی او عزالدین با لقب علی سلطان وقبل ازانتساب به حاکمیت شیراز، قورچی‌باشی بود.

۷۱) تاریخ شاه اسماعیل، a ۲۶۲؛ حسن روملو، ص۱۵۵.

۷۲) فاروق سومر، «تحقیقات مربوط به چخوراووا»، بررسیهای تاریخی، ۱۹۶۳م.، I ، شماره ۱، ص۹۸ـ۷۰.

۷۳) همان مأخذ، ص۸۰.

طرسوس و آدانا، با قزلباش‌شدن به ایران مهاجرت کردند و این موضوع در دفتر تحریر عثمانی با مرکب قرمز قید شده است. در زمان طهماسب جانشین اسماعیل، از ورساق‌ها قاسم‌خلیفه و مصطفی‌بیگ را می‌شناسیم.[۷۴] ورساق‌ها، اشعار و ترانه‌های مخصوص به خود دارند که به‌آنها «ورساقی» می‌گویند. این اشعار و ترانه‌ها در دربار صفوی و در میان امرای قزلباش با اشتیاق تمام خوانده می‌شد، خواندن این اشعار در استانبول نیز متداول بود. خواندن اشعار و ترانه‌های ورساقی به وسیلهٔ مراد چهارم، ناشی از اقبالی بود که در ایران به این اشعار نشان داده می‌شد. هنگام دیدار از منطقهٔ چخوراووا، از ورساق‌ها در مورد دانستن اشعار ورساقی پرسش به عمل آمد که جواب منفی بود

۲) چپنی

انتساب چپنی‌ها به ۲۴ قبیلهٔ اوغوز معلوم است. چپنی‌ها یکی از قبایلی هستند که در فتح و اسکان درآناطولی نقش مهمی بازی کردند. جمعیت زیادی از چپنی‌ها ازقدیم شیعی مذهب و یا متمایل به تشیع بودند. در قرن ۱۶ میلادی قسمتی از آنان، ترکمانان ساکن حلب بودند. جمعیت مهم دیگری ازآنها در «اولویوروك» مناطق سیواس، توقات و آماسیه به سر می‌بردند؛ و نیز دسته‌هایی منسوب به این قبیله در طرابوزان، بایبورد، گومش‌خانه، گیرسون جانیق (اردو و سامسون) ساکن بودند. چپنی‌های دربار صفویان، از قبایل و جمعیتهای مذکور تشکیل می‌شدند.[۷۵]

۳) عربگیرلو

چنانکه می‌دانیم، «عرب‌گیرلو» اسم یکی از بخش‌های امروزی ملطیه می‌-

۷۴) همان مأخذ، ص۸۶،۸۷.

۷۵) اوغوزها، ص۳۳۵ - ۳۲۷.

باشد؛ مهاجرت تعدادی از قزلباشان این بخش را به ایران، نیز می‌دانیم. سال ۹۲۹ه‍.ق./ ۱۵۲۳م.، در رأس این قبیله شخصی به نام امیرعلیقلی بیگ وجود داشت؛ عرب‌گیرلوها به شاملوها پیوستند و تیره‌ای از آنان شدند.[۷۶]

۴) تورغودلو

بر اساس منبع معتبر ومعاصر از مؤلف ناشناخته، درمیان مریدانی که در سال ۹۰۶ه‍.ق./۱۵۰۱ - ۱۵۰۰م. در ارزنجان به اسماعیل پیوستند، افرادی از اهالی ولایت قرامان نیز وجود داشتند.[۷۷] در حقیقت، شاه‌اسماعیل با قرامانی‌ها رابطهٔ خویشاوندی برقرار کرده بود. وی طی نامه‌ای به زبان ترکی که در سال ۹۱۸ه‍.ق./ ۱۵۱۲م. برای موسی‌بیگ - معتبرترین بیگ قرامانی‌ها از خاندان تورغود - ارسال داشت، به‌موسی‌بیگ توصیه کرد که درمسائل حکومتی با احمدآغا قرامانلو مشورت کند و ضمن بکاربستن نظریات وی، وقایع را به شاه اسماعیل گزارش دهند.[۷۸]

پنج سال بعد ازمرگ شاه اسماعیل (۹۳۵ه‍.ق./ ۱۵۲۹ - ۱۵۲۸م.)، در میان امرای شاه طهماسب، حسن‌سلطان‌تورغوداوغلی را می‌بینیم. وی در حملهٔ شاه‌طهماسب به خراسان نیزشرکت داشت. شکاری درکتاب خود به نام تاریخ فرزندان‌قرامان می‌نویسدکه پیربیرام، چری‌باشی (فرمانده چریکها) قاسم‌بیگ قرامان‌اوغلی، به اتفاق یکی دیگر از امرای بزرگ به اسم قوقزاوغلی به همراه ۶۰۰۰ مرد خود به خدمت شاه اسماعیل درآمدند و در باز پس‌گرفتن تبریز نیز نقش مؤثری داشتند. لکن

---

۷۶) غفاری، جهان‌آرا، ص ۲۸۰.

۷۷) تاریخ شاه اسماعیل، حاشیه ۲۹.

۷۸) نامه شاه اسماعیل به موسی‌بیگ:

«بسم الله الرحمن الرحیم

فرمان ابوالمظفر اسماعیل بهادر

امیراعظم اکرم موسی دورغوت‌اوغلی پس ازامیدواری به عنایت و شفقت ما، چنین بداندکه افتخارالاعاظم و الاعیان احمدآغاقرامانلو را به‌آن طرف فرستادیم و هر چه که او اختیارکند شفقت کنید. هیچ کس نباید ازسخن ومصلحت مشارالیه خارج‌شود ←

پیر بیرام وقوقز (شاید پسر قوقز) درجنگ خراسان دستگیر شدند و به قتل رسیدند.[۷۹] اطلاعات شکاری در خصوص شرکت بخشی از بیگ‌ها و امرای قرامان در تشکیل دولت صفوی، بدون شك دارای ارزش مـی‌باشد. غیـر از حسن‌سلطان،[۸۰] از دیگر فرزندان تـورغود، قاسم‌علی‌بیگ را نیز در خـدمت دولت صفوی می‌بینیم.[۸۱] باز از فرزندان تـورغود، پیـرحسن‌بیگ از امرای درجه اول شاهـزاده بایزید فرزند سلیمان قانونی بود که به اتفاق او به ایران رفت؛ ولـی بعد از قتل بایزید زندگیش نجـات

← و از متابعت و یاری به او دریغ نکنید. انشاالله‌تعالی، هرکس هر خواسته ومرادی داشته باشد حاصل خواهد شد. وقایع را روز به روز به اتفاق احمدآقـا بردرگاه معلای ما گزارش دهید. تمام افراد تابع ما مجبور به اجرای دستورات هستند و از مراحم ما برخوردار خواهند شد. تحریرفی تاریخ ربیع‌الاولی سنه ۹۱۸».

فتوکپی این نامه درکتاب س. تانسل، یاوزسلیم، نمره ۱۳ موجـود است (اصل نـامه در آرشیوموزه «توپ‌قاپو» می‌باشد). موسی‌بیگ مذکوردراین نامه، امیرشاه‌بیگ یاپااوغلی و علی‌بیگ شیخ‌لله‌اوغلی نیز مـانند دیگر امرای قرامان از طرفداران شاهـزاده احمد بودند (ج.اولوچای، همان مقاله، صفحهٔ ۱۱۹، حاشیه ۵). احمد درجمادی‌الاول ۹۱۷ه.ق. /اول آغوستوس ۱۵۱۱م. در نامه‌ای‌که از «اسکی شهر» به موسی و برادرش محمدبیگ نوشته،آمدن فـوری‌آنها را بـه اتفاق برادرزاده‌ها واقـربا خواستار شده است (همانجا، حاشیه ۵). باز در نامهٔ دوم خود ازاسکی شهردر ۱۱ شعبان ۹۱۷ه.ق./۳ کاسم۱۵۱۱م.، خواستار عمل‌کردن فوری به درخواستهای قبلی خود می‌باشد (همان مقالـه، صفحهٔ ۱۲۱، حاشیه ۹). درحقیقت، نامه‌های موجود درآرشیوتوپ‌قاپو، اجرای دستور احمد به وسیلهٔ فرزندان تورغود را نشان می‌دهد (همان مقاله، صفحهٔ ۱۳۲ و ۱۳۳، حـاشیه ۳۲ و ۳۴؛ صفحهٔ ۱۳۴، حاشیه ۳۷). پس از شکست سلطان‌احمد از سلیم وآمدنش به دیوریگی، در مجلس مشاوره‌ای‌که برای پیداکردن منطقه‌ای بـرای پنـاه بردن خود تشکیل داده بـود، فرزندان تورغود پناهندگـی او را بـه مصر پیشنهاد نمودنـد (همان مقاله، صفحهٔ ۱۳۹، حاشیه ۴۹). راجع به سرنوشت موسی‌بیگ تـورغود اوغلی، در حال حاضر اطلاعی در دست نداریم.

۷۹) شکاری، تاریخ قونیه، ۱۹۴۶م.، صفحه ۲۰۸ ــ ۲۰۶؛آیـا در اینجا مقصد شکاری از ذکر نام بیرام، همان بیرام‌بیگ قرامانلو است؟

۸۰) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۲۱۴ و ۲۱۶.

۸۱) غفاری، جهان‌آرا، ص۳۰۳؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ۳۰۲ و ۴۰۱،

یافت.[۸۲]

۵) بزجلو

بزجلو، یکی از قبایل منسوب به ترکمانان ناحیهٔ حلب می‌باشد.[۸۳]

۶) اجیرلو (؟)

انتساب این قبیله نیز به ترکمانان ناحیهٔ حلب روشن است. بنابه درخواست یکی از بیگ‌های این قبیله، از یکی از نسخه‌های قدیمی و معتبر دیوان فضولی نسخه‌برداری گردیده است.[۸۴]

۷) خنیسلو

از امراء نزدیک شیخ حیدر، **الیاس بیگ ایغوت اوغلی** منتسب به این قبیله می‌باشد. گفته می‌شود که این قبیله منشأ کردی دارد، ولی استعمال اسامی ترکی مانند ایغوت، قراگونه و دلی بوداق در میان بیگ‌های قبیله ـ در صورت ترک نبودن ـ دلیل بر نفوذ هر چه بیشتر ترکها در میان این قبیله است.

۸) چمیشکزک‌لو

اهالی این قبیله منتسب به قصبهٔ چمیشکزک از توابع تونجلی بودند. در منابع، ریشهٔ این قبیله کرد ذکر می‌شود. این قبیله نیز در شکل‌گیری دولت صفوی نقش کم اهمیتی داشته است.

ایلات مهمی را که در تشکیل و بقاء دولت صفوی نقشی دارا بودند، در اینجا ذکر کردیم. دولت قزلباش صفوی، به‌صورت یک تشکل جدید، دست‌آورد این قبایل

۸۲) شرف‌خان، شرفنامه، ص۲۱۵؛ منجم‌باشی، ج، ص۱۹۳. راجع به فرزندان تورغود، به دایرة المعارف اسلامی مراجعه شود.

۸۳) سر محمدشیبانی‌خان حاکم اوزبک را **عزیز آغا** بوزجلو بریده بود (اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۳۸).

۸۴) دیوان فضولی، نشر عبدالباقی گلپینارلی، استانبول، ۱۹۶۱م.، ص Cx.

بوده است که هم از نظر مذهبی و هم از نظر سیاسی با دولت‌های آق‌قویونلو و قراقویونلو فرق دارد. پس از اضمحلال دولت قراقویونلو، اکثر و یا همهٔ قبایل تحت نفوذ آنها به خدمت دولت آق‌قویونلوها در آمدند. قسمتی از آق‌قویونلوها و قبایل قراقویونلو نیز به خدمت دولت صفوی وارد شده و پس از مدتی از وجود آنها در دستگاه دولت استفاده شد. ولکن اکثریت آنها، باوجود قبول قزلباشی، مناصب مهم ودرجهٔ یك را صاحب نشدند. از اینها، مهاجرت قاجارها را دراواخر قرن پانزدهم از نواحی بوزوق (یوزقات) در آناطولی به منطقه گنجه می‌دانیم. در سال ۸۹۷ه.ق./۱۴۹۲م.، ایبه‌سلطان ازخاندان آق‌قویونلو با استفاده از لشکر قاجار و همچنین اتحاد با سیدعلی قزاق حاکم قلعةالنجق، پس از شکست دادن بایسنغر وسلیمان بیگ بیژن‌اوغلی، رستم بیگ فرزند مقصودبیگ و نوهٔ اوزون‌حسن را بر تخت سلطنت آق‌قویونلوها نشاند. ایبه‌سلطان سال بعد به اتفاق لشکریان قاجار وارد گیلان شد و پس از غارت کردن املاك میرزاعلی کارکیا، بسیاری از لشکریان گیلان را به قتل رساند. این کار به تلافی کشتار امرای بایندر درشهرهای ری وقزوین به دست میرزاعلی وهمچنین غارت سلطانیه بوده است.

رستم‌بیگ در سال ۹۰۲ه.ق./۹۷-۱۴۹۶م. با شکست ازگوده احمدبیگ، به بیگ‌قاجار پناهده شده و از او تقاضای کمك نمود. با وجود کمك بیگ‌قاجار، در جنگی که اتفاق افتاد رستم‌بیگ دستگیر وبه قتل رسید. دراین زمان دررأس قاجارها احتمالاً زیادبیگ از امرای مسن ومشهور این خاندان قرار داشته است. ما در میان مریدان شیخ حیدر، از قاجارها پیری‌بیگ را می‌شناسیم. پیری‌بیگ در جنگهای شاه اسماعیل با فرخ‌یسار حاکم شیروان و الوند و سلطان‌مرادآق‌قویونلو شرکت داشته و از خود شجاعت زیادی نشان داده بود؛ حتی شاه‌اسماعیل به علت شجاعتش به او لقب توزقوباران داده بود. ما از سال ۹۰۹ه.ق./۱۵۰۴-۱۵۰۳ ذکری از او در منابع نمی‌بینیم. او از فرزندان زیاد بیگ نبوده و احتمالاً در رأس قبایل دیگر قاجار قرار داشت.[۸۵] دیگر از امرای قاجار، اچه‌سلطان حاکم اورفه بود. اچه‌سلطان

۸۵) راجع به قبایل قاجار، نگاه کنید به: فاروق‌سومر، دایرةالمعارف اسلامی، مادهٔ «قاجار».

درسال ۹۲۱ه.ق./۱۵۱۵م. با افراد اندکی که تحت فرمان خود داشت، سلطان مراد فرزند یعقوب‌بیگ را شکست داده بـه قتل رساند. لذا از طرف حاکم صفوی لقب قودورموش سلطان گرفت.[۸۶] در زمان شاه اسماعیل غیر ازاین دو امیر شخص دیگری را از قاجارها نمی‌شناسیم. هیچ یك از این دو نیز مقام‌های درجـۀ یك را در دستگاه دولت صاحب نبودند. در این مورد می‌توان گفت که از ایـل پرجمعیت قاجـار، تنها قسمتی ازآنها با شاه اسماعیل همراهی کردند.

قرامانها، از زمان قراقویونلوها درحوالی اران زندگی می‌کردند. به نظرمی‌رسد این قبیله اسم خـود را از اسم یك بیگ گرفته باشد.[۸۷] بدیـن‌سبب احتمال می‌رود این قبیله با ایل قرامان موجود درآناطولی هیچ نسبتی نداشته باشد. از منسوبان این قبیله، بیرام‌بیگ و رستم‌بیگ از نـزدیکان شیخ حیدر و اسماعیل بـودند. پس از تشکیل دولت صفوی، بیرام‌بیگ به مقام دیوان‌بیگی رسید و به هنگام فتح خـراسان والی مناطق وسیع تازه فتح شده بلخ، مرغاب و غرجستان‌گردیـد. او در سال ۹۱۸ ه.ق./۱۵۱۲م. در جنگی با ازبکان بـه قتل رسید. ما از او فرزندی بـه اسم محمدی بیگ مـی‌شناسیم که در سال ۹۳۳ه.ق./۱۵۲۷ – ۱۵۲۶م. در جنگی که میان تکلوها و استاجلوها اتفاق افتاد به قتل رسید. قراماناوها در تمام دوران حکومت صفوی به صورت یك قبیلۀ درجه دوم در دستگاه باقی ماندند.

ایل بـزرگ آق‌قویونلو شامل دو قبیله بزرگ بنامهای موصللو و پرناك بـود. به طوریکه قبلاً نیز ذکر کردیم، هنگام‌حملۀ شاه اسمعیل به منطقۀ ذوالقدر، امیربیگ پسرگلابی بیگ از منطقۀ دیار بکر به او ملحق‌گردید و تاج قزلباشی به سر گذاشت. شاه اسماعیل از ایـن پیش‌آمـد بسیار خوشحال شد و مقام مهرداری را بـه او اعطاء کرد.بدین‌ترتیب در رأس قسمت مهمی ازقبیلۀ موصللو، نواده یکی ازامرای مشهور اوزون‌حسن قرارگرفت وآنان به خدمت صفویان‌درآمدند. درمیان‌بیگ‌های موصللو

---

۸۶) تـاریخ شاه اسماعیل، ص ۲۵۶a و ۲۵۷a (در ایـن متن:آ‌چه)؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۱۵۱.

۸۷) فاروق سومر، قراقویونلوها، مرکز تحقیقات تاریخ تـرك، آنکارا، ۱۹۶۱م.، ص ۲۶ و ۲۷.

که به خدمت صفویان درآمدند، نوادهٔ صوفی‌خلیل بیگ نیزوجود داشت. شاه‌اسماعیل با دختر یکی از بیگ‌های موصللو ازدواج کرد[۸۸] که ثمره این ازدواج، طهماسب، بزرگترین فرزند او بود. شاه اسماعیل درسال ۹۲۱ه.ق. طهماسب را به سمت والی خراسان تعیین نمود و امیربیگ را نیزبا لقب «خان» به عنوان للهٔ طهماسب برگزید. امیرخان درسال ۹۲۸ه.ق./۱۵۲۲م. ازاین مقام معزول شدو درهمان سال نیز وفات کرد[۸۹] و مایملك او به برادرش ابراهیم‌خان داده شدکه‌سپس به سمت والی بغداد تعیین گردید. فضولی شاعر مشهور از قبیلهٔ بیات، در بغداد از حمایت ابراهیم‌خان موصللو برخوردار بود.[۹۰] قبیلهٔ موصللو و پرناك به اتفاق بعضی دیگر از قبایل آق‌قویونلو (مثلاً قزاقان)، در منابع صفوی به نام قبیله ترکمن ذکرگردیده است. این قبیله از بقایای ایل آق‌قویونلو ساکن شرق آناطولی شکل گرفته است. این قبیله در زمان اسماعیل دوم و محمد خدابنده جزء قبایل درجه اول قزلباش درآمده بودند. اما از ایل افشار در زمان شاه اسماعیل دانه محمدبیگ، شاهرخ بیگ، سلطانعلی میرزا واخی بیگ سلطان را می‌شناسیم. از این امرای افشار، دانه محمدبیگ در جنگ شاه اسماعیل با شیبك‌خان در سال ۱۵۱۰م. به علت اصابت تیری به قتل رسید. شرکت شاهرخ‌بیگ، دومین امیر افشار، در حملهٔ دوم به خراسان ذکر می‌شود

---

۸۸) خورشاه در تاریخ ایلچی نظام شاه (صفحه b ۳۰) می‌نویسد که: شاه اسماعیل به این دختر لقب تاجلوخانم داده بود. درجای دیگر (b ۴۴) می‌نویسد: تاجلوخانم، بعد ازجنگ چالدران به خانهٔ امیرشهرخوی پناهنده شده وبعدها به تبریزمی‌رود وشاه‌اسماعیل ازاین‌واقعه بسیارخوشحال می‌شود. براساس نظرکمال‌پاشازاده (b ۳۹ و a ۴۰): یکی از زنان شاه‌اسماعیل که درجنگ چالدران اسیرشد دختر خلفا بیگ (خادم بیگ طالش) بود.

۸۹) خواندمیر در حبیب‌السیر (ص۱۰۵–۹۴) راجع به ولایت امیرخان در خراسان، معلومات وسیعی به دست می‌دهد. یحیی قزوینی در لب‌التواریخ (ص۲۵۸) می‌نویسد: برای کشتن امیرخان، داروی عوضی به‌زخم پای اومالیده بودند؛ امیرخان درسال ۱۵۱۱م. در جنگ با محمدشیبانی‌خان قابلیت خوبی از خود نشان داد ودر حکمرانی خراسان نیز درکارش موفق بود.

۹۰) «مولانا فضولی از ایل بیات بود. وی درزمان حکومت ابراهیم‌خان به بغدادآمد. لکن بعد ازآمدن سلطان‌سلیمان قانونی، اوبه حله رفت ودرآنجا سکونت گزید» (صادقی،←

(۹۱۹ه.ق./۱۵۱۳م.)). سلطانعلی میرزا نیز درجنگ مشهور چالدران باگفتن جملهٔ «شاه مال من است»، مانع کشته شدن یا اسیر شدن شاه اسماعیل گردید. راجع به انتساب این امراء به خانوادهٔ منصوربیگ، **چیزی نمی‌توان گفت.**

←مجمع‌الخواص، نشرا. خیام‌پور. تبریز، ۱۳۲۷ش، ص۱۰۵ – ۱۰۲). راجع به نظر صادقی دایر بر انتساب فضولی به ایل بیات جای شبهه وجود ندارد. مرگ فضولی در صفر ۹۶۳ه.ق./۱۱ اوجاق ۱۵۵۶م. ؟. ــ اگر گفتار ندایی که آمدن اورا به بغداد روایت می‌کند و او را از ترکمن‌های آق‌قویونلو می‌داند (عبدالباقی گلپینارلی، دیوان فضولی، ص CVII) درست باشد ــ گفتار صادقی را رد نمی‌کند. زیرا می‌دانیم که تودهٔ عظیمی از بیات‌ها در معیت آق‌قویونلوها، بعد از فتح ایران به وسیلهٔ آق‌قویونلوها، به ایران رفتند (اوغوزها، ص۲۲۲ و ۲۳۷).

درباره آمدن فضولی به اتفاق ابراهیم‌خان به بغداد، می‌توان به گفته‌های صادقی تکیه کرد. زیرا فضولی دریك «ترجیع‌بند» ابراهیم‌خان را مدح می‌کند (گلپینارلی، همان اثر، ص۱۷۸). با توجه به گفته‌های صادقی و با در نظر گرفتن شرایط تاریخی، می‌توان راجع به زندگی فضولی در ایران تعمق کرد. همچنین تأثیر سبك ادبی امیرعلیشیر نوایی بر کلام وی (گلپینارلی، همان اثر، ص ۲۲، ۲۸ و ۳۶) بخوبی این امر را روشن می‌کند. شاه اسماعیل نیز مجذوب اشعار علیشیر نوایی بود، و حتی در انتخاب تخلصی برای خود نیز احترام و علاقه او به نوایی تأثیر داشت که قبلاً در این مورد بحث کردیم، در اینجا می‌توان قبول کرد که به احتمال قوی، آمدن فضولی به بغداد در زمان والی بودن ابراهیم خان (۹۲۸ه.ق./۱۵۲۲ – ۱۵۲۱م.) برادر امیرخان موصللوی ترکمان بوده و بعد از کشته شدن ابراهیم‌خان، او درحله سکونت گزیده است. در ادامه این تحقیق، عراق عرب را در پروراندن فضولی در محدوده ادبیات ترك نمی‌توان نادیده گرفت. گفتهٔ قراخان، که ابراهیم‌خان را ازمنشأ کرد می‌داند، باعث حیرت است (شخصیت، محیط و زندگی فضولی، استانبول، ۱۹۴۹م.، ص۷۹). بعداز آمدن سلیمان قانونی به بغداد، بطوریکه صادقی نقل می‌کند حاکم بغداد ابراهیم‌خان نبوده بلکه محمدخان تکلو بوده است؛ ابراهیم‌خان در رمضان ۹۳۴ه.ق./مائیس – حزیران ۱۵۲۸م. به وسیله یکی از خویشاوندانش به نام نخود سلطان (ذوالفقار) به قتل رسید. آمدن قانونی به بغداد هفت سال بعد ازکشته‌شدن ابراهیم‌خان (۹۴۱ه.ق./۱۵۳۵م.). بوده است، راجع به موضوع اخیر، در صفحات آینده نیز بحث خواهیم کرد.

بخش دوم

دوران شاه طهماسب

(۹۸۴ - ۹۳۰ه.ق./۱۵۷۶ - ۱۵۲۴م.)

مؤسس دولت صفوی در سال ۹۳۰ه‍.ق./۱۵۲۴م. (سال میمون) وفات کرد، او به هنگام مرگ سی وهشت سال داشت. علاقه بیش از حد او به می‌خوارگی، در مرگش تأثیر فراوان داشت. فرزند بزرگ او طهماسب که در آن موقع بیش از ۱۰ سال نداشت، به جای پدر به سلطنت نشست. کوچك بودن پادشاه جدید، امرای قبایل را به قدرت‌نمایی وادارساخت. هنگامی که طهماسب به سلطنت رسید، هر یك ازقبایل در نقطه‌ای از ایران دارای املاکی بودند. استاجلوها به علت داشتن امرای بیشتر و پست‌های مهم مملکتی، در رأس سایر قبایل قرار داشتند. املاك استاجلوها بیشتر در آذربایجان و قسمتی ازعراق عجم‌وکرمان بود؛ شاملوها در خراسان بودند وتکلوها غیر ازاصفهان وهمدان، عراق عجم را نیز در دست داشتند. فارس منحصراً دردست ذوالقدرها و بغداد نیز در دست موصللوهابوده است. روملوها بیشتر درآذربایجان واران به سرمی‌بردند. از قبایل قدیمی، قاجارها و قرامان‌ها مانند دوران آق‌قویونلوها در حوالی گنجه و بردعه سکونت داشتند و افشارها در مناطق کهگیلویه زندگی می‌کردند. شیروان، گیلان، مازندران و لرستان نیز مانند سابق در دست سلسله‌های محلی بوده است که خود را تابع حکومت مرکزی می‌دانستند.

هنگامی که طهماسب به تخت نشست، دیوسلطان روملو مقام بیگلربیگی (امیرالامرایی) را در دست داشت. بر اساس نوشتجات منابع، شاه اسماعیل به هنگام مرگ اطاعت از دیوسلطان را به امرای خود توصیه‌کرد. ولی با وجود این ــ در نتیجهٔ دخالت استاجلوها ــ کپك‌سلطان استاجلو (که اسم اصیلش مصطفی‌بود) خود را درمقام بیگلربیگی با دیوسلطان شریك کرد. دیوسلطان ازاین کاراستاجلوها ناراضی

شد و بـه اتفاق بیگ‌های تکلو، چوهه‌سلطان والـی اصفهان، بورون‌سلطان والـی مشهد، قراجه‌سلطان والی همدان وعلی سلطان‌ذوالقدر والی شیراز به جنگ استاجلوها حرکت کـرد. از استاجلوهـا قارینجه‌سلطان بـه قتل رسید و کپك سلطان و دیگران را باگرفتن املاکشان، از مرکز به نقاط دور تبعید کردند. چـوهه سلطان تکلو درمقام امیرالامرایی با دیوسلطان شریك گردید. بعد ازسال ۹۳۱ه‍.ق./۱۵۲۵م.[1] دورمیش‌خان شاملو فرزند عبدی‌بیگ در هرات وفات یافت و برادرش حسین‌خان بـه‌جایش تعیین گردید.[2] مصادرهٔ املاك وقطع درآمد عده‌ای از بیگ‌های استاجلو، آنها را به جنگ با تکلوها وادار کرد. ازبیگ‌های استاجلو، کپك‌سلطان، منتش سلطان، قلیچ‌خان، کرد (کردی)بیگ، بدربیگ قورچی‌بـاشی (هر دو از اوبهٔ شرفلو)، تقی‌بیگ[3] و قازوق سلطان برادر چایان‌سلطان با یکدیگرمتحد شدند و به جنگ دیوسلطان وچوهه‌سلطان شتافتند. گرچه امرای اخیرالذکردست ازمخالفت‌کشیده و قاسم خلیفهٔ ورساق رابرای وساطت فرستادند، ولی نتیجه‌ای ازاین‌کارحاصل نشد و دو لشکر درحوالی سلطانیه در محلی به نام «سکسن‌جفت»[4] به نبرد با یکدیگر پرداختند. در این جنگ خونین، با وجودکشته شدن بورون سلطان و قراجه سلطان‌تکلو، استاجلوها شکست خوردند

---

۱) تذکرهٔشاه طهماسب، ص ۶-۲؛ غفاری، جهان‌آرا، ص ۲۸۲ و ۲۸۳؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۱۸۹ - ۱۸۷؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص۱۶۹.

۲) تذکره شاه طهماسب، ص۳؛غفاری،جهان‌آرا،ص۲۸۳؛ حسن روملو،احسن‌التواریخ، ص۱۸۹. حسین خان فرزند مبارزالدین عبدی‌بیگ و پسرخاله طهماسب بود. شاه‌اسماعیل یکی ازخواهران خود را به محمد استاجلو ویکی دیگر را به عبدی‌بیگ‌شاملو داده بود. یکی دیگر از خواهران وی نیز به ازدواج قراخان برادر محمد استاجلو درآمده بـود. عبدالله خان فرزندقراخان‌ازاین زن بوده‌است. حسن‌روملو در احسن‌التواریخ (ص۱۸۹) حسین‌خان را برادرزادهٔ دورمیش‌خان ذکر می‌کندکه صحیح نیست.

۳) شرف‌خان در شرفنامه (ص۶): «تقی‌بیگ تمشلو برادرزاده سارو پیره‌قورچی‌باشی سابق» ذکر می‌کند؛ در منابع به این اسم از اوبه استاجلو برخورد نمی‌کنیم.

۴) تذکره شاه طهماسب، ص۶: «درمقام هشتاد جفت‌که ترکان سکسنجك (سکسن‌جفت) گویند». در قرن ۱۴م. به این اسم برخورد می‌کنیم (فاروق سومر، «نگاهـی عمومی بـه ترك‌شدن‌آذربایجان»، بولتن، ۲۰، ص۴۴۳؛ شرف‌خـان، شرفنامه، ص۱۷۱: بـه صورت «سکنجوك»آمده است.

(۴شعبان ۹۳۲ه‍.ق./۱۶مائیس ۱۵۲۶م.، «سال‌سگ» و به نزد حاکم رشت در گیلان پناهنده شدند. با وجود این شکست،[5] استاجلوها با دریافت کمك از حاکم رشت دوباره به حرکت درآمدند. این بار غیر از امرای پیشین، عبدالله‌خان فرزند قراخان و احمد سلطان صوفی اوغلی حاکم کرمان نیز داخل نبرد شدند. تمام استاجلوها در یك نقطه جمع شدند، ولی در جنگی که اتفاق افتاد شکست سختی خورده و بار دیگر به گیلان پناهنده شدند. سال بعد بیگ‌های استاجلو از گیلان خارج شده و به اردبیل آمدند. بادنجان سلطان روملو، حاکم اردبیل، به علت پیری از ایغوت بیگ‌روملو و مقصودبیگ چپنی کمك خواست و به مقابله با استاجلوها پرداخت. ولی آنها در جنگی که رخ داد به قتل رسیدند.[6] امرای عاصی، پس از این پیروزی برای چپاول خانواده وقبایل دیوسلطان به طرف چخورسعد حرکت کردند. ولی در حوالی نخجوان در محلی به نام شرور، دیوسلطان و چوهه‌سلطان به‌آنها رسیدند.[7] در جنگ سومی که میان این دوگروه اتفاق افتاد، استاجلوها ــ با وجود ابراز شجاعت بسیار ــ بار دیگر شکست خوردند و حتی کپك‌سلطان، تاج‌الدین بیگ و درویش‌بیگ در میدان نبرد به هلاکت رسیدند و امرای دیگر مجدداً به گیلان گریختند (۹۳۳ه‍.ق./۱۵۲۷م.). دراین جنگ نهایی، قدرت استاجلوها درهم شکست. در این مورد نقش مهم را تکلوها ایفا کردند و غیر از روملوها، سایر قبایل تماشاچی این صحنه بودند. در همان سال اخی‌سلطان تکلو و دمیری سلطان شاملو در حوالی بسطام توسط عبیدخان ازبك به قتل رسیدند. سال بعد با کشته شدن

---

۵) تذکرهٔ شاه طهماسب، ص۶؛ غفاری، جهان‌آرا، ص۲۸۳ (بعد از این بطوریکه می‌بینیم، در ذکر حوادث هر دو اثر به طور موازی حرکت می‌کنند)؛ تاریخ ایلچی نظام‌شاه؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۱۹۲ــ۱۹۱.

۶) تذکرهٔ شاه طهماسب، ص۶ و ۷؛ تاریخ ایلچی نظام‌شاه؛ غفاری، جهان‌آرا، ص ۲۸۳؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۱۹۸ و ۱۹۹؛ فضلی اصفهانی، افضل‌التواریخ، ۲۶ b.

۷) تذکرهٔ شاه طهماسب، ص۹؛ تاریخ ایلچی نظام‌شاه؛ غفاری، جهان‌آرا، ص۲۸۳ و ۲۸۴؛ حسن‌روملو، احسن‌التواریخ، ص۱۹۹ و ۲۰۰؛ فضلی اصفهانی، افضل‌التواریخ، a—b ۲۷؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص۱۷۲.

دیـو سلطان، تکلوها صاحب قدرت مطلق شدند و چوهه‌سلطان در مقام امیرالامرایی بی‌رقیب شد. چوهه‌سلطان، با خالی شدن مقامات مهـم مملکتی، افـراد تکلو را در راس کارها قرار داد. حاکمیت هرات به بهرام‌میرزا یکی از برادران پادشاه داده شد و غازی‌خان تکلو نیز به سمت للۀ او انتخاب گـردید. پس از کشته شدن نخود سلطان در بغداد، حکومت آنجا با لقب خانی به محمد سلطان شرف‌الدین‌اوغلی والی قزوین واگذارشد. از تکلوها نیز اولامه به مقام امیری ترفیع یافت. اولامه از سپاهیان تکلو بود و براثر شجاعت بسیارش، بـه او لقب یاوزاوغلان داده بـودند. وی در عصیان شاهقلی همراه بـا پانزده هزار عصیانگر به ایران آمد و در زمـان اسماعیل ابتدا به مقام یساول (تشریفاتچی) و سپس به سمت اشیك‌آغاسی منصوب گردید. وی در زمان امیرالامرایی چوهه‌سلطان به مقام امیری تـرفیع یـافت و طولی نکشید که در ردیف امـرای بزرگ درآمد. تکلوها غیر از مقام بیگلربیگی، سایـر مقامهای مهم مملکتی را نیز بـه دست‌گرفتند؛ این کار آنها حسادت سایر قبایل قزلباش را برانگیخت و با عکس‌العمل شدید آنها مواجه‌گردید. به هر صورت در این زمان شاه طهماسب، که به سن هجده سالگی رسیده بـود، خواست تـا قدرت را شخصاً به دست گیرد. لذا به تأیید و یا تشویق او، حسین‌خان شاملو والی قدیمی هرات به اتفاق همراهانش برای از بین بردن چوهه‌سلطان، در قـزوین به خیمۀ او هجوم بـرد. چوهه‌سلطان به اتفاق چند تـن از همراهـان خـود به نـزد شاه گـریخت و در آنجا بـه دست یکـی از کشیکچی‌های دربار از ایل ذوالقدر ـ که قبلاً بـا شاملوها تبانی کرده بود (و یـا از افراد مخفی شاه بود) ـ به‌قتل رسید (۳ ذیقعده ۹۳۷ه‍.ق./۱۸ حزیران ۱۵۳۱م.، «سال خرگوش»).[۸] چوهه‌سلطان با دادن املاك وگذران زندگی به بسیاری‌ازامرای استاجلو درگیلان ـ مانند منتش سلطان، بدرخان و حمزه‌سلطان ـ وسیلۀ برگشت آنها را تأمین کـرده بود. جمعی از تکلوها با شنیدن خبر مرگ چوهه‌سلطان خود را بـا سرعت به قزوین رسانده و پس از مغلوب کردن شاملوها، حسین‌خان را مجبور به فرارنمودند. تکلوها در این نبرد، در حالیکه بعضی از امرای شاملو نیزدر بین آنها وجود داشتند،

۸) تذکرۀ شاه طهماسب، ص ۱۴؛ تاریخ ایلچی نظام شاه؛ غفـاری، جهان‌آرا، ص ۲۸۵؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۲۳۵.

بسیاری از افراد را به قتل رساندند و شاه قباد پسر چوهه‌سلطان را بـه سمت امیرالا-امرایی گماشتند؛ ولی غائله ختم نشده و بلکه آتش بیش از پیش شعله‌ور گردید. در هر صورت باز به تشویق و یـا مـوافقت شاه طهماسب، ایلات استاجلـو، ذوالقدر، افشار و روملو متحد شده و در مقابل تکلوهـا جبهه گرفتند. جنگ بین طرفیـن آغاز گردید، ولی شاه‌طهماسب این بار دشمنی خود را با تکلوها آشکار و دستور قتل آنها را داد و قتل پروانه‌بیگ قورچی‌باشی تکلو، مهمترین عامـل شکست تکلوهـا گردیـد. ابراهیم خان مهردار و بسیاری از بیگ‌زاده‌هـای تکلو نیز به قتل رسیدند. بقیه به نزد محمدخان شرف‌الدین اوغلی والی بغداد فرار کـردنـد، ولی کمکی که از او انتظار داشتند به دست نیاوردند. حتی محمدخان برای حفظ خود، فرزند چوهه‌سلطان را ــ که پدرش عامل ترقی او بدین مقام بود ــ به اتفاق قودورموش سلطان به قتل رساند و سربریده آنها را به نزد طهماسب فرستاد؛ و بـدین صورت تـوانست مقام خـود را حفظ نماید.[۹] اولامه سلطان این کشتار فجیع را در حق ایل خود تحمل نکرد و برای انتقام به حرکت درآمد. ولی تکلوها در حقیقت دچار بدبختی بزرگی شده بـودند، مخصوصاً پس از فرار اولامه‌سلطان بـه دربـار عثمانی در ردیف ایـلات درجهٔ دوم دستگاه صفوی درآمدند.

اولامه‌سلطان تکلو درسال ۹۳۸ه.ق./۱۵۳۲-۱۵۳۱م.(سال نهنگ)، بااستفاده از حرکت طهماسب به‌سوی خراسان، درآذربایجان علیـه شاه‌طهماسب قیام کرد. او برای گرفتـن انتقام خون خـویشاوندان، حاضر به پرداخت هر نوع بهایی شده بود.

بر اساس گفتهٔ شاه طهماسب، اولامـه‌سلطان برای جمع کردن افراد بیشتر بـه دور خود، حتی با افراد «زندیق و ملحد» و نیز سارولوها که «اشتراك زن را بین خود روا می داشتند» هم پیمان شده بود. در اینجا ما راجع به سارولوها هیچ اطلاعی در

---

۹) این حادثه (آفت تکلو) در سال ۹۳۷ه.ق./۱۵۳۱م. اتفاق افتاد، تـذکـرهٔ شاه‌طهماسب، ص۱۵؛ غفـاری، جهان‌آرا، ص۲۸۵،۲۸۶؛ تاریخ ایلچی نظام شاه؛ حسن-روملو، احسن‌التواریخ، ص۲۳۶.

دست نداریم.[۱۰] اولامه‌سلطان نتوانست نیرویی راکه بتواند با شاه طهماسب مقابله کند جمع‌آوری کند، لذا از مقابل لشکری که برای مقابله با او آمده بود به شهر وان عقب‌نشینی کرد و از آنجا عازم استانبول شد. ابراهیم‌پاشا، وزیراعظم سلیمان قانونی که‌گفتارش تأثیر فراوانی در سلیمان داشت، با استفاده از اوضاع امکان حملهٔ سپاه عثمانی را به عراقین فراهم کرد. طهماسب، مطالب مناسبی در این مورد ذکر می‌کند.[۱۱] اولامه‌سلطان نیز با دادن نوید همکاری بسیاری ازأمرای قزلباش این مناطق به ابراهیم‌پاشا، وی را به این حمله تشویق کرد. ابراهیم‌پاشا با سپاه فراوان خود به تبریز وارد شد (۹۴۱ه.ق./۱۵۳۴م.) وبا احداث یك قلعه درآذربایجان، این مناطق به صورت مناطق تحت حاکمیت عثمانی سازمان یافت واولامه پاشا نیز به‌بیگلربیگی این‌نواحی تعیین گردید. ولی‌بیگ برادر اولامه پاشا به حاکمیت نخجوان منصوب شد؛ حکومت شهرهای مراغه، اردبیل و سراب به ولی‌جان و مشکین‌شهر و حومه نیز به علی‌بیگ از دیگر امرای تکلو داده شد. حتی برای مناطق عراق عجم نیز

---

۱۰) «...و به بعضی از مردم سارلوکه به الحاد وزندقه معروفند و از غایت وقاحت و اباحت مناکح خود را از یکدیگر دزیغ نمی‌دارند...» (تذکرهٔ شاه طهماسب، ص ۱۷). شاه طهماسب در جای دیگر سارولوها را منتسب به تکلوها ذکر می‌کند (ص۳۳). در اینجا حمایت سارولوها از اولامه‌سلطان نیز می‌تواند در این کار موثر باشد. تاریخ ایلچی نظام شاه (a ۴۴) می‌نویسد: «هنگامی‌که میرزا عبدالباقی، از امرای معتبر شاه‌اسماعیل، درجنگ چالدران از میدان نبرد فرارمی‌کرد به دست سارولوها به قتل رسید». در زمان قراقویونلوها و دوران حاکمیت قرایوسف، در شهر زور امیری به نام محمد سارو وجود داشته است (قراقویونلوها، ص ۷۱،۸۲،۹۳). احتمال دارد سارولوها اسم خود را ازاین امیر گرفته‌باشند؛ یعنی سارولوهای مورد بحث شاه‌طهماسب درآذربایجان، می‌توانند شاخه‌ای از سارولوهای منطقه شهرزور باشند. زیرا ما زندگی سارولوها را در قرن ۱۷ ه. در حوالی شهرزور می‌دانیم («دفتر نهم»، آرشیو نخست‌وزیری، ج۱، حکم‌های شماره ۷۴۰،۱۱۲۶،۱۱۲۸). احتمال دارد سارولوهای‌آذربایجان اسم خود را از **ساروعلی** که در تشکیل دولت صفوی نقش داشته است گرفته باشند، در این صورت می‌بایستی اسم خود را **سارو علی‌لو** می‌گذاشتند.

۱۱) «چون حضرت خواندگار از سخن ابراهیم‌پاشا تجاوز نمی‌کرد و اگر یك سخن او رد می‌شد البته‌دیگری درجه قبول می‌افتاد...» (تذکرهٔ شاه طهماسب، ص۱۷،۱۸).

امرایی، احتمالاً، از بیگ‌های خاندان آق‌قویونلو تعیین گردید.[۱۲] ولی همان‌طور که انتظار می‌رفت، هیچ یك از امرای قزلباش به ابراهیم‌پاشا ملحق نگردیدند. سلیمان قانونی نیز در ذی‌الحجهٔ ۹۴۰ه‍.ق./حزیران ۱۵۳۴م. از استانبول حرکت نمود و در ماه آغوستوس به «ترجان» رسید. دراین موقع سرما همه جا را فراگرفته و کوهها را برف پوشانده بود؛ قانونی پس از ۱۱۷ روز به شهر تبریز وارد شد.[۱۳] شاه طهماسب نیز پس از شنیدن خبر ورود ابراهیم‌پاشا به‌آذربایجان، برادرش سام میرزا را به اتفاق آغزیوارسلطان فرزند دمیرخان شاملو در هرات گذاشت و خود به طرف عراق‌عجم حرکت نمود. طهماسب قبلاً محمدخلیفهٔ قورچی‌باشی ومنتش‌سلطان استاجلو از امرای بزرگ خود را روانه کرده بود. شخصی که ابراهیم پاشا تصور می‌کرد تمایلی به عثمانیها داردو لذا برای او نامه‌ای ارسال کرد، همین منتش سلطان استاجلو می‌باشد.[۱۴]

نیروی عثمانی پس ازگذشتن از قزل‌اوزن، وارد خاك عراق‌عجم گردید. این نیرو پس ازگذشتن از اراضی تخریب‌شده بوسیله قزلباشان و تحمل مشکلات فراوان، باعزم راسخ به پیش می‌رفت. با رسیدن نیروی عثمانی به شهر سلطانیه که به وسیلهٔ اولجایتوسلطان محمد خدابنده از پادشاهان ایلخانی بنا شده بود، برف زمستانی شروع به باریدن کرد. در اینجا بود که از امرای طهماسب، محمدخان ذوالقدر اوغلی، قیا سلطان و حسین‌سلطان فرزند بورون سلطان تکلو با سه‌هزار* نفر افراد تحت فرمان خود به نیروی عثمانی ملحق‌گردیدند.[۱۵] طهماسب طی نامه‌ای در پاسخ به نامه سلیمان قانونی که وی را به جنگ خوانده بود، عدم‌آمادگی خود را به علت کثرت سپاهیان عثمانی‌که درحدود ده برابر نیروی طهماسب‌بودند اعلام نموده

۱۲) م. ت. گك‌بلجین، «تدابیر و فتوحات ابراهیم‌پاشا در سفر جنگی وی به عراقین»، بولتن، ۲۱، ص۴۷۵ — ۴۷۳.

۱۳) فریدون بیگ (روزنامه) ۵۸۷،۵۸۸.

۱۴) همان مأخذ، ص۴۷۷.

۱۵) فریدون بیگ (روزنامه)، ۵۸۸؛ تذکره شاه طهماسب، ص۲۸؛ غفاری، جهان‌آرا، ص۲۸۸؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۲۴۹؛ فضلی اصفهانی، افضل‌التواریخ، b ۷۶؛ شرف‌خان، شرفنامه، ۱۸۲.

* [در تذکره و جهان‌آرا، هزار نفر ذکر شده] و

و به ابهر عقب‌نشینی نمود.[16] از طرف دیگر باریدن برف بی‌وقفه ادامه داشت، ولی با تمام این مشکلات پیشروی ادامه یافت و هدف از این کار نیز ایجاد مشکلات زیاد برای طهماسب بود. با رسیدن به ابهر که مصادف با اواسط پاییز بود، برف بی‌سابقه‌ای باریده بود و تأمین آذوقه با مشکلات فراوان مواجه گردید. پس از یك منزل دور شدن از ابهر، تصمیم گرفته شد که سپاهیان برای گذراندن زمستان عازم بغداد شوند؛ در حالیکه در این زمان سپاهیان عثمانی، جرأت قشلاق کردن در شهر ری را پیدا نکردند. قشلاق نکردن سپاه عثمانی در شهر ری، با مسئلهٔ بی آذوقه ماندن تمام سپاهیان درارتباط بود. برف بی‌وقفه می‌بارید وسرما ویخبندان آغاز شده بود.[17] با وجود مشکلات زیاد، انضباط خاصی در اردو حاکم بود. این مشکلات تا رسیدن به بغداد کماکان ادامه داشت، حتی سیدی بیگ نشانچی به‌خاطر رنج واضطرابی که برای تأمین آذوقه سپاهیان کشید دو منزل مانده به شهر دینور وفات کرد.[18] بدون شك نیروی عثمانی در سفر عراقین نه تنها در تاریخ خود، بلکه در تاریخ سپاهیان دنیا جای خاصی دارد. در حقیقت این حمله بسیار باشکوه بود، سپاهیان به هنگام عبور از روم تا دینور حتی به یك درخت برخورد نکردند و در تمام این مدت از اراضی بایر وخراب عبور کردند.[19] بازگشت سپاهیان عثمانی ازبغداد به‌استانبول، طی ۱۲۳ منزل و بیش از شش ماه (۱۸۰ یا ۱۸۳ روز) طول کشید (۲۴ جمادی‌الاول ۹۴۱ه.ق./اول آرالیك ۱۵۳۴م.[20]) محمدخان شرف‌الدین‌اوغلی تکلو ازسال ۹۳۵ه.ق.

---

۱۶) تذکره شاه طهماسب، ص ۲۹.

۱۷) همان مأخذ، ص۳۲؛ فریدون بیگ (روزنامه)، ص۵۸۷،۵۸۸؛ غفاری،جهان‌آرا، ص۲۸۸.

۱۸) فریدون بیگ (روزنامه)، ۵۹۰.

۱۹) فریدون بیگ (روزنامه)، ص۵۹۰: روز دوشنبه سوم ماه. تا استراحتگاه «ژمکان چایی» نقاط صعب‌العبوری است سربالایی سرازیری و باتلاقی وگذرگاههای تنگ. با تحمل مشقات زیادی، بسیاری ازگوسفندان تلف‌شدند. روز بسیاری بدی بود، سیدی بیگ نشانچی بر اثر فشار و مشقات زیاد فوت کرد و در بغداد درکنار امام اعظم دفن گردید. در ورود به‌استراحتگاه ازجنس درختان چیزی پیدا نمی‌شد. در بیشه‌زار کنار استراحتگاه، تنها درخت سقز به فراوانی یافت می‌شد.

۲۰) فریدون بیگ (روزنامه)، ص۵۹۲.

/۱۵۲۹ – ۱۵۲۸م. والی بغداد بود. او به محض مشاهدهٔ سرکشی بسیاری از افراد تکلوی تحت فرمان خود بـه حمایت از عثمانیها، با گرفتن اجازه از شاه، بغـداد را ترك و به طرف بصره فرار کرد. افراد تکلوی مقیم بغداد بـه خدمت عثمانی‌هـا در آمدند و از این افراد سه امیر به نام‌های قوجـاولی، بـوداق‌بیگ و یکی دیگر، بـه مقام سنجق بیگی رسیدند.[۲۱] از این مثال‌ها چنین بـر می‌آید که در پاره‌ای مـوارد، تعصب قبیله‌ای ومنافع مادی می‌تواند معتقدات مذهبی را به دست فراموشی بسپارد. این افراد در حالیکه شاه خود را تا حد پرستش دوست داشتند، با او مخالفت کرده و حتی خیانت کردند. در آینده به بسیاری از این نمونه‌ها برخورد خواهیم نمود.

شاه‌طهماسب، به علت دفع اولین‌خطربزرگی که موجودیت او را تهدید می‌کرد، بدون شك بسیار خوشحال بود.[۲۲] حاکم صفوی حضرت خواندگار (امپراتور عثمانـی) را دشمن خـود نمی‌دانست، لـذا بـه محمدخان دستـور داد که بغداد را تخلیه کند. او همیشه مـی گفت: «دشمن مـن اولامه‌سلطان است[۲۳]». در ایـن موقع طهماسب به تلافی خردشدن شخصیتش ویا شك وتردید نسبت به صداقت بیگلربیگی خود حسین‌خان شاملو، که در عین حال پسر عمهٔ او نیز محسوب می‌شد، وی را بـه قتل رساند. سایر امرای پیشقدم در این‌کار مـانند غـازی‌خان تکلو[۲۴] نیز بـه اتفاق چند نفر از اطـرافیان خود به تبریز فـرار کردند. بدین‌تـرتیب، از بـزرگان تکلو تنها شرف‌الدین‌اوغلـی والی قـدیمی بغداد بـه شاه طهماسب وفادار مـانده بود و دیگران به طرف عثمانیها رفتند. غازی‌خـان حرکت شاه را بـه سوی اولامه سلطان به اطلاع او رسانید، لذا باتفاق تبریز را ترك کردند و به «وان» رفتند. طهماسب‌وان را محاصره کرد، لکن بـه علت کمکهای فراوانـی که از اطراف بـه اولامه‌پاشا می‌رسید

۲۱) فریدون بیگ (روزنامه)، ص۵۹۲.

۲۲) طهماسب دراین روزهای سخت خود، این‌ابیات‌ترکی‌را سروده است:

حقدور جهاندا مددکار اولانین   قلوسونا یامان گونده غمخوار او لانین

(تذکره شاه‌طهماسب، ص۳۲).   ۲۳) تذکره شاه طهماسب، ص۳۳.

۲۴) تذکره شاه‌طهماسب، ص۳۳،۳۴،۳۷ (در سراسر متن: «قـاضی‌خان»)؛ غفـاری، جهان‌آرا، ص۲۸۹؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۲۴۹،۲۵۰؛ شرف‌خـان، شرفنامه، ص۱۷۸؛ فضلی اصفهانی، افضل‌التواریخ، a ۱۰۸: «غازی‌خان».

موفق به‌گشودن آنجا نشد؛[۲۵] لذا در اول نیسان از بغداد حرکت نمود و پس از ۹۱ روز به تبریز رسید و پس از یك مدت استراحت در این شهر، دوباره در حرکت بطرف عراق وارد «درگزین»[۲۶] شد. در این سفر به طهماسب خبر رسید که سلطان عثمانی، سام‌میرزا را به فرزندی پذیرفته و آن‌سوی قزل‌اوزن را بـه او واگذار کرده. طهماسب با شنیدن این خبر گفت: «من نیز ذوالقدراوغلی را فرزند خود خوانده بودم، عاقبت چه شد!».[۲۷] وی سپس از درجزین بازگشت (۹۴۱هـ.ق./۱۹۳۵م.)

بی‌نتیجه بودن سفر سلیمان به عراقین، موجودیت دولت صفوی را تثبیت کرد. مهمترین عامل عدم موفقیت در این کار، شرایط خاص جغرافیایی منطقه بود. این اردوی عظیم، با تجهیزات ومهمات سنگین که به وسیلهٔ کاروان شتر حمل می‌شد حرکت می‌کرد؛ و موقعی که به‌آذربایجان رسیدند اواخر تابستان بود، در حالیکه این منطقه کاملاً خراب شده و اهالی از طرف قزلباشها کوچانده و یا پراکنده شده و علوفه‌ها و هر چیز قابل استفاده را سوزانده یا نابود کرده بودند؛ وبدین‌ترتیب، آماده‌کردن مایحتاج یك اردوی بزرگ تقریباً غیر ممکن شده بود.

شاه طهماسب ــ که بـه وضوح تنها چارهٔ جلوگیری از پیشروی نیروی عثمانی را از بین بردن محصولات و مراتع و پر کردن چاهها ذکر می‌کند ــ عقیده داشت که درصورت اجرای این کارها، سپاهیان عثمانی قادربه اقامت طولانی در ایران نخواهندبود.[۲۸] بطوریکه دیدیم، دولت صفوی تماماً ازقبایل ترك شکل گرفت و تکیه‌گاه

---

۲۵) تذکره شاه طهماسب، ص۳۴، ۳۵؛ غفاری، جهان‌آرا، ص۲۸۹؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۲۵۲ــ۲۵۰.

۲۶) درگزین، در شمال همدان و قصبه‌ای تاریخی می‌باشد (لسترنج، سرزمینهای خلافت شرقی، کمبریج ۱۹۳۰م.، ص۱۹۶، ۲۲۸).

۲۷) «حضرت خواندگار به درجزین آمد، چون مقدمات را بنوع دیگر دید و لشکرش از آب و آذوقه وعلیق‌دواب عاجزوزبون می‌شدند ازآنجا بازگشت»، تذکره شاه طهماسب، ص۳۷؛ فریدون بیگ (روزنامه)، ص۵۹۶ ــ ۵۹۳؛ غفاری، جهان‌آرا، ص۲۸۹، ۲۹۰؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ۲۶۰ ــ ۲۵۶.

۲۸) «و بارها من گفته‌ام در حضور امرا که لشکر روم بمثابهٔ مرض آتشکند که اگر در ابتدای طغیان خواهی علاج کنی مریض را می‌کشد و اگر ملاحظه‌آن نمی‌کنی بد است، پس درملاحظه بایدبود تا مدتی که‌کامرانی خود بکند، بعد از آن بـه اندك وسیله علاج‌شان←

اصیلش نیز همین قبایل بود؛ لذا سپاهیان این دولت نیز مانند سپاهیان قدیمی ترک و مغول از سوارانی سبک اسلحه، جنگجو و پرتحرک تشکیل شده بود. بنابراین، حرکت این اردو از منطقه‌ای به منطقه دیگر وتأمین آذوقه آن کارمشکلی برای دولت صفوی نبود؛ این اردو درهجوم وحملات خود به موفقیت‌های بزرگی می‌رسید. با وجود این حقیقت انکارناپذیر، شاه طهماسب هیچ موقع ادب و حرمت خود را از دست نداده و درهرفرصت به سلیمان‌قانونی پیشنهاد صلح می‌نمود. ولی‌سلیمان با رد این درخواست‌ها، با نهایت تعجب، در سال ۱۵۴۸م. دوباره خود را برای حمله به ایران آماده ساخت. شاه‌طهماسب مانندگذشته با حرکتی منطقی حاضر به مقابله و رویارویی با سلیمان قانونی نشد، زیرا به خوبی می‌دانست که امپراتور عثمانی قادر به اقامت زیاد در ایران نخواهد بود. طهماسب با این عمل خود، تمام امیدهای سلیمان را نقش برآب کرد. القاص‌میرزا برادر طهماسب نیز نتوانست هیچ یك از امرای قزلباش را با خود متحد نماید، بالعکس بسیاری از اطرافیانش او را ترك گفته و به طهماسب ملحق شدند. امپراتور عثمانی بیش از چهار روز نتوانست در تبریز اقامت کند، وی در مراجعت وان را محاصره و شاه علی چپنی محافظ قلعهٔ وان را مجبور به تسلیم کرد. سقوط وان باعث تأثر شدید پادشاه صفوی شد.[۲۹] طهماسب برای تسکین این تأثر، پسرش اسماعیل‌میرزا را با سپاه فراوان مأمور تعمیر قلعهٔ قارص و پراکنده ساختن نیروی عثمانی کرد. اسماعیل‌میرزا پس از پراکنده ساختن نیروی عثمانی در این منطقه، در حوالی ارزروم به پدرش ملحق شد. شاه طهماسب قبلاً نواحی ارجیش واخلاط را غارت کرده وسوزانده بود. شهرهای ارزروم، ارزنجان، بایبورد و اطراف آنها به شکل وحشتناکی تخریب و غارت گردید. بطوریکه خود

←می‌شود؛ وایشان را سوای قلت آذوقه بطریق‌دیگرچسان عاجز و زبون می‌توان کرد» (تذکره شاه طهماسب، ص۵۱،۵۲).

۲۹) «گفتند شاه‌قلی‌سلطان چکنی (چپنی) قلعه را سپرده، از این جهت بغایت ملول و آزرده خاطر شدم که سایهٔ سارقیا (ساروقیا: یعنی قلعهٔ وان) تمام‌آذربایجان را در پناه خود داشت، یکستون آذربایجان افتاد» (تذکره شاه طهماسب، ص۵۶)؛ در صفحهٔ ۴۷ همین کتاب اسم «بیگ» نامبرده بطور اشتباه «حسینی» ضبط شده است. شرف‌خان نیز اشتباهاً «علی سلطان حسینی» ذکر کرده است (شرفنامه، ص۱۹۹).

طهماسب اعتراف می‌کند،[۳۰] از این غارت و تخریب تنها مساجد مصون ماندند. این غارت و چپاول تا مناطق طرابوزان نیز کشانده شد. قزلباشان چپنی ساکن این مناطق، با کمك به هم مذهبان خود، به‌اتفاق آنها به ایران مهاجرت کردند.[۳۱] طهماسب چپاول و تخریب را مدتی طولانی ادامه داد؛ و احتمال دارد که در این میان بسیاری از بناها نظیر مدارس، مزارات، خانقاه‌ها، کاروانسراها، مساجد، و آثار هنری شهرهای قارص، ارزروم، بایبورد، ارزنجان، اخلاط، عادلجواز و ارجیش نابود شده باشد. هدف طهماسب از این غارت و تخریب، بطوریکه خود نقل می‌کند، نابودکردن امکانات زندگی در شرق آناطولی و مانع شدن از حمله و هجوم سپاهیان عثمانی به خاك ایران بوده است. زیرا با استقرار کامل سپاه عثمانی در این مناطق، موجودیت دولت صفوی دائماً در معرض تهدید قرار می‌گرفت و بدون شك، در این مورد حق با شاه طهماسب بود. سلیمان قانونی در سفر دوم خود به ایران در سال ۱۵۴۸م، قبل از هر چیز شهر وان و سایر شهرهای اطراف دریاچه مانند ارجیش، عادلجواز، اخلاط و سایر قلاع دیگر را بطور قطعی جزو متصرفات عثمانی درآورده و برای آنها بیگلربیگی و سنجق بیگی تعیین کرد. پادشاه صفوی نیز با توجه به هدف اصلی خود که قبلاً اشاره گردید، بین سالهای ۶۱-۹۵۹ه.ق./ ۵۴-۱۵۵۱م. قلاع ارجیش، عادلجواز، بارگیری و اخلاط را متصرف شده و تا حوالی شهر موش را غارت و تخریب نمود. فرزندش اسماعیل‌میرزا نیز اسکندر پاشا بیگلربیگی ارزروم را شکست داد و در آنجا و حوالی «پاسین‌اووا» همان کار را تکرار کرد.[۳۲] هدف نهایی پادشاه صفوی از این غارت و تخریب، مجبور کردن امپراتور عثمانی به صلح بود. زیرا او از مدتها قبل در آرزوی صلح با امپراتوری عثمانی بسر می‌برد، چون این موضوع برای طهماسب و دولتش غیر از ارزش مادی، ارزش معنوی نیز داشت. زیرا با استقرارصلح، دولت صفوی ازخطر بزرگی که موجودیت او را تهدید می‌کرد رهایی یافته و همچنین از طرف قوی‌ترین

---

۳۰) تذکره شاه طهماسب، ص ۶۰-۵۶.

۳۱) فاروق سومر، اوغوزها، ص ۳۳۲.

۳۲) تذکره شاه‌طهماسب، ص ۵۶،۷۷.

امپراتور جهان نیز به رسمیت شناخته می‌شد.

سلیمان قانونی پس از شنیدن خبر غارت و تخریب طهماسب، سومین سفر خود را به شرق آغاز کرد (۹۶۱ ه. ق./۵۵-۱۵۵۴م.). طهماسب، نیز به ترتیب سابق، تمام مسیر سپاهیان عثمانی را سوزانده و خراب کرد و به پراکنده ساختن و بازداشت اهالی این مناطق فرمان داد و خود نیز عقب‌نشینی کرد. قانونی در سرزمین‌های شاه طهماسب مقابله به مثل کرده و مناطق چخورسعد (ابتدای منطقهٔ ایروان)، قراباغ و نخجوان را غارت کرد؛ لکن پیشروی بیشتر در اراضی تخریب شده و سوخته را صلاح ندید و به ارزروم عقب‌نشینی کرد. طهماسب نیز با حدسی قوی، نیت سلیمان را ـ که بر آن بود تا با فرا رسیدن تابستان به تبریز و اردبیل حمله کرده و قبور شیوخ صفوی و شاه اسماعیل را ویران کند ـ دریافت و به صلح باوی متمایل شد و ایلچی به نزد سلیمان فرستاد. سرانجام بدون برخورد به مانعی جدی، معاهدهٔ صلح در تاریخ رجب ۹۶۲ه.ق./ مائیس ۱۵۵۵م. در آماسیه به امضا رسید. بر اساس این قرارداد، ایالت «شهرزور» و اطراف دریاچهٔ وان به‌تصرف دولت عثمانی درآمد وشمال «آرپاچای» مرز بین دو دولت را تشکیل داد. صلح آماسیه، درحقیقت موفقیتی بزرگ برای طهماسب بود. طهماسب با این معاهده، موجودیت دولت شیعی صفوی را بر بزرگترین قدرت اسلامی آن زمان قبولاند. ازطرف دیگر، فکر نابودی دولت صفوی نیز ازطرف امپراتوران عثمانی برای همیشه از بین رفت. موفقیت طهماسب در این صلح، لیاقت و شایستگی او را نشان می‌دهد؛ گرچه در این میان حتی بعضی از نزدیکان شاه طهماسب درایت و لیاقت او را با شك و تردید تلقی کرده‌اند.

طهماسب در عین آرام بودن، زندگی بسیارساده‌ای داشت. ازکبر و غرور به دور بود و در مسایل زندگی حتی با دخترش نیز مشورت می‌کرد. بسیاری کسان در مورد شخصیت او دچاراشتباه شده‌اند، بطوری که سفیر ونیزی از عدم علاقه او به جنگ انتقاد می‌کند.[۳۳] این ایراد منطقی به نظر نمی‌رسد، زیرا با درنظر گرفتن قدرت نظامی و وضع اقتصادی آن دوره، احتمالاً چالدران دوم می‌توانست در نابودی

۳۳) وینچنتیو د الساندری، A Narrative of Italian travels in Persia، ص ۲۱۶، ۲۱۷.

دولت صفوی مؤثر باشد. شاه طهماسب قدرت دولت صفوی را در ایران تثبیت کرد، خاندان‌های محلی را از میان برداشت و مناطق شیروان، گیلان و قندهار را جزو متصرفات رسمی صفویه ساخت. اوهمواره قدرت وامکانات وسیع امپراتوری عثمانی را تمجید می کرد، واین موضوع را به امرای بزرگ و ارکان دولت خودگوشزد می‌نمود. او میگساری را دوست نمی‌داشت و دستور داد که میخانه‌ها را تعطیل کنند. طهماسب سعی می کرد برای مردم پادشاهی عادل و دیندارومهربان باشد. او رسم تمغا را از بین برد، ولی جامعه ازاین افکار او تعبیر درستی نداشت. چون به هنگام مرگش، در بسیاری از مناطق کشور مالیاتها از هفت و در بعضی موارد از نه سال قبل وصول نشده بود. در اواخرعمرش باگوشه‌نشینی، بسیاری ازکارهای مهم مملکتی را به دست امراء سپرد؛ و این کار زمینه را برای اعمال نفوذ و سوءاستفاده بسیاری از امراء و قضات درکارهای مملکتی هموار نمود. اوشاکیان را از مقابل دربار پراکنده نموده و می گفت برای دادخواهی به قضات مراجعه کنید.[۳۴] طهماسب در زندگی‌خود به دو چیز دلبستگی داشت، یکی جمع آوری پول و دیگری علاقه بیش ازحد به زنان. بنا به نوشتهٔ شرف‌خان مؤلف شرفنامه، او به هنگام مرگ ثروت بزرگی از خود بجای گذاشت.[۳۵] علاقهٔ بیش ازحد اوبه پول، سبب گردید که مقرری ۱۴ سالهٔ محافظین خود را نپردازد. اکثر زنان اوگرجی یا چرکس بودند و اکثرفرزندانش نیزازاین زنها به وجودآمدند. در اثر سیاست درست طهماسب پس از صلح آماسیه، زراعت و اقتصاد ایران شروع به‌گسترش نمود. در نتیجه، آبادانی شهرها آغاز گردید وجمعیت افزایش یافت؛ ومذهبی که پدرش اسماعیل مستقر نمود، درزمان او به را حتی درمیان مردم پذیرفته شد. اگر زندگی خصوصی طهماسب مورد بررسی و تحقیق قرار گیرد، می‌توان با نظر شرف‌خان در مورد عادل و عاقل و با شفقت بودن طهماسب هم‌عقیده گردید.[۳۶]

---

۳۴) همان مأخذ، ص۲۱۶،۲۱۷.

۳۵) شرف‌خان، شرفنامه، ص۲۵۲؛ به نقل از او، منجم‌باشی، ج۳، ص۱۹۹.

۳۶) شرف‌خان، شرفنامه، ص۲۵۱؛ حسن‌روملو نیز زندگی مرفه مردم را در زمان شاه طهماسب می‌نویسد (ص۴۸۹)؛ شرف‌خان عدم شکایت محافظین را به علت دریافت نکردن چهارده سال مقرری خود، دلیل علاقه آنها به طهماسب ذکر می کند (ص۲۵۱). ←

پیرسلطان ابدال شاعر اهل سیواس، در مورد اعتقادات دینی و اهداف سیاسی ترکان‌قزلباش آناطولی، مطالبی را به‌وضوح بیان‌می کند. اشعاراین‌شاعر، درضمن‌تأیید وقایع و علاقه و دلبستگی قزلباشان‌آناطولی به شاهان صفوی، نشان می‌دهد که آنان چگونه با مهاجرت به ایران به خدمت شاهان درآمدند ویا با تحف وهدایای خودبه حضور آنهامی‌رسیدند؛[۳۷] و درنهایت، آرزومند روزی بودند که حاکمیت شاهان‌خود را بر آناطولی ببینند.[۳۸] آنان ازاین‌طرز گذران زندگی‌خود راضی بودند وبرای تحقق

← به هر حال این موضوع ارزش تحقیق دارد؛ راجع بـه دیگر خصوصیات طهماسب بـه گزارش «سفیر ونیزی» مراجعه‌کنید (ص۲۲۹–۲۱۱).

۳۷) پیرسلطان ابدال (به‌کوشش ج. اوزتللی)، انتشارات ملیت، استانبول، ۱۹۷۱م.، ص۱۹:

«خضر پـاشا بیـزی بردار اتمـدن — آچیلیـن قـاپیلار شاهـا گئـدلیـم
سیـاست گـونلـری گلیپ یتشمـدن — آچیلیـن قـاپیـلار شاهـا گئـدلیـم
گونول چیقماق ایستر شاهین کوشکونه — جـان بـویـانمـاق ایستر علی مشکنه
پیریم علـی اون‌ایـکی امـام عشقینا — آچیلـین قـاپیـلار شاهـا گئـدلـیم
ایلقیـن ایلقیـن اسر سحـر ئیللـری — یـارا سلام ایـلـن اروم ارلـری
بیـزه پیـك گلـدی شاه بلـبل‌لـری — آچیلیـن قـاپیلار شاهـا گئـدلیـم
پیر سلطانیم ایـدور مروتلـی شاهیـم — یارام بـاش وئردی سیزلار جگرگاهیم
عرشه دیرك دیـرك اولمشدور آهیـم — آچیـلین قـاپیـلار شاهـا گئـدلیـم»

ترجمهٔ اشعار:

پیش‌ازآنکه خضرپاشا ما را به‌داربزند — ای درها باز شوید تـا نزد شاه برویم
پیش ازآنکه روزهای مجازات برسد — ای درها باز شوید تا نزد شاه بـرویم
دل می‌خواهد که به قصر شاه بـرسد — جان‌می‌خواهد که‌به‌مشك علی‌آغشته شود
پیرمن علی است، به عشق **دوازده امام** — ای درها باز شویـد تا نزد شاه برویم
نسیم بـاد سحـر خـوش مـی‌وزد — جوانمردان روم به‌یارسلام می‌فرستند
بلبلان شاه به‌عنوان پیك پیش‌ما آمدند — ای درهـا باز شویـد تا نزد شاه‌برویم
پیـر سلطان مـن، شاه بـا مـروت من — زخمم سر بـاز کرد، جگرم مـی‌سوزد
ستون‌آهـم بـه عـرش مـی‌رود — ای درها باز شوید تا نزد شاه بـرویم

۳۸) اشعار ذیل بهترین شاهد بـر این مدعا مـی‌باشد (همان مأخذ، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸): ←

آرزوهای خویش، هرنوع فداکاری ورنج ومشقت را با آغوش بازاستقبال‌می کردند.

قبل از صلح آماسیه نیز مهاجرت مداوم و دسته‌جمعی قزلباشان از آناطولی به ایران وجود داشته است.[۳۹] در معاهدهٔ صلح ماده خاصی برای اعاده و کنترل

ای بنیم صاری تنبورام
دردیم بویوك، ایچیم اویوق
سفیل آیلاریندا سکون ایله‌دیم
یوز سوروبده تمناهین ایله‌دیم
حقدان عنایت اولورسا
غزادا بو ذولفقاری
هپ دئو شیره گله ائللر
اورمدا آغلایان سفیللر
چکه سانجاقی گوتوره
فرنگدن اسیر گتیره
دئو شیره بیگی، پاشایی
خسرو ائوده تماشایی

سن نه ایچون بؤیله‌آغلارسان
بن، شاهیم دئیو آغلارام
گوزل شاهیم، سنی گورمگه گلدیم
اوستاددیوا نینا دور ما یا گلدیم
شاه اوروما گله بیرگون
کافرلره چالا بیرگون
شاها اولا کوله قوللار
شاد اولا گوله بیرگون
شاه استانبولا او تو را
خراسانا سالا بیرگون
ضبط ایلیه دورت کوشایی
عالی دیوان قورا بیرگون»

ترجمهٔ اشعار:

ای تنبور زرد من
دردم بزرگ است و دلم ریش
ماههای سرگردانی را صبور بودم
چهره برخاک سائیدم و ترا تمنا کردم
اگر خداوند عنایت کند
و در روز جنگ با کفار
کاش همهٔ قبیله‌ها به حرکت درآیند
آوارگانِ گریانِ روم
کاش، شاه روزی پرچم برافرازد
از فرنگ اسیر بیاورد
بیگ‌ها و پاشایان را مغلوب کند
کاش، روزی شاه

چرا چنین گریانی؟
به خاطر شاهِ خود گریانم
شاه خوبم، برای دیدار تو آمدم
برای ایستادن در پیشگاه استادم آمدم
شاه، روزی به روم خواهد آمد
برفرق کافران خواهد زد با تیغ ذوالفقار
و همه، غلام شاه شوند
روزی شاد و خندان خواهند شد
بیاید و در استانبول جلوس کند
وآنان را در خراسان اسکان دهد
و چهارجهت را تصرف کند
بارگاه تماشائی خود را برپا کند

۳۹) به عنوان مثال، ما گفتار ایلچی ونیزی را نقل می‌کنیم: «درآن روز (اغوستوس ۱۵۳۹م.)، از شهر ارزنجان ترکمنی به نام علی با هشتصد خانواده به حضور شاه‌آمد که ششصد مرد مسلح در میان آنها بود. در اطراف شاه با گفتن «الله،الله» فریاد می‌زدند،—

مهاجرین دو طرف از طرف عثمانی لازم‌آمد، زیرا این مهاجرت‌ها مثل سابق در درجهٔ اول از ایالت روم (سیواس،آماسیه، توقات)، نواحی بوزوق، ایل ذوالقدر و ترکمان‌های حلب صورت می‌گرفت. عوامل اصلی این مهاجرت‌ها، و یا یکی از عوامل اصلی آنها، عدم استقرار عدالت در جامعه بوده است. گسترش سیستم جمع‌آوری سپاه نیز می‌تواند در ردیف عوامل اصلی مورد مطالعه قرارگیرد. در واقع سیستم سربازگیری، از نیمهٔ دوم قرن ۱۵ تا اواخر قرن ۱۷م. با افزایش سپاه ینی‌چری مواجه‌بود. درنتیجه، غلامان پادشاه-یعنی ینی‌چری‌ها- تنها درسپاهیان‌مرکز نبودند، بلکه در تمام ایالات وقلاع امپراتوری از جوانان‌آناطولی (جوانان روم) استفاده می‌شد. این شرایط استثنایی سبب‌گردید تا جوانان زراعت و صنایع‌دستی خود را رها ساخته وارد خدمت سپاهیگری شوند. این مشکلات دولت عثمانی را مجبور به اتخاذ تصمیمی کرد مبنی بر بازگرداندن اشخاصی‌که زراعت یا صنعت خود را رهاکرده بودند؛ حتی آنهایی‌که قبلاً به مشاغلی وارد شده بودند ـ به غیر از محصلین ـ از شغل خود اخراج‌گردیده و به محل زندگی اولیه خود برگردانده

←شاه نیز آنها را یکی‌یکی به حضور می‌پذیرفت. آنها به محض واردشدن، پای شاه را می‌بوسیدند و شاه نیز به‌آنها تاج (؟) اعطاء می‌کرد و مریدان نیز هدایای خود را تقدیم می‌کردند. شاه‌آنها را به سه قسمت تقسیم‌کرد و به نواحی خراسان، شیروان و ارس فرستاد.از «آدانا»آناطولی نیز شخصی‌آمده بودکه پس از تقدیم هدایای خود، از شاه یك دستمال خواست. این شخص پس ازگرفتن دستمال، دستهای خود را به‌آسمان‌گرفت و خدا را ستایش‌کرد. سپس سرش را بر زمین‌گذاشت و پس ازگفتن‌کلمه «شاه،شاه» و اظهار امتنان بسیارآنجا را تركکرد. راجع به این موضوع سؤال‌کردم، جواب دادند: این دستمال تبرك است. پدر این شخص بیمار است، او شاه را به خواب دیده و برای بهبودی خود این دستمال را خواسته است. بدین‌ترتیب، هرسال بسیاری ازمردم‌آناطولی بطورمخفی به دیدار شاه می‌آیند (م. ممبر، «Relazione di persia»، ۱۵۴۲م.، بولتن، ۳۶، ص۱۱۲،م.ح. شاکراوغلی). پس‌ازپایان بخشیدن به حاکمیت ذوالقدرها توسط شاه اسماعیل، ولدخان فرزند علی‌بیگ با جمعیت زیادی به حضورشاه‌آمد (۹۲۸ه.ق./۱۵۲۲م.). قسمتی از این جمعیت در ملازمت شاه باقی ماند، قسمتی دیگر به ذوالقدرهای ساکن فارس ملحق شدند وسومین قسمت آنان به خدمت دورمیش‌خان والی هرات رفتند (تاریخ شاه اسماعیل، 299a، ۳۰۰). راجع به عاقبت ولدخان، نوشته دیگری به دست نیامد.

شدند. این کار ناخشنودی ترکانی راکه از مدتها قبل بـه شغل سپاهیگری و سیاست پرداخته بودند فراهم نمود؛ زیرا آنها حاضر نبودندبه زندگی دهقانی که ازمدتها پیش آنرا ترک گفته بودند برگردند. از سوی دیگر، ادارهٔ غیر عادلانه دهقانان نیز یکی از عوامل سرکشی آنها بود. برخورد با این حرکات، درتمام مراحل تاریخی امکان‌پذیر بـوده. شکل‌گیری ایـن حرکات و منازعات بر سر سلطنت، یکی از بحرانی‌تریـن مراحل تاریخ ترک را تشکیل می‌دهد.

بطوریکه قبلاً ذکرکردیم، عنصراصلی تشکیل‌دهنده و تکیه‌گاه عمدهٔ دولت صفوی‌را قبایل‌ترک تشکیل‌می‌دادند. درتشکیلات‌نظامی دولت‌صفوی تنها ترکان‌شیعی نبودند، بلکه مهاجرت قبایل‌ترک سنی مذهب به‌ایران نیز یکی‌ازعوامل مهم محسوب می‌شود. در اینجا به مطالعهٔ قبایلی‌که به موضوع ما مربوط می‌شود می‌پردازیم.

یاوزسلیم در برگشت خود از سفر جنگ بـا مملوکان و هنگام اقامت درشهر حلب در سال ۱۵۱۸م.، از رابطهٔ پنهانی قاضی «بولو» مـولانا حسام با شاه اسماعیل خبردارگردید. لـذا با فرستاندن قاپوچی او را در «مرزیفـون» دستگیر نمـوده و در انظار عمومی اعدام‌کردند.[۴۰]

مدت‌کمی پس از وارد شدن سلیم به ادرنه، عصیان بزرگی درنواحی بوزوق شکل‌گرفت. اهالی بوزوق، بطوریکه قبلاً نیز ذکرکردیم، شاخه‌ای از قبایل اوغوز ساکن مناطق شهر امروزی یوزقات و امتداد این مناطق تا شهرهای همسایه‌آن یعنی سیواس وقیصریه بوده‌اند. این اسم بعدها به محل سکونت این‌قبایل داده شده‌است. امیر تیمور در اوایل قرن پانزدهم میلادی «تاتارهای سیاه» ساکن ایـن مناطق را به ترکستان کوچاند؛ در نتیجه، این مناطق از طرف ایل ذوالقدر مسکون‌گردید و جزو حاکمیت ذوالقدرها درآمد. قبایـل مهم و پرجمعیت بوزوق عبارتنداز قزل‌قوجه‌لو، آقچه‌قویونلو، شام‌بیاتی، آقچه‌لو (اوبهٔ پرجمعیتش: حاجیلر)، حصاربیگلو، سوکلن (اوبهٔ پرجمعیتش: ساری خلیل‌لـو) و چیچکلو. اکثر این قبایل به اسم رؤسای خود مشهور شدند. از قبایلی‌که به اسم امرای خود مشهور شده‌اند، حصاربیگ[۴۱] و قزل

۴۰) فریدون بیگ (روزنامه)، ص۴۹۷.

۴۱) س. تانسل، یاوزسلیم، (نامهٔ شادی پاشا، فتوکپی ۲۳).

قوجه منتسب به فرزندان ذوالقدر می‌باشند.

در اواخر سال ۹۲۹ه‍.ق./۱۵۱۹م. شخصی به نام شاه‌ولی، با جمع‌آوری سه الی چهارهزار جنگجو، خانهٔ اویس‌بیگ فرزند علی‌بیگ ذوالقدر والی‌بوزوق را غارت کرد. شاه ولی بلافاصله به شادی‌پاشا بیگلربیگی روم (سیواس) حمله کرد و باندادن فرصت جهت گردآوری سپاه به‌وی، سپاه شادی پاشا را در کنار «زیله» منهدم کرد. در این محاربه شادی‌پاشا مجروح و از فرزندان ذوالقدر، ذونون، چری‌باشی توقات و دفتردار ایالت روم (سیواس) و بسیاری از لشکریان شهید شدند. شاه ولی با اتحاد با ملحدین نواحی زیله و آماسیه به نامهای کچی‌جه و چاناقی،[۴۲] و با کمك قزلباشان این نواحی، قدرت خود را افزایش داد. لکن طولی نکشید که علی‌بیگ ذوالقدراوغلی وخسروپاشا بیگلربیگی روم (سیواس) با یکدیگر متحد شده به‌سوی شاه ولی حرکت کردند. شاه‌ولی در محلی به نام پل شاهرخ‌بیگ،[۴۳] که از محل تجمع آنان زیاد فاصله نداشت، باآنها مقابله کرد. جنگ خونینی که تا عصر ادامه داشت، در سایهٔ شجاعت علی‌بیگ شهسواراوغلی به شکست شاه ولی انجامید و او مجبور شد با بسیاری از کسان خود فرار کند. طولی نکشید که او به وسیلهٔ افراد قبایل چونقار[۴۴] وابسته به‌گروه‌های « الوبوروك» ساکن نواحی زیله دستگیر گردید. علی‌بیگ شهسواراوغلی سر شاه‌ولی را برید و به حضور یاوزسلیم فرستاد، بسیاری از کسان او نیز در این جنگ به قتل رسیدند. از نزدیکان وی حمزه‌خلیفه و ازبیگهای اصیل و خویشاوندان علی‌بیگ شهسواراوغلی، حصاربیگ اوغلی به اتفاق دو زن

---

۴۲) همان مأخذ، ص۹۶ و فتوکپی ۲۱. بطوری که از نامه مذکور به دست می‌آید، طوایف ملحد (ازمذهب حق خارج شدن و به مذهب باطل گرویدن) کچه‌جی و چاناقی غیر از قزلباشها بودند. طهماسب ودیگرمؤلفان صفوی، ملحد را برصاحبان عقاید افراطی و عجیب اطلاق می‌کنند.

۴۳) این پل روی رودخانهٔ قزل‌ایرماق قرار داشته ودارای هشت چشمه است. امروزه به این پل نام «پل‌شهر» داده‌اند. راجع به این پل در مقالهٔ «بررسیهای تاریخی بوز ــ اوق» اطلاعات داده شده است (ص۳۴۱،۳۴۲).

۴۴) راجع به این قبیله رجوع شود به: فاروق سومر، اوغوزها، ص۱۷۸؛ مغولان در آناطولی ص، ۱۳۷،۱۳۸.

عـروس و چهار پسر وی بـه اسـارت درآمـدنـد.[۴۵] شاه ولـی در منابـع معاصر، ملحد و از آن مهمتر جلالی (جلال نمی‌باشد) توصیف می‌شود.[۴۶] بدین‌سبب شاه‌ولی شخصیتی غیر از جلال بوده و احتمال مرید بودن شاه‌ولی بـه جلال را بـه نظر می‌آورد. این جـلال، مـی‌تواند جلال مـورد بحث عاشق پاشازاده بـاشد.[۴۷] بسیاری از افراد اداری با استفاده از سفرهـای جنگی طولانـی سلطان‌سلیم، ظلم و احجاف زیادی به مردم اعمال نمودند. سلیم پس از بـرگشتن از سفر مصر شکایات بسیاری در این باب از مردم دریافت‌کرد، و مـأمورینی راکه از قدرت خـود سوء استفاده نموده بودند، بـه شدت مجـازات نمود.[۴۸] بدین‌سبب در عصیان شاه ولـی

۴۵) س. تا نسل، یاوزسلیم، ص ۹۷، فتوکپی ۲۳،۲۲.

۴۶) «در خصوص طایفهٔ جلالی، حکم شریف از آستانـهٔ سعادت شما وارد گردیـده است» (فتوکپی ۲۳)؛ «صوفیان جلالـی ظاهر و پیدا شدند» (فتـوکپی ۲۲). «از میان کسانی که بـه جلالی معروف هستند، یـك نفر ملحد ظهور کرده» (حیدرچلبی، روزنـامه فریدون‌بیگ، ص۴۹۹).

لطفی‌پـاشا در این خصوص مـی‌گوید: «در سال ۹۲۶ هجری در ولایـت ذوالقدر شخص مفسدی به نام شاه ولـی، جلالی شد...» (تواریخ آل‌عثمان، ص۲۸۳)؛ جلال‌زاده نیز چنین می‌گوید: «در این اثناء در دیار ترکمن (بوزوق) طایفه‌ای معروف بـه جلالی خروج‌کرد و اکناف ممالك را نهب و غارت‌کرد. مباشرت بـه فسادآنان معروض درگاه عالم پناه شد» (طبقات‌الممالك، ۳ b ۱۶).

۴۷) «در چهار یا پنج سالگی حیدر، شخصی شبیه به شیخ‌جنید در توقات ظهورکرد. مریدان شیخ‌جنید، اورا جنید خوانده و پیرو اوشدند. آن مرد را نزد سلطان محمدآوردند و به خیرالدین معلم شیخ‌جنید ــ که معلم‌سلطان محمد نیز بود ــ نشان‌دادند. او گفت: این‌شخص جنید نیست. آن‌مرد گفت: من جنید نیستم،نام من جلال‌است. آن‌مرد را رهاکردندکه برود. هنگام عزیمت، مریدان‌جنید وی را گرفته و گفتند: چراگفتی‌من‌جنیدنیستم. بینی‌اورا بریدند وسنگسارش کردند وپس‌ازمردن او آنجا را ترك‌کردند. مریدان جلال، جسد وی را اززیر سنگها خـارج‌کرده و بـردند. او راگاه جنید و گاه جلال مـی‌گفتند» (عـاشق پاشازاده، تواریخ‌آل‌عثمان، نشر.ن. آتسز، ۱۹۴۹م. ص۲۵۱؛ نشرعالی، استانبول ۱۳۳۲،ص۲۶۷).

۴۸) «درآن تاریخ رعایا و سپاهی بر اثر ظلم واجحاف ظابطین مالیاتی و دفتردارها به‌ناله درآمده، شکایت بسیاری را به مرکز فرستادند. آخـرالامر خسرو رستم صـولت از این اوضاع باخبر خواهدگردیـد و اکثر احشام آنها طعمهٔ درندگان خـون‌آشام شد. با روشن شدن تبانی‌قضات شهرستانهای منتش با لوندها، از درگاه به جعفربیگ فرمان داده ←

احتمال دخالت این نوع فشار و سوء استفاده نیز وجود دارد. به هر حال، حرص جمع‌آوری مال به‌وسیله فرهادپاشا در ولایت روم (سیواس) و ظلم فشار او را به مردم و کشتار بیش از ششصد نفر از اهالی این نواحی را می‌دانیم.

در سال ۱۵۲۲م. به هنگام سفر جنگی رودس، علی‌بیگ شهسواراوغلی که در تابعیت عثمانی و در رأس قبیلهٔ ذوالقدر بود، به اتفاق پنج فرزند خود بطور مخفی به قتل رسیدند. جرم او ظلم به افراد زیردست و کشتن مأمورین رسیدگی به شکایات‌مردم بود.[۴۹] علی‌بیگ مانندپدرش‌شهسواربیگ، مردی جسوروجنگجوبود. خدمات علی‌بیگ در جنگ چالدران، فتح شرق و جنوب شرقی آناطولی، در لشکرکشی به سوی مملوکان، در سرکوبی عصیان شاه‌ولی و همچنین جان بیردی غزالی والی شام فراموش نشدنی است. حتی او در فتح بلگراد ۱۵۲۱م. در نامهٔ تبریکی که به سلیمان قانونی فرستاد، از او درخواست نمود او را نیز در جنگها شرکت دهد. او در جنگها بااشتیاق تمام در جلو شاه به جنگ می‌پرداخت.[۵۰] بدون شك هدف اصلی از کشتن علی‌بیگ، الحاق ایالت ذوالقدر به امپراتوری بوده است. اجرای این عمل درآناطولی بیشتر به خاطر چشم زخم بود. گرچه قتل علی‌بیگ منطقهٔ ذوالقدر را تحت حاکمیت عثمانی درآورد و منطقه بوزوق نیز یکی از ایالت‌های عثمانی‌گردید؛ ولی امپراتوری برای این عمل خود بهای گرانی پرداخت، زیرا این قتل در عصیانهای بعدی این ناحیه تأثیر زیادی بجای نهاد.

← شدکه آن قضات مدت سه سال از شغل قضاوت محروم باشند و در مورد سایر مجرمین نیز نظیر همین مجازاتها اعمال شد»: حیدرچلبی، روزنامه فریدون بیك، ص۴۹۸.

۴۹) جلال‌زاده، ۶۱a ـ ۵۳a، علی،کنه‌الاخبار، قسمت چاپی،III، ص۴۴. همان مؤلف درجای دیگراین مطالب را می‌نویسد (کتابخانهٔ بنیاد تاریخ ترك، شماره ۵۴۶، ۲۷۵b): به‌ظاهر با ادعای عبودیت و وفاق‌کمر خدمت بسته اما باطناً به علت بدنهادی و کج‌نژادی، به غلامان اتابیگ علیا بدخواه و بدگمان شده بود؛ این احوال منافقانه به عرض ملوکانه رسید. خلاصه برای قتل علی‌بیگ شهسواراوغلی اتهام قابل قبولی ثابت نشد. شرکت و دسیسهٔ فرهادپاشا از امرای «دوشیرمه» در این‌کار محقق است. نگاه‌کنید به: منجم‌باشی، III، ص۱۷۰، ۷۱: علی‌بیگ درمقابل فرزندان گفت، «من آل‌عثمان حقیقی هستم و از کسی باکی ندارم (چاپ عالی، III، ۳، ص۴۴).

۵۰) فریدون‌بیگ، ص۵۱۹.

در سال ۱۵۲۶م. درحالی‌که سپاهیان عثمانی درناحیه موهاج پیروزی بزرگی در مقابل نیروهای مجارستان کسب نموده بودنـد، در وطن اصلی امپراتـوری یعنی آناطولی خون جاری بود. در موقع نوشتن دفاتر مالیاتـی نـاحیه بوزوق که جـزء ایالت‌های عثمانی گردیده بود، دویست آقچه مالیات برای آن نـاحیه مقرر گردیـد. رئیس قبیله «سوکلن» (؟) موسی‌بیگ دویست آقچه مالیات مقرر شده در حق خودرا عادلانه‌ندانسته و تخفیف آنرا به‌صد آقچه، ازمصطفی‌بیگ هرسك‌زاده وقاضی‌مصلح‌الدین درخواست نمود. ولی نه تنها به درخواست او رسیدگی نشد بلکه با بـریدن ریش ودهٔ همراهش، با تحقیر ازآنجا رانده شدند. در مقابل این عمل ناشایست، مـوسی بیگ در حمله‌ای سریع قاضی مصلح‌الدین (قره قاضی) و مصطفی‌بیگ سنجق‌بیگی فرزند هرسك‌زاده احمدپاشا را به قتل رساند. بعد از این واقعه اشخاص زیـادی از قبایل سوکلن و حصاربیگلو و دیگر قبایل تاتار (مغول)، دراطراف شخصی قزلباش‌به نام آتماجه جمع شدند. مسکن سوکلن‌ها در ایالت بوزقات و در شمال شرقی قصبهٔ «صاری‌قایا» (حمام) در نواحی «بوخاری‌قاناق» می‌باشد. حصاربیگلوهـا در شمال «خاص‌بیك» در نواحی «آلیقی» و تاتارها در غرب صاری‌قایا در نـواحی «ایلی‌سو» بودند. آتماجه، خسروپاشا بیگلربیگی قرامان را در قـاناق (احتمالاً بوخاری قاناق) شکست سختی داد؛ بطوریکه جنازه خرم‌پاشا، ایچ‌ایل و سنجق‌بیگ‌های قیصریـه در میدان نبرد باقی ماند. آتماجه پس ازغارت بسیاری از نواحی، عازم ایران گردید. در این موقع بیگلربیگی روم (سیواس) حسین‌پاشا، به اتفاق بعضی از حکام شهرها، در نواحی «حمزه» به آتماجه هجوم برد ولی پس از شکست، درعقب‌نشینی به سیواس وفات کرد. در اینجا هنگامی که شورشیان مشغول مداوای مجروحین خود بودند، خسروپاشا بیگلربیگی دیار بکر با نیروی کثیر امپراتوری در مقابل آنها قرارگرفت؛ و چون شورشیان دریافتند که قادر به مقابله با این نیروی بسیار و تازه نفس نخواهد بود، لذا پراکنده شدند. در این هزیمت، آتماجه دستگیر نشد و لذا احتمال دارد که به اتفاق بخشی از قزلباشان همراه خود، به ایران عزیمت نموده باشد.[۵۱]

۵۱) بـر اساس بررسیها، تنها منبع قـابـل اعتماد من در این خصوص، نوشتهٔ مورخ معاصرفردی می باشد (تاریخ، کتابخانهٔ ایاصوفیه، نمره ۳۳۱۷، a ۹۸–b ۹۶). جلال‌زاده←

درسال بعد نیز (۱۵۲۷م.) درایالت بوزوق شورش دیگری به وقوع پیوست، و این بار در رأس شورشیان، فرزند ذونون‌بیگ ذوالقدر دیده می‌شد. او غیر از قبیلهٔ حصاربیگلو که خود در رأس آن قرار داشت، افراد سایرقبایل ازجمله چیچکلو، آقچه‌قویونلو، مسعودلو واز سایرقبایل نیزپنج شش‌هزارنفر به دورخود جمع کرده، در حرکت به سوی ایران تمام مسیر خود را غارت کرد. یعقوب‌پاشا بیگلربیگی روم (سیواس)، در محلی بنام «اوناور» باآنها به مقابله پرداخت ولی شکست یافت وآنها به‌راه خود ادامه دادند. خسروپاشا بیگلربیگی دیار بکر به‌موجب دستوری که ازمرکز دریافت کرده بود، در محل پاسین اوا راه برشورشیان گرفت و در نبردی که رخ داد بسیاری از شورشیان کشته شدند؛ ولی ذونون که رهبر شوشیان بود خود را از مهلکه نجات داد.[۵۲]

در همان سال (۹۳۳ه.ق/۲۸-۱۵۲۷م.) شورش قلندرچلبی که یکی ازدیگر شورشهای مهم بود رخ داد. او خودرا ازنسل حاجی‌بکتاش خوانده وازحومهٔ آماسیه و (احتمالاً بعدها) از مناطق مارش ـ البستان و در رأس همه از قبایل قراجه‌لو و بیشانلو (اسم دیگرش: دوقوز) افراد بسیاری را به دور خود جمع نمود. مورخین افراد مجتمع به دور چلبی را بیست تا سی‌هزار نفر می‌نویسند که قسمت مهم آنها

→ می‌نویسد که دررأس شورشیان، ازخاندان ذوالقدر، ذونون قرارداشت (a—b ۱۲). به‌نقل از او،عالی،کتابخانهٔ دانشگاه،نمره ۵۴۶، ۲۸۵b b ۲۸۴؛ وبه نقل ازعالی، تاریخ‌پچوی، استانبول، ۱۲۸۳م.، ص۱۲۳-۱۲۰. البته قبول این مسئله امکان ندارد، زیرا ذونون بیگ به اتفاق شادی‌پاشا بیگلر بیگی روم (سیواس) به سال ۱۵۱۹م. در جنگ با شاه‌ولی شهید شدند (س. تانسل، همان مأخذ، فتوکپی۲۱). اوزون چارشلی (تاریخ دولت عثمانی، بنیاد تاریخ ترک، آنکارا ۱۹۴۹م.، II، ص۱۳۴) درباره این حادثه بررسی نموده؛ محمد پاشا نشانچی (ص۳۲۳) شورش آتماجه را بطورکوتاه نقل می‌کند؛ لطفی پاشازاده (ص ۳۳۱) شورشیان را به اسم جلالی و رفتن آنها را به سوی سرزمین قزلباشان (یعنی ایران) ذکر می‌کند.

۵۲) فردی، b ۱۰۱ - b ۱۰۳ - b ۱۰۲؛ جلال‌زاده،b ۱۳۲؛ محمدپاشانشانچی کشته شدن ذنون‌اوغلی به وسیلهٔ یعقوب پاشا بیگلربیگی سیواس‌را در ناحیهٔ «پاسین‌اووا» می‌نویسد (ص۲۲۳)؛ به نقل از او درکتاب: تذکرهٔ شاه طهماسب، ص ۱۷۲ - ۱۷۱.

را قبایل ذوالقدر ــ که خانه و کاشانه خود را از دست داده و پـراکنده شده بودند ــ تشکیل می‌دادند. به علت اهمیت این شورش، از سوی مـرکز، ابراهیم‌پاشا وزیـر اعظم به منظور سرکوبی آن اعزام شد. براساس گفته‌های فردی،[۵۳] قلندرچلبی درمسیر خـود به ایران بـا بهرام‌پاشا بیگلربیگی آناطولی برخـورد نمود و در جنگی که در ناحیه «قازاووا» رخ داد، بهرام‌پاشا شکست خورد. بهرام‌پاشا بـا همکاری محمودپاشا بیگلربیگی قرامان دوباره به مقابله قلندر شتافت؛ ولی در جنگ دومی که در حوالی توقات در محلی بنام «جین‌جیفه» رخ داد، برای بار دوم شکست خوردند و هـر دو در میدان نبرد کشته شدند. قلنـدر پس ازآنکه شنید راه ایـران به وسیلهٔ خسروپاشا مسدود شده است، تغییر مسیر داده و برای رفتن به بغداد به ناحیه «ساریز» واقع در میان قیصریه و البستان رفت. پس از شکست سپاهیان آناطولی و قـرامان از قلندر، ابراهیم‌پاشا وزیراعظم به‌بررسی علل موفقیت قلندر واجتماع این همه سپاه به‌دور او پرداخت. قبلاً نیز اشاره شد که بسیاری‌ازسپاهیان قلندر را افرادی تشکیل می‌دادند که املاک و زندگیشان را از دست داده بودند. با وعدهٔ وزیراعظم مبنی‌برپس‌دادن املاک آنها، همهٔ سپاهیانی که به دورقلندرجمع شده بودند اورا ترک گفته وتنها پانصدنفر در اطراف او باقی ماندند و خودش نیز عاقبت به اتفاق یکی از بیگ‌زاده‌های ذوالقدر موسوم به ولی (و یا: دلی) دوندار به قتل رسیدند (۹۳۳هـ.ق./۱۵۲۷م).[۵۴]

در سال‌هـای ۱۵۲۷–۱۵۲۶م. برخـی شورشهای دیگر در منطقهٔ چخوراووا به وقوع پیوست، که بیشتر در نواحی «برندی» (تقریباً در قصبهٔ جیهان امـروزی) و بوسیله دوموز(دونوز) اوغلان درشمال‌غربی‌طرسوس وتوسط بیگجه امیرطایفهٔ اولاش و ولی‌خلیفه ساکن قصبهٔ «قراعیسالو» در شمال‌آناطـولی انجام‌گرفـت. پیری‌بیگ رمضان‌اوغلی حاکم‌آدانا، دوموزاوغلان را درمحلی به‌نام «قونورقویو»(چاه‌قونور) شکست داده به‌قتل رساند و اولاش‌ملحد را نیزدربیکجه‌بیکی دستگیر نموده به‌استانبول فرستاد (۹۳۳هـ.ق./۱۵۲۶م.). ولی خلیفه، فرزند مصطفی‌خلیفه، بـا عنوان خلیفه در رأس قزلباشان قراعیسالو و مبلغ شاه بوده است. ولی خلیفه با پانصد نفر از افـراد

۵۳) فردی، b ۱۰۳.

۵۴) فردی، b ۱۰۲–۱۰۱ و b ۱۰۴–۱۰۳؛ جلال‌زاده، b ۱۳۶–۱۳۳.

تحت حاکمیت خود و بدون ترس از سرانجام خویش، پس از غارت قصبات قراعیسالو و قوسونلو، امیر ناحیهٔ طرسوس را باهزار نفر افرادش شکست داد ولی در مقابل پیری بیگ نتوانست کاری انجام دهد و در نتیجه به‌اتفاق بسیاری از افراد خود به قتل رسید (۱۵۲۷ م.).[۵۵] در سال ۹۳۵ ه.ق./۱۵۲۹م. امیر سنجق «اوزر» (مناطق اسکندرون، پایاس و دورت‌یول) از فرزندان اوزر و احتمالاً از برادرزاده‌های احمدبیگ باگذاشتن تاج‌قزلباشی بر سر خود و به اتفاق شخصی به نام انجیسریمز با ایجاد شورشی مدتها پیری‌بیگ رمضان‌اوغلی را به خود مشغول کردند.[۵۶]

بهنگام سفر [سلیمان] قانونی به عراقین، شیعیان منطقهٔ آماسیه سر به شورش برداشتند. این شورش با قتل عام شورشیان پایان پذیرفت.[۵۷] در ایجاد این شورشها نقش مبلغینی با نام «خلیفه» انکارناپذیر است. در این خصوص به اسناد بسیاری در آرشیوها برخورد می‌کنیم و براساس این اسناد اغلب شورشهای قزلباشان، مانند سابق در مناطق آماسیه ـ توقات بوده که در امتداد این مناطق شهرهای سیواس، چوروم و بورون نیز دیده می‌شود. این شورشها به وسیلهٔ ترکان ساکن این مناطق شکل می‌گرفت، که به دادن اطلاعاتی در این خصوص نیازی نیست.

در سال ۹۷۶ه.ق./۱۵۶۸م. در فرمانی که خطاب به بیگ آماسیه صادر شده، قید گردیده است که اعمال سلیمان فقیه ساکن قصبهٔ «بوداق‌اوزو» از مناطق آماسیه را که به اتفاق دیگر خلفاء با تشکیل مجالس مشغول توطئه و تشویق افراد به شورش می‌باشند، تحقیق و بررسی نموده و در صورت صحت اعمال خلاف آنها، سلیمان فقیه را با افراد تابعش در رودخانهٔ «قزل‌ایرماق» غرق نموده و یا به اتهام راهزنی به قتل رساند؛ و این فرمان اجراء گردید.[۵۸] اسناد دیگری از ولی خلیفه ازخاندان «اورتاپاره» از سه شاخه بزرگ قبیلهٔ الویوروك بدست آمده است که شامل سی و

---

۵۵) جلال‌زاده، a ۱۳۲ـb ۱۳۱.

۵۶) تاریخ پچوی، I، ص۱۲۶، ۱۲۷.

۵۷) فریدون بیگ (روزنامه)، ص۵۹۴.

۵۸) احمد رفیق، رافضی‌گری و بکتاشی‌گری در قرن ۱۶، استانبول، ۱۹۳۲م.، ص ۲۶ـ۲۸، سند ۲۹ و ۳۱.

چهار کتاب در مورد قزلباشها و رافضی‌ها می‌باشد.[۵۹] در سال ۹۸۷ه‍.ق./۱۵۷۹م. در یك فرمان دیگر، منصورخلیفه به اتفاق دوستانش از دهات «آرتق آباد» (آرتق اووا = ارتوای، وابسته به توقات امروزی) یك‌هزاروپانصد سکه فلورین تقدیم نماینده امیرعلی‌خلیفه که از ایران آمده بود نمود. این شخص پس از دریافت این مبلغ، با دفتری که اسامی سه‌هزار قزلباش ساکن نواحی بوزوق، توقات و آرتق آباد در آن بود به ایران برگشت و از ایران برای خلفا شمشیر و سپر آورد؛ و پس از مسلح شدن، از تجمع آنها در محلی به نام «آق داغ» وابسته به منطقهٔ توقات بحث گردیده است.[۶۰] باز در فرمانی که خطاب به قضات نواحی آماسیه، چوروم، زیله، آرتق آباد، حسین آباد، دمیرلو قراحصار و سایر نواحی صادر شده، مطالبی مبنی بر ناسزاگویی بعضی از طوایف قزلباشان ملحد به ابوبکر، عمر و عثمان و اطلاق «یزیدی» به سنی‌ها و گردهمایی شبانه در منازل یکدیگر، تصرف زنان و دختران یکدیگر،[۶۱] و این که اینها خلفای خود را از ایران انتخاب نموده و دیگر چیزهای خود را نیز از آنجا آورده در میان قزلباشها می‌گردند و هدف آنها گفتگو برای ایجاد مذهبی مانند «جلال» و «رسول خلیفه» و گسترش دادن این فکر با کمك شورشهای مسلحانه می‌باشد، مشاهده می‌شود.[۶۲] منابعی در دست است که بر اساس محتوی یك حکم مربوط به سال ۹۷۹ه‍.ق./۱۵۷۱م. زنی از دهات «حاجی یوقو» (بوقو؟) از قصبات داش کوپروی قسطمونی نزد قاضی اعتراف کرده است که او به اتفاق شوهرش و بسیاری از قزلباشان شبها در مجالسی گردهم آمده به ساز و آواز و عیش و عشرت می‌پرداختند.[۶۳] درگذشته نیز اظهارات شاه طهماسب را در این

---

۵۹) همان مأخذ، ص ۳۵،۳۶، سند ۴۷.

۶۰) همان مأخذ، ص ۳۹،۴۰، سند ۵۲.

۶۱) همان مأخذ، ص ۴۰،۴۱، سند شماره ۵۳.

۶۲) همان مأخذ: **جلال خلیفه** نام برده شده، در اینجا باید همان **جلال** مشهور اهل توقات باشد. راجع به **رسول خلیفه** هیچ اطلاعی در دست نداریم.

۶۳) همان مأخذ، ص ۲۹،سند، ۳۵؛ در حکمی دیگر (XL II، ص۱۲۳، ردیف ۴۲۰، تاریخ ۹۸۹ ه‍.ق.): قزلباشان با دشنام دادن به سه تن از اصحاب پیغمبر، واجبات را انکار کردن و با تشکیل اجتماعاتی آزاد از زنان و دختران، از عقاید ←

خصوص راجع به جماعت ساروتو اشاره کردیم.

از صدور احکام ذکر شده و اسناد موجود در آرشیوها بر می‌آید که اعمال قزلباشها در ترکیه [عثمانی] همواره به طور مخفی کنترل می‌شده است و نسبت به میزان فعالیتشان، کشته یا مجازات می‌شدند. این روش ادامه سیاست تنظیم شده زمان یاوز سلیم بوده است. این سیاست بعد از مرگ سلیمان قانونی مانع تقسیم پول به افراد بی‌بضاعت آناطولی بوسیلهٔ شاه‌طهماسب گردید.[۶۴] ادامهٔ تعقیب مخفیانه قزلباشها، به منظور جلوگیری از ایجاد شورشها بوده است. از تدابیری که بوسیلهٔ دولت عثمانی اتخاذ گردیده، جلوگیری از ورود افراد چنین به خدمت سربازی ـ به علت قبول قزلباشی و خیانت مکرر آنها به دولت عثمانی ـ بوده است؛ و آنهایی نیز که قبلاً در خدمت سپاهی بودند از خدمت اخراج شدند.[۶۵]

پس از شکست شاهزاده بایزید از برادر بزرگش سلیم، او ناچار شد که به اتفاق دوازده‌هزار سپاهی خود به شاه طهماسب پناهنده شود.[۶۶] در رأس امرای او آق‌سق‌سیف‌الدین، پیری‌حسین‌بیگ تورغوداوغلی و قدوزفرهاد بودند. یک قسمت از افراد تحت فرمان او از سپاهیان و اهالی دهات آناطولی و قسمت دیگرش از قبایل

ـه‌رسول و جلال خلیفه پیروی می‌کردند.

[لازم به تذکر است که وارد آوردن اتهامات خلاف اخلاق به مخالفان سیاسی و مذهبی از سوی جباران تاریخ بی‌سابقه نبوده است و آنچه به نقل‌قول از رافضی‌گری و بکتاشی‌گری در قرن شانزده در بالا آمده، از رفتار سوء امپراطوران عثمانی و ستایشگران آنها برای مخدوش کردن مبارزات مردم محروم آناطولی در قرن شانزدهم است] مترجم.

۶۴) همان مأخذ، ص ۲۴، سند ۲۴. در این اثر، راجع به موضوع سایر اسناد نیز نگاه‌کنید به شماره‌های: ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۴۹، ۵۰.

۶۵) اوغوزها، ص ۳۳۴، ۳۳۵. راجع به این مسئله و بعضی اخبار دیگر مبتنی به آرشیو اسناد، نگاه‌کنید به‌کتاب Bekir Kütük Oğlu، مناسبات سیاسی ایران و عثمانی در سالهای ۹۹۰ـ۱۵۷۸ م.، استانبول، ۱۹۶۲ م.، ص ۱۳ ـ ۷، ۱۹۹، ۲۰۰.

۶۶) راجع به این حادثه نگاه‌کنید به: S.Turan، وقایع شاهزاده بایزید فرزند [سلیمان] قانونی، آنکارا، ۱۹۶۱ م.؛ از منابع ایرانی، تنها از کتاب حسن روملو استفاده نموده است.

ترکمان تشکیل شده بود. در رأس قبایل ترکمان، سوارکاری جنگجو و زبردست بنام قدوز فرهادپاشا دیده می‌شد و در میان سپاهیان بایزید، افراد منسوب به شیعه و یا دوستداران شیعه نیز وجود داشتند. شاه طهماسب در مقابل وعده و تهدیدات قانونی، بایزید و پسرانش را تسلیم ایلچیان عثمانی کرد.[۶۷] اما از سپاهیان همراه او، آنهائی که در ایران قبیله‌ای داشتند اجازه الحاق به‌آنها داده شد و بقیه آنها که در حدود پنج‌هزار نفر بودند به قتل رسیدند. قدوزفرهاد نیز در میان کشته‌شدگان بود. از سایر نزدیکان بایزید، پیری‌حسین بیگ تورغوداوغلی، احمد بیگ شاهین‌چی‌باشی، دلی سیف‌الدین قرامانلو[۶۸] و عبدالغنی چاووش اهل سیواس نیز نتوانستند جان خود را نجات دهند.[۶۹] از این افراد، پیری حسین بیگ تورغوداوغلی خویشاوندان نزدیکی در دستگاه صفوی داشت.

---

۶۷) شاه طهماسب در خاطرات خود شاهزاده بایزید را جوانی بی‌عقل توصیف می‌کند و بدین مناسبت این بیت ترکی را می‌نویسد تذکرهٔ شاه طهماسب، ص۷۷۰):

هوایی کیمسه سلطانلیق باشارمازنه   سلطانلیق‌کی چوپانلیق باشارماز نه

یعنی: «پادشاهی کار هرکسی نیست   و چوپانی هم کار سلطان نیست».

شاه‌طهماسب پناهندگی بایزید را مفصلاً نقل می‌کند (ص۸۱-۷۴)؛ و در خاطرات خودگفتار خود را با ایلچیان عثمانی با صمیمیت می‌نویسد و به خاطرات خود اینطور پایان می‌دهد:

«بعدکه فرستادگان خواندگار آمدند، فرمودم: پاشا حضرتلری و حسن آقا شما خوش آمدید، صفا آوردید. آنچه فرمودهٔ حضرت خواندگار است، چنان می‌کنم و از اشارت ایشان تجاوز نمی‌نمایم؛ و به هر خدمت‌که فرمایند استادگی دارم؛ و اما در برابر این نوع خدمت‌کلی، از حضرت خواندگار و سلیم‌خان جایزه و جلدوئی‌که لایق ایشان باشد می‌خواهم. در عالم دوستی از خواندگار توقع دارم‌که اذیت به سلطان بایزید و فرزندان نرسد» (ص ۸۱).

۶۸) ما به درستی نمی‌دانیم‌که آیا این شخص همان آق‌سق سیف‌الدین،که در بالا اسمش ذکر گردید، می‌باشد یا نه.

۶۹) غفاری، جهان‌آرا، ص۳۰۵، ۳۰۶؛ حسن‌روملو، احسن‌التواریخ، ص۴۰۷، ۴۱۲-۴۱۰، ۴۱۵ و ۴۱۶؛ به روایت شرف‌خان (شرفنامه، II، ص ۲۱۵)، نجات‌یافتگان شامل‌این افراد هستند: پیری‌حسین بیگ تورغوداوغلی، احمدبیک‌شاهین‌چی باشی ذوالقدر، عبدالغنی چاووش سیواسی، دلی سیف‌الدین قرامانلو و علی‌آقا سگبان‌باشی؛ منجم باشی، ←

پس از ضربهٔ سنگینی که تکلوها در دستگاه صفوی متحمل شدند و قبل از بررسی موقعیت قبایل ترك دردستگاه صفوی، بررسی مختصرمقام خلفائی وتشکیلات قورچی‌ها خالی از فایده نخواهد بود.

خلفاء، نمایندگانی بودندکه در رأس قزلباشها در نقاط مختلف ترکیه زندگی می‌کردند. منشاءآنها نیز ازآناطولی بوده است. خلفاء مدتی در شهر اردبیل برای یادگیری اصول و ارکان طریقت تحصیل می‌کردند وبعد به اوطان خود بازگشته، با ترتیب دادن محافل و مجالس، تعلیمات و قوانین طریقت را به پیروان می‌آموختند و با این‌کار، وابستگی آنها را روز به روز مستحکمتر کرده و پیروان طریقت را افزایش می‌دادند. از طرفی با جمع‌آوری نذر و نیاز به شکل مالیات از پیروان و ارسال‌آنها به ایران، مرکز طریقت را تقویت مالی می‌کردند و در صورت بروز عصیان، با افراد خود به شورشیان در ایران می‌پیوستند. به طوری‌که می‌بینیم، بعد از سلیم فعالیت قزلباشان‌آناطولی به طرز خاصی با حساسیت هرچه تمامتر ازطرف دولت تعقیب می‌شد و در اجرای این سیاست، بسیاری از خلفا با ترکان آناطولی به ایران مهاجرت‌کردند. بسیاری از اینها یك جمعیت مستقل برای خود تشکیل دادند و در رأس آنها شخصیتی به نام خلیفةالخلفاء با عنوان بیگی قرار داشت. درمیان این خلفا ازطبقات اصیل‌زاده و معمولی ویا پائین نیز دیده می‌شدند؛ و درصورت ابراز لیاقت مقامات مهم لشکری را نیز تصاحب می‌کردند. حتی ارتقاء بعضی از این افراد را به درجات عالی و متنفذ در دستگاه دولت صفوی می‌بینیم. خلیفةالخلفاء را بطورکوتاه خلفابیگ نیز می‌گفتند. اولین مقام خلیفةالخلفائی را خادم‌بیك‌طالش داشت. او در حالی‌که والی‌گری بغداد را داشت، همانطورکه قبلاً اشاره شد در جنگ چالدران کشته شد. در زمان شاه‌طهماسب مدتی طولانی از مقام خلیفةالخلفاء صحبتی به میان نمی‌آمد؛ ولی در اواخر سلطنت او این شغل را حسین‌قلی‌روملو به عهده داشت. این شخص با ده‌هزارنفر صوفی تحت تابعیت خودکه از عثمانی‌آمده بودند، در قزوین زندگی می‌کرده است. به طوری‌که درآینده خواهیم دید، شاه

← III، ص۱۹۳.

اسماعیل دوم چشمهای حسین‌قلی را کور نموده، او را از مقام خلیفةالخلفائی عزل و شغل او را به بلغار خلیفه تفویض نمود.

قورچی‌ها سپاه خاص صفوی‌ها بودند. در آق‌قویونلوها به موجودیت این نیروها برخورد نمی‌کنیم. در صفحات قبل، تقلید شاه اسماعیل را در ایجاد این نیروها از جغتای ذکر کرده‌ایم. اکثریت این نیروها را افراد قبایل صاحب نفوذ در دستگاه صفوی مانند قورچی‌های استاجلو، شاملو و چپنی تشکیل می‌دادند؛ دیگر قورچی‌های غریب‌لو بودند که از افراد آزاد و غیر وابسته به قبایل تشکیل می‌شد. به هرحال، قورچی‌های غریب موجود درمیان سپاهیان سوارخاص عثمانی مانند ترکان و مغولان، به واحدهای دهه، صده و هزاره تقسیم می‌شدند ولی ما در زمان شاه اسماعیل وشاه طهماسب تنها به مقام یوزباشی برخورد می‌کنیم. قورچی‌ها به صورت اردوی خاص و ازنظر نظامی نیز از موقعیت بالاتری برخوردار بودند. به طوری که اسکندربیگ[۷۰] نقل می‌کند، ارزش صدنفر قورچی معادل یك هزار نفر مرد معمولی است. به هنگام مرگ شاه طهماسب تعداد قورچی‌ها معادل چهار هزار و پانصد نفر بود. غیر از اینها یك نیروی یك هزار و پانصد نفری شامل یساول (ضابطین انضباط و تشریفات) و بوکاول (متصدیان سفره‌خانه) و سردسته قورچی‌ها وجود داشت. هر قورچی، به طور متغیر، از پنج الی پنجاه نفر در تحت اختیار خود داشت و تعداد قورچی‌ها جمعاً به بیست هزار نفر می‌رسید[۷۱].

پس از ضربهٔ سختی که به تکلوها در دستگاه صفوی وارد شد، استاجلوها اعتبار گذشته خود را بازیافتند و طولی نکشید که موقعیتی بهتر از سایر قبایل در دستگاه پیدا کردند؛ به‌طوری که در زمان شاه‌طهماسب، دوسوم بیگ‌های دستگاه را افراد استاجلو تشکیل می‌دادند. این مسئله به علت علاقه و اعتماد شاه نسبت به آنها و همچنین علاقه و وفاداری افراد این قبیله نسبت به خانواده شاه بوده است. در این دوره تکلوها به علت تحمل تلفات سنگین به عثمانی‌ها پناهنده شدند. شاملوها نیز از نظر افتادند و ایلات افشارو قاجار جای آنها را گرفتند، حتی قاجارها بعد از استاجلوها

۷۰) تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۱۴۲.
۷۱) همان مأخذ، ص ۱۴۱، ۱۴۲.

موقعیت‌درجه دوم را در دستگاه دولتی به دست‌آوردند. ذوالقدرها نیز موقعیت درجه سوم را صاحب شدند. روملوها نیز که در زمان شاه اسماعیل و اوایل سلطنت شاه طهماسب نقش مهمی در دستگاه بازی‌کرده بودند، بعد از ذوالقدرها جای گرفتند و در نهایت در اواخر سلطنت شاه‌طهماسب به‌وسیلهٔ شخصی به نام حسینقلی در دستگاه صاحب نفوذ گردیدند. پس از کشته شدن حسین‌بیگ رییس شاملوها و فرزند عبدی‌بیگ و برادر دورمیش‌خان و نافرمانی آغزیوار والی هرات وفرزند دمیری‌سلطان شاملو، موقعیت قبیله بیش از پیش تیره شد. افشارها در زمان شاه طهماسب موقعیت بهتری راکسب نموده و در میان ایلات مهم دستگاه جای‌گرفتند؛ یك جمعیت مهم هجده هزار نفری از آنها در حوالی کهگیلویه و خوزستان و دور از دولت مرکزی زندگی می‌کردند که این موضوع مشکلاتی در زندگی آنها فراهم ساخت و خیلی زود باعث از هم پاشیدگی آنهاگردید. اما راجع‌به تکلوها، پس از آن همه ضربات سنگین که برپیکرشان واردگردید، سرنوشت آنها به خوبی روشن گردید. پس از مطالعهٔ عمومی موقعیت سیاسی قبایل در زمان شاه طهماسب، اینك به بررسی جداگانهٔ آنها می‌پردازیم.



خواندن خطبه بنام شاه اسماعیل در تبریز

نقش قبایل در دوران شاه طهماسب

الف: قبایل بزرگ

۱) روملو

روملوهـا، ابتدا از اهالی مناطق سیواس و توقات تشکیل شده‌اند. راجع به اسم روملو نیز قبلاً بحث شده است. تمامی و یا اکثریت اهالی روملوها رامردمان شهری و یا دهات تشکیل می‌داد. بدین سبب یك قسمت از بزرگان آنها عنوان خلیفه را دارا بـودنـد. در سال ۹۴۰ ه. ق./۳۴-۱۵۳۳م.، امیر بیگ (سلطان) از امـرای نـزدیك طهماسب از ایـن ایـل بوده است.[۷۲] حسن بیگ روملوی مـورخ (وفات: ۹۴۶ ه. ق./ ۴۰-۱۵۳۹م.)، نوهٔ امیر سلطان بوده است. حسن روملو به سال ۹۳۷ ـ ه. ق./۳۱-۱۵۳۰م. در شهر قـم متولـدگـردید. او بـا داخـل شدن در ردیف قورچی‌هـا، در بسیاری از جنگ‌ها شرکت کرد.[۷۳] سلیمان سلطان روملو نیز در سال ۹۴۰ ه. ق./۳۴-۱۵۳۳ مانند امیر سلطان از امرای مرکز بود.[۷۴]

دیگرازامرای روملو صوفیان خلیفه بود. اودرسال ۹۳۱ ه. ق. ۳۵-۱۵۳۴م. والی مشهد و در سال ۹۴۲ ه. ق. والی هرات بود و در همان سال، در جنگی که بـا

---

۷۲) تذکرهٔ شاه طهمـاسب، ص۲۱، ۲۳، ۲۷، ۳۴، ۳۶، ۳۹: غفاری، جهان‌آرا، ص ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۲۳۵، ۲۴۹، ۲۵۷، ۲۸۴، ۳۵۵.

۷۳) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۲۳۸، ۳۱۶، ۳۴۵.

۷۴) تذکرهٔ شاه طهماسب، ص۳۹،۲۴؛ غفاری،جهان‌آرا، ص۲۹۰. پس‌ازمعدوم کردن دیو سلطان، سپاه او به سلیمان سلطان داده شد (حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۲۰۵).



خواندن خطبه بنام شاه اسماعیل در تبریز

نقش قبایل در دوران شاه طهماسب

الف: قبایل بزرگ

۱) روملو

روملوهـا، ابتدا از اهالی مناطق سیواس و توقات تشکیل شده‌اند. راجع به اسم روملو نیز قبلاً بحث شده است. تمامی و یا اکثریت اهالی روملوها رامردمان شهری و یا دهات تشکیل می‌داد. بدین سبب یك قسمت از بزرگان آنها عنوان خلیفه را دارا بـودنـد. در سال ۹۴۰ هـ. ق./۳۴-۱۵۳۳م.، امیربیگ (سلطان) از امـرای نـزدیك طهماسب از ایـن ایـل بوده است.[۷۲] حسن بیگ روملوی مـورخ (وفات: ۹۴۶ هـ. ق./۴۰-۱۵۳۹م.)، نوهٔ امیر سلطان بوده است. حسن روملو به سال ۹۳۷ هـ. ق./۳۱-۱۵۳۰م. در شهر قـم متولـدگـردید. او بـا داخـل شدن در ردیف قورچی‌هـا، در بسیاری از جنگ‌ها شرکت کرد.[۷۳] سلیمان سلطان روملو نیز در سال ۹۴۰ هـ. ق./۳۴-۱۵۳۳ مانند امیر سلطان از امرای مرکز بود.[۷۴]

دیگراز امرای روملو صوفیان خلیفه بود. اودرسال ۹۳۱ هـ. ق. ۳۵-۱۵۳۴م. والی مشهد و در سال ۹۴۲ هـ. ق. والی هرات بود و در همان سال، در جنگی که بـا

---

۷۲) تذکرهٔ شاه طهمـاسب، ص۲۱، ۲۳، ۲۷، ۳۴، ۳۶، ۳۹: غفاری، جهان‌آرا، ص ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۲۳۵، ۲۴۹، ۲۵۷، ۲۸۴، ۳۵۵.

۷۳) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۲۳۸، ۳۱۶، ۳۴۵.

۷۴) تذکرهٔ شاه طهماسب، ص۳۴،۳۹؛ غفاری،جهان‌آرا، ص۲۹۰. پس‌ازمعدوم کردن دیو سلطان، سپاه او به سلیمان سلطان داده شد (حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۲۰۵).

عبیدخان ازبك نمود به قتل رسید. او از اهالـی شهر سیواس بوده است. حسین‌جان سلطان نیز از امرای بزرگ روملو بوده است که درسال ۹۵۴ هـ. ق./۱۵۴۹م. والی چخور سعد بود.[۷۵] پیر سلطان خلیفه نیز از امرای روملوی معاصر حسین جان‌سلطان بـوده است. در همان سال از شرکت قنقـرا سلطان؟ روملو در جنگ با اسکندرپاشا آگاهی داریم.[۷۶] ادهم بیگ روملو نیز فرزند دیـو سلطان امیرالأمرای قدیمی بود.[۷۷] او درسال ۹۵۴ هـ. ق./۱۵۴۷م. باسمت ایلچی به مملکت دکن فرستاده شد[۷۸] وسال مرگش بعد از سال ۹۵۹ هـ. ق می‌باشد.[۷۹] ولی‌خان[۸۰]، شاهقلی بیگ[۸۱]، ارس خان[۸۲] و حسینقلی خلفا از امرای روملوی اواخر سلطنت شاه طهماسب بودند. از این افراد، ارس‌خان والی شیروان گردید. در منابع عثمانی، به علت نبرد با عثمان‌پاشا اوزدمیر اوغلی درجنگ بین صفویان وعثمانیها، به نام او برمی‌خوریم. اما بطوریکه درگذشته ذکرکردیم، حسینقلی قبلاً مقام خلیفة‌الخلفاء را داشت. او باداشتن این‌عنوان دررأس ده‌هزارصوفی قرار داشت که از نقاط مختلف ترکیه [عثمانی] به ایران آمده و درشهر

---

۷۵) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۲۳۵، ۲۵۲، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۷۳.

۷۶) تـذکـرهٔ شاه طهماسب، ص۶۴؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۲۸۴، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۲۰، ۳۲۸، ۳۴۱.

۷۷) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۳۱۰.

۷۸) همان مأخذ، ص۳۲۶.

۷۹) تـذکرهٔ شاه طهمـاسب، ص۷۲؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۴.

۸۰) حسن رومـلو، احسن‌التواریخ، ص ۴۲۰، ۴۲۱. صفی فرزند ولی خلیفه در سال ۹۷۲ هـ. ق./۶۵ـ۱۵۶۴م. والـی گرگان بوده است (حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۴۲۴).

۸۱) حسن روملو، احسن‌التـواریخ. ص ۴۳۹. صادقـی (ص ۱۱۷)، شاهقلی را یك شاعـر خـوب دانسته و نمـونـه‌ای از اشعار او را بدست می‌دهد و اسم پدرش را نیز قارپا ذکر می‌کند. روملو، پروندی‌آقا را نیز از نزدیکان القاص میرزا ذکرمی‌کند (حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۳۱۹).

۸۲) حسن روملـو، احسن‌التواریـخ، ص ۳۲۲، ۴۹۱؛ اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۱۴۰.

قـزویـن مـرکز دولت آنوقت ساکن بودند. ارزش و اعتبار زیاد حسینقلی خلفا در دستگاه صفوی، مدیـون داشتن عقل و درایت و شخصیت برجسته او بوده است.[۸۳] به‌هنگام مرگ شاه طهماسب، حسینقلی خلیفة‌الخلفاء، برجسته‌ترین شخصیت پایتخت بـوده است. او بـا غلبه بـر سایر مدعیان، راه را بـرای حکومت اسماعیل [میرزا] هموار ساخت. دیگر از امرای روملوی معاصر حسینقلی خلفاء، دلی بوداق والی شهر خوی بوده است که یك ترك باایمان در دستگاه صفویان به شمار می‌رفت.[۸۴] براساس گفته‌های فضلی اصفهانی، به‌هنگام مرگ شاه طهماسب ۹ امیر از روملوها دردستگاه وجود داشته‌اندکه نام بعضی از آنها را در اینجا ذکر کردیم.

۲) استاجلو

در بررسیهای خود از سالهای ۱۵۳۲ الـی ۱۵۷۶ م؛ از این قبیله بـا عنوان‌هـای خـان و سلطان به اسم بیش از ۳۰ امیر برخورد می کنیم. پس از قتل چوهـه (چـوقـا) سلطان تکلو، سمت امیرالامـرائی شاه طهماسب بـه حسین‌بیگ شاملو و عبدالله‌خان استاجلو واگذار گردید. به طـوری که قبلاً ذکر کردیـم، عبدالله‌خـان، بـرادرزادهٔ محمدخان و فرزند قراخان بـود که در تشکیل دولت صفوی نقش مهمی

---

۸۳) «حسین‌قلـی خلفاء در درگاه معلی منصب خلیفة‌الخلفایی داشت. میرصاحب نقاره و علم نبود، اما بغایت معتبر و مشیر و مشارالیه بـود. طایفهٔ صوفی‌که از دیار بکر و هـر طرف روم به پایهٔ سریراعلی جمع آمده بودند، بالتمام تـابع او بودند» (اسکندربیگ، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۱۴۰).

۸۴) «روز سیم، دلو بوداق از امرای روملو، مرد تـرك درست راست اعتقاد بود طلب داشت نموده گفت که...» (اسکندربیگ، تاریخ عالم‌آرای عباسی، a ۲۰۳). راجع به **دلی بوداق** (یا: دوراق)،حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۴۷۶؛ فضلی اصفهانی، افضل‌التواریخ، a ۲۷۵. از امرای روملـو در این زمان **قربان سلطان** بود؛ به هنگام مرگ شاه‌طهماسب قربان سلطان در پایتخت بوده است (اسکندربیگ، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ۱۴۰). به روایت فضلی اصفهانی (a ۲۷۵): بـه هنگام مرگ طهماسب، از قبایل مختلف روملـو ۹ امیر در دستگاه صفوی وجود داشتند،که اسم بسیاری ازآنها در بالا ذکر گردید.

داشته و با خواهر شاه نیز ازدواج کرده بود. عبدالله‌خان در سال ۹۵۰ ه. ق/ ۱۵۴۳م. در سمت حاکم همدان، در یك حملهٔ موفقیت آمیز به کردهای کلهر لیاقت خود را نشان داد؛ ولی مرگ او در سال ۹۷۴ ه. ق/ ۱۵۶۶م. شاه طهماسب را بسیار متأثر کرد[۸۵] دیگر از امرای بزرگ استاجلوی معاصر عبدالله‌خان، منتش سلطان (از اوبهٔ شیخلر) بود. او یکی از امرای مورد اعتماد شاه‌طهماسب در پایتخت به شمار می‌رفت و در سال ۹۵۲ ه. ق/۴۶ – ۱۵۴۵م. وفات کرد[۸۶]. دیگر از امرای بزرگ این قبیله و معاصر امرای مذکور، بدرخان (از اوبهٔ شرفلو) بود. او در سال ۹۶۵ ه. ق/۱۵۵۸م. درجنگی که با ابا رئیس قبیلهٔ اوخلو (اقلو) ازترکمانان یقه وهمچنین علی‌سلطان حاکم خوارزم کرد، اسیر شد. چون بعد از این دیگر به اسم این فرد برخورد نمی‌کنیم، به احتمال زیاد به هنگام اسارت به قتل رسیده است[۸۷]. ازبدرخان فرزندی به اسم امام‌قلی سلطان می‌شناسیم که به سال ۹۷۰ ه. ق/۷۳–۱۵۷۲م. در گیلان به قتل رسید. در همین جنگ حسن سلطان قیچ‌اوغلی والی «دینور» و شاهقلی فرزند کچل شاهوردی نیز اسیر شدند. صدرالدین‌خان نیز یکی از امرای بزرگ استاجلو بود که در سال ۹۴۰ ه. ق. او را با عنوان خانی در میان امراء می‌بینیم. او دو دفعه در سالهای ۹۴۴ ه. ق/۱۵۳۷م. و ۹۵۵ ه. ق/۱۵۴۸م. در سمت والی استرآباد انجام وظیفه نمود[۸۸]. یکی دیگر ازامرایی که ذکر نامش در اینجا لازم است حسن بیگ یوزباشی می‌باشد. او در سال ۹۴۰ ه.ق/۳۴ – ۱۵۳۳م. یکی از امرای

---

۸۵) تذکرهٔ شاه طهماسب، ص ۱۰، ۴۱، ۵۳، ۵۹؛ غفاری، جهان‌آرا، ص ۲۸۶، ۲۹۵، ۲۹۸، ۲۹۹؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۳۰۵، ۳۴۰، ۴۳۲. «با مرگ عبدالله‌خان، شاه طهماسب بسیار غمگین شد» (فضلی اصفهانی، افضل‌التواریخ، a ۲۴۹).

۸۶) تذکرهٔ شاه طهماسب، ص ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۳، ۳۴؛ غفاری، جهان‌آرا، ص ۲۸۶، ۲۸۸؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۲۴۸، ۲۸۷ ۳۱۴.

۸۷) غفاری، جهان‌آرا، ۲۹۶، ۳۰۳؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۲۴۴، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۲۰، ۳۴۹، ۳۵۸؛ تذکرهٔ شاه طهماسب، ص ۱۷۱.

۸۸) تذکرهٔ شاه طهماسب، ص ۳۹؛ غفاری، جهان‌آرا، ص ۲۷۵، ۲۸۳، ۲۹۰، ۲۹۴؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص ۱۸۶.

معتبر پایتخت به شمار می‌رفت و در سال ۹۶۷ ه. ق. وفات کرد[۸۹]. در ضمن نباید او را با حسن‌بیگ دیگری از استاجلوهای اوبهٔ چاوشلو که یك سال قبل فوت کرده بود اشتباه کنیم. وی نیز در ردیف محافظین «کماندار» شاه بوده است و به علت بیدادگریهایش به او لقب «فرعون ثانی» داده بودند[۹۰]. شاهقلی سلطان نیز از امرای مورد اعتماد شاه طهماسب بوده است. او در سمت امیری شهرهای کرمان، استرآباد، مشهد و چخور سعد انجام وظیفه کرده بود و در سال ۹۷۵ ه. ق/۶۸–۱۵۶۷م. با سمت ایلچی به استانبول رفت[۹۱]. حسین بیگ فرزند حسن‌بیگ یوزباشی نیز در اواخر سلطنت شاه طهماسب از امرای باقدرت پایتخت بود. به غیر از افراد مذکور، امرای زیر نیز از این قبیله دردستگاه دولت صفوی انجام وظیفه می‌کردند: چراغ‌سلطان (وفات: بعد از سال ۹۵۵ ه.ق./۱۵۴۹ م.)؛[۹۲] شاه‌علی‌سلطان که در سال ۹۵۵ه. ق./۱۵۴۸م. والی استرآباد بود؛[۹۳] شاهوردی‌کچل والی استرآباد که در سال ۹۵۷ ه.ق/ ۱۵۵۰م. در جنگی با ترکمان‌های یقه به قتل رسید.[۹۴] جعفربیگ (از اوبهٔ کنگرلو) که درسال ۹۶۷ ه.ق./۱۵۵۹م. با سمت ایلچی به استانبول فرستاده شد.[۹۵] ایغوت‌بیگ نوهٔ چایان سلطان که در سال ۹۷۲ ه. ق. والی نیشابور واسفراین بود.[۹۶]

---

۸۹) تذکرهٔ شاه طهماسب، ص ۳۹، ۴۱، ۶۳، ۷۱، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۷۹؛ غفاری، جهان‌آرا، ص ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۰۷؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۳۴۵.

۹۰) غفاری، جهان‌آرا، ص ۳۰۶؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص ۲۱۶.

۹۱) تذکرهٔ شاه طهماسب، ص ۵۳، ۵۶، ۶۴، ۶۵؛ غفاری، جهان‌آرا، ص ۳۰۰؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۳۱۳، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۸، ۴۴۰. یکی ازفرزندان شاهقلی به‌نام الله قلی‌بیگ در سال ۹۸۱ ه. ق./۱۵۷۳م. داروغهٔ تبریز بود (حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۴۵۵؛ اسکندربیگ ترکمان، عالم‌آرای عباسی، ص۱۱۷). و فرزند دیگرش محمدی، پس از مرگ پدر والی چخور سعد شد.

۹۲) تذکرهٔ شاه‌طهماسب، ص۲۷، ۵۳، ۶۰؛ حسن‌روملو، احسن‌التواریخ، ص۲۵۷، ۳۲۱.

۹۳) غفاری، جهان‌آرا، ص ۲۹۸؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۲۸۴، ۲۹۸، ۳۰۵، ۳۳۶.

۹۴) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۳۴۶.

۹۵) تذکرهٔ شاه‌طهماسب، ص۲۷؛ غفاری، جهان‌آرا، ص۳۰۶، ۳۰۸.

۹۶) غفاری، جهان‌آرا، ص۳۰۹؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۳۱۰.

قنبرسلطان، که در سال ۹۷۱ ه.ق. /۶۴-۱۵۶۳م. والـی یکی از شهرهـای اطراف خراسان بود.[۹۷] خلیل آقا (از اوبهٔ کنگرلو) که در سال ۹۴۰ ه. ق./۳۴ - ۱۵۳۳م. به نامش درمنابع برخورد می کنیم.[۹۸] ولی بیگ یساول باشی که درسال ۹۶۹ه.ق./۱۵۶۱م. با سمت ایلچی به‌استانبول فرستاده شد.[۹۹] الله‌قلی‌سلطان ایچیق‌اوغلی از اوبهٔ گرامپا، که در سال سال ۹۷۵ه.ق./۶۸ - ۱۵۶۷م. در گیلان صاحب املاك بود و در ۹۷۷ه.ق. در سمت والی گیلان و اتـابیگی محمدمیرزا انجام وظیفـه مـی کرد.[۱۰۰] نظرسلطان (برادر حسن بیگ یوزباشی[۱۰۱])، امیرغیب‌سلطان که درسالهای ۹۶۶ه.ق. والی تبریز، در ۹۷۲ ه.ق. والی هرات بود و درسال ۹۷۵ه.ق. نیز در فتح گیلان شرکت داشت و در سال ۹۷۹ ه.ق. به هنگام خدمت در سمت والی‌گری دیلمان کوه و گیلان وفات یافت.[۱۰۲] پیره‌محمدخان (از اوبهٔ چاوشلو) نیـز در جنگ گیلان شرکت داشت.[۱۰۳] تیمورخان والی کرمان (از اوبهٔ کنگرلو) و فـرزندش مرادخان.[۱۰۴] یوسف بیگ فرزند باباسلیمان چـاوشلو کـه حسن روملو نیز مـانند سام‌میرزا، او را امیری عاقل و بـا درایت ذکر می کند.[۱۰۵]

---

۹۷) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۴۲۱.

۹۸) تذکرهٔ شاه‌طهماسب، ص۲۷، ۲۸.

۹۹) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۴۱۷.

۱۰۰) تـذکرهٔ شاه‌طهماسب، ص۵۴؛ حسن روملـو، احسن‌التواریخ، ص۳۵۷، ۴۲۹، ۴۴۰؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص ۲۳۶، ۲۴۰.

۱۰۱) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۴۲۲، ۴۳۷، ۴۳۸. درسال ۹۶۴ه.ق./۱۵۵۷م. به هنگام برگشتن سیدعلی‌رئیسی از تـرکیه بسوی ایران، تا «قلعهٔ زنجیر» او را همراهی کرد (مرآت‌الممالك، استانبول، ۱۳۱۳، ص۹۲، ۹۳).

۱۰۲) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۳۴۷، ۳۶۲، ۴۰۹.

۱۰۳) همان مأخذ، ص۴۳۸؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص۲۴۳.

۱۰۴) شاه‌طهماسب در سال ۹۸۳ ه.ق. (۷۶ - ۱۵۷۵ م.) مرادخـان را مـأمور فتح «کچـو» در گیلان کرد (شرف‌خان، شرفنامه، ص۲۴۷). مرادخان با تخلص فغانی، اشعار ترکی و فارسی می‌نوشت (صادقی، ص۳۰).

۱۰۵) [احسن‌التواریخ]، ص ۴۵۶؛ اسکنـدربیگ، عالم‌آرای عباسی، ص ۱۱۸. پیرقلی بیگ که اشعار ترکی دارد، از خـویشاوندان یـوسف بیگ بوده. او در عین حـال سمت آتابیگی حسین‌میرزا را داشت (صادقی، ص۱۲۸).

اسکندربیگ ترکمان، عده‌ای از امرای استاجلو راکه به هنگام مرگ شاه‌طهماسب در قید حیات بودند ذکر می‌کندکه عبارتند از: [۱۰۶] حسین‌بیگ، فرزند حسن‌بیگ یوزباشی؛ مرادخان سفره‌چی‌باشی، فرزندتیمورخان؛ الله‌قلی‌سلطان (ازاوبهٔ گرامپا)؛ پیری‌بیگ (از اوبهٔ قوچلو، والی شهرری)؛ پیره‌محمدخان (از اوبهٔ چاوشلو، والی گیلان و آتابیگ امامقلی‌میرزا)؛ محمدی‌خان، فرزند شاهقلی‌سلطان ملقب به «توقماق» والی چخورسعد، که به هنگام مرگ طهماسب با سمت ایلچی دراستانبول بود؛ شاهقلی‌سلطان‌یگن‌اوغلو؟ والی هرات وللهٔ عباس [میرزا]. ابراهیم‌سلطان، فرزند شاهقلی سلطان والی سرخس؛ ولی‌خان (ازاوبهٔ شرفلو، والی‌خواف و باخرز)؛ محمد فرزند صوفی، والی‌ترشیز؛ تیمورخان، للهٔ بدیع‌الزمان میرزا ووالی‌سیستان؛ ایغوت سلطان (از اوبهٔ چاوشلو، والی شوشتر و دزفول)[۱۰۷]؛ شاهقلی‌سلطان، فرزند قارنجه (از اوبهٔ ماهی فقیه‌لو، نماینده شاه در دربار داودخان‌گرجی در تفلیس)؛ مصطفی‌خان، فرزند شاهوردی کچل. ذکر این اسامی، مقام و موقعیت قبیلهٔ استاجلو را در زمان شاه‌طهماسب نشان می‌دهد. این موضوع در عین حال نشان می‌دهدکه نیروی انسانی شاه ازآناطولی تأمین می‌شده است. فضلی اصفهانی اسم نوزده امیر استاجلو را ذکر می‌کند.

۳) تکلو

غازی‌خان والی اسبق هرات، در سفر عراقین با آگاه شدن از سوء نیت شاه طهماسب در حق خود، به امپراطوری عثمانی پناهنده‌گردید. بدین‌ترتیب با فرار این امیر تکلو از خدمت شاه طهماسب، از تکلوها جز محمدخان شرف‌الدین‌اوغلی و

---

۱۰۶) در لیست صفحهٔ ۱۳۹ فضلی اصفهانی، اسم نوزده امیراستاجلو ذکر می‌شود (افضل‌التواریخ، b ۲۷۴).

۱۰۷) ظاهراً باید این شخص نوهٔ چایان‌سلطان باشد. یعقوب‌سلطان نوهٔ چایان‌سلطان که صادقی او را به سرودن اشعار ترکی و فارسی و داشتن تحصیل خوب یاد می‌کند، نمی‌تواند غیر از ایغوت‌سلطان باشد؛ و این امکان وجود داردکه در موقع نوشتن، به خطا «ایغوت» به صورت «یعقوب» درآمده باشد.

چند نفر از امـرای درجهٔ دوم و نزدیکان او کسی بـاقی نمانده بـود. چنین بـه نظر مـی‌رسد که او از تعصب قبیله‌ای بدور بود، زیرا در حالی که مقام و منزلت خود را مدیون چوهه سلطان بود، ولـی موقعی که فرزند او به محمدخان پناهنده شد، برای حفظ مقام خود بدون کوچکترین تردیدی سر او را بریده نزد طهماسب فرستاد. او قبل از رسیدن قانونی به بغداد آنجا را رها ساخته و به تابعیت پادشاه درآمد. او در مقابل این خوش خدمتی در ۹۴۳ – ۹۴۲ ه.ق./۳۶ – ۱۵۳۵م. به سمت والی هرات تعیین گردید و در عین حال سمت للگی محمدمیرزا بزرگترین فرزند طهماسب را نیز بدست آورد. سمت والیگری محمدمیرزا اسمی بیش نبود، زیرا تمام کارها در دست او متمرکز بود. محمدخان شرف‌الدین اوغلی تا هنگام مرگش (۹۶۴ه.ق./۱۵۵۷م.) درسمت والی هرات باقی ماند واین موضوع، لیاقت و درایت اورا درانجام وظایف محوله بـه خوبی نشان می‌دهد. وی در عین حال مردی بسیار تند مزاج بود و همین خصلت باعث برانگیختن برادرزاده‌ها و حتی بعضی از پیروانش علیه او گـردیـد، بطوری که در سال ۱۵۵۶/۹۶۳ علی‌سلطان تکلو که به همراه اسماعیل‌میرزا به هـرات آمـده بـود، بـا بـرادرزادگانش تاتارسلطان و علی‌بیگ فرزندان محمدخـان و نیز شرف‌الدین‌بیگ فرزند اویس‌سلطان متحد شده به محمدخان تـوهین کرده و اقدام به کشتن او نمودنـد. در ایـن میان علی‌سلطان بر اثر شکایت محمدخان و به امـر شاه تـوسط گرجی‌ها لگدمال شده به قتل رسید.[۱۰۸] از غازی‌خـان فرزند چرکین حسن و پناهندگی او بـه دربارعثمانـی در سفر عـراقین، قبلاً سخن گفته‌ایـم. نیمی از بغداد با سمت بیگلربیگی آن دیار به‌او واگذارگردید، ولی بر اثرشکایت مردم به استانبول احضار شد. او به این امر اعتنائی ننمود و در سال ۹۴۷ ه. ق./۴۱ – ۱۵۴۰م. بـه اتفاق پنج الی ششهزار نفر به ایران بـرگشت؛ طهماسب نیز او را بـه سمت والی شیروان تعیین کرد. در عین حال، پادشاه صفوی او را مردی شیطان صفت و حیله‌گر و دروغگو دیـد.[۱۰۹] و عاقبت این بیگ تکلو را بـه اتفاق دو برادرش (نام یکی از

---

۱۰۸) غفاری، جهان‌آرا، ص ۳۰۲؛ حسن روملـو، احسن‌التواریخ، ص ۳۲۸، ۳۴۶، ۳۵۳؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص۲۰۸.

۱۰۹) تـذکرهٔ شاه‌طهماسب، ص ۳۷،۳۵،۱۴؛ شرف‌خـان، شرفنامه، ص۱۹۳، ۱۹۶؛←

آنان مصطفی بود) و اقوام نزدیك وی به قتل رساند.[110] محمدخان والی هرات در سال ۹۶۴ه.ق/۱۵۵۷ - ۱۵۵۶م. وفات کرد[111] و مقامش به یکی از فرزندانش به نام قزاق داده شد. قزاق که مردی بسیار جسور واميری مقتدر بود در مقابل اوزبك‌ها نیز موفقیت‌هایی به دست آورد. لکن امیری ظالم‌بودو وبه علت ظلمی که در حق هراتی‌ها روا داشته، شاعری به او لقب حجاج ثانی‌داده بود. براساس نوشته‌های منابع، قزاق در اواخرحکومت خودفکر استقلال به سرش زده و در آرزوی ایجاد حکومت مستقلی در هرات بود؛ ولی شاه‌طهماسب به محض شنیدن حرکت عصیان‌گرانه قزاق، به طور مخفی با برادروعموزاده‌های والی هرات از قبیل مصطفی‌بیگ، احمدبیگ، مسیب‌بیگ و نیز شرف‌الدین‌بیگ فرزند اویس‌سلطان نقشه قتل او را کشید وبه‌آنها قول دادکسی که اورا بکشد مقامش را تصاحب خواهد نمود. ولی آنها نتوانستندکاری انجام دهند تا اینکه به‌فرمان شاه، معصوم‌بیگ صفوی از امرای بزرگ مقیم مشهد در حالی‌که بعضی از شاهزادگان او را همراهی می‌کردند وارد هرات‌گردید و در حالی‌که بااحتیاط عمل می‌کرد، قزاق راکه قدرت‌کافی نداشت به‌آسانی دستگیرکرد و او پس از ۳ الی ۵ روز وفات نمود (۹۲۷ ه.ق/۱۵۶۵-۱۵۶۴).[112] بطوری که معلوم می‌شود، خاندان شرف‌الدین‌اوغلی‌منتسب به ناحیه «منتش» آناطولی (از ناحیه مغلا) می‌باشد. عواقب عصیان قزاق‌خان، غیر از خود او دامن قبیله‌اش را نیزگرفت. اساساً عصیان اولامه و پناهندگی او به عثمانی‌ها، شاه‌طهماسب را نسبت به‌آنها خشمگین ساخت. این پیش‌آمد باعث‌گردیدکه شاه مدتی آنها را بدون معیشت‌گذاشت و این امر باعث پریشان شدن‌آنهاگشت. شاه طهماسب یك سال قبل از مرگش، منطقه مرطوبی‌گیلان را در بریدگی بیه‌پیش (که خوشایندترکان‌نبود) به‌بعضی‌از آنهااقطاع‌داد(۹۸۳ه.ق./۱۵۷۶).ازحوادث ذکرشده

← فضلی اصفهانی، افضل‌التواریخ، a ۱۰۸.

۱۱۰) غفاری، جهان‌آرا، ص۲۹۴، ۲۹۵؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۲۹۵، ۳۵۵.

۱۱۱) غفاری، جهان‌آرا، ص۳۰۳؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص۲۱۰.

۱۱۲) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۴۲۳،۴۲۶؛ تذکرهٔ شاه‌طهماسب، ص۲۲۲، ۲۲۵.

چنین به نظر می‌آید که ترکان مهاجر جنوب غرب آناطولی، نسبت به سایر مناطق مردمانی فعال، جنگجو، پرهیزکار ودارای شخصیت برجسته بودند. به هنگام مرگ طهماسب ولی‌سلطان شرف‌الدین اوغلی املاك کوچکی در خراسان برای گذران خود در اختیار داشت و صولاق‌حسین و اردوغدی‌خلیفه از امرای دیگر تکلو نیز دارای املاکی درگیلان بودند.[۱۱۳]

۴) شاملو

شاملوها پس از کشته‌شدن امیرالامراء حسین‌بیگ شاملودر سال ۹۴۰ ه‌.ق./ ۱۵۳۴م.، اعتبار قبلی خود را ازدست دادند. آغزیوار سلطان، فرزند دمیری‌سلطان والی هرات به محض شنیدن خبر کشته‌شدن حسین‌بیگ، به علت نگرانی از سرنوشت خود، در حالی که آتابیگی سام‌میرزا (صاحب تذکره) را نیز برعهده داشت او را برداشته به سوی قندهار حرکت کرد و در آنجا در جنگی که با جغتای‌ها (با برها) نمود به قتل رسید (۹۴۱ ه‌.ق./۱۵۳۵م.)[۱۱۴]. در سال ۹۴۰ محمدخلیفهٔ قورچی‌باشی با لقب اوغلان‌خلیفه از مقام خود برکنار شد و در سال ۹۴۱ ه‌.ق. خلیفه‌سلطان شاملو به جای آغزیوار سلطان به سمت والی هرات تعیین گردید. او با وجود کبرسن، با اوزبك‌ها جنگید و به قتل رسید.[۱۱۵] در همان سال، از شاملوها محمدبیگ و امت‌بیگ صاحب املاکی در دستگاه بودند. در سال ۹۵۴ ه‌.ق./۱۵۴۷م. حسین‌بیگ شاملو و فرزندانش به اتهام خیانت به شاه طهماسب توقیف شدند.[۱۱۶] در حوادث مربوط به این سالها به اسم یکی از بیگ‌های شاملو

---

۱۱۳) تاریخ‌عالم‌آرای عباسی، ص۱۴۰؛ فضلی‌اصفهانی (افضل‌التواریخ، 275 a) اسم پنج امیر تکلو را ذکر می‌کند، یکی از اینها ولی‌بیگ حاکم «هارون‌آباد» ودیگری مسیب‌خان حاکم ورامین و رودبار است که درآینده نامش بارها خواهدآمد.

۱۱۴) تذکرهٔ شاه‌طهماسب، ص۲۳،۲۴؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۲۳۶ ۲۶۰،۲۶۳؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص۱۸۱.

۱۱۵) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۲۶۴،۲۶۵.

۱۱۶) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۳۲۶.

به نام چرنداب (جرنداب)[117] سلطان برمی‌خوریم.[118] فرزند چرنداب سلطان، عباسعلی‌بیگ در سال ۹۶۲ه.ق./۱۵۵۶م. در بین امرایی که عازم سرکوبی ابا از ترکمان‌های یقه شدند دیده می‌شود.[119] از دیگر شاملوها، مجنون‌سلطان در سال ۹۵۹ ه.ق./۱۵۵۲م. حاکم اسفراین در خراسان بود.[120] ولی‌خلیفه نیز در سال ۹۷۲ ه.ق/۶۵-۱۵۶۴م. والی قم بوده است. یک سال قبل حسین بیگ شاملو را در مقام یساول‌باشی می‌بینیم و نیز احمدخلیفه وفادار در سال ۹۷۵ ه.ق./۶۸-۱۵۶۷م. در میان امرایی که برای فتح گیلان فرستاده شدند دیده می‌شود.[121] از قرار معلوم، تعداد امرای بزرگ از میان شاملوها کمتر بوده است و اکثر آنها نیز عنوان «خانی» داشتند. به نوشته اسکندربیگ ترکمان، به هنگام مرگ شاه‌طهماسب (۱۵۷۶/۹۸۴) از شاملوها پنج امیر در دستگاه وجود داشتند که یکی از آنها ولی خلیفه بود که نامش را قبلاً ذکر کردیم.[122] ولی‌خلیفه (از اوبهٔ اوچی) در تاریخ مذکور والی مشهد بود و اغلب بیگ‌زاده‌های شاملو در فرمان او بودند.[123] از شاملوهای دیگر، فولادخلیفه والی همدان بود و سلیمان‌خلیفه والی‌معزول استرآباد نیز در پایتخت سکونت داشت.[124]

---

۱۱۷) اسم این امیر شاملو، اسم یکی از محلات شهر تبریز به نام «چرنداب» می‌باشد. به هر صورت، این امیر به علت اقامت در آنجا، براساس رسومات ترک به این اسم مشهور شده است.

۱۱۸) تذکرهٔ شاه‌طهماسب، ص۵۳؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۳۴۱، ۳۸۶.

۱۱۹) غفاری، جهان‌آرا، ص۳۰۳؛ تذکره شاه‌طهماسب، ص۲۱۱، ۲۱۲.

۱۲۰) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۳۷۰.

۱۲۱) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۴۳۷.

۱۲۲) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۳۹۵، ۴۱۴.

۱۲۳) اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۱۳۸.

۱۲۴) همان مأخذ، همان‌ص. درلیست اسامی فضلی اصفهانی نام موسی‌سلطان حاکم یکی از نواحی (ظاهراً: اهلو) که خواندنش میسر نگردید، همچنین اسامی بعضی دیگر از امراء مانند علی‌سلطان حاکم الموت و سلطان حسین‌خان فرزند دورمیش‌خان حاکم کلهر نیز ذکر گردیده است(افضل‌التواریخ، b ۲۷۵).

۵) ذوالقدر

ذوالقدرها در زمان طهماسب جزو مطیع‌ترین ایلات بودند و پرجمعیت‌ترین تیرهٔ این قبیله در حوالی فارس سکونت داشتند. با مرگ علی‌سلطان چیچکلو درسال ۹۳۱ ه. ق./۱۵۲۵م.، مقامش به برادرزاده‌اش مراد سلطان داده شد ولی بعداً از این انتخاب صرف‌نظر گردیده، والیگری شیراز دوباره به حمزه سلطان (از اوبهٔ جاسوسلو؟) ذوالقدرواگذار گردید.[۱۲۵] در سال۹۳۹ ه. ق./۳۳ - ۱۵۳۲م غازی خان برادر خلیل‌خان به‌همین سمت فرستاده شد ولی با مرگ او در سال ۹۶۴ ه. ق./۴۰ - ۱۵۳۹[۱۲۶] ابراهیم سلطان فرزند کچل بیك از اوبهٔ حاجیلر به سمت والی شیراز تعیین گردید. ابراهیم‌خان مدتها در این سمت باقی ماند تا اینکه در سال ۹۶۲ ه. ق./ ۱۵۵۵م. از مقام خود عزل ووالی استرآبادگردید ودو سال‌بعد، درسال ۹۶۵ ه. ق. در جنگ باابای ترکمان وعلی‌سلطان اوزبك‌به قتل رسید.[۱۲۷] از ابراهیم‌خان‌برادری به اسم جنیدبیگ[۱۲۸] و فرزندانی به نامهای زینل بیگ و یعقوب‌بیگ می‌شناسیم. زینل بیگ در سال ۹۷۷ ه. ق. /۷۰ - ۱۵۶۹م. والی شهر جام از توابع خراسان بوده است.[۱۲۹] دیگر از امرای ذوالقدر محمودبیگ(ازاوبهٔ غورغا)است که سمت مهرداری داشته است و در سال ۹۳۹ ه. ق./۳۳ - ۱۵۳۲ م. به هنگام تیراندازی از اسب به زمین افتاده وفات کرد.[۱۳۰] ازمیان ذوالقدرها، امیری به اسم یول‌الدی‌آقا

---

۱۲۵) تذکرهٔ شاه طهماسب، ص۵؛ غفاری‌جهان‌آرا، ص۲۸۷؛ فضلی اصفهانی، افضل‌التواریخ، b - a ۷۴.

۱۲۶) تذکره شاه طهماسب، ص۲۷، ۳۹؛ غفاری، جهان آرا، ص۲۹۰، ۲۹۴؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۲۵۹، ۲۷۵، ۲۹۹، ۳۰۰؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص۱۸۲.

۱۲۷) تذکرهٔ شاه‌طهماسب، ص۳۷، ۵۴، ۵۵، ۵۶؛ غفاری، جهان‌آرا، ص۲۹۴؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۱۷، ۳۵۷، ۳۹۱، ۴۰۲، ۴۰۴؛ شرف‌خان، شرفنامه، ۲۱۱؛ فضلی‌اصفهانی، افضل‌التواریخ، b ۱۱۲.

۱۲۸) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۳۳۵.

۱۲۹) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۳.

۱۳۰) غفاری، جهان آرا، ص۲۸۷؛شرف‌خان، شرفنامه، ۱۸۱؛ فضلی‌اصفهانی، افضل‌التواریخ، a ۷۴. محمودبیگ ازاوبهٔ غورغالو بود و شغل مهرداری اکثراً به این اوبه تعلق داشت.

(از اوبهٔ حاجیلر) ددهٔ اسماعیل میرزا که طهماسب قبل از سفر عراقین او را باسمت ایلچی بـه استامبول فرستاده بود؛[۱۳۱] اورکمزسلطان ذوالقدر که در سال ۹۳۷ ه. ق. /۳۱ - ۱۵۳۰ م بـه اتهام تبانی باالامه سلطان به قتل رسید؛[۱۳۲] قیابیگ و محمدخان ذوالقـدر اوغلی که در سفرعراقین به عثمانی پناهنده گردید نام برده می‌شوند.[۱۳۳] از دیگر امرای منسوب به‌این قبیله شاهقلی خلیفه از (اوبهٔ غورغالو) بود. شاهقلی خلیفه جانشین محمود سلطان شد واز سال ۹۳۹ ه. ق. /۱۵۳۳ - ۱۵۳۲ در سمت مهرداری انجام وظیفه می‌نمود. او این مقام را تا سال مرگش ۹۶۵ ه. ق./۱۵۵۸ م. که به‌هنگام جنگ با ابای ترکمان اتفاق افتاد حفظ کرده.[۱۳۴] ترجمهٔ کتاب صفوة‌الصفا به‌ترکی نیز به وسیله این شخص صورت گرفته است. پس از عزل ابراهیم‌سلطان از حکومت فارس، علی سلطان تات اوغلـی (طاتی‌اغلی، تاتی‌اغلی) به جانشینی او منصوب گردید. درسال ۹۵۳ ه. ق./۱۵۴۶م. میان امرای ذوالقدروافشار مقیم پایتخت اختلاف‌افتاده و کار تـا مرز جنگ مسلحانـه کشیده شد ولـی با مذاکرات امـرای دو طرف (از ذوالقدرهـا: شاهقلـی خلیفهٔ مهردار، ابـراهیم سلطان و تاتـی اوغلی؛ و از افشارها: سوندك‌بیگ‌قورچی‌باشی، شاهقلی‌سلطان ومحمودخان) موضوع فیصله‌پیدا کرد.[۱۳۵]* و در زمان شاه طهماسب، استقلال سوکلن (سوگلن)های بوزوق ذکر می‌شود. بـه هنگام سفرعراقین درسال ۹۶۷ ه.ق./ ۱۵۶۰م. شاهوردی‌خلیفه‌سوکلن‌اوغلی‌قورچی،

---

۱۳۱) تذکره شاه طهماسب، ص۲۸.

۱۳۲) غفاری، جهان‌آرا، ص۲۸۶.

۱۳۳) غفاری، جهان‌آرا، ص۲۸۸.

۱۳۴) تـذکرهٔ شاه طهماسب، ص۲۶، ۳۹، ۷۲؛ غفـاری، جهان‌آرا، ص۲۹۰، ۲۹۳، ۳۰۳؛ حسن روملـو، احسن‌التواریخ، ص۳۰۳، ۳۴۹، ۳۷۶، ۴۰۳؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص۱۸۱، ۲۱۱.

۱۳۵) تـذکرهٔ شاه طهماسب، ص۵۷؛ غفاری، جهان‌آرا، ص۳؛ حسن روملو، احسن-التواریخ، ص۲۷۵، ۳۱۵، ۳۳۲، ۳۸۹.

* [در تـاریخ جهان‌آرا، ضمن وقـایع سال ۹۵۳، اطلاعاتی راجع به مناقشه و رفع اختلاف بین امرای دوقبیلهٔ‌افشار وذوالقدر مشاهده نشد؛ و ظاهراً شمارهٔ صفحهٔ منبع مورد اشاره غلط چاپی است. و].

پرچمداری را به عهده داشت[۱۳۶] واز ذوالقدرها شیر حسین (از اوبهٔ ایمور) را درسال ۹۴۱ ه. ق./۳۵-۱۵۳۴م. در شغل قورچی گری می‌بینیم.[۱۳۷] از افراد منسوب به ذوالقدرها ولی سلطان در سال ۹۵۴ ه. ق. /۱۵۴۷م. درارومیه[۱۳۸] و ملکن‌اوغلی در سال ۹۶۷ ه. ق. /۱۵۶۰م. در یکی از شهرهای اطراف خراسان حاکم بودند.[۱۳۹] تبت[۱۴۰] آغا که باسمت ایلچی به استانبول رفته بود و در سال ۹۶۴ ه. ق. به ایران برگشت؛ شادی بیگ که در سال ۹۵۷ ه. ق. / ۱۵۵۰ در جنگ با کردها به قتل رسید[۱۴۱]؛ یول قلی که ابتدا سمت قاپوآقاسی داشت و سپس از ارکان مهم دولت گردید (وفات در سال ۹۷۵ ه. ق./۶۸-۱۵۶۷م.)[۱۴۲] و حمزه‌بیگ سنجر اوغلی که‌در سال ۹۷۷ ه. ق./ ۷۰-۱۵۶۹م. در جنگ با ازبکان به‌قتل رسید[۱۴۳] نیز از ذوالقدرها بودند. براساس نوشته اسکندر بیگ ترکمان،[۱۴۴] به هنگام مرگ طهماسب محمد قلی خلیفه ازاوبهٔ غورغا، والی استرآباد؛ (برادرزاده ابراهیم‌خان از اوبهٔ حاجیلر)؛ ولی‌سلطان قلخانجی اوغلی والی شیراز و شاهقلی خلیفه والی شهرلار (از توابع فارس) ومنصوربیگ ازفرزندان ابراهیم‌خان والی شهرخوی ازامرای‌دستگاه دولت در پایتخت بودند.

---

۱۳۶) تذکرهٔ شاه طهماسب، ص۴۰، ۵۴.

۱۳۷) تذکرهٔ شاه طهماسب، ص۳۸، ۳۹؛ غفاری، جهان‌آرا، ص۲۹۰.

۱۳۸) حسن روملو، احسن‌التواریخ: ص۳۲۵.

۱۳۹) همان مأخذ، ص۴۱۳.

۱۴۰) همان مأخذ، ص۳۲۸، ۴۰۱. دراکثر منابع تبت ودر نوشتجات سید علی رئیس (ص۱۸۸) به صورت تابت‌آغا مشاهده می‌شود.

۱۴۱) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۳۴۵؛ ذوالقدرهای تابع‌این امیر، **شادی‌بیگلو** نام‌گرفتند (ر.ك: بخش چهارم‌کتاب حاضر ـ قبایل بزرگ، ذوالقدر).

۱۴۲) حسن روملو،احسن‌التواریخ، ص ۴۳۶؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص۲۳۵.

۱۴۳) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۴۴۴.

۱۴۴) صفحهٔ ۱۴۰ در لیست‌فضلی‌اصفهانی (275 b): اسم ابراهیم اوغلی، یعقوب بیگ حاکم سابور (Sabür) ذکر می‌شود.

۱۴۵) تذکرهٔ شاه طهماسب، ص۲۱.

۶) قاجار

این ایل در زمان شاه طهماسب جزء ایلات درجهٔ اول بود وبسیاری از امرای این ایـل به مقـامات بـزرگی ارتقـاء یافتند. از ایـن ایل، اچه سلطان در سال ۹۳۹ ه‍.ق./۳۳-۱۵۳۲م. بـه کمك شرف بیگ حاکم بدلیس در جنگ با الامه سلطان شرکت نمودنـد، ولـی در مقابـل الامه شکست خـورده و حـاکم بدلیس به قتل رسید.[۱۴۵] اما از یعقوب سلطان که قبلاً نامش را ذکر کردیم، بعد از سال ۹۴۴ه‍.ق. ذکری بـه میان نمـی‌آید.[۱۴۶] بوداق‌خان، معاصر یعقوب‌خان، در سال ۹۴۳ ه‍.ق./ ۱۵۳۷م. به‌سمت والی اراضی مفتوحهٔ قندهار و زمین داور تعیین گردید.[۱۴۷] احتمال دارد بـوداق سلطان قاجار کـه در سال ۹۶۷ ه‍.ق./ ۶۰-۱۵۵۹م. حـاکم یکی از نواحی خراسان بود، شخص دیگری باشد.[۱۴۸] قایا بیگ (قایاپا) معاصراین اشخاص بوده است و در سال ۹۶۵ ه‍.ق./۱۵۵۸م. احمد بیگ قایا اوغلی (فرزند قایابیگ) که اسمش ذکر گردید دیـده مـی‌شود.[۱۴۹] دیگر از امرای قاجـار شاهوردی سلطان زیاداوغلی است و ایـل قاجاری که در اواخر قرن ۱۸ میلادی قدرت را در ایران به دست گرفت، از فـرزندان زیـاد می‌باشند. زندگی زیاد در اواخر قرن ۱۵ و اوایل قرن ۱۶ میلادی کمتر مـورد تردید قرار می‌گیرد. مسکن قاجارها در نواحی گنجه در ناحیه اران بوده است. آمدن این ایل را در اواخر قرن ۱۵ میلادی از منطقه بوزوق به این نـاحیه قبلاً متذکر شدیـم، در سال ۹۴۴ ه‍.ق./۳۸-۱۵۳۷ شاهـوردی در سفر جنگی قندهار شرکت کرده و از آن به بعد نیز در سفرهای مهم سهیم بوده است. وی در سرزمیـن قـراباغ یعنی سرزمین آباء و اجدادی خود که مرکزش گنجه بود

---

۱۴۶) همـان مـأخذ، ص۳۹، ۴۱؛ حسن روملـو، احسن‌التـواریخ، ص۲۸۶؛ فضلی اصفهانی، b ۳۹، a ۴۰.

۱۴۷) تذکرهٔ شاه طهماسب، ص۳۹؛ غفاری، جهـان‌آرا، ص ۲۹۰، ۲۹۱؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ۲۵۹، ۲۷۵، ۳۰۵، ۳۱۰.

۱۴۸) تذکرهٔ شاه‌طهماسب، ص۴۱۳.

۱۴۹) غفاری، جهان‌آرا، ص۳۰۳

۱۵۰) تـذکرهٔ شاه‌طهماسب، ص۷۱؛ غفـاری، جهان‌آرا، ص۲۷۹؛ حسن‌روملـو، احسن‌التواریخ، ص۲۸۳، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۴۱، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۹۲، ۴۰۱، ۴۰۶، ۴۱۴.

سمت والی‌گری داشته است. او در سال ۹۷۵ ه.ق./۶۸ - ۱۵۶۷م. - سال پلنگ - وفات نمود و ابراهیم بیگ (سلطان) به جای او منصوب گردید.[۱۵۱] دیگر از امرای قاجار گوگجه سلطان که به علت شرکت در سفر جنگی عراقین نامش برده شد، در سال ۹۴۶ ه.ق./۴۰ - ۱۵۳۹م. به گرجستان حمله نمود ودر سال ۹۵۴ ه.ق./۴۸ - ۱۵۴۵ للهٔ بهرام میرزا و حاکم شیروان گردید. وی در سال ۹۶۲ ه.ق. در جنگی با ابای ترکمان و علی سلطان اوزبك به‌قتل رسید.[۱۵۲] ابوالقاسم خلفا درسال ۹۵۱ ه.ق./۱۵۴۴م. به سمت پرچمداری منصوب شد[۱۵۳]؛ و شاهقلی آقا در سال ۹۶۱ ه.ق./۱۵۵۴م. برای مذاکرات صلح با سمت ایلچی به حضور قانونی فرستاده شد.[۱۵۴] طویقون بیگ در سال ۹۵۸ ه.ق. به سمت والی‌شکی و معاصر او بیرام بیگ[۱۵۵] یوزباشی و علی آقای آقچه‌سقل در سال ۹۶۷ (۶۰ - ۱۵۵۹) با سمت ایلچی به استانبول فرستاده شد.[۱۵۶] از میرزاعلی بیگ در سال ۹۷۵ (۶۸ - ۱۵۶۷) نام برده می‌شود.[۱۵۷] وعلیقلی بیگ که در سال ۹۷۶ نامش ذکر می‌شود،[۱۵۸] از منسوبان قاجار بود. به هنگام مرگ شاه‌طهماسب یکی از بیگهای طراز اول قاجار شاهوردی سلطان اوغلی یوسف خلیفه بود و گرچه به سمت والی قراباغ و للهٔ سلطانعلی میرزا تعیین شده بود، ولی به هنگام مرگ طهماسب در مرکز (قزوین) حضور داشت. میرزاعلی سلطان نیز در این زمان، با سمت دیوان بیگی، از مهمترین امرای مرکز

۱۵۱) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ۴۳۷.

۱۵۲) تذکرهٔ شاه‌طهماسب، ص۴۱؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۲۹۳، ۳۸۶، ۳۸۷.

۱۵۳) غفاری، جهان‌آرا، ص۲۹۵.

۱۵۴) تذکرهٔ شاه‌طهماسب، ص۷۳،۷۴؛ غفاری، جهان‌آرا، ص۳۰۲؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۳۰۹،۳۷۹.

۱۵۵) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۳۲۲، ۳۵۱،۳۶۱: اسکندر پاشا بیگلربیگی ارزروم در سال ۹۵۹ ه.ق./۱۵۵۲م. این دو بیگ قاجار را در گرجستان شکست داد (ص۳۶۱).

۱۵۶) تذکرهٔ شاه‌طهماسب، ص۴۴،۷۸؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۴۱۱.

۱۵۷) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ۴۳۹.

۱۵۸) همان مأخذ، ص۴۴۱.

به شمار می‌رفت. علی خلیفه (از قبیلهٔ آقچالی) در این زمان والی شهرهای دامغان و بسطام بود؛ و غیر از اینها به نظر می‌رسد سلیمان‌بیگ برادر یوسف‌خلیفه شکم (؟) اوغلی و سلیمان سلطان نیز به مقام امیری ارتقاء پیدا کرده بودند.[۱۵۹]

۷) افشار

در زمان شاه‌طهماسب اکثریت ایل افشار در حوالی کوه‌گیلویه وخوزستان سکونت داشتند. درسال ۹۴۳/۱۵۲۸ – ۱۵۲۷، مصطفی سلطان از امرای افشار مقیم خراسان، و زینل‌خان شاملو و جکرگه (Cekirge) سلطان شاملو در حوالی فیروز کوه همگی از طرف اوزبك‌ها به قتل رسیدند. الوندخان والی کوه گیلویه به هنگام سفر جنگی عراقین، با هزار جنگجوی تحت فرمان خود و دو طویله اسب به حضور شاه طهماسب آمده او را خوشحال ساخت. ولی سال بعد به علت بروز نافرمانی‌های متعدد، به وسیلهٔ طهماسب بـه قتل رسید و مقامش با لقب شاهرخ‌خان، به محمدی بیگ حسن‌سلطان‌اوغلی نوهٔ منصور بیگ داده شد.[۱۶۰] درسال ۹۵۵/۴۹ – ۱۵۴۸ محمودخان افشار و احتمالاً از نواده‌های منصوربیگ بـه سمت والی کوه گیلویه تعیین گردید. محمودخان سه‌هزار جنگجو در تحت فرمان خود داشت.[۱۶۱] رستم‌بیگ افشار که ما اسم او را در حوادث سال ۹۵۷/ ۱۵۵۰ می‌بینم، در سال ۹۶۴/۱۵۵۷ دوباره او را در سمت والی کوه‌گیلویه می‌یابیم.[۱۶۲] گفته شده که شاخه‌ای ازایل افشار نیز در خوزستان سکونت داشتند که اینها ازافشارهای گوندوزلو

۱۵۹) اسکندر بیگ، ص۱۴۰؛ فضلی اصفهانی، علی‌خلیفه را از آقچه قویونلو معرفی می‌کند (b ۲۷۵).

۱۶۰) تذکرهٔ شاه طهماسب، ص۳۲، ۳۳؛ غفاری، جهان آرا، ۲۸۹؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ۲۵۰، ۲۶۵؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص۱۸۷.

۱۶۱) تذکرهٔ شاه طهماسب، ص۵۳، ۵۶؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۳۳۱.

۱۶۲) غفاری، جهان آرا، ص۳۰۳؛ حسن‌روملو، احسن‌التواریخ، ص۳۴۵، ۴۰۴: رستم‌بیگ (۹۶۵/۵۸ – ۱۵۵۷) را در میان امرائی که به جنگ ابای ترکمان فرستاده شد ذکر می‌کند که در جنگ به قتل رسید. شرف‌خان، شرفنامه، ص۲۱۰، ۲۱۱.

بودنـد. در رأس افشارهای خوزستان در سال ۹۴۶/۴۰ - ۱۵۳۹ چولی بیگ اوغلی بـا لقب مهدی قلی سلطان دیـده مـی‌شود. مهـدی قلی سلطان در همان سال به امر طهماسب بـه وسیلهٔ بـرادرش سوندوك بیگ بـه قتل رسیـد. براساس نوشته حسن بیگ روملـو،[۱۶۳] در سال ۹۴۸/۴۲ - ۱۵۴۱ به هنگام عـزیمت شاه بـه شهر دزفول، حاکمیت آنجا را به‌حیدرقلی سلطان افشار داده بود. غفاری یك سال بعد حاکمیت این شهر را در دست ابوالفتح سلطان افشار می‌نویسد.[۱۶۴] دیگر از امرای افشار در سال ۹۴۳/۳۷ - ۱۵۳۶، شاهقلی سلطان در سمت والی کرمان بود. او مدت زیادی در ایـن مقام بـاقی بود و اسمش آخرین بار در اخبار سال ۹۷۲/۶۵ - ۱۵۶۴ ذکر می‌شود.[۱۶۵] در سال ۹۷۷/۷۰ - ۱۵۶۹ یعقوب‌بیگ افشار سمت والیگری کرمان را داشت.[۱۶۶] او از خویشان نزدیك شاهقلی سلطان بود و سوندوك‌بیگ قورچی باشی از مهمتـرین امرای افشار در زمـان مورد بحث بـوده و در میان امرای مهم زمان طهماسب جای مهمی داشت.[۱۶۷] به‌هنگام مرگش در سال ۹۶۹/۱۵۶۱، در حالی که بیش از نود سال داشت درگذشت و گفته می‌شد که از صوفیان گیلان بوده است.

---

۱۶۳) احسن‌التواریخ، ص ۳۰۰.

۱۶۴) جهان آرا، ص ۲۹۵.

۱۶۵) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۲۷۵، ۲۸۱، ۳۱۰، ۴۲۴، ۴۲۵.

۱۶۶) همان مأخذ، ص۴۴۳.

۱۶۷) در نامهٔ وزیر اعظم احمد پاشا که خطاب بـه امرای نـزدیك طهماسب نـوشته می‌شود، اسمش ذکر شده (فریدون بیگ، منشآت، ص۶۱۹)؛ دیگران معصوم بیگ صفوی و شاهقلی خلیفه ذوالقـدر و بـدرخان استاجلـو بودند (همان جـا و درجای دیگر مجلد دوم نگاه کنید به صفحه ۶۱). در اینجا به خودش لقب مبارزالدین می‌دهد.

۱۶۸) غفاری، جهان آرا، ص۳۰۷؛ مقدم‌بیگ در ملازمت سوندوك بیگ بـاخواندن وارساقی شهرت پیدا نموده بود و این وارساقی از اوست:

چـرخ فلك آیـرولوپ دونـرسه — بلـی دئمیشم دونمـزم یاریمـدان
منع ایتمگه عیسی گوگدن یانارسا — بلـی دئمیشم دونمـزم یاریمـدان

(صادقی، صفحه ۱۲۹)

ترجمهٔ شعر: اگر چـرخ‌فلك سرنگون شود، مـن که به‌یار خود آری گفته‌ام، از او جدا نخواهم شد.

به هر حال با این گفته‌ها چنین به نظر می‌آید که در دوران اقامت شاه اسمعیل درگیلان او از صوفیان وفادار به او بوده است. از دیگر امرای افشار، نامهای پیر- قلی بیگ، رستم بیگ و محمد بیگ در حوادث سالهای ۹۵۷ - ۹۵۵/ ۱۵۵۰ - ۱۵۴۹ ذکر می‌شود. از امرای بزرگ دیگر افشار اصلان بیگ را باید نام برد که از اوبهٔ ارشلو افشار بوده است. به نظر می‌آید اراشلو اسم محلی است. اصلان- بیگ در سفر جنگی گیلان در سال ۶۸/۹۷۵ - ۱۵۶۷ شرکت داشت.[۱۶۹] اسکندر افشار نیز در این سفر همراه بود و در گیلان املاکی به او داده شده.[۱۷۰] از امرای دیگر افشار سنجاب سلطان درسال ۹۵۷/ ۱۵۵۰،[۱۷۱] اللەقلی بیگ دانابیگ اوغلی در سال ۹۶۳/ ۱۵۵۶ در خراسان صاحب املاك بودند[۱۷۲] و محمدبیگ از نزدیکان القاص میرزا نیز از افشارها بوده است.[۱۷۳] اسکندر بیگ ترکمان به‌هنگام مرگ طهماسب، از شش امیر افشار نام می‌برد.[۱۷۴] یکی از این امرا اصلان سلطان اراشلو است که نامش در بالا ذکر شد. اسکندربیگ او را از امرای بزرگ افشار، و صاحب سپاه و للهٔ سلطان احمد میرزا ذکر می‌کند.[۱۷۵] دیگر از امرای افشار، خلیل‌خان در رأس ده‌هزار چادر در کوه‌گیلویه و محمود سلطان والی ساوه و یوسف (برادر یعقوب والی کرمان که در این زمان هنوز به کرمان نرفته بود). اسکندر بیگ، والی هزارجریب، ازاقربای خلیل‌خان که بعدها به‌سمت والی کوه‌گیلویه تعیین گردید، یکن سلطان والی فراه و اسفزار از توابع خراسان و خسروسلطان والی

---

۱۶۹) حسن روملو، احسن التواریخ، ص۴۳۸.
۱۷۰) همان مأخذ؛ اسم اسکندر بیگ در حوادث سال ۷۳/۹۸۰ - ۱۵۷۲ نیز ذکر می‌شود (شرف‌خان، شرفنامه، ص۲۴۴).
۱۷۱) حسن روملو، احسن التواریخ، ص۳۴۳.
۱۷۲) همان مأخذ، ص۳۹۵، ۳۹۶.
۱۷۳) همان مأخذ، ص۳۳۴.
۱۷۴) عالم آرای عباسی، ص۱۴۰.
۱۷۵) همان مأخذ، همان ص.

یکی از شهرهای خراسان نیزاز افشارها بودند.[۱۷۶]

۸) ترکمان

در دوران صفوی در تاریخ قبایل ترك نام ترکمان معنای خاصی دارد و ترکمان نزد آنها به ایل آق‌قویونلوها، مخصوصاً دو قبیلهٔ مهمش به نامهای موصللو و پرناك که در خدمت صفویان بودند، اطلاق می‌شد[۱۷۷] و ترکمان در میان قبایل صفوی، نام قبایل موصللو و پرناك بوده است. علت شهرت این قبایل به ترکمان به مناسبت ترکمان بودن آق‌قویونلوها است؛ ولی اطلاق اسم ترکمان به قبایل مذکور بی‌معنا بوده و شاید هم یك عنوان اهدائی باشد، زیرا قبایل دیگر نیز منشاء ترکی داشته وحداقل قسمتی از آنها به این اسم مشهور بودند. به هر حال می‌توان دربارهٔ نام‌گزاری آق‌قویونلو و یا نام مناسب دیگری روی این قبایل تعمق کرد.

دربارهٔ انتساب مادربزرگ و پدرمادر شاه‌اسماعیل به ایل آق‌قویونلو قبلاً تذکر داده‌ایم. شاه اسماعیل نیزبا دختریکی ازبیگ‌های موصللو(به نام تاجلوخانم)ازدواج کرد و ثمرهٔ این ازدواج طهماسب و بهرام میرزا بود. طهماسب نیز با دختریکی از بیگ‌های موصللو به نام‌عیسی‌بیگ ازدواج نمود. مادرسلطان‌محمد و اسماعیل‌میرزا دختر عیسی‌بیگ می‌باشد. اولوس‌های منسوب به ایلات آق‌قویونلو و قراقویونلو پس از تشکیل دولت صفوی به‌خدمت صفویان درآمدند. در سال ۱۵۰۶-۷/۹۱۳ (سال‌نهنگ)درمورد الحاق امیربیگ موصللو حاکم دیاربکر با افرادتحت فرمان خود به خدمت شاه‌اسماعیل و خوشحالی بیش از حد او در این باره، صحبت کرده‌ایم. از امیرخان برادرانی به اسامی ابراهیم و علی‌بیگ و فرزندانی به اسامی معصوم، محمدی و مرجمك می‌شناسیم. از اینها ابراهیم‌سلطان در سال ۱۵۲۷/۹۳۳ والی بغداد و نخود سلطان علی‌بیگ اوغلی (که اسم اصیلش ذوالفقار بود) والی کلهر بود.

---

۱۷۶) همان مأخذ؛ فضلی اصفهانی اسم هفت امیر افشار را ذکرمی‌کند (b ۲۷۵).

۱۷۷) در همان زمان یك قسمت از قبایل موصللو و پرناك در ترکیه سکونت داشتند.

در سال ۱۵۲۸/۹۳۴ نخودسلطان غیر ازعموی خود ابراهیم‌سلطان ومرجمك سلطان، اکثر عموزاده‌های خود را بــه قتل رسانده و بغداد را به دست‌گرفت. شاه‌طهماسب بــه محض شنیدن این خبر از حرکت به سوی خراسان صرف‌نظر نموده بــه سرعت به سوی بغداد حــرکت کرد و بغداد را با وجودگرمای سوزان محاصره نمود، ولی به علت بی‌نتیجه ماندن این محاصره احساس اضطراب و نگرانی کرد و در چنین اوضاع و احوال، نخود سلطان به وسیلهٔ فــرزندان بکتــاش‌بیگ و علی و احمدبیگ از نواده‌های صوفی خلیل‌بیگ که از فرماندهان مشهور اوزون‌حسن بود کشته شد.[۱۷۸] از مرجمك‌سلطان فرزندی به اسم یادگار محمدترخان می‌شناسیم. وی در سال ۹۶۹ ـ/۱۵۶۱ در حالی‌که حکومت ساوه را داشت فوت نمود.[۱۷۹] فرزند او ابوالمعصوم سلطان نیز بـه هنگام مرگ طهماسب در میان امرای پــایتخت قرار داشت.[۱۸۰] در سال ۶۵/۹۷۲ ـ ۱۵۶۴ امیرخــان، فرزند محمدی‌بیگ و پسرعموی یــادگار محمد نیز در میان امرا حضور داشته و در سال ۶۸/۹۷۵ ـ ۱۵۶۷ در سفر گیلان شرکت نمــوده و بــه هنگام مــرگ طهماسب در قصبهٔ خــوار ری سکونت داشت.[۱۸۱] طهماسب درسال ۳۳/۹۳۹ـ۱۵۳۲موسی سلطان ترکمن برادر زن خود را

---

۱۷۸) تذکرهٔ شاه‌طهماسب، ۱۳ ـ ۱۰؛ غفاری، جهان‌آرا، ص۲۸۴، ۲۸۵؛ حسن‌روملو، احسن‌التواریخ، ۲۰۸، ۲۰۹ـ۲۲۳؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷. محاصره در ماه رمضان ۹۳۵/مائیس ۱۵۲۹ شروع شد (فضلی اصفهانی، a ۳۳).

۱۷۹) غفــاری، جهان‌آرا، ص۳۰۷. یــادگار محمدترخان در سال ۱۵۵۸/۹۶۵ در جنگ با ابــای‌ترکمن اسیر گردید: غفاری، جهان‌آرا، ص۳۰۳، ۳۰۴؛ شرف‌خان،شرفنامه، ص۲۰۹، ۲۱۰؛ حسن‌روملو، احسن‌التواریخ، ص۴۰۴؛ فضلی‌اصفهانی، a ۲۲۰.

۱۸۰) اسکندر بیگ تــرکمان، ص۱۴۰؛ فضلی‌اصفهانی (۲۷۵a) اسم ده امیرترکمن راذکر می‌کند.

۱۸۱) در صفحات بعد بــه اسم امیرخان برخورد خــواهیم نمود. ولــی اسم پدر این شخص را به درستی نمی‌دانیم. در زمان شاه‌اسماعیل بیگلربیگی معزول هرات شرف‌خان گلابی‌اوغلی که به علت داماد بودن‌با امیرخان ازنزدیك با این خانواده‌آشنائی داشت می‌نــویسد در قتل عــام مشهور نخودسلطان، از فــرزندان امیرخان تنها یك پسر ده‌ساله اوکه برادر شیری شاه‌طهماسب نیز بــود به نام محمدی‌بیگ جــان سالــم بدر برد روی این حساب، لازم می‌آیدکه امیرخان ثانی فرزند محمــدی باشد. باز به نوشته او، از ابراهیم

به سمت والی تبریز تعیین نمود. وزیر اعظم عثمانی، ابراهیم‌پاشا، از تمایل موسی سلطان برای وارد شدن بـه خدمت عثمانیها آگاهـی یافت. ولی هنگامی که به سوی تبریـز حرکت مـی‌نمود خبر تخلیه شهر از طرف مـوسی‌سلطان و حرکت او را به طرف عراق عجم دریافت کرد.[۱۸۲] چون با نام موسی ازاین به‌بعد برخورد نکرده‌ایم، احتمال وفـات او پس از ایـن تاریخ وجود دارد. در همان سال محمدبیگ اینوق اوغلـی، رئیس ایشیك آقاسیان شاه‌طهماسب بود. در سال ۴۱/۹۴۷ - ۱۵۴۰ بـار دیگر بنام امیری به نام احمد از این قبیله بر می‌خـوریم و احتمال دارد این امیـر و برادرش علی‌بیگ که در سال ۲۹/۹۳۵ - ۱۵۲۸ نخود سلطان را کشتند، نوهٔ صوفی خلیل‌بیگ از امـرای مشهور آق‌قویـونلو باشند. شاه‌طهماسب در سال ۹۳۶/ ۳۰ - ۱۵۲۹ بـه علی‌بیگ که در کشتن نخـودسلطان نقش مهمـی داشت مقام امیری اعطاء کرد.[۱۸۳] در سفرجنگی دوم [سلیمان] قانـونی درسال ۴۹/۹۵۵-۱۵۴۸، علیقلی‌بیگ از امرای ترکمان در رأس یك سپاه دو هزار نفری قرار داشت واین خـود ارزش و شایستگی این امیر را نشان می‌دهد.[۱۸۴] در مورد این که ایـن امیر باعلی‌بیگ سابق الـذکر یکـی هستند هیـچ دلیلـی در دست نـداریم. در این زمان محمدی‌بیگ امیرخـان‌اوغلی مـوصللو در شیروان دارای اقطاع بود و از زنـدگی این بیگ در

← سلطان نیز تنها فرزندی به نام ملك‌قاسم نجات پیدا نمود (ص۱۷۵).پس بدین ترتیب اصل و نسب امیرخان چنین خواهدبود: امیربیگ عمـر بیگ‌اوغلی، مرصللو (که با لقب توقات بـایندر مشهور بود و از امرای حسن‌بیگ آق‌قـویونلو)، فرزندش گلابی بیگ (از امرای دوره یعقـوب‌بیگ)، فرزندش امیرخان (مهردار شاه اسماعیل و للهٔ‌شاه‌طهماسب و بیگلربیگی هرات، فرزندش محمدی‌بیگ وفرزند او نیز امیرخان می‌باشد. فضلی‌اصفهانی نیز در جای دیگر (b ۱۳۵، b ۱۵۵، a ۱۵۶).

۱۸۲) غفـاری، جهان‌آرا، ص۲۸۷؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۲۲۷. ابراهیم پاشا ایـن خبر را از وزیر موسی‌سلطان خواجـه شاهقلی و از مولانـا احمدی طبسی که معلم کوچکی طهماسب بـود دریـافت نموده بود. آنها بدون اطلاع موسی‌سلطان، عزیمت ابراهیم‌پاشا را به تبریز تشویق نمودند. فضلی‌اصفهانی (a ۷۶).

۱۸۳) شرف‌خان، ص۱۷۷: طهماسب در جای دیگر به علی‌بیگ لقب ذوالفقار قوش داده بود. راجع به احمدبیگ در همان زمان، به حسن روملو مراجعه‌کنید (ص۲۲۹).

۱۸۴) تذکرهٔ شاه‌طهماسب، ص۵۳.

سال ۱۵۵۳/۹۶۰ اطلاع داریم.[۱۸۵] از همین قبیله در سال ۶۸/۹۷۵ - ۱۵۶۷ حیدربیگ، والی ساوه بود.[۱۸۶] در موقع مرگ طهماسب از این قبیله پنج امیر صاحب شغل در دستگاه حکومت شرکت داشتند که عبارتند از: امیرخان محمدی‌بیگ اوغلی موصللو، شاهقلی‌خان پرناك (در اصفهان)، سلیمان‌خلیفه سهراب خلیفه‌اوغلی (والی تون و طبس در خراسان)، حیدرسلطان (جابوق ترخان‌اوغلی؟) والی قم و یادگار ابوالمعصوم‌سلطان[۱۸۷]

ب: قبایل کوچك

۱) ورساق

در رأس و رساق‌ها تا سال ۵۵/۹۶۲ - ۱۵۵۴، مصطفی‌بیگ قرار داشت؛ و شجاع‌بیگ، فرزند مصطفی‌بیگ در سال ۶۵/۹۷۲ - ۱۵۶۴ در خراسان صاحب اقطاع بود. علاوه بر آن، در میان قورچیان ورساق‌ها نیزانجام وظیفه می‌کردند.[۱۸۸]

۲) چپنی

از چپنی‌ها سلیمان‌بیگ درسال ۴۸/۹۵۴ - ۱۵۴۷ در شیروان دارای اقطاع بود. درهمان سال شرکت قورچی‌های چپنی را در سفرهای‌جنگی می‌بینیم. در سال

---

۱۸۵) تذکرهٔ شاه‌طهماسب، ص۷۲،۷۳؛ غفاری، جهان‌آرا، ص۲۸۳، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۷؛ حسن‌روملو، احسن‌التواریخ، ص۳۲۰،۳۲۱،۳۶۰،۳۷۳.

۱۸۶) حسن‌روملو، ص۴۲۴،۴۳۷، ۴۳۸: در سال ۱۵۵۶/۹۴۲ - ۱۵۵۳ سفره‌چی باشی طهماسب امیر بیگ از قبیلهٔ ترکمان بود. شرف‌خان، ص۱۸۶. صادقی نیز در ص۳۲ از شخصی به نام محمدامین سلطان که اشعار ترکی و فارسی سروده است ذکر می‌کند که می‌تواند همین امیر باشد. محمدامین سلطان ازخویشاوندان اسماعیل‌میرزا بود.

۱۸۷) اسکندر بیگ، ص۱۲۹،۱۴۰.

۱۸۸) حسن‌روملو، ص۳۸۶،۳۸۷،۴۳۱،۴۶۶.

۱۵۴۸ - ۴۹/۹۵۵ شاه‌علی‌سلطان‌چپنی، والـی وان، با تسلیم قلعه به «قانونی» شاه طهماسب را دچاراندوه بزرگی کردکه به‌این موضوع قبلاً نیزاشاره کردیم. در سال ۹۶۳ از این قبیله محمدبیگ مصدرکار است و به هنگام مرگ طهماسب از چپنی‌ها محمـد خلیفه، و محمد سلطان جلال‌اوغلـی دو نفـر سلطان در تابعیت زیاداوغلی در قراباغ بودند.[۱۸۹]

۳) عربگیرلو

از ایـن قبیله محمدآقا در سال ۳۴/۹۴۰ - ۱۵۳۳ اوجی باشی طهماسب بود. از این قبیله، مهلهل (Mühelhil) بهادر به سال ۳۶/۹۴۲ - ۱۵۳۵ در حمله‌ای که در حـوالی وان صورت‌گرفت دیـده می‌شود. طایفهٔ عرب‌گیرلو در زمان شاه‌عباس در شاملوها مستحیل شدند.[۱۹۰]

۴) تورغودلو

شرکت حسن (حسین) سلطان تورغود (دورغوت) اوغلی از این قبیله را در جنگ سال ۲۹/۹۳۵ - ۱۵۲۸ با جغتای‌ها، قبلاً ذکر کردیم.

بـاز شرکت قـاسم‌بیگ ازاین خاندان مشهور را در جنگ ابای ترکمان در سال ۱۵۵۸/۹۶۵ می‌دانیم و پناهندگی پیر حسین بیگ را به اتفاق شاهزاده با یزید به ایران و آزادی او را پس از تسلیم بایزید به ایلچیان عثمانی قبلاً ذکر کرده‌ایم و غیراز آن به نوشته دیگری درباره تورغودها برخورد نمی‌کنیم.

۵) بزچلو

در زمان طهماسب راجع به این قبیله به مطلبی برخورد نکردیم.

۱۸۹) حسن روملـو، ص۳۱۶، ۳۲۰، ۳۳۰، ۳۳۹، ۳۹۳؛ اسکنـدر بیگ، ص۱۴۱؛ در متن به طور اشتباه«چکنی» نوشته شده است. اسم دونمز، نیز به شکل دونمز می‌باشد.

۱۹۰) تذکرهٔشاه طهماسب، ص۴۵؛ غفاری، جهان‌آرا، ص۲۸۹؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۲۹۶.

۶) اجیرلو

دربارهٔ این قبیله اطلاعاتی در دست نداریم، تنها موسی سلطان که نامش در میان‌امرای شاملو ذکر می‌شود ممکن است منتسب به این قبیله باشد.

۷) خنسلو

یکی ازامرای شناخته شده این قبیله قایتمیش‌بیگ می‌باشد که به سال ۹۵۴/ ۱۵۴۷ باسنجق بیگی پاسین عثمانی‌ها جنگ کرد. به هنگام مرگ طهماسب، از این قبیله حسین‌خان وجود داشت که اسمش در میان امرای معتبر آن دوره ذکر می‌شود.[۱۹۱]

۸) سعدلو

در اصل سعدلوها جزو یکی از قبایل بزرگ قراقویونلو هستند که از مدتها قبل مسکنشان در حوالی نخجوان و جنوب ایروان در محل سعد (چخورسعد)بوده است. اساساً اسم چخور سعد نیز می‌تواند با اسم بیگ این قبیله رابطه داشته باشد. پس از اضمحلال قراقویونلوها، قبیلهٔ سعدلو نیز مانند قبایل قراقویونلو به خدمت آق‌قریونلوها درآمدند و بعدها جزء قبایل صفوی شدند. در آن زمان نیز مسکن این قبیله مانند سابق چخور سعد بوده است. در سال ۹۵۴ در رأس سعدلوها الوندخان و درسال ۹۵۹/۱۵۵۲ الغ‌خان‌بیگ قرار داشت.[۱۹۲]

۹) الپائوت ـ الپاوت

الپائوت‌ها نیز یکی از قبایل قراقویونلوها بوده و امرای بزرگی از میان‌آنها

---

۱۹۱) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۳۲۳؛ اسکندر بیگ، ص۱۴۱.

۱۹۲) تذکرهٔ شاه طهماسب، ص۷۲؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص۳۲۳، ۳۵۷؛ فضلی اصفهانی، a ۱۵۸، a ۱۵۹.

برخاسته‌اند. این قبیله نیز در زمان صفویان در حوالی چخور سعد مسکن داشت. در سال‌های ۹۸۴ - ۹۷۵/۱۵۷۶ - ۱۵۶۷ آلپاوت‌ها در زیر فرمان ابراهیم‌بیگ (و یا خلیفه) اداره می‌شدند.[۱۹۳]

۱۰) بیات

این قبیله هرچند جزو ایلات پرجمعیت بوده است، ولی هیچ موقع نتوانست جزو ایلات درجه اول دستگاه صفوی درآید. قسمت پرجمعیت این قبیله در کزاز (Kezzaz) جنوب شرق همدان و منطقهٔ [کره رود]، زندگی می‌کردند و دارای ده هزار چادر بودند. در زمان طهماسب بیات‌ها به وسیله امیرشاه‌بیگ و سیف‌بیگ و حاجی‌اویس‌بیگ و علی‌سلطان اداره می‌شدند. برای جداکردن این قسمت از بیات‌ها از سایر شاخه‌ها، به‌آنها اوزبیات (بیات‌مطلق) و یاآق بیات می‌گفتند. در همین زمان یك شاخه‌ای از بیات‌ها در حوالی گنجه سکونت داشتند.[۱۹۴]

۱۱) قرامانلو

این قبیله دراوایل قرن ۱۵ در حوالی گنجه وبردع مسکن داشتند. قرامانلوها ابتدا تابع قراقویونلوهابودند وبعدبه‌آق‌قویونلوهاگرویدند ولی نسبت به‌سایرقبایل زندگی خود مختاری داشتند؛ اما از نظر سیاسی رفته‌رفته موقعیت خود را ازدست دادند. درتشکیل دولت صفوی حضور بایرام‌بیگ قرامانلو را می‌بینیم؛ ولی بایرام‌بیگ هنگام حرکت خود از ارزنجان، رئیس قبیله خود نبوده بلکه فرمانده سپاهیان ذوالقدرها بوده است. در زمان شاه طهماسب بندرت به اسم قرامان‌ها

---

۱۹۳) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۴۳۷، ۴۴۱؛ اسکندر بیگ، ص۱۴۱. اسم این قبیله بعضی مواقع به شکل (القاوت) نیز نوشته شده است.

۱۹۴) اوغوزها، ص۲۳۴، ۲۳۵؛ محتملاً در رأس اینها حاجی اویس‌سلطان قرار داشت (اسکندر بیگ، ص۱۴۱).

برخورد می‌کنیم و تمام این مسائل می‌رسانـدکه قبیلهٔ قراملو در میان قبایل درجهٔ دوم نیـز مقام مهمی نداشته است. در سال ۴۹/۹۵۵ ـ ۱۵۴۸ در رأس قرامـانلوها ابراهیم خلیفه و حسام‌بیگ بایرام‌خان اوغلی دیده می‌شوند. از اینها ابراهیم خلیفه در جنگ بـاگرجیها به قتل رسید و حسام‌بیگ نیز تا سال ۱۵۷۷/۹۸۵ زنده بود و در همین سال به علت کشتن یك فقیر اعدام شد.[۱۹۵]

۱۲) بایبورت‌لو

به هنگام مـرگ طهماسب، قراخان بایبورتلو فرزند قراجـه‌الیاس ـ که در تشکیل دولـت صفـوی نقش داشته و والـی شوره‌گل بـوده استـ وجود داشت. قـراخان‌بیگ سال ۱۵۷۸/۹۸۵ ـ ۱۵۷۷ مـوفـق شد نیروی منتسب به بیگلربیگی ارزروم را مغلوب نماید.[۱۹۶]

۱۳) بهارلو

جزو قبایل قراقـویونلوهـا بوده است. در موقع مـرگ طهماسب در رأس بهارلوها، خان ولی‌بیگ دیده می‌شد. این بیگ بهارلو از طرفداران اسماعیل میرزا بوده است.[۱۹۷]

۱۴) اسپیرلو

در ایـن دوره از اسپیرلـوها، تنها علیقلی‌بیگ را مـی‌شناسیم. بطوری که می‌دانیم اسپیراسم یکی ازبخشهای تابع ارزروم است. درتشکیل دولت صفوی‌غیر از امرای ترکمن بعضی‌ازامرای کرد وجغتای نیز شرکت داشتندکه تعدادشان بسیار

۱۹۵) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۴۳۴، ۴۴۰، ۴۹۴.
۱۹۶) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۵۰۴، ۵۰۵؛ اسکندربیگ، ص۱۴۱.
۱۹۷) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۴۶۶.

اندك بود و اکثر آنها جزو امرای محلی بوده ودر حیات سیاسی دولت نقشی برعهده نداشتند. به‌نوشتهٔ اسکندر بیگ ترکمان[۱۹۸]، یکی از آنها شرف‌بیگ از خاندان قدیمی امرای بدلیس (مورخ و حاکم آینده بدلیس) بود که به‌هنگام مرگ طهماسب در گیلان صاحب اقطاع بود. خلیل سلطان سیاه منصور (والی نحاس سیورلق) چکنی واوغلان بوداقی (والی خبوشان خراسان) و قلیچ خلیفه پازوکی ـ که در چخور سعد اقطاع داشت ـ و تیمورخان (حاکم اردلان) امرای مهم کرد این‌دوره را تشکیل می‌دادند.[۱۹۹]

در میان امرای کرد نیز مرتباً به اسامی ترك برخورد می کنیم.

قبیلهٔ گرایلو [گرایلی] منتسب به ایل جغتای ساکن خراسان نیز درخدمت دولت صفوی بودند. به هنگام مرگ طهماسب، میرزاعلی خلیفه در رأس گرایلوها قرارداشت.

بعد از معاهدهٔ صلح آماسیه، مناسبات ترکان قزلباش آناطولی با ایران مانند سابق با قدرت تمام ادامه داشت و همان طور که از اشعار پیر سلطان ابدال معلوم می‌شود، ترکان قزلباش آناطولی به حضور شاهان خود آمده و در آرزوی فتح آناطولی به وسیله آنها بودند. شاهان و امراء و تمام قزلباشان ایران از کثرت نفوذ و قدرت معنوی هم مسلکان خود در آناطولی به خوبی آگاه بودند. به طور مثال: معصوم بیگ صفوی شیخاوند (یعنی منتسب به خاندان صفوی)، در سال ۹۷۶/ ۶۹ ـ ۱۵۶۸ از مقام دیوان بیگی و وزیری استعفا داده به اتفاق نزدیکان و بعضی اشخاص دیگر برای رفتن به حج به شام آمد. به سلطان‌سلیم، امپراطور عثمانی، خبر دادند که هدف اصلی معصوم‌بیگ رفتن به‌حج نبوده و بلکه تشویق قزلباشان آناطولی به شورش و ایجاد فساد می‌باشد. بدین سبب به درویش پاشا بیگلربیگی شام دستور داده شد که معصوم‌بیگ و اطرافیانش را به ترتیبی از میان بردارد. درویش پاشا نیز افراد زیردست خود را با پوشاندن لباسهای [اعراب] بدوی اعزام کرد و معصوم‌بیگ و همراهانش را به قتل رسانید. طهماسب با آگاهی از اصل واقعه، به خاطر حفظ

---

۱۹۸) اسکندر بیگ، ص ۱۴۱.

۱۹۹) همان مأخذ، همان ص.

۲۰۰) اسکندر بیگ، ص ۱۴۱.

معاهـده صلح، به صورت ظاهر قتل معصوم‌بیگ و اطرافیـانش را به وسیلهٔ اعراب بدوی پـذیرفت.[۲۰۱] این موضوع نگرانی شدید امپراطوری عثمانی را از قزلباشان آناطولی تـابع خـود به خوبی روشن می‌کند وگرنه اجرای چنیـن کاری از طرف معصوم‌بیگ قابل‌قبول نبوده است.

به طوری که قبلاً اشاره شد و بعداً نیز به شرح آن خواهیم پرداخت، اسماعیل میرزا پسر طهماسب از سال ۵۷/۹۶۴ - ۱۵۵۶ درقهقهه زندانی بود واز سوی‌دیگر، خزانه‌ای که طهماسب از سالها قبـل از روی علاقه و عشق‌گردآورده بـود در آنجا نگهداری می‌شد؛ و محافـظ قلعه نیز حبیب‌بیگ از استاجلوها بوده است. در سال ۱۵۷۲/۹۸۹ - ۱۵۷۱ یـك شمش طلا ویك شمش نقـره از این خـزانه به سرقت رفت وگفته شد که آنها را اسماعیل‌گرفته و به میان صوفیانی که از آنـاطولی بـرای زیارت اوآمده و درکنار قلعه انتظار می‌کشیدنـد انداخته است. هـدف اسماعیـل‌میرزا از این‌کار تبلیغ طرفداران و ازدیـاد نفوذ خود در میان آنها بوده است و این کار اسماعیل می‌تواند درخـواست کمـك از قـزلباشان آناطولـی و یا لااقل امید بستن به آنها تلقی شود. بـه طوری که بعداً خواهدآمد، ظهور اسماعیل‌های دروغین پس از مرگ اسماعیل، و حمایت مردم آناطولی از آنها عشق و علاقه قزلباشان این نواحی به اسماعیل را به خـوبی روشن می‌کند. در سال ۱۵۸۰/۹۸۸ بـرای اولین بار درایران‌در کوه گیلویه شخصی با ادعای‌اسماعیل بودن‌برخاست و با جمع‌آوری لرهای ساده‌لوح به دور خود، اعلام‌کرد آنـاطولـی را به‌کمك طرفداران خود فتح خواهدکرد.[۲۰۲] در اوایل سلطنت شاه‌عباس، بکتاش‌خان افشارکه والی‌گری کرمان و یزد را نیز در اختیـار داشت، نسبت بـه شاه نافرمانی نمود و با افراد تحت فرمان خود سرکشی آغاز کرد. وی مـردی مغرور و متکبر بود و به هر مناسبتی فتح آناطولـی را متذکر می‌شد و به همین علت نـام یکی از فرزندان خود را نیز سلیم

---

۲۰۱) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۴۴۳؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص۲۳۹، ۲۴۰.

۲۰۲) به صفحهٔ ۱۳۲ نگاه کنید.

گذاشته بود.[۲۰۳] ایـن نمونه‌هـا نشان می‌دهد که از شاه گرفته تا فردعادی، چه اندازه نسبت به سرنوشت هم‌کیشان قزلباش خود در آناطولی اهمیت می‌دادند.

---

۲۰۳) به صفحهٔ ۱۸۹ نگاه کنید.

بخش سوم

دوران شاه اسماعیل دوم
و
سلطان محمد خدابنده

(۹۹۵-۹۸۴ه.ق/۱۵۸۷-۱۵۷۶م.)

مسئلهٔ اختلاف بر سر جانشینی طهماسب تقریباً دوسال قبل از مرگش، یعنی هنگامی که به علت بیماری بستری بود، بین امرا آغاز گردید. امرای استاجلو که تکیه‌گاه اصلی دولت در این دوره بودند و در رأس آنها حسین‌بیگ فرزند حسن بیگ یوزباشی، مرادخان سفره‌چی‌نوه‌منتش سلطان، پیری‌بیگ اوقجو قوروچو (از اوبهٔ قوچلو)، امیرآخور باشی محمدبیگ قویونچی اوغلی؟، الله‌قلی سلطان ایجك اوغلی خواستار سلطنت حیدر بودند. صدرالدین‌خان معصوم‌بیگ اوغلی (که طهماسب، پدرش معصوم بیگ را «عمواوغلی» خطاب می‌کرد)، علی خان گرجی و زال بیگ نیز در کنار استاجلوها بودند. دستهٔ اخیر از طرف مادر با حیدر خویشاوندی داشتند. از منسوبین خاندان، مصطفی برادر حیدر و از فرزندان بهرام میرزا (برادر طهماسب)، ابراهیم میرزا نیز در مسیر خواست استاجلوها بودند. درمقابل آنها حسین‌قلی خلیفهٔ الخلفای روملو و اصلان افشار (از اوبهٔ ارشلو) و حیدر سلطان چابوق ترکمان (ازاوبهٔ موصللو) به دیدگاههای طهماسب احترام گذاشته؛ ودخترطهماسب، پری‌خان [خانم]- که مورد علاقه زیاد پدرش بود - وداثی او شمخال‌سلطان چرکس نیز در انتظار پیروزی اسماعیل میرزا بودند.

بعضی از این افراد در عین طرفداری از اسماعیل راضی به سلطنت او نبودند و به خود لقب «شاهی سیون»[2] داده، طرفداران حیدر را نمك‌نشناس، ظالم و دو رو

---

۱) اسکندر بیگ ترکمان، ص ۱۲۱.

۲) بر اساس اطلاعاتی که تا به امروز در دست داریم، این تعبیر برای اولین بار در این تاریخ به‌کار رفته است (اسکندر بیگ، ص ۱۱۹، ۱۲۰).

لقب[۳] داده بودند.[۴] شاه طهماسب پس از بهبودی و آگاهی یافتن بر اختلاف موجود در دستگاه حکومت نظرخود راآشکار نساخت، چون برملا ساختن این‌امر را به مصلحت نمی‌دانست؛ و به این ترتیب حیدر را از کنار خود دور نساخت و اسماعیل میرزا را هم که از سال ۹۶۴ در زندان بودآزاد نکرد. به محض فوت طهماسب در پانزده صفر ۱۴/۹۸۴ مائیس ۱۵۷۶،[۵] نزاع بین طرفین آغاز گردید و این مجادله با پیروزی طرفداران اسماعیل پایان پذیرفت. غیر از استاجلوها سایر قبایل نیز به طرفداری از اسماعیل‌میرزا برخاستند واین‌کارتنها به حمایت از اسماعیل که بر خلاف حیدر مردی بسیار جسور و جنگجو و سالهای طولانی (نوزده سال و شش ماه وبیست یکروز) در قلعهٔ قهقهه زندانی بود مربوط نمی‌شد؛ بلکه شکستن قدرت ایل استاجلو نیز از عوامل اساسی محسوب می‌گردید. به هرحال شکست استاجلوها در این محاربه از اشتباهات خودآنها ناشی شده.

مورخین صفوی علت محکومیت اسماعیل میرزا را،که از نظر سنی دومین فرزند ولی از نظر لیاقت و شایستگی به مراتب برتر ازحیدرمیرزا بود، به‌درستی بر ما روشن نساخته‌اند.[۶] از میان این مورخین تنها اسکندر بیگ ترکمان با اطلاعات دقیق و با ارزش خود در این زمینه علت محکومیت اسماعیل را به خاطر سالم نگهداشتن دولت ذکر می‌کند.[۷] در اینجا می‌توان گفت که طهماسب‌از قابلیت و شایستگی فرزند خودآگاهی داشت و همچنین می‌ترسید که اسماعیل با تبانی با قزلباشان ـ که محبوبیت خاصی بین آنها داشت ـ تاج‌وتخت را از دست پدر بگیرد؛

۳) اسکندر بیگ ترکمان، ص۱۱۹.

۴) همان مأخذ، ص۱۲۱ ـ ۱۱۸.

۵) اگر حوادث را از نزدیك مورد بررسی قرار دهیم، در مورد مرگ طهماسب کوچکترین شبهه‌ای وجود ندارد. بدین سبب نوشته B. Kütükoglu در مورد مسموم کردن طهماسب (دایرةالمعارف اسلامی، جزوه ۱۱۸، ص ۶۴۶) به هیچ وجه قابل قبول نمی‌تواند باشد.

۶) دربارهٔ گفتار سفیر ونیز در مورد زندانی شدن اسماعیل، نگاه‌کنید به‌کتاب:
A. Narrative of Itaian Travels in Persia ,S 114.

۷) عالم‌آرای عباسی، ص ۱۲۲.

[و بـه این دلیل] او را زنـدانی ساخته بود. مسئله زندانی شدن اسماعیل میرزا در قلعهٔ قهقهه در منطقهٔ قراچه‌داغ (در شمالشرقی تبریز)، در داستانهای زمان صفویان و همچنیـن در داستانهایی کـه بعدها از ایران به ترکیه رفته دیده می‌شود. او پس از آزادی از قلعهٔ قهقهه به اتفاق طرفدارانش ضمن شرکت در مهمانی‌هایی که به وسیلهٔ دوستدارانش در مسیر راه ترتیب‌یافته بود وارد قزوین، مرکز دولت گردید (ربیع‌الاول ۹۸۴/حزیران ۱۵۷۶). در روزهـای اول سلطنت خود، با طرفداران برادرش حیدر با مهربانی و شفقت معامله‌کرد ولـی طولی نکشیدکه چهرهٔ حقیقی خـود را آشکار ساخت. او برای ایجاد محیط آرام و از بین‌بردن نگرانی‌های خویش دستور کشتن بسیاری از اعضای خاندان سلطنت را صادر کرد، که جلادی اکثراین کشتارها به دست چرکس‌های چشم آبی شمخال [بیگ] انجام‌گرفت.[۸]

اسماعیل میـرزا حسینقلی خلیفةالخلفای روملو راکه در به سلطنت رسیدن او نقش مهمی داشت، پس از میل کشیدن به چشمها مجبور به‌اقامت در مشهد ساخت. این عمل اسماعیل‌میرزا، تنها به‌خاطر رهایی ازدین سنگینی نبودکه به‌حسینقلی روملو به خاطر کمك بـه سلطنتش داشت، بلکه به علت اتکاء [خلیفةالخلفا] به ده‌هزار خلیفه موجود درقزوین و بروز بعضی لغزش‌هـای وی در انجام‌کار بوده است. بعد از این بدبختی خلیفةالخلفا، سایرامرای روملو که درر أسشان ولی‌بوداق ــ که یك‌ترك درست کار بود ــ قرارداشت از نظر شاه اسماعیل دوم نیافتادند[۹] و طوری زمینه‌سازی‌گردیدکه امراء و افراد متعصب و دوستداران شاه در این قبیله، افراد مخالف شاه و یا اقوام و خویشان وهم قبیله‌ای‌های خود راکه مورد بی‌مهری شاه قرارگرفته بودند بی‌رحمانه قتل‌عـام مـی‌کردند. طبیعی است کـه در ایـن کشتارهـا، به بهانهٔ مخالفت با شاه، دشمنی‌های دیرینهٔ قبیله‌ای نیز به‌میان‌کشیده می‌شد. پس‌از به‌سلطنت رسیدن اسماعیل

---

۸) «... چـراکسه ازرق چشم‌کریه منظر را فرستاد و کشیك خانه میرزا را نگاه داشته محافظت نمایند» (اسکندر بیگ، ص ۲۰۸)

۹) اسکندر بیگ، ص۲۰۴؛ شرف‌خـان، شرفنامه (صفحه ۲۴۹): خلیفةالخلفا و شمخال چـرکس در نظـر داشتند یکی از فرزندان طهماسب راکه مادرش چرکسی بود به تخت نشانند، ولی به علت موفقیت اسماعیل میرزا مجبور به اطاعت از اوگردیدند.

میرزا بدبختی اصلی استاجلوها آغاز شد. اسماعیل هنوز در راه بود که سولاق حسین و اردوغدی خلیفه از تکلوها، محل زندگی خود گیلان را رها کرده و برای گرفتن انتقام از استاجلوها که آنها را عامل تمام بدبختی‌های خود در زمان شاه طهماسب می‌دانستند به طرف قزوین، مرکز حکومت، حرکت کردند.

هریك از این امرای تکلو در حالی که حدود یکهزار و پانصد نفر از افراد قبیله را به همراه داشتند، در قزوین فرزندان اللهقلی سلطان و حتی علی‌خان‌بیگ، فرزند پیره محمدخان راکه به‌طرفداری از اسماعیل شناخته شده‌بود، وبسیاری دیگر از استاجلوها را به قتل رسانده و خانه‌های ایشان را به طرز وحشتناکی ویران و اموالشان را به یغما بردند.[۱۰] امیرخان ترکمان که ساکن خوار بود، پیری‌بیگ استاجلو (ازاوبه قوچلو) ازطرفداران حیدر راکه در املاك خود در ورامین زندگی می‌کرد به قتل‌رساند.[۱۱]

اسماعیل پس از ورود به قزوین و به دست گرفتن قدرت، حسین‌بیگ یوزباشی را که در رأس طرفداران حیدر قرار داشت موقتاً زندانی نمود ولی سایر برادرانش، فتح‌اله‌بیگ، شاهقلی‌بیك، نظرعلی‌بیك و شاهوردی بیگ را به وسیلهٔ مرادخان (ازاوبه‌کنگرلوی همان قبیله) به قتل رساند.[۱۲] همچنین برادران توقماق‌-خان، ساری لاچین و اللهقلی بیگ را، که خود درزمان شاه طهماسب به عنوان ایلچی به استانبول رفته و هنوز برنگشته بود، به وسیلهٔ پسرعمویشان ابوتراب میرزا، ایغوت میرزا (اوغلی؟) به همان سرنوشت دچار شدند.[۱۳] این قتل‌ها باکشتن شاهقلی سلطان یگن اوغلی والی هرات‌ادامه یافت. شاهقلی سلطان یك ترك عاقل و بافکر،[۱۴] و امیری مطیع و وفادار به دولت مرکزی بود. بامشاهده مسامحه و بی‌اعتنائی‌مرکز نسبت به قتل‌عام استاجلوها، حسین سلطان افشار والی فراه نیز شاهقلی سلطان را به

---

۱۰) اسکندربیگ، ص ۱۹۷،۱۹۸.

۱۱) همان مأخذ، ص۱۹۸.

۱۲) همان مأخذ، ص۲۰۱.

۱۳) همان مأخذ، ص۲۰۱.[شماره صفحهٔ مرجع مؤلف ۲۰۳ است وابوتراب «بیگ» است، نه «میرزا»].

۱۴) «... شاه‌قلی سلطان که مردترك صلاح‌اندیش عاقل بود» (همان مأخذ، ص۲۰۴).

قتل رسانده خانه‌اش را به‌باد غارت داد. استاجلوهائی که دراین هنگام هرات را ترک کردند تعدادی نزد ابراهیم‌سلطان شاه‌قلی‌سلطان اوغلی والی‌سرخس رفتند وتعدادی دیگرراهی قزوین شدند.[۱۵] استاجلوها نسبت به‌کشتار دسته‌جمعی‌خود مقاومتی نشان نداده و تسلیم سرنوشت شدند. شاه اسماعیل نوهٔ دورمیش‌خان شاملو، میرزا علی بیگ حسین‌بیگ اوغلی را به هرات فرستاد و در مورد قتل شاهقلی سلطان نیز با بی‌اعتنائی برخوردکرد. این حرکت شاه اسماعیل، امرای استاجلوی مقیم مرکز را در نگرانی عمیقی فرو برد. دراین هنگام توقماق‌خان که با سمت ایلچی به استانبول رفته بود، در مراجعت خود تصاحب املاکش را در چخور سعد به وسیله ابوتراب میرزا ـ که در عین پسرعمو بودن، قاتل برادرانش نیز محسوب می‌شد ـ مشاهده کرد. با شاهقلی سلطان‌قارنجه اوغلی‌نیز که از تفلیس برای اثبات صداقت و عرض تبریك‌آمده بود، به همان نحو رفتار شد. در این موقع استاجلوها برای نجات‌خود لباس صوفیان را پوشیده و دسته جمعی در مقابل سرای پادشاه متحصن شدند.پیری محمدخان نیزکه در دستگاه اسماعیل صاحب مقامی بود به علت تعصب و همبستگی قبیله‌ای و موثرافتادن این حرکت در پیش اسماعیل به متحصنین پیوست، ولی این عمل‌آنها نیز فایده نداشت. امرای استاجلو که عهدکرده‌بودند تا عفو کامل‌خود دست ازتحصن بـر ندارنـد، سایبانهایی برپاکرده و در ظـروف طلا مشغول پذیرائی از یکدیگر شدند که زندگی‌شان شکل مضحکی به خودگرفته بود. در این زمان به امر شاه، مردم به‌آنها هجوم برده وپس از غارت اموال،آنها را مجبور به فرارکردند.[۱۶] اسماعیل استاجلوها را، پس از قتل یکی از برادرانش موسوم به مصطفی سلطان به دست‌خود، عفو نمود و حتی خـودش داماد پیره‌محمدخان‌گردید. ابراهیم سلطان و مرشدقلی سلطان، پسران شاهقلی سلطان یکن والی قدیمی هرات نیز به‌سمت والی قزوین وسیستان تعیین‌شدند.توقماق‌خان نیز پس‌ازگرفتن سمت‌قبلی‌خود، والی‌گری چخور سعد، به اتفاق وزیر برای انجام‌کارهای مرکزنیز نامزدگردید.[۱۷] بدین ترتیب

۱۵) همان مأخذ.

۱۶) اسکندر بیگ، عالم آرای عباسی، ص۲۰۴،۲۰۵.

۱۷) اسکندر بیگ، عالم آرای عباسی، ص۲۰۶.

استاجلوها با استفاده از تجربه‌گذشته، با خونسردی سرنوشت جدید خود را قبول کرده و از بدبختی بزرگی که دامنگیر آنها شده بود نجات یافته و شروع به بالا بردن اعتبار خود نمودند.

اسماعیل میرزا اعتبار وموقعیت تکلوها را مانند سابق به‌آنها اعاده کرد، ولی از تعدادآنها نسبت به سابق در دستگاه حکومت بسیارکاسته‌شد. اسماعیل والی‌گری منطقهٔ‌آباد و پرمحصول ری را به پسرخالهٔ خود مسیب‌خان شرف‌الدین اوغلی سپرد وازتکلوها به‌سولاق‌حسین و اردوغدی‌خلیفه نیز اقطاع مناسبی اعطاءنمود. اردوغدی خلیفه به اتفاق مسیب‌خان در میان امرای مرکز جای‌گرفتند، ولی بعداً به علت پاکدلی و سادگی به‌غضب اسماعیل دچارگردیدکه بعداً بدان اشاره خواهیم نمود. در زمان اسماعیل دوم ترکمان‌ها نیز جزو قبایل مهم‌آن‌دوره به شمارمی‌رفتند و دلیل افزایش اعتبارشان حمایت‌آنها از اسماعیل بوده است. این حمایت طبیعی بود زیرا همانطورکه قبلاً نیزذکرکردیم مادراسماعیل میرزا دختر عیسی‌بیگ ترکمان (ازاوبهٔ موصللو) بوده است.[18]

قسمت‌اعظم قبایل ترکمان در این زمان در عراق عجم مخصوصاً در اطراف شهرهای قم و ساوه زندگی می‌کردند. امیر بزرگ و ریش سفیدآنها امیرخان موصللو بودکه دررأس امرای مرکزی قرارداشت. از دیگرامرای زمان شاه‌اسماعیل دوم، مرتضی قلی‌خان (ازاوبهٔ پرناك) به سمت والی شهر مشهدکه یکی از مناطق بسیارآباد و پرمحصول و در عین حال از شهرهای مقدس شیعیان بود تعیین شده بود. از امرای بزرگ افشار، خلیل‌خان نیز در عین حال‌که والی کوه گیلویه بود، درمیان امرای مرکز نیزجای داشت. از ذوالقدرها نیز ولی‌خان قلخانچی‌اوغلی جزو مورد اعتمادترین امرای اسماعیل دوم بود واسماعیل او را به سمت آتابیگی فرزند

---

۱۸) اسکندر بیگ، در صفحهٔ ۱۳۲ به طور اشتباه در جائی مادر اسماعیل را دختر موسی سلطان ذکر می‌کندکه B. Kütükoglu این اشتباه را تکرار می‌کند (عنوان طهماسب، ص۶۴۶). به طوریکه قبلاً ذکرکردیم، موسی‌سلطان برادرزن طهماسب و دائی اسماعیل بوده است؛ این موضوع در منابع ما نیز ذکر می‌شود (به عنوان مثال نگاه کنید به T — Gokbilgin، همان مقاله، ص۴۶۳: سند I؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص۲۵۲).

تازه تولد یافته خود شاه شجاع تعیین نمود.

همان طور که گفتیم، اسماعیل دوم با اعتباردادن دوباره به‌استاجلوها و شاملوها میان چهار قبیله موازنه برقرار نمود: ترکمن‌ها با تکلوها و استاجلوها با شاملوها متحد شده بودند. تنها خصوصیتی که می‌توان به شاه اسماعیل دوم نسبت داد، روش اعتدالی او در تشیع و مسامحه در عقاید سنی‌گری بود. اسماعیل‌خواهان هر دو مذهب در یك جا بود. لعنت‌کردن حضرت عاشیه را درست نمی‌دانست و این موضوع راگاهی به طور مخفی به شرکت‌کنندگان در مجالس خود می‌گفت. در یکی از این مجالس نظر بلغار خلیفه را (وی بدون شك از اهالی آناطولی بود)، که مقام خلیفةالخلفائی داشت[19]، در مورد لعن به حضرت عایشه سؤال کرد. او در جواب گفت: «کفرگفتن حرام است، اما لعنت‌کردن حواله‌دادن این‌موضوع به خدا است و هیچ مانعی در این مورد وجود ندارد». اسماعیل از او پرسید: شما ترك ساده‌لوحی هستی، چه کسی این موضوع را به شما آموخته است؟ وی پاسخ داد: «در زمان مرحوم شاه طهماسب از علما شنیدم». ولی شاه اسماعیل دوم که این پاسخ را درست نمی‌دانست او را از مقام خود عزل کرد [و بلغار خلیفه] باکتکی که از قورچی‌ها خورد مجبور گردید سه ماه‌بستری گردد.[20] مقام او به دده‌خلیفه از استاجلوها

---

۱۹) ما نمی‌توانیم به طور قطعی انتساب بلغار خلیفه را به قبایل ساکن در کوههای بلغار مناطق ارغلی و مرسین ادعاکنیم زیرا از قرن ۱۶ مخصوصاً در میان قبایل ساکن آناطولی‌ما به‌افراد بسیاری با نام بلغار برخورد می‌کنیم. براساس نتایج تحقیقات امروزی ما، طایفهٔ بلغارساکن کوههای‌توروس کلمهٔ بلغاررا از اسم ریش‌سفید خود به‌نام بلغارگرفته است. در نیمهٔ دوم قرن‌شانزدهم اولاد بلغار بیگ هنوز در این مناطق زندگی می‌کرده‌اند.

۲۰) «روزی اسماعیل میرزا به بلغار خلیفه‌که به منصب والای خلفایی معزز و سربلند شده بود، اظهار نمودکه خلیفه، اگر کسی زوجه تو را در مجمع عوام نام ببرد و دشنام دهد تو را بد می‌آید یا نه؟ جواب داده بودکه بلی. گفت پس چگونه مردم حرم محترم رسول خدا را لعن می‌کنند. بلغارخلیفه در جواب گفت‌که دشنام دادن حرام است اما لعن دوری از رحمت خدا و نفرین است؛ هرکس را نفرین‌کرده‌کار او را به خدا حوالت نمایند قصوری ندارد. اسماعیل‌میرزا پرسیدکه تو مرد ترك ساده‌لوحی، این حکایت را چه‌کسی به تو تعلیم داد؟ گفت در زمان شاه جنت مکان از علما شنیده بودم» (اسکندربیگ، عالم‌آرای عباسی، ص۲۱۴).

داده شد و سپس لعن کردن را قدغن نمود و به بسیاری از اهالی قزوین که هیچ موقع از زندگیشان به‌عشره‌مبشره دهان به لعنت نگشوده‌اند، نذرو نیاز پخش نمود و دستور داد همهٔ اشعاری راکه دراین زمینه به در ودیوار مساجد نوشته شده‌بود پاك کنند.*

این اعمال اسماعیل باعکس‌العمل‌مردم مواجه‌گردیده تمایل اورا به‌سنی‌گری، در بین مردم اشاعه داد ولی‌علماء و امراء با تدبیر با موضوع درست برخورد نموده و این کار اسماعیل را «از بین بردن دشمنی دو مذهب و نزدیکی پیروان آنها» قلمداد کردند؛ ولی این نیت پاك بزرگان طور دیگری به اسماعیل تفهیم‌گردیده چنین جلوه داده شد که «تکلوها و ترکمن‌ها قصد دارند [شاه] را بین برده و برادرزاده‌اش حسن میرزا را به تخت بنشانند»؛ بدین ترتیب اعتماد پادشاه نسبت به ترکمانان و تکلوها کم شد و اردوغدی خلیفهٔ تکلو توقیف‌گردید و این امر موجب بالارفتن اعتبار استاجلوها و از بین بردن حسن میرزا گردید[21]. اسماعیل میرزا با توقیف میرزا مخدوم شریفی یکی از علمای سنی که با سخنان خود باعث دشمنی دومذهب می‌گردید به شایعات خاتمه داد[22]. این موضوع قدرت یافتن تشیع در بین مردم ایران را به خوبی نشان می‌دهد که پس ازگذشت هشتاد سال و دو نسل تمام طبیعی به نظر می‌رسد؛ ولی طولی نکشید که اسماعیل در منزل حسن بیگ حلواچی اوغلی از افراد مورد علاقه‌اش، در سیزدهم رمضان ۹۸۵، به علت مصرف بیش از حد افیون وفات نمود.[23]

مرگ نابهنگام اسماعیل موجب شد که امرای مرکز که عبارت بودند از امیرخان ترکمان، مسیب‌خان تکلو، پیره‌محمدخان استاجلو، حسین‌خان شاملو (نوه

* «بعضی علمای شیعه که در اردو بودند اخراج بلدان فرمودند؛ و برخی دیگر را از حرکتِ خانهٔ خود منع نموده و کتب علمی و احادیث ائمهٔ اثنی عشرعلیهم السلام را که در خانه‌ها داشتند، مضبوط کردند»: سیدحسن بن مرتضی حسینی استرآبادی، تاریخ سلطانی، به اهتمام احسان اشراقی، ص ۹۹.

۲۱) همان مأخذ، ص۲۱۶.
۲۲) همان مأخذ، ص۲۱۵، ۲۱۶.
۲۳) همان مأخذ، ص۲۱۸، ۲۱۹.

دورمیش‌خان)، خلیل‌خان‌افشار و ولی‌سلطان‌قلخانچی اوغلی ذوالقدر یك جا جمع شوند. در این اجتماع، با وساطت میرزاسلطان وزیر خلیل‌خان افشار، برای از بین بردن دشمنی خونین میان ترکمان‌ها و تکلوها از یك سو و استاجلوها و شاملوها از سوی‌دیگر، مذاکراتی صورت گرفت. زیرا به طوری که قبلاً دیدیم ترکمن‌ها و تکلوها به خاطر حمایت از اسماعیل بسیاری از افراد استاجلوها و شاملوها را به قتل رساندند. بدین صورت روسای قبایل (آق‌سقل = ریش‌سفید) قسم یادکردند برای حفظ دولت مسایل قبیله‌ای را به‌میان نکشند؛ وبعد در موردجانشینی اسماعیل به مذاکره پرداختند و در مورد به سلطنت رساندن محمد بزرگترین پسر طهماسب به توافق رسیدند. ولی خان ذوالقدر آتابیگ پسر هشت ماهۀ اسماعیل، لزوم به سلطنت رساندن وی را مطرح نمود ولی سخنان او با مسخره روبروگردید.[۲۴]

سلطان‌محمد از طرف امراء به شاهی برگزیده شد. وی بر اثر بیماری، بینایی چشمانش را از دست داده و شخصیتی بسیار ضعیف داشت. طبیعی است که امراء موقع انتخاب او به سلطنت این موضوع را در نظرداشتند. ازطرفی امرای صاحب نفوذ مانند امیرخان ترکمان و مسیب‌خان تکلو، از طرف مادری با سلطان‌محمد خویشی داشتند. ازامراء تنها ولی‌خان قلخانچی‌اوغلی‌ذوالقدر درابتدا به‌علت برخورد نامعقولش با سلطان‌محمد کشته شد و مقام او با شغل مهرداری به شاه‌بیگ تاتی اوغلی اعطاء گردید. هریك‌ازامرا (ریش‌سفیدان)، بزرگ قبایل‌خود گردیده بیگ‌های دیگر و امرای منسوب به قبیله مجبور به اطاعت ازاوگردیدند. بدین‌ترتیب امیرخان در رأس ترکمن‌ها، پیره محمدخان دررأس استاجلوها، مسیب‌خان در رأس تکلوها، قلی‌بیگ قورچی‌باشی در رأس افشارها، شاهرخ خان در رأس ذوالقدرها و سلطان حسین‌خان در رأس شاملوها قرارگرفتند.

حسینقلی‌خان روملو که در زمان شاه‌اسماعیل به‌چشمهایش میل کشیده شده بود، دوباره به مقام خلیفةالخلفایی منصوب شده در رأس روملوها قرارگرفت.[۲۵] به موازات این انتصابات‌برای ایالات و ولایات نیزامیرانی‌تعیین شدند. ایالت تبریز به

۲۴) همان مأخذ، ص ۲۱۹– ۲۲۰.

۲۵) همان مأخذ، ص۲۱۹ – ۲۲۰.

امیرخـان واگذار گردید و به برادرانش اسماعیل‌سلطان و شاهقلی‌سلطان وفرزندش مراد ویکی از خویشاوندانش به‌نام ابراهیم‌سلطان‌پیاده نیز در آذربایجان اقطاع تعلق گرفت. از خویشاوندان امیرخان، محمدخان در کاشان و حیدر سلطان جابوق‌اوغلی درقم وابوالمعصوم‌سلطان ترخان‌اوغلی درساوه به سمت والی تعیین گشتند و ازدیگر ترکمن‌ها مرتضی قلی‌خان پرناك مـانند سابق بـه سمت والـی مشهد تعیین گردید. بـاکسب این مشاغل، قبایل ترکمن در تشکیـلات سیاسی و نظامی دولت‌موقعیت بـاارزشی راکسب نمودند؛ و در ایـن امر علاوه بر وجـود امرای بـاشخصیتی مانند امیرخان و مرتضی قلی‌خان و داشتن خـویشاوندی درجـۀ یك با شاه، پیوستن باقی مانده ایل آق‌قویونلوی شرق آناطولی(بوزالوس) به‌قبایل‌مذکورنیز مؤثر بوده است.

به تکلوهای متفق قبایل ترکمن نیز بدون درنظرگرفتن نفوذ قبیله‌ای مشاغـل مهمی واگذارگردید. مسیب‌خان پسرخالۀ شاه، به سمت والـی شهر ری و ولی‌خان به سمت والی همدان[۲۶] منصوب شده و بـه اردوغـدی خلیفه نیز پس ازآزادی وی اقطاعی در شروان داده شد.

از روملـوها نیزبه غیر از مقام‌امیرالامرائی شروان‌که بـه ارس‌خان داده شد، بسیاری از بیگ‌های این قبیله نیـزدرآن نـواحی صاحب اقطاع شدند و ازآنها دلی بوداق نیز به سمت والی شهر خوی تعیین گردید.

ازقاجارها تنهااسم امامقلی‌خان‌ذکرمی‌گردد. او منتسب‌به‌اوبۀ«یوا»یا«یووا»بوده است وبه سمت‌امیرالامرائی ناحیۀ قراباغ مسکن‌اصلی‌قاجارها تعیین‌گردید. درناحیۀ قراباغ غیر از قاجارها، قبیله‌قرامانلو به اسامی ایگرمی دورت واتوزایکی نیزمسکن داشتند. فرزندان زیاد نیز که‌ازبیگ‌های‌اصلی و مهم تشکیل دهندۀ قبیلۀ قاجاربودند، در زیرفرمان امامقلی‌خان قرارگرفتند.

از استاجلوها، پیره محمدخـان به سمت والی طارم و خلخال و بعضی مناطق نـزدیك بـه این نواحی و محمدی سلطان توقماق نیز مانند سابق در نواحی چخور

---

۲۶). در متن: بندان (اسکندربیگ، عالم‌آرای عباسی، ص۲۷۷)

سعد به حکومت رسید و از فرزندان شاهقلی سلطان یکن، مرشد قلی‌خان در نواحی باخرز خراسان و بعضی جاهای دیگر و برادرش ابراهیم سلطان در اسفراین و محمود صوفی اوغلی در ترشیز، ولی‌خان چرخچی باشی در خواف از توابع خراسان به حکومت برگزیده شدند.

از شاملوها سلطان حسین‌خان در قزوین و فرزندش علیقلی‌خان به‌سمت والی هرات انتخاب گردیدند. غیر از اینها ابوالفتح‌خان آغزیوار اوغلو وخوش‌خبرخان(اسم اصلیش اسکندر) در همسایگی هرات در شهرهای کوسویه و غوریان صاحب اقطاع شدند. بخشی از شاملوها نیز در کنار علیقلی‌خان در هرات بودند.

از افشارها غیر از قلی‌بیگ قورچی باشی، از نزدیکانش ولی‌خان مانند سابق در کرمان و خلیل‌خان در سمت والی کوه‌گیلویه به‌خدمت مشغول گردیدند. ذوالقدرها نیز مشاغل مهمی را احراز کردند: ساوجبلاغ و جوشقان به‌شاهرخ‌خان تاتی اوغلی مهردار، سمنان به شاهقلی سلطان تبت اوغلی؟ و استرآباد به محمدخان (از اوبهٔ حاجیلر و برادرزاده ابراهیم‌خان) واگذار گردید. ایالت فارس نیز که از آغاز تشکیل دولت صفویه در دست ذوالقدرها بود، اداره‌اش مثل سابق میان بیگ‌های این قبیله تقسیم گردید.[۲۷]

بطوریکه قبلاً ذکر شد، سلطان محمدخدابنده از نعمت بینائی محروم و شخصیتش نیز بی‌اندازه ضعیف بود. بدین لحاظ علیرغم برقراری صلح و آشتی میان امراء بزرگ در ابتدای سلطنت او، خصومت و دشمنی کماکان میان آنها ادامه یافت. ترکمن‌ها بار دیگر با تکلوها، و استاجلوها با شاملوها متفق گردیدند. حاکم خوارزم جلال‌خان اوزبك خواست از این موقعیت استفاده نماید، لذا به‌طرف ایران هجوم آورد. ولی مرتضی‌قلی‌خان بیگلربیگی مشهد (از اوبهٔ پرناك) او را شکست داده به قتل رساند. شجاعت استاجلوها در این نبرد و همچنین اسارت جلال‌خان اوزبك به وسیلهٔ امت بیگ استاجلو موجب حسادت ترکمن‌ها گردید. از سوی دیگر شرکت عباس میرزا پسر شاه محمد در کنار علیقلی‌خان شاملو بیگلربیگی هرات که به‌کمك مرتضی‌قلی‌خان آمده بود، آتش کینه و تعصب قبیله‌ای را از نو برانگیخت.

---

۲۷) اسکندر بیگ، عالم آرای عباسی، ص۲۲۷.

اما عثمانیها همسایهٔ بزرگ صفوی‌ها در غرب برای اینکه این فرصت طلایی از دست نرود، به فرمان مراد سوم بدون اتلاف وقت به بهانه بعضی مسایل، معاهدهٔ صلح موجود بین طرفین را ندیده گرفته[۲۸] (شوال ۹۸۵/ اوجاق ۱۵۷۸)، حرکت خود را با حمله به نواحی و شهرهای مرزی خوی و سلماس و ارومیه آغاز کردند. حسین سلطان خنوشلو و محمود سلطان روملو در این جنگ مغلوب گردیدند و قسمت اعظم گله بزرگ اسبان عربی (اسب بدوی) متعلق به طهماسب (نزدیك به ده هزار اسب) به دست بیگ‌های عثمانی افتاد.[۲۹] امیرخان ترکمان حاکم جدید تبریز با سپاه فراوان خواست نقاط متصرف شده را پس بگیرد ولی موفق نگردید.

ابوبکر میرزا از خاندان شیروانشاهان با جمع آوری لشکر از قوم قرابورك ولزگی از نسل سپاهیان قدیمی شیروان بـه حرکت درآمد. نیروی عظیم عثمانی به فرماندهی وزیر مصطفی پاشالله، در اوایل اغوستوس ۱۵۷۸ تاحوالی اردهان آمدند و این موضوع نظر منطقی مصطفی پاشا سردار را که باید اول گرجستان را فتح نمود می‌رساند. محمدی‌خان توقماق استاجلو بیگلربیگی نواحی چخور سعد که مرکزش ایروان بود، به قزوین اطلاع داد که: «عثمانی‌ها که حاکمیت ایران را بر گرجستان قبول داشتند، گرجستان را فتح نمودند» و او در مقابل این تجاوز تماشاچی نخواهد بود، لذا با امامقلی‌خان قاجار بیگلربیگی قراباغ و امیرخان ترکمان بیگلربیگی آذربایجان (از او به موصللو) متفق گشته و لزوم حمله را در موقعیت مناسب و نیز خبر کمك از طرف حمزه میرزا ولیعهد به وسیلهٔ سپاهیان عراق عجم و فارس و کرمان را دریافت نمود. در حالی که سپاهیان امامقلی‌خان قاجار بیگلربیگی قراباغ و محمدی‌خان به هم پیوستند، امیر خان به علت خصومت دیرینه میان ترکمن‌ها و استاجلوها، برای جلوگیری از

---

۲۸) سخنان B. Kütukoglü در مورد برهم زدن مفاد معاهده صلح به وسیلهٔ ایرانیان در کتاب مناسبات سیاسی ایران و عثمانی (صفحه ۱۷ و ادامه‌اش)، مخصوصاً بدون توجه نمودن به منابع ترکی و براساس نظر منابع ایرانی بررسی گردیده است. به‌طوری که ما در نوشته‌جات کوتاه گذشته نشان دادیم، اسماعیل در موقعیتی نبوده است که بتواند معاهده صلح را به هم زده و عواقب این مسئولیت سنگین را بپذیرد.

۲۹) اسکندر بیگ: عالم آرای عباسی، ص ۲۳۲.

خودنمایی و پیشرفت استاجلوها، باتوقف خود درتبریز تماشاچی این حوادث گردید. با وجود این، بنابروایت اسکندر بیگ ترکمان، محمدی‌خان توقماق و امامقلی‌خان قاجار با پانزده‌هزار سپاهی و یا چندهزار بیشتر، در نواحی چیلدر با نیروهای برترلله پاشا به مقابله برخاستند و در جنگی که اتفاق افتادشکست خوردند (جمادی‌الآخر ۹۸۶/اغوستوس ۱۵۷۸). در این نبرد نیز نیروهای قزلباش مانند بسیاری از دفعات گذشته با شجاعت به نبرد پرداخته وبا تمام توان خود مبارزه کردند.[۳۰] نبرد چیلدر، فتح تفلیس و قسمتی ازگرجستان و تابعیت بعضی از شاهزادگان گرجی را به حکومت عثمانی درپی داشت. بعد از این پیروزی سپاهیان عثمانی به سوی شیروان حرکت کردند و پس از تحمل مشقات زیاد در ساحل رودخانه قانیق (Kanik) با سپاهیان امیرخان ترکمن و امامقلی‌خان قاجار و دیگر امرای صفوی برخوردنمودند. نیروهای صفوی از بیراهه عقب‌نشینی کردندو امیرخان به تبریز برگشت. ارس‌خان روملو بیگلربیگی شیروان چون دید به تنهائی قادر به مقابله بالله پاشا نخواهد بود شیروان را تخلیه و به ساحل رودخانه کر عقب نشینی نمود. وزیر عثمانی تا نواحی‌دمیرقاپوی شیروان را فتح کرد و از امرای همراه خود عثمان پاشا اوزدمیر اوغلی را به سمت وزیر شیروان و قیتاس‌بیگ را به سمت بیگلربیگی‌ارش تعیین‌نموده وخود به سوی ارزروم به راه افتاد اما درمسیرخوددر راه تفلیس با حمله و هجوم نیروهای متحد قزلباش وگرجی مواجه شده و پس از تحمل مشقات‌بسیار به ارز روم رسید (رمضان ۹۸۶/ کاسیم۱۵۷۸). **این سفر جنگی شیروان و قسمت مهمی** ازگرجستان را به حاکمیت عثمانی‌ها درآورد[۳۱] ولی نگهداری این مناطق فتح شده کوشش زیادی لازم داشت. در حقیقت به محض برگشتن مصطفی پاشا، ارس‌خان روملو بیگلربیگی قبلی شیروان و بعضی دیگر از امرای روملو و اردوغدی خلیفهٔ تکلو به اتفاق سایر امرا خود را برای جنگ با عثمان پاشاآماده می‌کردند. در این زمان امامقلی‌خان قاجار به سوی قیتاس پاشای‌عثمانی حمله برد و او را در کنار قلعهٔارش شکست داد، بیشتر سپاهیان قیتاس پاشا در میدان نبرد به قتل رسیدند.

۳۰) همان مأخذ، ص ۲۳۵ ـ ۲۳۱؛ B. Kütükoglu، همان مأخذ، ص۵۳ ـ ۴۵.

۳۱) همان مأخذ، همان ص؛ B. Kütükoglü، ص۶۹ ـ ۴۷.

ارس‌خان روملو نیز با نیروهای برتر خود شماخی را محاصره کرد. عثمان پاشا با تمام قدرت از شهر دفاع می‌کرد و احتمال موفقیت ارس زیاد بود ولی رسیدن نیروهای جلودار و کمکی عادل‌گرای [تاتار] (Kirim'li-Kalgay) وضع را بکلی دگرگون ساخت و در نبردی که اتفاق افتاد ارس‌خان به سختی شکست خورد و اسیر گردید. در این جنگ هفت امیر وبسیاری از قزلباشان کشته شدند. فرزندان ارس خان به اتفاق اردوغدی خلیفه موفق به فرار گردیدند ولی سپاهیان ارس‌خان در ناحیهٔ «سالیان» بر اثر حمله نیروهای کریمه پراکنده شدند وعادل‌گرای تعداد زیادی اسیر و غنیمت به چنگ آورد. بدین ترتیب نیروی روملوها به علت تحمل ضربات سخت و پی‌درپی به وضع دردناکی در آمدند. بعد از اندك محاصرهٔ شماخی به وسیلهٔ میرزا سلمان وزیر وکشته شدن ارس‌خان و بعضی دیگر از امرای قزلباش موقعیت روملوها پیش از پیش بحرانی شد (رمضان ۹۸۴/ کاسیم ۱۵۷۸[۳۲]). میرزا سلمان وزیر بلافاصله عادل‌گرای را مغلوب و اسیر نمود[۳۳] ولی به طرف عثمان پاشا که به دمیر قاپو عقب‌نشینی کرده بود نرفت و به درخواست امیرخان و مسیب‌خان تکلو و پیره محمدخان استاجلو و قلی‌بیگ قورچی‌باشی افشار بازگشت.[۳۴]

محمد خلیفهٔ ذوالقدر (ازاوبهٔ حاجیلر) به سمت والی‌شیروان واسترآباد تعیین گردید. با انتقال پای تخت به قزوین، حوادث پیش‌آمده راه را برای تضعیف حاکمیت دولت هموار ساخت. در حقیقت ضعف شخصیت سلطان محمد وکوچك بودن فرزندانش، زن او را در کارهای دولت صاحب‌نظر کرده بود. او که دختر عبدالله‌خان از امرای مازندران دردوران شاه طهماسب بود، زنی عاقل و جسور ولی حریص و

---

۳۲) اسکندر بیگ، عالم آرای عباسی، ص۲۳۶، ۲۳۷.

۳۳) عادل‌گرای به وسیله یکی از سپاهیان صفوی به نام باباخلیفه دانقرالو از اسبش پائین کشیده شد و اسیر گردید (اسکندر بیگ، عالم آرای عباسی، ص۲۳۸). در این کتاب و سایر منابع بار دیگر به این اسم برخورد نمی‌شود. [مترجم: درکتاب نقاوة الآثار فی ذکر الاخبار، نام این شخص باباخلیفه قراماللو ذکر شده است، ص۹۹، به اهتمام احسان اشراقی ؛ در مأخذ مورد استفاده مؤلف نیز بابا خلیفهٔ دانقرالو ثبت شده و بها خلیفه در متن ترکی اشتباه چاپی است].

۳۴) اسکندر بیگ، عالم آرای عباسی، صفحه ۲۳۸ – ۲۳۹.

تابع احساسات بود. او نتوانست احترام امراء را به خود جلب کند و یا قدرت آنها را بشکند؛ وچون در این هنگام به‌علت اینکه امرا تنها به اخراج عثمان‌پاشا ازشروان و شکست عادل‌گرای‌خان اکتفاء نموده و بازگشتند، این کار آنها موجب انتقاد تند و بجا از طرف مهد علیا بیگم گردید.

پس از بازگشت به قزوین، ملکه سپاهی به فرماندهی پیره محمد خان استاجلو و قورخمزخان شاملو ـ تنها برای گرفتن انتقام خون پدرش ـ به سوی میرزا خان حاکم مازندران فرستاد و به علت طولانی شدن محاصره، این امراء به وسیله شاهرخ‌خان مهردار ذوالقدر تقویت گردیدند. این امراء پس ازادای سوگند و تضمین زندگی میرزاخان، او را از قلعه به زیر کشانده به‌قزوین فرستادند، ولی ملکه به قول و قرار این امراء اهمیت نداده حاکم مازندران را به قتل رساند و این حادثه باعث ناخشنودی امرائی که از ملکه دلخوشی نداشتند گردیده آنان را علیه او تحریك نمود. در این زمان حکومت مرکزی با اختصاص دادن جایگاه مخصوصی در دربار به عادل‌گرای و همراهان او، با آنها مانند مهمان رفتار می‌کرد و هدف از این کار تشویق محمدگرای،خان کریمه به عصیان بر علیه امپراطوری عثمانی و در غیر این صورت باز داشتن او از کمك به امپراتوری عثمانی بود. امراء برای انتقام گرفتن از ملکه، از او خواستند که برای سکونت عادل‌گرای مکانی خارج از دربار در نظر گرفته شود، در حالی که از عدم قبول درخواست خود از جانب ملکه به خوبی آگاهی داشتند وبالاخره نیزهمین‌طور شد. امراء نیزعلاقهٔ ملکه را به‌عادل‌گرای شایع ساخته، عادل‌گرای را به اتفاق نزدیکانش از دربار خارج ساخته به قتل رساندند.[۳۵]

در این زمان عباس میرزا (شاه‌عباس آینده) از فرزندان سلطان‌محمد در کنار علیقلی‌خان شاملو والی هرات بسر می‌برد. چون‌عباس میرزا درسنین کودکی بود، ملکه از ترس ایجاد فتنه و فساد امرای خراسان و استفاده از وجود فرزندش، دستور داد عباس‌میرزا را از هرات به قزوین منتقل کنند. ولی علیقلی‌خان شاملو ضمن به‌دست

۳۵) همان مأخذ، ص۲۴۲ ــ ۲۳۹.

آوردن حمایت سایر امرای خراسان از اجرای دستورملکه خودداری کرد. آخرین فـرستادۀ ملکه سلطان حسین‌خان تراجی‌باشی* پدر علیقلی‌خان نیز در این مأموریت موفق نگردید و در حالی‌که با یـأس و ناامیدی باز می‌گشت خبر قتـل ملکه او را خوشحال ساخت. در حقیقت دشمنی ملکه با امرای مرکزی پس از قتل عادل‌گرای بالاگرفته بود. امراء و قزلباشان از اتکاء ملکه به همشهریـان مازندرانی خود و دادن مشاغل مهم دولتی به آنهاخوشنود نبودند.

در ایـن زمـان محمدخان ترکمان حاکم‌کاشان به اتهام ظلم و ستم نسبت به مردم، از طرف ملکه به‌جای دیگری‌منتقل‌گردید. محمدخان به خاطر حفظ شخصیت خود از ملکه خواست که از تغییـر او صرف‌نظر کند، ولی ملکه درخواست اورا رد کرده و اظهار داشت که بی‌توجهی بـه امور باعث ضعف حکومت می‌گردد؛ و این حـرکت ملکه بـاعث‌گردید تـا زندگیش بـه وضع فجیعی پایان پذیرد. امـراء به تحریـك محمدخان بـه حرکت درآمدند و ملکه در مقابل آنها تسلیم نشده و مانند سابق سخنان توهین‌آمیز و زننده‌ای بـه آنهاگفت و حتی نقشه تحریك سربازان و مردم را به‌نام «شاهسیونی» درمقابل متعرضین کشید ولی‌امیری‌مناسب این‌کار نیافت. **او انجام این کار را به‌مسیب‌خان تکلو پسرخالهٔ شاه تکلیف نمود، ولی او نیز از انجام‌این کار سر باز زد. امراء انتقال ملکه را [به پیشنهاد شاه] به یکی از شهرهای قم و مازندران** قبول نکردند و هیئتی راتشکیل دادند که درآن از هر قبیله یك نفر شرکت داشت که عبارت‌بودنداز: صدرالدین‌خان ولدمعصوم‌خان‌صفوی وحسینعلی‌بیگ الکسن‌اوغلی ذوالقدروامامقلی‌میرزا موصللو ازخویشاوندان شاه‌وچلبی‌بیگ تکلو. این امراء وارد حرم‌شاه‌گردیده وملکه را درحالی که برای حفظ خود شوهرش را سپر قرار داده بود به قتل رساندند و جسد عریان او رادر بیرون دربار یك روز در معرض‌تماشاگذاشتند (اواخر سال ۹۸۷).[۳۶] جـای تعجب بسیار است که شاه‌سلطان محمد در مقابـل قتـل فجیع زن خود عکس‌العملی‌نشان نـداد. پس از قتل ملکه، امرای خراسان جلسه‌ای

---

* مترجم: تاواجی.

۳۶) همان مأخذ، ص۲۵۱ - ۲۴۴؛ شرف‌خان،شرفنامه، ص۲۶۰،۲۶۱.

تشکیل دادند. اغلب این امراء ازقبایل استاجلو وشاملوبودند. آنها با انتخاب علیقلی خان بـه عنوان «خانلرخانی»[۳۷] در رأس خود، عباس میرزای ده‌ساله را پادشاه اعلام نمودند و بـه ایـن ترتیب جبههٔ جدیدی علیه امرای مرکز که اکثر از ترکمن‌ها و تکلوها بودند و خصومتی دیرینه با شاملوها و استاجلوها داشتندگشوده شد. دررأس متحدان باقدرت علیقلی‌خان، ازامرای خراسان حـاکم خواف و بـاخزر، مـرشد قلی‌خـان استاجلو (فرزند شاهقلی‌سلطان یگن)و قبادخان قاجار والی سبزوار بود. مـرتضی‌قلی‌خان حاکم مشهد نه به خاطروابستگی‌اش به قبیلهٔ ترکمن بلکه بـه علت حسادت نسبت بـه علیقلی‌خـان جزو امرای طرفـدار مرکز باقی مـانده بود؛ بدین‌سبب دشمنی آنها روز بـه‌روز بیشتر گردیده، عاقبت در مقابل‌هم قرارگرفتند. ترکان قزلباش نه‌تنها به ملکه، بلکه نسبت به همشهریان مازندرانی او نیـز خشمگین بودند. بـدین سبب مازندرانی‌هـایی‌که در دربـار یا در شهر بـه چنگ‌آنها می‌افتادنـد به سرنـوشت ملکه دچارمی‌شدند. دراوایل سال ۱۵۷۹/۹۸۷ پس از واگذاری اقطاع در منطقه خـراسان بـه حمزه‌خان و شاهقلی سلطان قارنجه اوغلی از استاجلوهـا و بـه ولـی خلیفه و دیگران از شاملوهـا، روانـهٔ تبریزگردیدند. عثمانی‌هـا به علت فـداکاریهای بیش از حد خـود در تفلیس و دمیر قـاپـو مقبولیت و محبوبیتی کسب کرده بودند. آنها به علت کمبود محصولات‌اراضی وحملات وهجوم سپاهیان‌گرجی و قزلباش بـرای تجدید و تقویت نیروی خود مشکلات زیادی را متحمل می‌شدند. محـمدگرای خـان‌کریمه با سپاهیان تـاتار در سال ۱۵۷۹/۹۸۷ بـه شیروان‌آمـد. محمد خلیفهٔ ذوالقدر حـاکم صفویان در شیروان تن به عقب‌نشینی نداد و در جنگی که انفـاق خـود و بسیاری از سربـازان قزلباش او در میدان‌کشته شدند و تاتارها شیروان و قراباغ را به‌کلی تاراج نمودند.

محمـدگرای، نیـروی مختصری به فرماندهی برادرش غازی‌گرای درکنار عثمان پاشاگذاشته و خود به‌کریمه بـرگشت. پس از عزیمت او نیروهای صفـوی وارد شیروان شدند ولی نتوانستندکاری ازپیش ببرند. در این موقع روابط امیرخان

---

۳۷) همان مأخذ، ص ۲۴۷.

ترکمان با شاهقلی‌خان مهردار ذوالقدر به هم خورده و چیزی نمانده بودکار به نبرد مسلحانه بین طرفین بیانجامد.

از طرف دیگر در مناطق شیروان و قراباغ وآذربایجان قحطی بی‌سابقه‌ای بروز نموده و هیچ یك از امراء حاضر به قبول بیگلربیگی شیروان نبودند.

بدین سبب سپاهیان صفوی بدون انجام‌کاری به تبریز بازگشتند ولی مصطفی پاشا فرمانده عثمانیها در بهار آن سال (۱۵۷۹/۹۸۷) با احداث قلعه قارص و فرستادن اندکی نیروو تجهیزات به‌تفلیس، وقت خودرا گذرانده[۳۸]. دراین زمان (۹۸۷) حوادث‌مهمی در خراسان‌اتفاق‌افتاد.همانطورکه‌قبلاً ذکرکردیم، پس‌ازاعلام پادشاهی عباس‌میرزا به وسیلهٔ علیقلی‌خان والی هرات واتحاد سایر امرای‌استاجلو وشاملوی آن نواحی؛ برای خاتمه‌دادن به این وضع، تعدادی از امرای مورد اعتماد همان قبایل ساکن مرکز را به سوی آنها فرستادندکه عبارت بودند از ولی‌خلیفهٔ شاملو (از اوبهٔاوجی)، حمزه خان استاجلو فرزند عبدالله‌خان و نوهٔ قراخان،شاهقلی سلطان قارنجه‌اوغلی استاجلو و قورخمزخان شاملو. این امراء هنوز در راه بودندکه علیقلی‌خان با جمع‌آوری امرای متحد خود به سوی مشهد حرکت نمود، چون مرتضی قلی‌خان حاکم مشهد با اعلام وفاداری به دولت خود را «شاهسیون» خوانده و به مخالفان لقب یاغی داده بود. علیقلی‌خان به محض آگاهی از نزدیك شدن ولی‌خلیفه شاملو از امرای اعزامی مرکز، نیروئی از خراسان برای عقب راندن او فرستاد و در جنگی که اتفاق افتاد، ولی خلیفه به قتل رسید. سایر امرای اعزامی مرکز مانند حمزه‌خان، شاهقلی سلطان و دیگران‌که مانند ولی خلیفه برای تصاحب حاکمیت بعضی از شهرهای خراسان‌آمده بودند، باشنیدن خبر قتل ولی‌خلیفه بازگشتند. علیقلی‌خان رقیب خود مرتضی قلی‌خان را در مقابل مشهد شکست داده او را مجبور به تحصن در شهر مشهد ساخت؛ ولی پس از چهار ماه محاصره قادر به تسخیر مشهد نگردید و همانطورکه انتظار می‌رفت، این امر میان امرای تکلو و ترکمان مقیم پایتخت عکس‌العمل شدیدی ایجاد نمود و بار

---

۳۸) همان مأخذ، ص ۲۵۴-۲۵۲؛ نگاه کنید به B. Kütükoglu ، ص ۱۰۳-۹۲.

دیگر اختلافشان با امرای شاملو و استاجلو آشکار شد. اصولا، تجمع بیگ‌زاده‌های شاملو در اطـراف حمزه میرزا ولیعهد مـوجب حسادت میان ترکمان‌ها و شاملوها گردیده بود. درحقیقت زن سلطان‌حسین شاملو، ریش‌سفید شاملوها، دایهٔ حمزه میرزا بود و حسین‌بیگ برادر دایه نیزوزارت او را داشت. غیر از آن، اسماعیل قلی‌بیگ فرزند ولی‌خلیفهٔ مقتول نیز از افراد نزدیك حمزه‌میرزا بود و از طرف حمزه میرزا لقب (یولداش‌باشی) گرفته بود ومهدی قلی‌بیگ فرزند حسینقلی‌سلطان ایشیك آقاسی باشی نیزامیر آخورباشی وابوالفتح‌بیگ فرزند فولادبیگ و طهماسبقلی بیگ فرزند قورخمزخـان نیز از امرای مورد توجه حمزه میرزا بودند. در این زمان امیرخان و محمدخان ترکمان و مسیب‌خان تکلو باکمك میرزا سلمان وزیر، سلطان حسین‌خان ریش‌سفید شاملوهـا و زنش و همچنین حسینقلی‌سلطان شاملو ایشیك آقـاسی باشی را مقتـول ساختـند و مقام سلطان‌حسین‌خان (حـاکم قزوین و تـاواجی باشی) به اسماعیل قلی‌خـان فرزند ولی خلیفه و مقـام ایشیك آقاسی باشی متعلق به حسینقلی سلطان به قورخمزخـان شاملواز همـان قبیله تفـویض گردید و شغل ایشیك آقاسی حمزه میرزا نیز به پیری‌بیگ (از اوبهٔ ایناللوی شاملو) واگذارگردید. بدین ترتیب ترکمان‌ها و تکلوهـا در مرکز دوباره برتری خود را بر استاجلوها و شاملوهـا به دست‌آوردند ودر عین حال با انداختن امرای شاملو به جان یکدیگر، موفق به تیره نمودن روابط شاملوها با استاجلوها نیزگردیدند. درادامهٔ برتری ترکمن‌ها درمرکز، خـویشاوندی با شاه نیز نقش مهمی بازی می‌کرد. حتی پس از این حوادث، شاه یکی ازخواهران خرد فاطمه‌بیگم را به‌ازدواج امیرخان درآورد. عروسی مفصلی در تبریز برپاگردید و دستور داده شد پیره‌محمدخان استاجلو به عنوان خـویشاوند پدر داماد[۳۹] در نقش ساقـدوش و مسیب‌خان نیز در نقش سولدوش در خانهٔ خود مراسم عروسی به پاکنند و آنها نیزبه شاه وولیعهد رسم عروسی فرستادند. مسیب‌خان تکلو نیز به‌علت‌خویشی باشاه،دوست داشت‌مانندامیرخان بایکی ازدختران خاندان[شاهی] ازدواج کند؛ ولی پس ازناامید شدن ازایـن‌کار، درحین ترتیب مراسم سولدوشی، نظر به‌آشنایی که با شعر و موسیقی داشت، این رباعی را نوشته برای شاه فرستاد:

۳۹) دختر پیره‌محمدخان زن سلطان مراد فرزند امیرخان بود (اسکندر بیگ،ص۲۶۰).

ای شاه جهان بی‌اثـر اولـدی دئمگیم
تـوتدی غـم اثلی‌الیم اثلم تیکنی اتکیم
یـوز یلیـداکی خدمتیمله درگاهینـدا
سولـدوش امگینه دونـدی آخیر امگیم[۴۰]

ترجمه شعر:

ای شاه جهان گفتارم نزد تو بی‌اثر شد
اندوه دستم را و درد دامنم را گرفت
پس از صد سال خدمت به درگاه تو
عاقبت مزدم را با عنوان سولدوشی جبران کردی!

سرانجام این عروسیها رابطهٔ امراء را بهبودی بخشید ویك مدت اختلاف از بین آنها رخت بربست. درترتیب این مجالس صلح و آشتی، مانند سابق شاهرخ‌خان مهردار ذوالقدر و قلی‌بیگ قورچی‌باشی افشار و دیگر امرای قبایل نقش ارزنده‌ای داشتند.

به طوری که قبلاً دیدیم، قبایل استاجلو و شاملو در تشکیل و گسترش دولت صفوی نقش برجسته‌ای داشتند. آنها از نظر جمعیت نیز نسبت به سایر قبایل برتری چشمگیری داشتند وبدین سبب تمام نقشه‌هایی که ازطرف دشمنانشان برای شکستن قـدرت و دور نمـودن آنها از مرکز حکومت کشیده می‌شد به نتیجه‌ای نمی‌رسید. قبایل استاجلو و شاملو بـرای دولت صفوی نقشی مانند نقش جلایرو سولدوز برای ایلخانیان، بهارلو وسعدلو برای قراقویونلوها وموصللو و پرناك برای آق‌قویونلوها داشتند. در واقع بقای دولت صفوی بستگی به وجود این دو قبیله داشت زیراهمان طوری که قبلاً اشاره‌گردید، هم از نظر تعداد بیشتر بودند و هم در اداره اموردولت واجد افراد با تجربه‌ای بودند. بالاخره حکومت شیروان که مورد قبول هیچ یك از امراء نبـود، بـه سلمان‌خـان فرزند شاه علی‌میرزا و نوهٔ قراخان استاجلو واگذار

---

۴۰) اسکندر بیگ، عالم آرای عباسی، ص۲۶۰.

گردید.[۴۱] که بعد از اندك زمانی با خواهرشاه نیز ازدواج کرد. در این مأموریت ازامرای استاجلو حسینقلی سلطان نظر سلطان اوغلی، علیقلی سلطان (از اوبهٔ چاوشلو)، مرتضی سلطان (از اوبهٔ شرفلو) و مهدیقلی سلطان ایغوت‌بیگ اوغلی، سلمان خان راهمراهی نمودند. خلیل‌خان افشار نیز که‌مدت چهارسال‌بود که درمرکز انجام وظیفه می‌نمود، باکسب اجازه برای سرکوب عصیان شخصی به‌نام‌قلندرعازم محل حکومت خود در کوه‌گیلویه‌گردید.

با شروع فصل بهار، شاه نیز به اتفاق امرای خود تبریز را به‌سوی ییلاق ترك نموده وسپس به قراباغ رفت. مرتضی قلی‌خان بیگلربیگی مشهد در نامه ای‌که برای شاه فرستاده بود، ازدست علیقلی‌خان شاملو ومرشد قلی استاجلو به وی شکایت کرد. دراین هنگام به‌علت پیشرفت‌مذاکرات صلح باعثمانی‌هاتنهایك نیرو به‌فرماندهی محمدخان ترکمان به مشهد اعزام شد. اسماعیل قلی‌خان و قورخمزخان و دیگران در این سفر او را همراهی نمودند. اما پس از مدت‌کوتاهی خبر شکست سلمان‌خان حاکم شیروان درتهاجم نیروهای کریمه به شهر شروان وبه فرماندهی غازی‌گرای به شاه رسید. علی‌قلی‌خان ایشیك عوض‌اوغلی (ازاوبهٔ چاوشلو) نیز دراین حمله به‌قتل رسید. برای‌گرفتن انتقام این شکست میرزا سلمان وزیر و امیرخان به حرکت درآمدند، قلی‌بیگ قورچی باشی افشار،شاهرخ‌خان مهرداردوالقدر وپیره‌محمدخان استاجلو و دیگران نیز در این سفر همراه‌آنها بودند. نیروهای عثمانی از مقابل نیروهای قزلباش به طرف دمیر قاپو عقب‌نشینی‌کردند. سپاهیان صفوی زیاد به تعقیب‌آنها نپرداخته، به محاصرهٔ باکو پرداختند ولی موفق به فتح‌آنجا نگردیدند و به قراباغ برگشتند. به هنگام این سفر جنگی، پیره محمدخان ریش‌سفید استاجلوها بیمارشده فوت‌کرد وتمام مناصب اوبه‌پسرش پیره مرادخان داده شد؛[۴۲] ولی استاجلوها

---

۴۱) به وضوح روشن است که نسل محمدخان فرمانده جناح چپ سپاهیان صفوی در جنگ چالدران، بعد از قلیچ‌خان و فرزندش قطع شده است.

۴۲) به نظر من منشأ و معنای پیره مجهول است و لازم می‌آیدکه این معنی یك تعبیر باشد. اسکندربیگ درجایی پیره را با دده یکی ذکر می‌کند. به یکی از مریدان تکلوی شیخ حیدر نیز پیره‌سنان می گفتند (حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۱۲۸)؛ حتی پیره←

اعتبار خود را در میان امرای مرکز از دست دادند.

ازدیاد قدرت مرشد قلی‌خان طغیانگر در خراسان باعث ایراد سخنان درشت از جانب تکلوها به استاجلوها گردید. حتی شاهقلی سلطان قارنجه اوغلی استاجلو به هنگام بازگشت از خراسان مورد حملهٔ محمدبیگ [مذاقی] نوهٔ قراجه سلطان‌تکلو قرار گرفت.[۴۳]

دولت صفوی برای نشان دادن حاکمیت خود بر قسمت اعظم ایالت شیروان در نزد ایلچی عثمانی، پیکربیگ از فرزندان زیاد را با عنوان خانی به شروان فرستاد وبه بعضی دیگر از بیگ‌های قاجار نیز املاکی در شیروان اعطا شده، دستور حرکت قبیلهٔ اوتوزایکی ساکن قراباغ و سایر قبایل نیز به شیروان داده شد. عمر آقا ایلچی عثمانی پس از مشاهده اوضاع شیروان، به اتفاق شاهقلی سلطان تبت اوغلی ذوالقدر به‌نزد سنان پاشا جانشین مصطفی پاشا به ارز روم رفتند. طولی نکشید که سلطان‌محمد به توصیهٔ سنان‌پاشا سفیری به استانبول فرستاد. این شخص ابراهیم‌خان حیدر سلطان اوغلی والی قم از قبیلهٔ ترکمان بوده است.[۴۴] در همان سال به امرای استاجلو در ناحیه تقاطع غرب بیه پس (مرکز رشت) اقطاع واگذار گردید. این امیران عبارت بودند از سلمان‌خان و شاهقلی سلطان قارنجه اوغلی (لله‌سلمان

←سنان درباره برگشتن حسن خلیفه از اردبیل به ایل تکه می‌گوید: «حسن‌خلیفه آمد و لکن به‌همراه خودآتشی برای سوزاندن ایل‌آورد» (همان‌جا). اسکندربیگ نیز درصفحهٔ ۴۵۳ مطلبی در رابطهٔ بااین مسئله دارد: درخلال این حال، سادات پیره و اعیان مزینان سبزوار اتفاق نموده از روی اخلاص...

بازدرکتاب همان مؤلف به‌این موضوع برخورد می‌کنیم: درمیانهٔ صوفیان‌قزلباش، پیره و خلیفه می‌نامند (ص۳۲۸). از این نوشتجات چنین برمی‌آیدکه معنی پیره شاید مانند دده، خلیفه و مرشد در سلسله مراتب عناوین صوفی‌ها باشد. مینورسکی احتمال می‌دهدکلمهٔ پیره مانند امیر مشتق ازکلمه «پیر» فارسی و از لهجه‌های متداول ایالت‌های کنار دریای خزر (گیلان و مازندران باشد) (تذکرة‌الملوك، قسمت توضیحات، ص۱۲۵، حاشیه۶).

۴۳) اسکندربیگ، ص۲۶۳.

۴۴) اسکندربیگ، ص۲۶۴، ۲۶۵؛ در مورد تفصیلات اجرائی: سنان پاشا، B. Kütükoglü، ص ۱۱۴ – ۱۰۳.

خان)، حسینقلی سلطان نظر سلطان اوغلی، مصطفی سلطان (ازاوبهٔ شرفلو)، مهدی سلطان ایغوت بیگ اوغلی (ازاوبهٔ چاوشلو)، احمد سلطان آسایش اوغلی، محمد بیگ ساری سولاق اوغلی، «پیکر لوردی[۴۵]» خلیفهٔ جعفر سلطان اوغلی کنگرلو، شاهوردی سلطان جلال اوغلی چپنی[۴۶] بودند. ولی این امرا در گیلان مورد استقبال قرار نگرفته، طولی نکشید مجبور شدند به‌قزوین برگردند.[۴۷] درسال ۹۸۸ه. ق. برابر ۱۵۸۰ (سال مار) پیکرخان زیاداوغلی قاجار موفق گردید سپاهیان عثمانی را شکست دهد. در این جنگ امرای چاکرلو و قرامانلو نیز شرکت نمودند؛ ولی طولی نکشید که پیکرخان وفات کرد و جانشین او انصار خلیفهٔ قراداغ یا (قراچه‌داغ) نیز قبل ازانجام هرکاری وفات کرد. ظاهراً بعد از این تاریخ هیچ یك از حکام صفوی نتوانست در شیروان موفقیتی کسب نماید.[۴۸]

در همان سال (۹۸۸/ ۱۵۸۰) یك درویش قلندر در میان لرهای کوه گیلویه خودرا شاه اسماعیل دوم خواند و شخص مقتول قبلی را یك غلام شبیه خود اعلام نمود. او موفق شد تعدادکثیری از لرها را به دور خود جمع کند. این شاه اسماعیل دروغین ادعا می کرد در مدت اقامت در آناطولی طرفداران بسیاری گرد- آورده و به کمك آنها آناطولی را فتح خواهد نمود.[۴۹] او به کمك افراد خود به‌سوی حکام افشار آن مناطق حمله کرد. همان طورکه قبلاً نیز ذکر گردید، این افشارها بعد از فتح این مناطق به دست آق‌قویونلوها، در زیر فرمان منصوربیگ از ترکیه به این نواحی آمده بودند. اسماعیل دروغین در این نبردها گاهی شکست می‌خورد. ولی او موفق گردید در آخرین نبرد خود با رستم بیگ، که از جانب پدرخود خلیل‌خان افشار در آنجا حکومت می کرد، او را شکست داده و به قتل رساند و افشارها را به وضع پریشانی در آورد. خلیل‌خان با گرفتن اجازه از شاه، خود عازم این مناطق

---

۴۵) همان مأخذ (اسکندر بیگ، ص۲۶۷).
۴۶) متن: چگنی (اسکندر بیگ،ص۲۶۷).
۴۷) اسکندر بیگ، ص۲۶۹ ـ ۲۶۷.
۴۸) همان مأخذ، ص۲۷۱، ۲۷۲.
۴۹) همان مأخذ، ص۲۷۲.

گردید ولی درگردنه‌ای تنگ به وسیلهٔ سنگی که از طرف مخالفین به سر او اصابت کرد به قتل رسید. مرگ خلیل‌خان باعث ازهم پاشیدگی افشارها گردید. شاه سلطان‌محمد، اسکندربیگ برادرزاده خلیل‌خان یکی از امرای مرکز را با عنوان خانی به سمت والی کوه‌گیلویه تعیین نمود و دستور داد امت‌خان ذوالقدر بیگلربیگی فارس نیز اسکندربیگ را در جنگ با شورشیان یاری کند. در سال ۱۵۸۱/۹۸۹ سپاهیان دوراق‌خلیفهٔ ذوالقدر با نیروهای افشار به هم پیوسته و شاه اسماعیل دروغین را که بسیاری از اطرافیانش پراکنده شده بودند دستگیر و به قتل رساندند ولی صدمه‌ای که افشارها از شورش متحمل شدند جبرانش سالها به طول انجامید. در حقیقت یك قسمت از افشارها به دور شاهقلی پسر خلیل‌خان جمع شدند. شاهقلی با کشتن اسکندربیگ خود را حاکم کوه‌گیلویه اعلام نمود، ولی حسن‌بیگ عبداللطیف اوغلی یکی از اقربای او به مقابله باوی برخاست و با ادعای خانی اداره امور قسمتی از منطقه را به دست گرفت و این وضع تا آمدن شاه‌عباس به شیر از در سال ۱۵۹۰/۹۹۸ ادامه یافت. حسن‌خان به تشویق شاه عباس شاهقلی‌خان را به قتل رسانده و خود به تنهائی حاکم کوه‌گیلویه گردید.[۵۰]

عصیان قلندر شهرت زیادی در این منطقه کسب نمود، به نحوی که پس از او مقلدان بسیاری با نام شاه اسماعیل دوم ظهورکردند. محبوبیت بیش از حد اسماعیل در بین مردم جای تعجب بسیار است؛[۵۱] زیرا همان طور که قبلاً ذکر گردید، وی به طرفداری از مذهب تسنن متهم بود. دومین شاه اسماعیل دروغین در ایران بار دیگر در نواحی لرستان برخاسته و در حدود ده‌هزار نفر از کردها و لرها را به دور خود جمع کرد. این شاه‌اسماعیل دروغین را نیز سولاق‌حسن سلطان تکلو نوهٔ چوهه سلطان دستگیر و به قزوین فرستاد. [سومین شاه اسماعیل نیز] در طالش ظهور نموده و در اردبیل به قتل رسید و چهارمی در میان غورها ظهور کرد. او با کشتن حسین‌سلطان افشار حاکم فراه و برادر او علی‌خان سلطان، افشارهای

۵۰) همان مأخذ، ص۲۷۵ – ۲۷۲.

۵۱) به طوری که می‌دانیم، یکی از رمان‌های مردمی نیز به اسم شاه اسماعیل است. در به وجود آمدن این رمان احتمالاً علاقه مردم به شاه اسماعیل دوم مؤثر بوده‌است.

ساکن خراسان را بیش از حد ناراحت کرد. یگن سلطان حاکم جدید فراه و از خویشاوندان امرای مقتول درفکر برانداختن شورش بود که دروغی بودن شاه اسماعیل برای مریدان او روشن گردیده و خبر قتل او به دست طرفدارانش [به یگن سلطان] رسید.[۵۲] بطوری که می‌بینیم شاه اسماعیل‌های دروغینی که در ایران ظهور کردند تکیه‌گاهشان بیشتر بر عناصر کرد، لر، طالش و غور بوده است و این موضوع طبیعی به نظر می‌رسد. زیرا خواست عناصر ذکر شده در ایران با وجود داشتن مذهب مشترك از نظر سیاسی تأمین نگردیده بود و قزلباشهای ترك نیز از وجود عناصر غیر ترك در بین خود خوشنود نبودند. شاه اسماعیل‌های دروغین، در آناطولی خیلی قبل از ایران ظهور کردند و به همین علت شورشیان ایران را می‌توان مقلد آنها به حساب آورد. یکی ازشاه اسماعیل‌های دروغین در آناطولی ازمیان ترکمان‌های شامبیاتی ساکن بوزوق برخاست. او در سال ۱۵۷۷ موفق گردید بسیاری از ترکمن‌ها را به دور خود جمع کند و در حالی که بسیاری از طرفدارانش او را همراهی می‌کردند، به درگاه حاجی بکتاش در منطقه قیر شهر آمد و با انجام قربانی مراسم آنجا را به جای آورد.[۵۳] دومین شاه اسماعیل دروغین نیز در ملاتیه آناطولی ظهور کرد (۱۵۷۸/۹۸۶) و بسیاری از افراد قبایل آن مناطق مطیع او گردیدند.[۵۴]

درسال ۱۵۸۱/۹۸۹ (ایلان‌ئیل) علیقلی‌خان‌خانلرخانی‌شاملو به اتفاق هم پیمان خودمرشد قلی‌خان استاجلو ودیگرامرا حکومت عباس‌میرزا رااعلام نمودند وسپس برای تسخیر نیشابور به‌سوی درویش محمدخان حاکم آن شهر حرکت کردند، ولی موفقیتی به دست نیاوردند.

با دریافت این خبر، شاه به تشویق میرزا سلمان وزیر و بیگ‌های ترکمان و تکلو خود را برای رفتن به خراسان آماده ساخت. به همین مناسبت مأموریت‌های تازه‌ای به امرای صادق استاجلو واگذار گردید. از آن جمله سلمان‌خان استاجلو (فرزند شاه‌علی‌میرزا و نوهٔ عبدالله‌خان) به ریاست دیوان برگزیده شد. به‌درخواست

۵۲) اسکندر بیگ، ص ۲۷۵ – ۲۷۲؛ F. Sumer 'Oguzlar, S. 286.

۵۳) اوغوزها، ص ۲۳۱، ۲۳۲.

۵۴) احمد رفیق، ص ۳۷.

امـرای استاجلو، شاهوردی یگن‌اوغلـی برای جلـب اطاعت پسرعمـویش مرشد قلی‌خان عازم آن دیار گردید ولی نتیجهٔ رضایت‌بخشی حاصل نگردید، حتی شاهوردی در بازگشت خود با تکیه بر تعصب قبیله‌ای به دفاع از مرشد قلی‌خان پرداخت. این نحو برخورد باعث گردیـد که او بـه اتفاق مهدیقلی‌بیگ او قجوقورچی‌حسن‌بیگ اوغلـی از طرف سلمان‌خان و سایـر امـرای استاجلـو برای جلب رضایت شاه و ولیعهد حمـزه میرزا کشته شوند. حوادثی که در بالا ذکر گردید نشان داد که در میان امرای قزلباش مانند اصیل زادگان عرب و مغول وجود یك تعصب شدید قبیله‌ای و انتقام خـون موجود بوده و این مسئله تنها یـك تعصب سادهٔ قبیله‌ای نبوده؛ بلکه در عین حـال برای بقای مقام و نفوذ قدرت آنها رسمی ضروری بـه نظر می‌رسید، بـه نحوی کـه ارزش و اعتبار امـراء در نزد دولت بستگی مستقیم به قدرت و جمعیت قبیلهٔ آنها داشت. علی‌خـان ذوالقدر بیگلربیگی فارس بـا جمع آوری سپاه، ظهـور شاه اسماعیل دروغین را در کـوه‌گیلویـه بهانه قـرار داده دستور شاه را در مـورد رفتن به‌آذربـایجان اجرا نکرد؛ لذا از مقام خود عزل گردید و مقامش به امت‌بیگ یوزبـاشی از همـان قبیله واگـذار شد. امت‌خان که به اتفاق ولی‌خـان تکلو والی همدان و ولی‌خـان افشار والی کرمان به این سفر مأمور شدند محافظینی به خراسان فرستاد و دستور داد که تـا افراد طـرفدار شاه (شاهسیون) در مشهد به دور مرتضی قلی‌خان ترکمن گرد آیند. امیرخان ترکمن نیز به خاطر حمزه‌میرزا ولیعهد با نیروهای خود به سپاه مرکز پیوست. علی‌رغم تعداد زیاد سپاهیان مرکز هدف‌شاه در این سفر خراسان تأمین نگردید و عاملین اصلی این حرکت، علیقلی‌خان شاملو و خطرناکتر از او مرشد قلی‌خان استاجلو، مقام خود را حفظ نمودند. علت اصلی این کار وجود تعصب قبیله‌ای امرای استاجلو و شاملوی موجود در سپاه و عدم قاطعیت آنها در این سفرجنگی بود؛ واز طرف دیگر حمایت امرائی مانند شاهرخ‌خان مهردار ذوالقدر و قلی‌بیگ قورچی‌باشی افشار از آنها بوده است. حتی میرزا سلمان وزیر که در مورد مجازات امرای سرکش مطالبی به شاه القاء می‌کرد، با جلوداری قلـی بیگ افشار بـه دست امـراء به قتل رسید. سلمان یك وزیر تاجیك بود. امراء مـی‌خواستند که

او تنها درکارهای مالی دولت اظهارنظر کند واز مداخله او درکارهای‌نظامی خوشنود نبودند. ازدواج حمزه‌میرزا با دختر او نیز از طرف امرا استقبال نگردید. توطئهٔ ترکمن‌ها و تکلوها برای بی‌اعتبار ساختن دشمنانشان، استاجلوها و شاملوها، به علت نداشتن یك امیر مقتدر این بار نیز با شکست مواجه‌گردید. حتی در یکی از جنگها تکلوها یکی امرای بزرگ خود اردوغدی خلیفه را از دست دادند. از شاملوها ابوالفتح‌خان فرزند آغزیوارخان و از قاجارها قبادخان والی سبزوار به قتل رسیدند و ابراهیم‌خان برادر مرشد قلی‌خان و خوش خبرخان شاملو اسیر شدند؛ از شاملوها ــ مخصوصاً از اوبهٔ اوجی ــ بسیاری کسان به قتل رسیدند و در برگشت به درخواست علیقلی‌خان که ظاهراً اطاعت شاه را قبول‌نموده بود، مرتضی‌خان ترکمن از حکومت مشهد به استرآباد تغییر مقام داد و حکومت مشهد به سلمان‌خان از استاجلوها داده شد و شاه‌علی بیگ قارنجه‌اوغلی نیز به للگی او انتخاب‌گردید، قلی‌بیگ سونـدوك اوغلی که پدرش از قورچی‌باشی‌های مشهور طهماسب بود به علت تمرد آشکارش به قتل رسید واحمد سلطان از تکلوها به جای او به سمت حاکم سبزوار تعیین شد.[۵۵] به هنگام سفر جنگی سلطان محمد به خراسان، فرهاد پاشا از فرماندهان عالی عثمانی ایالت چخور سعد را فتح نموده و در ایروان مرکز این ایالت در محل کاخ محمدی‌خان حصار محکمی بنا نمود.[۵۶] محمدی‌خان توقماق استاجلو به علت نرسیدن کمك از سوی امیرخان ترکمن بیگلربیگی تبریز و امامقلی‌خان قاجار بیگلربیگی قراباغ، مجبور گردید به‌اتفاق خانواده‌اش به نخجوان عقب‌نشینی کرده و خانواده خود را در قلعه‌النجق جای دهد. امرای مرکز توصیهٔ

---

۵۵) اسکندربیگ، عالم‌آرای عباسی، ص۲۹۱–۲۷۶.

۵۶) به طوری که معلوم می‌شود، راجع به جنگ عثمانی با ایران در محدوده موضوع برخورد می‌کنیم؛ نگاه کنید به B. Kütükoglu که کتابش تا به‌امروز جزو بهترین تحقیقات به حساب می‌آید. باردیگر بررسی و تحقیق مجدد موضوع را ــ با تکیه به ارزشیابی مجدد منابع ــ و نشر آن را، از همین مؤلف انتظارداریم. راجع به دوران سلطان محمد به تحقیق با ارزش H. R. Roemer نگاه کنید:

Der Niedergang Irans nach dem Tode Ism'ils des Grausamen 1577 - 1581, Würzbürg = Aumühle 1939.

ایلچی ابراهیم سلطان ترکمن را دایر به صلح با عثمانیها بـا واگذاری اراضی فتح شده به‌آنها ردکرده، باعث از دست دادن مناطق آباد چخورسعدگردیدند. فتوحات عثمانی با تأنی وگام به‌گام پیش می‌رفت‌وآنها برای تحکیم اراضی فتح شده قلاع مستحکمی در آنها بنا می‌نمودند.

زمان چنـدانی از بـازگشت شاه از خراسان نگذشته بودکه به او خبر رسید مـرشدقلـی‌خـان استاجلـو حاکمیت مشهد را با حیله از دست سلمان‌خان خـارج نمـوده است. انتقـال مرتضی قلی‌خان از مشهد به استرآباد یك خطای بزرگ بود. مـرشد قلـی‌خان در سایـه درایت خود توانست بوداق‌خان رئیس قبایل کرد چگنی اطراف مشهد وهمچنین فرزندان بابا الیاس راکه در رأس قبیله قرابیات قرار داشتند تابع خودکند وسلمان‌خان بی‌کفایت نیز مجبورشد به قزوین برگردد.[۵۷] دربهارسال ۱۵۴۸/۹۹۲ (سال میمون) شاه محمد به‌درخواست امیرخان به تبریـز آمد ولی این مسافرت به بدبختی او انجامید، زیرا حمزه میرزا که تازه به سن هیجده سال رسیده بود به تحریك و همدستی نـزدیکان خود علیقلی بیگ قیچ‌اوغلی استاجلو و محمدی ساری سولاق اوغلی واسماعیل‌قلی‌خان شاملو (اسم اصلیش اسماعیل‌خان) بادوازده هـزار تـرکمن بـی‌وفا او را بـه قلعهٔ قهقهه فرستاد و درآنجا زندانی ساخت و مقام بیگلربیگـی آذربایجان بـا مقام خانی بـه علی‌قلی‌قیچ اوغلی واگـذارگردید. بدین تـرتیب بار دیگر قبایـل استاجلو و شاملو برتری خود را در مرکز دولت بـه دست آوردند. حمزه میرزا به اسماعیل‌قلی‌خان شاملو «یولداش» و به علیقلی‌خان استاجلو «قارداش» و به محمدی ساری سولاق اوغلی نیز «سرداش» لقب داد. ترکمانان بـا مشاهـده ایـن بی‌وفائی و بی‌صداقتی در حـق رئیس خود امیرخان آذربـایجان را ترك‌گفتند و اکثریت‌آنهـا به عراق عجم رفتند.[۵۸] محمدی‌خان ترکمان والـی‌کاشان با شنیدن زندانی شدن امیرخان به نزد ولی‌خان تکلو داماد امیـرخان و والی همدان رفت و فـرزند و برادران امیرخان نیز نزد ولی‌خان‌آمدند. در اینجا قبایل ترکمن و

---

۵۷) اسکندر بیگ، ص۲۹۴،۲۹۵؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص ۲۷۰–۲۶۶.

۵۸) همان مأخذ، ص ۲۹۶،۳۰۰؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص۲۷۳.

تکلو تصمیم گرفتند به سوی تبریز هجوم برده و استاجلوها را از آنجا دور سازند. حمزه میرزا به محض شنیدن این خبر امیرخان را به قتل رساند. بدین سبب ترکمان‌ها و تکلوها نتوانستند حمله خود راعملی سازند. اما درخراسان میان دودوست قدیمی، علیقلی‌خان شاملو والی هرات و مرشدقلی‌خان حاکم مشهد، نیز بهم‌خورده به جنگ بین آن دو منتهی گردید. دراین هنگام علیقلی‌خان بااعلام پادشاهی عباس‌میرزا او را به همراه خود داشت، ولی در [جنگی که بین او و مرشد قلی‌خان رخ داد] به وسیله عوامل مرشدقلی‌خان ربوده شد. لذا به هنگام برگشت به هرات عباس‌میرزا همراه او نبود.[59] از شاملوها حسین‌بیگ (ازاوبه عبدللو) و علی‌بیگ شاه علی‌بیگ اوغلی (از اوبه کرامتلو) از عباس میرزا جدا نگشتند.

در بهار سال ۱۵۸۵/۹۹۳ (سال مرغ) حمزه میرزا ولیعهد جوان اوقات خود را بـه خوش‌گذرانی سپری می‌کرد. نوهٔ شیخ‌های پرهیزگار اردبیل دل‌بسته شراب و پسران زیباروی بود. او دلباختهٔ پسری جوان و زیباروی به نام شیطان، فرزند آهنگری از اهل اصفهان شده بود، این پسر به وسیلهٔ یکی از افراد نزدیکش علی‌قلی‌خان قیچ‌اوغلی به‌نزد او آورده شده بود واکثراوقات‌خود را بااومی‌گذراند.

حتی شاهقلی‌بیك غربا اوغلی روملو[60] دربارهٔ معشوق حمزه میرزا این اشعار ترکی را می‌سراید:

گرنلرم قوشین ارل نرگس فتان آپارا	کیم دورکی‌اونون غمزه سیندن جان آپارا
مـن راضییم ایمانیمـی شیطان آپـارا[62]	شیطان‌شیطان دید وقلری[61] گربو اولسا

حمزه میرزا عـازم ییلاق‌گردیده و بـه خـوشگذرانی خود ادامه می‌دادکه حرکت عثمانیها را به طرف خود شنید. طولی نکشید که نیروی عثمانی بـه فرماندهی وزیر

۵۹) همان مأخذ، ص۳۰۴-۳۰۱.

۶۰) همان مأخذ (ص۳۰۶)، براساس نظریه صادقی: «قارپا».

۶۱) متن: دیدی وکلری.

۶۲) اسکندر بیگ، ص۳۰۶.

اعظم عثمان پاشا وارد تبریز گردید و بر اساس نقشه طرح شده بلافاصله مشغول ساختن قلعه گردید. این موضوع، تصاحب دائمی آذربایجان را از طرف عثمانی‌ها خبر می‌داد. احداث قلعه درمدت کوتاهی به پایان رسید و نیروهایی دراین قلعه گمارده شده، آنجا را پر از سلاح و مهمات کردند و پس از تعیین جعفرپاشا خادم به بیگلر-بیگی آنجا شهر را ترك نمودند. با وجود وفات عثمان پاشا دراثر بیماری، نیروهای عثمانی حمله وهجوم شجاعانه حمزه‌میرزا را خنثی نمودند. حمزه‌میرزا در بازگشت خود تبریز را محاصره نمود، ولی نتوانست کاری از پیش ببرد؛ اما نیروهای عثمانی در حمله متقابل خود از داخل شهر به خارج موفقیت کسب نموده از امرای بزرگ حمزه میرزا، شاهرخ‌خان مهردار ذوالقدر را به اسارت گرفته و فرزندش ابوالقاسم سلطان و پیری‌بیگ ایشیك آقاسی‌باشی به‌قتل رسیدند. قلی‌بیگ قورچی‌باشی افشار ازامرای بزرگ ازنقشه قتل‌خود به وسیلهٔ حمزه‌میرزا به‌تحریك قیچ‌اوغلی ومحمدی-بیگ به موقع اطلاع یافت ولذا به اتفاق برادر خود جبارقلی به جعفر پاشا پناهنده گردیده اخبار مهمی در اختیار والی عثمانی گذاردند؛ یکی از خبرها با حملهٔ مشترك تکلوها وترکمان‌ها به‌حمزه‌میرزا ارتباط داشت. درحقیقت محمدخان تمام ترکمانان نواحی‌کاشان وقم وساوه را جمع نموده به‌اتفاق والی همدان ولی‌خان تکلو و والی ری مسیب‌خان شرف‌الدین اوغلی و برادر او مختار سلطان والی ورامین به حرکت درآمده بود. سولاق‌حسین (نوهٔ چوهه‌سلطان) به‌علت مخالفت با این اتفاق، ازطرف ولی‌خان کشته شد. دراین‌موقع محمدخان، امت‌خان ذوالقدر بیگلربیگی‌فارس راکه قصد رفتن به‌سوی حمزه‌میرزا را داشت به‌سوی‌خود جلب‌نمود. هدف ازاین‌حرکت، کشتن قیچ‌اوغلی و محمدی ساری سولاق‌اوغلی به انتقام خون امیرخان و از بین بردن نفوذ شاملوها واستاجلوها وگرفتن اداره امور دولت به دست خودشان بود. به محض نزدیك شدن تکلوها به حوالی تبریز، افراد منتسب به این قبایل از میان نیروهای شاهی فرار نموده و به قبایل خود پیوستند. حتی در میان این افراد فراری اشخاصی مانند کچل مصطفی افشار، قورچی‌باشی حمزه‌میرزا و بسیاری دیگر از امراء دیده می‌شدند. ترکمان‌ها و تکلوها در اثر استقامت حمزه‌میرزا به هدف خود

نائل نگشته، طهماسب میرزا یکی از برادران حمزه میرزا را فراری داده و به قزوین برگشتند و طهماسب میرزا را در آنجا حاکم اعلام نمودند (۱۵۸۷/۹۹۵: سال سگ)[۶۳] و افرادی به استاجلوها و افشارهای اوبهٔ ابرلو که در اطراف قزوین ساکن بودند، به منظور جلب اطاعت آنها، اعزام شدند که چون نپذیرفتند تنبیه گردیدند. آنها قصد داشتند بیات‌ها را نیز سرجای خود بنشانند ولی به‌علت شنیدن خبر نزدیک شدن حمزه‌میرزا به قزوین از این کار منصرف گردیدند. جنگ نزدیک سایین قلعه اتفاق افتاد. در رأس جناح چپ نیروی هفت هزار نفری حمزه میرزا علیقلی استاجلو، اسامس‌خان مهردار (فرزند شاهرخ‌خان)، علیقلی‌سلطان تاتی‌اوغلی و علی سلطان نوهٔ شاهقلی خلیفه مهردار با نیروی دوهزار نفری ذوالقدر دیده می‌شدند. اسماعیل قلی‌خان (اسمی‌خان)، قورخمزخان و شاهوردی خلیفه از (اوبهٔ ایناللو) به اتفاق یک هزار و دویست نفر از نیروهای شاملو در جناح راست جای گرفتند.

پیرغیب‌خان استاجلو در رأس نیروهای مقدم قرار داشت وقبیلهٔ ایمور ساکن ری و رودبار با قرار دادن محمدحسین سلطان در رأس خود در اردوی حمزه میرزا جای داشتند. نیروهای ده‌هزار نفری مخالفین نیز با سلاحهای مجهز که اکثرشان سوار بر اسبان عربی بودند در جناح راست سپاه، محمدخان، ادهم‌خان، اسماعیل‌خان برادر امیرخان، گلابی‌خان فرزند امیرخان و معصوم‌خان ترخان اوغلی و از دیگر برادران امیرخان، شاهقلی سلطان، شاهقلی سلطان پیاده؛ و در محل استقرار امت‌خان ذوالقدر، ترکمن‌ها و یک قسمت از ذوالقدرها جای گرفته بودند. مسیب‌خان و علی‌سلطان پاکمال پسر ولی‌خان در رأس تکلوها در جناح چپ قرار داشتند. بدین ترتیب درمقابل استاجلوها، ترکمن‌ها و درمقابل شاملوها، تکلوها دیده می‌شدند. در جنگی که اتفاق افتاد، در سایهٔ رشادت حمزه‌میرزا به نفع او تمام شد. از تکلوها فرزند ولی‌خان علی‌سلطان پاکمال و خلیل‌بیگ و از ترکمن‌ها شاهقلی سلطان برادر امیرخان به قتل رسیدند. محمدخان ترکمن و مسیب‌خان تکلو به اسارت درآمدند و از نیروی حمزه‌میرزا، علیقلی‌سلطان تاتی‌اوغلی کشته شد.

---

۶۳) همان مأخذ، ص ۳۳۱–۳۰۷؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص ۲۸۲–۲۷۴.

از فرزندان امیرخان، گلابی‌خان به اتفاق عمویش اسماعیل‌خان به عثمانی‌ها پناهنده شدند؛ آنها پیش شوهر خاله (یا: عمه) گلابی‌خان یعنی شرف‌خان، امیر بدلیس و مورخ مشهور رفتند. قسمت مهمی از تکلوها نیز به بغداد رفتند.[۶۴] حمزه میرزا متعاقب این پیروزی از قتل مخالفین خود صرف‌نظر نمود. بدین سبب تکلوها و ترکمن‌ها متحمل تلفات زیادی نگردیدند، و لیکن هر دو قبیله نقش مهم خود را در اداره امور دولت از دست دادند. بعد از این نبرد استاجلوها و شاملوها در اداره امور دولت صفوی بی‌رقیب گردیدند. منطقهٔ حاصلخیز ری که در اقطاع مسیب‌خان تکلو بود، به جای شهر تبریز که زیر نفوذ عثمانی‌ها درآمده بود به علیقلی‌خان قیچ اوغلی واگذار گردید. اقطاع ولی‌خان تکلو درهمدان نیز به‌پیرغیب‌خان استاجلو داده شد؛ وبه دیگر امرای استاجلو ازقبیل حسینقلی‌سلطان برادرعلیقلی‌خان و الله‌قلی‌سلطان جعفرسلطان اوغلی (از اوبهٔ کنگرلو) و احمدسلطان آسایش‌اوغلی ومهدی‌قلی سلطان ایغوت سلطان‌اوغلی (از اوبهٔ چاوشلو) در عراق اقطاع واگذار گردید. علی‌سلطان نوهٔ شاهقلی خلیفه مهردار ذوالقدر (از اوبهٔ غورغلو) از میان سپاهیان حمزه‌میرزا به سمت والی قم و علی‌خان ذوالقدر (از اوبهٔ شادی بیگلو) به سمت بیگلربیگی فارس انتخاب گردیدند.[۶۵] حمزه‌میرزا با نیرویی درحدود ده‌هزار نفر به سوی تبریز حرکت کرد. او می‌دانست که با این نیرو قادر به‌گرفتن تبریز نخواهد بود. از طرفی فرهاد پاشا فرمانده عثمانی‌ها عازم تبریز بود. بستن معاهده صلح برای دولت صفوی گران تمام می‌شد، زیرا یکی از ایالات با ارزش خود را از دست می‌داد؛ ادامهٔ جنگ نیز مشکلات و خسارات جدیدی را دربر داشت، لذا حمزه‌میرزا با درك حقیقت موضوع به صلح تمایل نشان داد و پیشنهاد فرهاد پاشا را مبنی بر فرستادن برادرش حیدر میرزا به درگاه امپراطور عثمانی مورد قبول قرار داد وهنگامی که قصد داشت برای اجرای این منظور عازم قزوین گردد، به دست یك دلاك که مورد علاقه‌اش

---

۶۴) همان مأخذ، ص۳۴۰-۳۳۵: مؤلف در این جنگ شرکت داشت، آنزمان او ۲۶ سال داشت؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص۲۹۳-۲۸۲.

۶۵) همان مأخذ، ص۳۴۱،۳۴۲.

بود به قتل رسید (ذی‌الحجه ۹۹۴/ کاسیم ـ ارالیك ۱۵۸۶: سال سگ)[۶۶]. خانلرخانی اسماعیل قلی‌خـان شاملو (اسمی‌خان) و علیقلی‌خان استاجلو،از فرزندان محمدشاه، ابـوطالب میرزا را ولیعهد اعلام نمودند. ولـی در مدت‌کمی ضعف شخصیت‌آنها آشکارگردید و در اثـر بی‌کفایتی‌آنها ولی‌جان‌خان فرزند محمدترکمن والی‌کاشان، ولی‌خان افشار والی‌کرمان وفرزند او بکتاش‌خان حاکم یزد افشارهای ساکن منطقهٔ اصفهان (از اوبـه اراشلو) و ذوالقدرهـای فارس، عباس میرزا را بـه شاهـی قبول کردند. والی تبریز جعفرپاشا با استفاده از این وضع، بسیاری از مناطق‌آذربایجان را فتـح نمود.[۶۷] علیقلی استاجلـو و اسماعیل قلی‌خان (اسمی‌خان) به همراه سلطان محمد و ابوطالب میرزا و به منظورتأدیب امرای سرکش به سوی پایتخت (قزوین) حرکت نمودند (بهار سال ۹۹۵/۱۵۸۶: سال خوك)؛ اما به علت ضعف و اختلاف موجود میان‌آنها قادر به انجام هیچ‌کار نشدنـد. هنگامی که‌آنها دراصفهان بودند، عبدالله‌خان حاکم اوزبك ضمن اعلان جنگ هرات را محاصره نمود. مرشد قلی نیز در حالی کـه عباس میرزا را به همراه خود داشت بـه سوی قـزوین حرکت کرد و طولی نکشیدکـه درایت و آگاهی مرشد قلی‌خان استاجلو بر همه روشن‌گردید؛ زیرا با وجود نیروی‌کم خود وارد قزویـن‌گردیده و بر اوضاع مسلط‌گردید (ذی‌القعدهٔ ۹۹۵ / اکیم ۱۵۸۷)[۶۸]. در ایـن هنگام علیقلی‌خان استاجلـو و اسماعیل قلی‌خان شاملو (اسمی‌خان) همراه با بسیاری از امرا مانند شاهوردی سلطان (ازاوبهٔ اینانلو)، اسلمس‌خان مهردار ذوالقدر و ادهم‌خـان ترکمن و شاهقلـی روملو خلیفةالخلفا و اسماعیل سلطان از افشارهای الپلو و همچنین شاه ولی‌خلیفه از ذوالقدرها و احمـد سلطان‌آسایش اوغلـی و قنبربیگ‌گزی بیوك‌لو بیات و طالش و بسیاری از امرای دیگر پادشاهی عباس میرزا را قبول کـردند و در مقابل مرشد قلی‌خان تسلیم شدند. ولی هنوز چند صباحی از اقامت عباس میرزا در قزوین نگذشته بود،که بسیاری از

---

۶۶) همان مأخذ، ص۳۴۷–۳۴۲.

۶۷) همان‌مأخذ، ص ۳۵۳–۳۴۸.

۶۸) همان مأخذ، ۳۶۳ – ۳۵۲.

این امراء قبل از دیدن چهرهٔ عباس میرزا به فرمان او به قتل رسیدند.[۶۹] بدین ترتیب مرشد قلی‌خان به طور کامل بر اوضاع مسلط گردید. در این موقع مشکلات مهم داخلی و خارجی مملکت از هر طرف عباس‌میرزا را احاطه کرده بود.

دوران سلطان محمد دوران حاکمیت کامل قزلباش‌ها بر دولت بوده است، ولی در سایهٔ تدابیر شاه عباس آنها دیگر روی چنین دوره‌ای را ندیدند. در زمان سلطان محمد به طوری که دیدیم در ادارهٔ دولت چهار قبیلهٔ استاجلو، شاملو، ترکمن و تکلو نقش اساسی داشتند. دو قبیلهٔ اولی صاحب اوبه‌های فراوان بودند و برای ادارهٔ امور دولت نیز امرای باتجربه‌ای وارد دستگاه کردند و نتیجهٔ این کار این شد که سرانجام بر دشمنان خود ترکمن‌ها و تکلوها غلبه یافته و ادارهٔ دولت را به دست خود گرفتند. امرائی که شاه عباس را به تخت رساندند به این قبایل منسوب بودند. بعد از این به بحث و بررسی جداگانه قبایل خواهیم پرداخت.

---

۶۹) همان مأخذ؛ ۳۸۵ ــ ۳۶۳؛ شرف خان، شرفنامه، ص۲۸۷ ــ ۲۸۴. قاضی احمد قمی، خلاصة‌التواریخ، ص۱۶ ــ ۲.

نقش قبایل در دوران
شاه اسماعیل دوم و سلطان محمد خدابنده

الف: قبایل بزرگ

۱) روملو

بطوری که می‌دانیم اکثریت روملوها به اتفاق ارس‌خان در شیروان زندگی می‌کردند[۷۰]. پس‌ازفتوحات عثمانی، روملوهای ساکن شیروان ازنظرجانی و مالی خسارت فراوانی دیدند و به وضع نابسامانی دچار گشتند ولی کوشش کردند در اطراف ارسباران به وضع خود سامان دهند[۷۱]. درگسترش فتوحات عثمانی قسمتی از روملوها به فرماندهی محمود سلطان در خوی ساکن بودند؛[۷۲] و شاخهٔ دیگری از روملوها نیز به اتفاق درویش محمدخان در شهر نیشابور از توابع خراسان زندگی می‌کردند. در زمان شاه‌اسماعیل دوم و سلطان محمد مقام خلیفه‌الخلفائی غالباً در دست این قبیله بود. اسماعیل، بعد ازحسینقلی مقام خلیفة‌الخلفائی را به بلغار خلیفه دادکه احتمالاً او نیز از این قبیله بوده است. این پادشاه به نورعلی خلیفه فرزند بلغار خلیفه نیز مقامی اعطا نمود[۷۳]. بطوری که قبلاً ذکر کردیم، اسماعیل به علت دروغ‌گفتن بلغار در مسئله تبری او را از مقام خود عزل نمود و

---

۷۰) اسکندر بیگ، ص۲۳۶–۲۲۷.

۷۱) در میان برادران اسماعیل که به دست او کشته شدند، **محمودمیرزا** در میان روملوها بزرگ شده و به وسیلهٔ آنها تربیت شده بود (همان مأخذ، ص۲۳۶).

۷۲) همان مأخذ، ص۲۳۱.

۷۳) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۴۸۳،۴۸۶.

مقام خلیفةالخلفائی را به دده خلیفه از استاجلوها داد. ولی بطوری که دیدیم، با به سلطنت رسیدن سلطان محمد، این مقام دوباره به شاهقلی سلطان از روملوها واگذار گردید که ما او را در سال ۱۵۸۷/۹۹۵ در مقام خلیفةالخلفائی می‌بینیم.

شاه‌عباس بـه محض جلوس به تخت شاهی، این مقام را به‌قورخمزخان دلی بـوداق‌اوغلی از روملوهـا اعطا نمود ولی او به اتفاق سایر امـرای مخالف مرشد قلی‌خان به دستور او به قتل رسید (۱۵۸۸/۹۹۶)[۷۴]. بعدازاین حادثه، شاهقلی‌سلطان دوباره مقام خلیفةالخلفائی خـود را به دست آورد.[۷۵] دیگر از امـرای قابـل بحث روملوها شاهقلـی بیگ است.[۷۶] او یکی از شعرای ترکی‌گوی مشهور زمان خود بود و اشعاری از همین شاعر در مورد محبوب حمزه‌میرزا،ملقب به شیطان،به نقـل از اسکنـدر [بیگ] در بالا ذکر گردید. صادقی نیز او را در ردیف شعرای بزرگ زمان خود می‌داند.[۷۷]

۲) استاجلو

بطـوری که می‌دانیم استاجلوها در این زمان در ایالت چخورسعد و منطقهٔ نخجوان و خلخال و طارم و خـراسان سکونت داشتند؛ و شایان دقت است که این قبیلهٔ بزرگ وقبیلهٔ بزرگ شاملوسکونت‌گاه مشخصی نداشتند. هنگامی که حکومت سلطان‌محمد به پایان رسید ازاستاجلوها مرشد قلی‌خان دررأس دولت دیده می‌شود.

۳) تکلو

اقطاع این قبیله بیشتر در حوالی همدان وری بوده است. ایـن مناطق جزء

۷۴) اسکندربیگ، ص ۳۸۴ـ۳۸۰؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص۲۸۷؛ قاضی احمد قمی، خلاصةالتواریخ، ص۱۹،۲۱.

۷۵) همان مأخذ، ص۳۸۴؛ قاضی احمد قمی، خلاصةالتواریخ، ص۲۲.

۷۶) اسکندر بیگ اسم پدر این امیر را «غربا» (ص۳۵۶) و صادقی به شکل «قارپا» می‌نویسد.

۷۷) عالم‌آرای عباسی، ص۱۱۷.

بهترین ایالت‌های پرمحصول این قبیله محسوب می‌گردید، ولی پیش از نبرد سایین قلعه این مناطق به استاجلوها و شاملوها واگذار گردید و یك قسمت از تکلوها مجبور شدند به عثمانی پناهنده شوند. بعد از این حادثه ستارهٔ اقبال تکلوها به جای درخشش خاموش گردید و جزء ایلات درجهٔ دوم درآمدند. فتح شیروان به وسیلهٔ عثمانی‌ها موجب گردید که اردوغدی خلیفه و فرزندانش اقطاع خود را در این منطقه نیز از دست بدهند.

۴) شاملو

شاملوها نیز مانند استاجلوها در تاریخ سیاسی دولت صفوی نقش مهمی داشتند و نیز مانند آنها سکونت‌گاه مشخصی نداشتند. در زمان مورد بحث اکثریت و یا قسمت مهمی از آنها در خراسان زیر فرمان علیقلی‌خان والی هرات زندگی می‌کردند. عبدالله‌خان اوزبك در سال (۱۵۸۷/۹۹۵) با محاصرهٔ هرات علیقلی‌خان را مجبور به تسلیم نمود، ولی او بر خلاف وعده خود علیقلی‌خان را به اتفاق بسیاری از شاملوها به قتل رساند و با وجود این شاملوها را در زمان شاه عباس در رأس قبایل قزلباش می‌بینیم.

۵) ذوالقدر

بطوری که می‌دانیم، تیول این قبیله از زمان قدیم ایالت فارس بوده است. بعضی از امرای ذوالقدر در عراق عجم نیز املاکی داشتند. شغل مهم مهرداری در دولت صفوی غالباً در دست این قبیله بوده‌است. ذوالقدرها به‌علت نارضایتی که از بیگلربیگی خود علی‌خان (از اوبهٔ شادی بیگلو) داشتند در سال ۱۵۸۷/۹۹۵ او را به قتل رسانده به دور مهدی‌قلی بیگ (از اوبهٔ شادی بیگلو) جمع شدند.

۶) قاجار

قاجارها در مسکن خود، قراباغ سکونت داشتند. در این زمان امامقلی‌خان

بیگلربیگی قراباغ در رأس آنها قرار داشت. او بـا نبرد مداوم بـا نیروهای عثمانی سرزمین خـود را حفظ مـی‌کرد. در هنگام تصرف قراباغ به وسیلهٔ نیروی عثمانی به فرماندهی فرهاد پاشا، همـراه قسمت مهمی از نیروهای خود به ارسباران عقب‌نشینی کرد. وی از اوبهٔ «یوا» ویا «ییوا»ی قاجار بوده است. در سال ۱۵۸۸/۹۹۶ در ارسباران وفات کرد و مقام او به محمدخان فرزند خلیل‌خان نوهٔ شاهوردی سلطان از فرزندان زیاد واگذار گردید.

۷) افشار

محل زندگی این قبیله درجنوب ایران بوده است، اما به صورت ریسمانی از غرب تا شرق امتـداد داشتند. در حقیقت اقطاع آنها از کوه‌گیلویه شروع مـی‌شد و پس ازگذشتن از اصفهان و کرمان تـا شهرهـای فـراه و اسفزار در جنوب هـرات ادامـه می‌یافت. اکثر افشارهـا در حـوالـی کوه‌گیلویه سکونت داشتند. در مـورد سکونت یك شاخه از قبیلهٔ ار شلوی افشار در حـوالی اصفهان قبلاً بحث کرده‌ایم؛ و سکونـت یـك شاخـه از ار شلو وافشار اوسالو را در نزدیکی قـزوین می‌دانیم. در اواخر حکومت سلطان محمد، یعنی در سال ۱۵۸۷/۹۹۵، کرمان در دست ولی‌خان، و یزد در دست فرزنـدش بکتاش‌خـان، و ابـرقو در دست یـوسف‌خان ـ که پدرش قلی‌بیگ به عثمانی‌هـا پناهنده شده بود ـ اداره می گردید.[۷۸] بکتاش‌خان در تـاریخ ۹۹۵ با دسیسه و نیـرنگ ادارهٔ یزد را به دست گرفت و یوسف‌خان راآزاد نموده به ابرقو فرستاد و اما در مسکن اصلی افشارها درکوه‌گیلویه، خصومت میان شاهقلی‌خان خلیل‌خان‌اوغلی وحسن‌خان عبداللطیف‌بیگ‌اوغلی کماکان ادامه داشت.

۸) ترکمان

با تعیین امیرخـان به سمت بیگلربیگی آذربایجان، قسمت مهمی از قبیلـهٔ

---

۷۸) همان مأخذ، ص۳۵۴.

[ترکمان] در این منطقه سکونت گزیدند. ولی فتح این نواحی به وسیلهٔ نیروهای عثمانی وقتل امیرخان آنها را مجبور به ترك ناحیه نمود. شاخهٔ دیگری از ترکمانان در حوالی عراق عجم ، قم، کاشان و ساوه سکونت داشتند و بر اثر پیش آمدهایی که ذکر شد، ترکمن‌هایی که مجبور به ترك آذربایجان شدند، به این منطقه آمدند. پس ازمرگ مرتضی‌قلی‌خان (۱۵۸۷/۹۹۵) ترکمانان حوالی خراسان واسترآباد نیز به هم قبیله‌های خود درعراق عجم ملحق شدند.

ب: قبایل کوچك

در این دوره دربارهٔ قبایل کوچك به اطلاعات قابل توجهی برخورد نمی‌کنیم؛ لذا نتوانستیم جدول جداگانه‌ای برای آنها تهیه کنیم.



جنگ شاه اسماعیل با الوند میرزا آق قویونلو

بخش چهارم

دوران شاه‌عباس صفوی

(۱۰۳۷ - ۹۹۵ هـ. ق./۱۶۲۸-۱۵۸۷م.)

شاه‌عباس تحت شرایط سنگینی به تخت سلطنت جلوس کرد (۹۹۵ ه.ق./۱۵۸۷م.) مسایل خارجی و طغیانهای داخلی هستی دولت را تهدید می کرد. ایالت‌های آباد پرجمعیت شمال غربی یکی پس از دیگری از دست ایران خارج می گردید وعناصر ترك کوچ‌نشین این ایالات پس از فتح این نواحی به دست عثمانی‌ها، به نقاط تحت حاکمیت دولت صفوی کوچ می کردند. بعضی از آنها یا مجبور به قبول حاکمیت عثمانی‌ها می‌شدند و یا تاج قزلباشی را دور انداخته، عمامهٔ عثمانی برسر می‌گذاشتند. اگر وضع به همین منوال می‌گذشت، امکان‌گسترش فتوحات عثمانی به عراق عجم نیز وجود داشت. بالاخره در سال ۱۵۸۸/۹۹۶ با حرکت سریعی که به وسیلهٔ عثمانی‌ها از جنوب آغازگردید، منطقهٔ نهاوند نیز به تصرف عثمانی‌ها درآمد. اوزبك‌ها نیز از موقعیت استفاده کرده، تحت امر فرمانده با قدرت خود عبدالله‌خان به حوالی خراسان هجوم برده و در سال ۱۵۸۷/۹۹۵ هرات وبه دنبال آن، شهر مشهد را تسخیر نموده و در صددگسترش فتوحات خود بودند. شاه‌عباس با نهایت آگاهی، قبل از هرچیز به فکر ایجاد نظم و انضباط در میان ترکان قزلباش که پایگاه اصلی دولت بودند افتاد. در واقع پس از مرگ شاه‌اسماعیل دوم امرای قزلباش بر دولت حاکم شده، برسر جاه و مقام مرتباً با هم منازعه داشتند. اصولاً شاه‌عباس نیز حاکمیت خود را مدیون یکی از همین امرای حریص ولی لایق و کاردان در امور دولت، یعنی مرشد قلی‌خان استاجلو (از اوبهٔ چاوشلو) بود. او برای ایجاد تغییرات در اداره امور سلطنت کادر جدیدی را روی‌کار آورد. اینان نیز خواستند راه پیشینیان خود را دنبال کنند، ولی به علت بی‌لیاقتی در این کار

موفق نگشته و بسیاری از آنها زندگی خود را از دست دادند. این امراء عبارت بودند از: پیرغیب‌خان استاجلو و برادرش امیر اصلان‌خان، مهدی قلی‌خان ذوالقدر والی شیراز، علیقلی‌خان مهردار ذوالقدر، یوسف‌خان افشارقورچی‌باشی، قورخمزخان دلی بوداق‌اوغلی خلیفةالخلفای روملو و معصوم سلطان ترکمان. ولی طولی‌نکشیدکه در رمضان۹۹۶/ تموز ۱۵۸۹ مرشد قلی‌خان نیز به دستور شاه‌عباس به‌قتل‌رسید[۱]، درحالی که‌اومستحق چنین مجازاتی نبوده است. مرشد قلی‌خان، مانند امیر بوقا و امیر نوروززمان ایلخانان، سرور خود را نمی‌شناخت. حاکم صفوی با کشتن مرشد قلی‌خان، یعنی کسی که با فعالیت خستگی‌ناپذیر خود در به سلطنت رساندن او نقش اساسی داشت، قدرت خود را تثبیت نمود. او این سیاست را با کشتن بسیاری از امرای زمان سلطان محمد ادامه داد و به جای این افراد (چه در مرکز و چه در شهرستانها) امرای جوان منصوب کرد.

او امرای جوان را نیزکه عملکرد خوبی نداشتند و یا کوچکترین قصور یا مسامحه‌ای از آنها مشاهده می‌کرد ویا حدس می‌زد که درآینده برای اوخطرایجاد خواهندکرد بلادرنگ ازبین می‌برد؛ حتی به این حد نیزقناعت نکرده، قبایل‌افشار، ذوالقدر، قاجار، بیات و دیگرقبایل را که به طورمتمرکز در یکجا سکونت داشتند، از مراکز خودکوچانده و در نقاط مختلف ایران پراکنده ساخت. در نتیجه این سیاست، مسکن مشخص‌افشارها درکوه‌گیلویه، ذوالقدرها درفارس، بیات‌ها درکزاز وکره رود* و حتی قاجارها در قراباغ به فراموشی سپرده شد.

شاه‌عباس برای جلوگیری از شورش مجدد امرای قزلباش و برای مطیع کردن کامل آنها به این قبیل اقدامات نیز بسنده نکرده، فرزندان خردسال ارامنه و گرجی و چرکس راکه ازکوچکی آنها را به دربار آورده بودند تربیت کرده و از افراد مقتدر و با لیاقت این غلامان تشکیلات خاصی به وجودآورد. این تشکیلات

---

۱. همان مأخذ، ص ۴۰۰، ۴۰۱؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص ۲۹۱؛ قاضی احمد قمی، خلاصةالتواریخ، ص ۲۳،۲۴.

* متن: قیر یخ رود. منظور «کره رود» اراک است؛ ر. ك: عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۹۶ که ازمنابع مهم مؤلف بوده است] و.

تقریباً شبیه ونمونه‌کوچکی ازسازمان «ینی‌چری» بوده است. رئیس این تشکیلات را «قوللر آقاسی» می‌گفتند. از وجود این افراد نه تنها در تصدی مناصب مهم دولتی بلکه در ریـاست بسیاری از قبایل نیز استفاده مـی‌گردید که در این مورد، درآینده بـه مثالهای متعددی برخورد خواهیم‌کرد. شاه‌عباس با مسلح نمودن افراد محلی در ایالت‌هـا، سازمـان خاصی به نام تشکیلات «تفنگچی» تشکیل داد که بـه رئیس آنها «مین‌باشی» مـی‌گفتند. شاه‌عباس در ایجاد تشکیلات نظامـی خود ـ چـه در زمینهٔ سازمان غلامان وچه در تشکیلات تفنگچی ـ بدون شك تشکیلات نظامی عثمانی را الگوی خود قرار داده وطبیعی بودکه افراد ترك قزلباش با تکیه بر اصالت و تعصب قبیله‌ای خود، ازشکل‌گیری سازمان غلامان خوشنود نبودند. شاردن، سیاح اروپایی که در زمان شاه‌عباس دوم ازایران دیدن‌کرده، می‌نویسد که قزلباشان ازغلامان‌نفرت داشته وبه‌آنها «قرااوغلو» می‌گفتند. شکی‌نیست‌که هدف شاه‌عباس ازتشکیل‌سازمان غلامان وسازمان تفنگچی‌ها، ایجاد موازنه قدرت در برابرترکان قزلباش بوده است.

امـا قبایل ترك چـادرنشین مـانند سابق تکیه‌گاه اصلی دولت شمرده شده و اهمیت خود را حفظ‌کردند. حتی روشن بودکه تکیه‌گاه اصلی و دوام و بقای دولت صفوی درآن زمان به‌همین‌عناصروابسته بوده‌است. تدابیری‌که شاه‌عباس دررابطه با قبایل ترك به‌کار برد، موجب ضعف‌آنها گردیده ودرعوض باعث ازدیاد قدرت لرها، کردها و افغان در سیاست دولت شده و در نتیجه نابودی دولت را فراهم ساخت.

در منابـع دوران صفوی عناصری راکه در بقاء و تشکیل دولت صفوی مؤثر بودند ـ مانند اهالی آناطولی ـ «قزلباش» و «ترك» (جمع اتراك) و اهالی محلی و ایرانیانـی را که در سازمانهای‌کشوری دولت خدمت مـی‌کردند «تاجیك» (جمع: تاجیکان یـا تاجیکیه) می‌گفتند. تـاجیکانی‌که در خـدمت دولت بودند، مانند زمان سلجوقیان نتوانستند درحیات سیاسی دولت نقش مهمی را عهده‌دارشوند. در دولت صفوی، نـه مانند دورهٔ سلجوقیـان به‌افرادی مانند عمیدالملك‌کندری، نظام‌الملك، شمس‌الدین اصفهانی و معین‌الدین پروانه و نه مانند دورهٔ مغولان به اشخاصی نظیر شمس‌الـدین محمد جوینی، رشیدالدین فضل‌الله و تاج‌الدین علیشاه‌که در حیات

سیاسی دولت قدرت و نفوذی داشته باشند، به شخصیت‌های تاجیکی برخورد نمی‌کنیم. ایلچیانی که به‌ایالات‌فرستاده می‌شدند ازمیان امرای ترك انتخاب‌می‌شدند. وظیفهٔ اصلی وزرای صفوی رسیدگی به امور مالی دولت بوده است. مکاتبات نیز در دست اکابر تاجیك‌ها بوده است. مسئلهٔ اختلاف ترك و تاجیك غیر از اسناد رسمی‌تاریخی وادبی، درتمام منابع آن دوره به‌چشم می‌خورد[۲]. غیرازآن، به‌شهادت بسیاری از منابع، در دوران صفوی عناصر ترك به اهالی محلی به رسم قدیم «تات» می‌گفتند[۳]. این یك کلمهٔ قدیمی ترکی بوده است و به افراد غیر ترك و یا افرادی که به ترکی صحبت نمی‌کردند اطلاق می‌شد. امروز در بسیاری از نقاط ترکیه کلمهٔ «تات» را به افراد بی‌زبان ویا الکن اطلاق می‌کنند. فرق میان «ترك» و «تات» (و یا تاجیك) تنها در زبان نبوده، بلکه این تفاوت در رفتارهای روحی، عادات و رسوم، قیافه و حتی در معتقدات دینی نیز وجود داشته است. عناصر ترك خود را از اولاد

---

۲) در این خصوص به بیان یکی دو مثال می‌پردازیم: در میان امرای مخالف **مرشد قلی‌خان** بعضی از افراد تاجیك نیز وجود داشت که یکی ازاینها **میرزا عبدالله** از فرزندان میرزا سلمان از وزرای زمان سلطان‌محمد و برادرش میرزا نظام‌الملك بودندکه این‌ها نیز دستگیر شدند وچون تاجیك بودند، مهم ایشان به «ترجمان» قرار یافت و به‌هر یك مبلغی تحمیل نموده و به محصلان سپردندکه به‌شیراز برده از ایشان بازیافت نمودند (اسکندربیگ، ۳۸۵،۳۸۴). «از طبقات تاجیکیه و ارباب قلم، میرزا محمدکه در زمان ابوطالب میرزا وزیر و اعتمادالدوله شده بود» (همان مأخذ، ۴۰۱؛ به این صفحات نیز مراجعه شود: ۳۸۷،۱۵۹)؛ «امرای عظام نیز به‌کرات از این مقوله حکایت گفتند و عرض کردندکه **میرزا سلمان** مرد تاجیك است و جزرتق و فتق امور حساب و معاملات دیوانی از او متوقع نبود؛ و به او نسبت نداشت که صاحب جیش و لشکرگشته برای خود داخل درامورسلطنت گردد...» (ص ۲۸۷)؛ «وسایرتاجیکان هم‌چنان وتحصیل‌داران و برات‌داران تعیین‌کردند و از اتراك، **اسلمس** (اسلمزخان ذوالقدر) مهردار و ادهم‌خان ترکمن نیز ترجمان مبلغی حواله‌کرده‌گرفتند» (قاضی احمدقمی، خلاصة‌التواریخ، ص ۱۵).

۳) Voyages de Pietro Della Valle: ترجمهٔ فارسی، ش. شفا، تهران، ۱۹۶۹، ص ۲۴۴،۲۴۹، ۲۵۰؛ Sanson: Voyage au relation de l'état Présent du royaume de Perse, Paris, 1695. s. 39. مینورسکی، تذکرة‌الملوك، ص ۱۵، ۱۶، ۱۳۶؛ همان مؤلف، ماده «تات»، دایرة‌المعارف‌اسلامی، جزوه ۱۲۰، ص ۵۰-۴۶.

ترکمن‌ها دانسته و این فکر را نیز ادامه می‌دادند و کلمهٔ «قزلباش» را تنها برای مدح خود به‌کار می‌بردند. این کلمه تنها به عناصر ترک که از نظر نظامی تکیه‌گاه دولت بودند ـ از قبیل طوایف قزلباش، پادشاه قزلباش، امرای قزلباش، لشکر قزلباش، سپاه قزلباش و غازیان قزلباش[۴] ـ اطلاق نمی‌شده است؛ بلکه به دولت تشکیل دهنده و استمرار دهنده آنها، دولت قزلباش و به مناطق تحت حاکمیت آنها، منطقهٔ قزلباش می‌گفتند[۵].

در میان امرای ترک صفوی به فراوانی به القاب و اسامی ترک برخورد می‌کنیم؛ این اسامی و القاب مصطلح در میان امرای ترک صفوی، بیشتر از اسامی معمول ترک در میان بیگ‌ها و پادشاهان دربار عثمانی و همچنین بعضی دیگر از دولت‌های ترک می‌باشد. در اثر حملات عثمانی، مرکز حکومت صفوی از تبریز به قزوین و بعد به اصفهان نقل مکان کرد، ولی این انتقال تأثیر منفی در احساس ترکان ایجاد ننمود. در دربار شاهان صفوی در اصفهان نیز مثل سابق به زبان ترکی تکلم می‌شد وطبقهٔ خلقی عنصر ترک موجودیت خود را تا به امروزحفظ نموده و صاحب ادبیات شفاهی قوی گردیدند که با وجود اختلاف عقیدتی، بسیاری از محصول این ادبیات در ترکیه و در میان ترکان آنسوی خزر نفوذ کرده و در میان ادبیات مردمی آنها جای گرفته است؛ بطوری که تا به امروز هم افسانه‌های خلقی که به وسیلهٔ عناصر ترک ایرانی خلق شده، مانند کرم واصلی، آرزوو قنبر، عاشق غریب وشاه اسماعیل قان قلعه‌سی در میان مردم عادی حتی در میان روشنفکران نیز خوانده و شنیده می‌شود. درمقابل این، دراوایل قرن‌هفده داستان «کوراوغلی» که به‌وسیلهٔ «عاشقهای» آناطولی شروع به خواندن گردید، از آن طریق در میان ترکان ایران نیز متداول گشته و از این راه در میان ترکمن‌های آن سوی خزر نیز منتشر گردید. داستان کوراوغلی در میان نواده‌های «اوغوز» یا ترکمان ساکن ترکیه و ایران و ماوراء خزر به جای داستان «دده‌قورقود» نقش داستان ملی بخود گرفته وموجب بقای فرهنگ مشترک این

---

۴) اسکندر بیگ، ص۱۳۹، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷ (در فهرست اسکندر بیگ نشان داده شده است)

۵) همان مأخذ، ص ۳۶۹.

اقوام گردیده است که به جـای خـود شایان توجه است. دیوان مکاتبات صفوی تنها به فـارسی نـوشته نمی‌شد، در صورت لزوم به زبان ترکی نیز نوشته می‌شد و این رسم تا اضمحلال دولت ادامه داشت.[۶]

بطـوری کـه مـی‌دانیم، در میان امرای اصیل‌زادهٔ ترك قزلباش افراد آشنا به علم و ادب کم نبودند. این افراد مانند بسیاری از امرای روشنفکر عثمانی، جغتای و اوزبك به هردو ادبیات ترکی و فارسی آشنا بودند.[۷] مخصوصاً تأثیر ادبیات جغتای در زمان آق‌قویونلوهـا با نـوشته‌های علیشیر نوائی که بـه موجودیت آنها بـه وسیلهٔ اوزبك‌ها خاتمه داده شده ، با جمع شدن به اطراف بدیع‌الزمان میرزا و تشکیل يك اجتماع نسبتاً بزرگی از جغتای‌ها به شاه اسماعیل پناهنده شدند. با فتح خراسان به وسیلهٔ شاه اسماعیل، رسوم ادبی جغتای‌ها مانند رسوم نظامی و سیاسی درمیان ترکان قزلباش با قـدرت جای بـاز کرده بود که تـا قـرون گذشته به موجودیت خود ادامه می‌داد. با وجود این، در زمان صفویان روشنفکران ترك از فعالیت‌های ادبی موجود در ترکیه [عثمانی] بی‌خبر نبودند؛ آنها آثار ادبی و تاریخی ترکیه را مطالعه می کردند و

---

۶) نامهٔ ترکی مـوجود در مجموعهٔ حیدر بیگ ایـواوغلی (بـریتیش میوزیوم، Add، ۷۶۸۸، b ۱۰۱ ، a ۱۰۲) يك صورت دیگر از نـامهٔ فـریـدون‌بیگ (II، ص ۳۶، ۳۸) می‌باشد؛ و باز در این اثر در نامهٔ مفصلی که طهماسب به مناسب مرگ سلیم و به سلطنت رسیدن مراد سوم فرستاده است، بعضی ابیات ترك دیده می‌شود (a ۱۰۲، b ۱۰۴)؛ باز دراثر ولی‌قلی‌بیگ شاملو رونویس‌نامهٔ دست‌نویس شاه‌عباس دوم به خط خود او به‌زبان ترکی وجـود دارد. در این‌نامه که شاه‌عباس به بیگلربیگی شیروان فرستاده، به او دستور داده‌که از محبت بـه چندنفر از صوفیان اهل ترکیه‌که قصد برگشتن به دیار خود دارند دریـغ روا ندارد (قصص خاقانی، بریتیش میوزیوم، Add، ۷۶۵۶، a ۱۴۲)، نامه مربوط به تـاریخ ۱۰۷۰ هـ.ق/ ۱۶۶۰ – ۱۶۵۹م. می‌باشد. آقای دکتر تورحان گنجی از وجود چنین نـامه و انتشار آن در آینده اطلاع داد. دکتر گنجی مشغول بـررسی درباره ادبیات نوشته شده زمان صفوی می‌باشد که این بررسیها به صورت مقاله انتشار خواهد یافت. با گسترش تحقیقات دربـاره صفوی‌هـا، احتمال کشف بعضی دیگر از نامه‌های ترکی زمان صفوی وجود دارد.

۷) درباره این موضوع: محمدفؤاد کوپرولو، ذیل «آذری»، دایرةالمعارف اسلامی، II، ص ۱۳۷–۱۳۳.

بسیاری از مؤلفین نیز از میان آنها برخاستند که در رأس آنها حسن بیگ روملو، اسکندر بیگ ترکمان و علیقلی بیگ شاملو از مؤلفین شناخته شدهٔ دوران صفوی می‌باشند.

شاه‌عباس تنها به انقیاد قزلباش ـ که عنصر اصلی دولت بودند ـ اکتفا نکرده، بلکه به استقلال امرای محلی گیلان، مازندران، سیستان، لار و لرستان نیز خاتمه داده و حاکمیت دولت صفوی را با قدرت تمام در آن مناطق برقرار نمود. حتی در بعضی از این مناطق مردم ترك را اسکان داد. بدین ترتیب حاکمیت خود را با قدرت تمام در داخل مملکت برقرار نمود و با استفاده از آرامش داخلی مملکت، خراسان را به راحتی از دست اوزبك‌ها پس گرفت و حتی حدود قلمرو صفویان را تا جیحون گسترش داد (۱۰۰۷/۹۹ ـ ۱۵۹۸). حالا نوبت ایالت‌هایی بود که عثمانی‌ها از دست صفویان خارج ساخته بودند. به موجب معاهدهٔ سال ۹۹۸/۱۵۹۰، تفلیس، چخورسعد، قراباغ (مرکز گنجه)، شیروان (مرکز شماخی)، آذربایجان (مرکز تبریز) و ایالت نهاوند بتصرف عثمانیها درآمده بود و جای خان‌های «سرخ کلاه» صفوی را پاشایان «عمامه سفید» ازعثمانیان گرفته بودند. دراین ایالت‌ها نیز مانند سایر ایالات، تشکیلات نظامی و دولتی برقرار شده بود. پس از سفرهای پرخرج عثمانی‌ها به‌ایران، سفر جنگی آنها به اطریش نیز بر خلاف انتظار سالها به طول انجامید که در نتیجه امپراتوری عثمانی را فرسوده نموده و در مراکز اصلی تأمین کننده نیروی انسانی امپراتوری یعنی آناطولی شورشهایی به‌وقوع پیوست؛ در ایالت‌های مرزی نیز بیگلربیگی‌های باقدرتی برای جلوگیری از هجوم قزلباشها وجود نداشت. شاه‌عباس در جنگی که در سال ۱۰۱۲/۱۶۰۳ با استفاده از کمك یکی از حکام باقدرت کرد به نام قاضی با نیروهای عثمانی آغاز کرد و با موفقیت آن را دنبال نمود، پس از تسخیر تمام ایالت‌های از دست رفته ایالت بغداد را نیز فتح کرد.

شاه‌عباس مانند پدر و برادر بزرگش از یك درگیری مستقیم با نیروهای امپراتوری عثمانی طفره رفت؛ حتی او مانند طهماسب در اولین فرصت قلاع

ایالت‌های تسخیر شده را خراب نمود و اجازهٔ کشت اراضی مرزی را نداد وقسمتی از اهالی مسلمان و غیر مسلمان آن نواحی را به سایر نقاط امن ایران کوچاند. او از عادت جنگ زمستانی نیروهای سنگین عثمانی و تضعیف نمودن آنها در مقابل تشنگی و گرسنگی، همچنین از اینکه سپاهیان عثمانی قبلاً به تبریز وارد شده و بدون انجام کوچکترین کاری با دادن تلفات سنگینی عقب‌نشینی نموده‌اند آگاهی داشت. ولی شاه‌عباس بعداً شروع به مرمت و احداث قلاعی نمود که قبلاً خراب کرده بود و افراد مسلح توپچی و تفنگچی در داخل آنها گماشت. جسارت و ثباتی که این مدافعین درشجاعت و پایداری و دفاع ازقلعه‌ها نشان دادند، ثابت کرد که همیشه دیدگاه قزلباشها در مورد اینکه «گرفتن قلعه از عثمانی محال است و عثمانی‌ها در گرفتن قلاع، از فرنگیها نیز برتر هستند»،[8] درست از آب در نمی‌آید.

شاه عباس بسیاری از افراد قراجه‌داغ و قراباغ راکه در موقع حاکمیت عثمانیها در آن ناحیه آنجا را ترك نکرده و حاکمیت عثمانی‌ها را قبول نموده بودند، مجازات کرد. به قبایل «اوتوزایکی»، «قزاق»ها و «شمس‌الدین‌لو» به علت قبول حاکمیت عثمانی، اسم «دونوق» (برگشته) داده شد وبعضی از افراد سرشناس آنها را به قتل رساند و یك شاخه ازآنها را به اتفاق یك قسمت از اهالی مسلمان و غیر مسلمان قراباغ و شیروان که تعدادآنها در حدود پانزده هزار خانوار بود، در فرح آباد مازندران اسکان داد (۱۶۱۲م.)[9]، قبیلهٔ «احمدلو» و«اوتوزایکی» به علت مقاومت در انتقال، از طرف شاه‌عباس مجازات گردیدند.[10] قبیلهٔ «قزاق»ها نیز به ایالت فارس کوچانده شد.[11] سیاست کوچاندن شاه‌عباس تنها جنبهٔ مجازات نداشت، بلکه در عین حال در تأمین امنیت آن نواحی نیز موثر بوده است.

در زمان شاه عباس نیز مهاجرتهایی از آناطولی به ایران صورت گرفت. در سال ۱۰۱۲/۴ ـ ۱۶۰۳ به هنگام محاصرهٔ ایروان به وسیلهٔ پادشاه صفوی،

۸) اسکندر بیگ، ص۶۴۵.

۹) همان مأخذ، ص۶۵۹، ۸۸۱، ۸۸۲.

۱۰) همان مأخذ، ص۸۸۱.

۱۱) همان مأخذ، ص۸۸۳.

یك جمعیت ترك در حدود دو هزار خانوار چادرنشین به ایران آمدند. براساس گفته اسکندربیگ، به این افراد به علت غارت و چپاول بیش از حدشان در ترکیه، لقب «سیل‌سپور» داده شده بود. شاه‌عباس با جداکردن این افراد از یکدیگر، آنها را به اطراف ساوه، ری، خوار و فیروزکوه فرستاد. سال بعد نیز(۱۰۱۳/۱۶۰۵–۱۶۰۴م) تودهٔ انبوهی از صوفیان آناطولی به اتفاق زن و فرزند و مال ومنال خود به ایران آمدند و در اطراف مراغه سکونت گزیدند.[۱۲] یکی از این مهاجرت‌ها نقل و انتقال جمعیتی به ریاست گوندوقموش منسوب به قبیلهٔ «بیگدلی» بود که درسال ۱۰۳۲/ ۱۶۲۳ به هنگام سفر جنگی بغداد، با قبیلهٔ خود داخل شاهسونها گردیده و به خدمت شاه عباس درآمد. این فرد در سرزمین مادری خود دارای موقعیتی نبوده، ولی با آمدن به ایران عنوان «سلطانی»گرفته و در میان امرای ایرانی جای گرفت و در آذربایجان اقطاع وسیعی در اختیار اوگذارده شد.[۱۳] وضع نابسامان آناطولی باعث کوچ مداوم ترکان این مناطق به ایران گردید؛ و باید دانست که اهالی این مناطق در عین‌حال که نیروی انسانی امپراتوری عثمانی را تأمین می‌کردند، تأمین کنندهٔ نیروی انسانی دولت‌صفوی نیز بودند. در نمونه‌های بالا ذکر کردیم که در مورد مهاجرت بسیاری ازساکنین آناطولی درزمان شاه‌عباس به‌ایران شبهه‌ای نمی‌توان نمود. حتی در اواخرقرن هفدهم، بیگدلی‌ها تحت ریاست فیروزبیگ بالاجبارمجبوربه سکونت در رقه‌گردیدند. او باگفتن جملهٔ «در این سرزمین نمی‌شود سکونت نمود»، درمورد رفتنش به ایران منظومه‌ای داردکه تا به امروز پابرجاست.[۱۴]

در سال ۱۰۱۷/۱۶۰۸ – ۱۶۰۹ جمعیت انبوهی از جلالیان نیز به ایران آمدندکه از رؤسای مشهور این جمعیت محمدپاشا، قلندراوغلی میمون برادر طویل احمد مشهور، قراسعید، آغاجدن پیری، ککچ محمد، کرد حیدر، یوسف مصری و

---

۱۲) همان‌مأخذ، ص۶۴۸؛ جلال‌الدین‌منجم، b ۱۲۲، a ۱۲۹؛ جنابادی، روضةالصفویه، بریتش میوزیوم، Or، ۳۳۸۸، b ۳۲۷، b ۳۴۶، a ۳۴۷.

۱۳) اسکندربیگ، ۱۰۸۵؛ اوغوزها، ۳۰۹، ۳۱۰.

۱۴) اوغوزها، ص۳۰۴.

طویل‌علی بودند که تعداد اینها در حدود ۱۳۶۰۵* نفر بود. گرچه در ابتدا به امر شاه، به عنوان مهمان از اینها پذیرایی گرمی به عمل آمد؛ ولی رفتار آنها در میان قزلباشها تأثیر خوبی نبخشید.[۱۵] اصولاً قراسعید که یك عرب بدوی بود و میمون و ککج محمد و کردحیدر و آغاجدن‌پیری، قلندر اوغلی را به ریاست خود قبول نداشتند؛ مخصوصاً قراسعید و ککج محمد از مخالفین سرسخت او بودند. تکیه شاه‌عباس به محمد پاشا قلندر اوغلی تنها به خاطر داشتن مقام ارشد و یا افراد بیشتر نبوده، بلکه به خاطر شخصیت و اعمال و آگاهی‌های او بوده است. او از اهالی یکی از دهات آنکارا بود و یکی از علل ضعف او در قبولاندن حاکمیت خویش به اطرافیان، ضعف مزاج او بوده است. میمون نیز از نظر شخصیت و مقام در ردیف دوم بعد از محمد پاشا قلندر اوغلی قرار داشت.

شاه‌عباس خانواده میمون را از نزدیك می‌شناخت. برای استفاده از افراد جلالی در مقابل کردها، این افراد به حوالی ارومیه و سلماس کوچ داده شدند. براثر شدت عمل وزیر اعظم عثمانی قویوجو مراد پاشا، بسیاری از جلالی‌های مقیم آناطولی به ایران پناهنده شدند. در این موقع مخالفین وزیر اعظم این عمل او را مورد انتقاد قرار داده و در رأس آنها نصوح پاشا باکسب اجازه از امپراتوری امان‌نامه‌ای برای جلالی‌ها گرفته و آنها را به اتحاد و همکاری دعوت کرد، براثر همین سیاست بسیاری ازجلالی‌ها به ایالات عثمانی برگشتند و دراین هنگام محمدپاشاقلندر اغلی نیز در حوالی ارومیه وفات نمود (۱۱/۱۰۱۹ ـ ۱۶۱۰)[۱۶]. در نتیجه از جلالی‌ها فقط قراسعید و ککج‌محمد با پانصد نفرازافراد خود در خدمت شاه‌عباس باقی ماندند[۱۷].

---

* [«با دوازده‌هزار کس کما بیش...» اسکندر بیگ، ص۷۷۱] و.

۱۵) اسکندر بیگ، ص۷۷۷–۷۷۱.

۱۶) همان مأخذ، ص ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۸، ۷۹۱، ۸۰۱، ۸۰۲.

۱۷) راجع به آمدن جلالی‌ها به ایران، شخصی به‌نام **اعتمادالدوله** در یك نامه به ترکی ودو نامه به فارسی، تاریخ ذکر نموده. از لغات ترکی که من موفق به خواندنش نگردیدم قطعه ترکی زیر است:

←

براساس اسامی که اسکندر بیگ [ترکمان] آورده، به هنگام مرگ شاه‌عباس به سال ۱۶۲۷[18] بیش از نود و سه امیر کوچك و بـزرگ در دربار صفوی مشغول انجام وظیفه بودند.[19]

از میان این نود و سه امیر، هفتاد و دو نفر آنها رئیس قبیله بودند و بیست و یك نفـر دیگـر از غلامان بودند؛ از هفتاد و دو امیر، هفده نفر آنها کردولر، دوازده نفـر از جغتـای‌ها و هشت نفر از افراد غیر قزلباش بودند که تازه به خدمت دولت درآمده بودند. قبایلی کـه در اطراف این هشت امیر مجتمع بودند دو قبیلهٔ افغانی، یك قبیلهٔ سیستانی، یکی زنوزی و یکی به لك منسوب بود و بقیه نیز ترکمن بودند. با این حساب از نود و سه امیر، چهل و هشت امیر منشاء ترکی نداشتند و این ارقام از دست رفتـن موقعیت امرای ترك را در دستگاه صفوی به وضوح نشان می‌دهد. علت این کار تأسیس سازمانهای جدید نظامی از صنف غلامان (اجاق‌های قـاپوقلی) به تقلید از عثمـانیهـا از طرف شاه‌عباس می‌باشد. این غلامان از سنین کوچکی از خـانواده جـدا شده و در دربـار تربیت مـی‌شدند و به رئیس اینها «قوللر آقاسی» می‌گفتند. منشاء این افراد بیشتر گرجی، چرکس و ارمنی بود. شاه‌عباس به افراداین صنف ــ که مورد تنفرقزلباشها بودند وقزلباشها به‌آنها «قرا اوغلی» لقب‌داده‌بودند ــ پست ومقامهای مهم مملکتی را تفویض نمود و در رأس بسیاری از قبایل واوبه‌های

← نـه خـوش اخـلاص ایلن آن مین [اون میـن: اون بیـك] جـلالـی
اومدن گلـدیلـر شاه زمـانـه
او بیك بار نخجوان سوید که گلدی جلالی پاشالر شاه زمانه

(جلال‌الـدین منجم یزدی، ۱۹۴)؛ در نسخ دیگراین اثر نیز این لغات خوانده نمی‌شود. (بریتیش میوزیوم Add، ۲۷، ۲۴۱، ۲۸۰). راجـع بـه جلالی‌ها بـه صفحات ۱۹۰ b، ۱۹۱ b، ۱۹۸ a، ۲۴۰ b همین اثرنگاه کنید. جلالی‌ها مشروب نیز می‌خوردند و به طور کلی، در یکی از ایـن مجالس مشروب‌خواری موسی چلبی بـه اتفاق خلیل‌بیگ بغدادی، میمون بـرادر طویل مشهور را بـه قتل رساندند و خـود نیز به همین عاقبت دچار شدند (۱۰۱۶/۸ــ۱۶۰۷)؛ اسکندر بیگ ترکمان، ص ۸۰۲.

۱۸) مورخ ایرانی نصرالله فلسفی، زندگانی شاه‌عباس اول را جدا از موضوع مفصلاً نگاشته است: تهران، ۱۳۳۴ــ۱۳۳۲ ۵ جلد.

۱۹) عالم آرای عباسی، ص ۱۰۸۴.

منتسب به‌آنها، از این افراد منصوب کرد؛ مثلاً الله‌وردی‌خان فرزند امامقلی خان از این صنف را به بیگلربیگی نواحی وسیع فارس، کوه‌گیلویه، لار، بحرین و جرون منصوب کرد که عزل و نصب امرای این نواحی نیز دراختیار او بوده است؛ داودخان برادر امامقلی‌خان، به جای محمد قلی‌خان قاجار به‌سمت بیگلربیگی قراباغ و ریاست ایل قاجار مقیم آن نواحی منصوب گردید.

صفی قلی‌خان گرجی نیز در عین حال که مقام «قورچی‌باشی» و بیگلربیگی بغداد را داشت، متولی‌گری شهرهای مقدس کربلا و نجف نیز به او واگذار گردید. خسروخان در استرآباد، منوچهر قرچغای اوغلی در مشهد و قزاق‌خان چرکس در شیروان در سمت بیگلربیگی انجام وظیفه می‌کردند. قزاق‌خان غیر از بیگلربیگی شیروان ریاست قبایل قرامانلو، چاوشلو (چؤشلو؟) و دیگر قبایل آن نواحی را نیز به عهده داشت. همچنین فرخ سلطان از صنف غلامان به سمت والی دربند و شابران منصوب گردید و سربازانش از افراد قبایل بیات و روملو و دیگر قبایل تشکیل می‌شدند. گرگین سلطان گرجی نیز به سمت والی مناطق چرکس و گیلان و در عین حال رئیس قبیله چپنی بود. جمشید سلطان گرجی نیز به سمت حاکم ابیورد و رئیس قبیله ابرلوی افشار که به‌آنجا کوچانده شده بودند، منصوب گردید. نوروز سلطان نیز به ریاست بزرگترین اوبهٔ قبیلهٔ «اوتوزایکی» ساکن قراباغ موسوم به جوانشیر منصوب گردید. خسرو سلطان والی ماروچاق و مرغاب بود وضمناً در رأس شاخه‌ای از قبیلهٔ شاملو نیز قرار داشت.

بعضی از قبایل جغتای که اسامی آنها از طرف اسکندربیگ ذکر گردیده و انتسابشان به ترکمن‌های یقه (اسم دیگرش ساینی خانلی) ذکرشده محتملاً یکی از قبایلشان«قرابیات» می‌باشد. مسکن اینها درحوالی نیشابور بوده‌است. قرابیات‌ها در میان قبایل خراسان وفادارترین قبایل به خاندان صفوی بودند و در رأس قرابیات‌ها فرزندان بابا الیاس قرار داشتند. در مورد بابا الیاس هیچ نوع اطلاعاتی در دست نداریم. در زمان شاه‌عباس، بیرام علی سلطان [قرابیات] والی نیشابور بوده است. باز از همین قبیله طهماسب قلی سلطان فرزند محمد سلطان در سمت والی شهرهای شوشتر و دزفول خوزستان انجام وظیفه می‌نمود. به طوریکه ملاحظه می‌گردد، این

قبیله نیز منشعب گردیده است. دیگر از قبایل جغتای، «گرایلو» بود که تا قرن گذشته موجودیت خود را حفظ کرده بود. از «جلایر»ها نیز شاه ولی سلطان و اغورلو سلطان را می‌توان ذکر کرد. در تاریخ مغول، حکومت و نقش قبیلهٔ بزرگی موسوم به جلایر را در عراق عرب و آذربایجان و قسمتی از عراق عجم می‌دانیم؛ اما در انتساب جلایرهای دوران صفوی به جغتای‌ها شبهه‌ای نمی‌توان داشت. درزمان مورد بحث، جلایرها به ترکمن‌های یقه منسوب بودند. همچنین ازمیان اسامی ذکر شده به‌وسیلهٔ اسکندربیگ، «قراداشی»های منسوب به قبیلهٔ «یازیر» ساکن محل «درون» حوالی نساء که قسمتی ازآنها به خدمت صفویان بودند، روشن می‌گردد. قبایل کرد و لر، در حکومت صفوی، در زمان شاه‌عباس کسب اعتبار سیاسی نمودند.

پس از این مطالعهٔ عمومی، لازم است به زندگی و موقعیت قبایلی که در زمان شاه‌عباس درگسترش دولت صفوی نقش داشتند بپردازیم.



هجوم شاه اسماعیل به یک قلعه

نقش قبایل در دوران شاه عباس

الف: قبایل بزرگ

۱) روملو

گفته می‌شود روملوها در اصل جمعیتی بودند که از تشکل ترکان قزلباش ساکن مناطق سیواس، آماسیه و توقات به وجود آمده‌اند. بدین جهت این گروه فاقد قبیله بوده وتنها یك شاخهٔ آنها به نام «قویله‌حصارلو» نامیده می‌شد. قویله‌حصار یکی از قصبات بیابان کلکیت (Kelkit) منطقهٔ سیواس می‌باشد که امروز نیز به نام قویله حصار نامیده می‌شود.

در زمان شاه‌عباس، از امرای بزرگ روملو، درویش محمدخان بود. شاه‌عباس در سال ۱۵۹۳/۱۰۰۱ پس از پس‌گرفتن شهر نیشابور از دست اوزبك‌ها، درویش محمدخان روملو ازامرای قدیمی را به حکومت آنجا منصوب کرد. شاه‌عباس به‌علت آگاهی وشناخت افراد، به‌قابلیت درویش محمدخان دراداره امور آنجا مطمئن بود. سال بعد (۱۵۹۴/۱۰۰۲) وقتی اوزبك‌ها دوباره نیشابوررا محاصره کردند، درویش محمدخان نهایت همت‌خود را دراین راه بکاربرد وعاقبت درشرایط ناچاری باگرفتن امان‌نامه برای‌خود وسپاهیانش آنجارا تسلیم اوزبك‌ها نمود. او درسال بعد به‌سمت بیگلربیگی ناحیهٔ بیه‌پیش‌گیلان تعیین گردید ودراین مأموریت نیزموفق بوده‌است.[۲۰] دیگر ازامرای روملو محمدبیگ فرزند حسینقلی‌خلیفةالخلفاء زمان شاه‌اسماعیل دوم می‌باشد. محمدبیگ ازنزدیکان شاه‌عباس نیز بوده‌است ودو دفعه باسمت ایلچی (در سالهای ۱۶۰۰/۱۰۰۹ و۱۶۱۱/۱۰۲۰) به‌استانبول‌رفت.[۲۱] ازروملوها محمدقلی‌بیگ

---

۲۰) اسکندر بیگ ترکمان، ص۴۵۳،۴۵۲،۴۶۴،۴۶۷،۴۷۱،۴۷۲،۵۰۰،۵۱۲،۵۱۴.

۲۱) همان مأخذ، ص ۷۲۹،۷۳۰،۷۸۹،۸۱۷،۸۲۳،۸۲۷،۸۴۸. صادقی (ص۷۲،۷۳)←

در سال ۱۶۱۴-۱۵/۱۰۲۳ درمقام خلیفةالخلفایی قرارداشت.[۲۲] همچنین دنیز بیگ در زمان شاه‌عباس بـه سمت ایلچی به پـادشاهی اسپانیا فـرستاده شد، که در این مأموریت کارهـایـی برخلاف شئونات خود انجام داد و بـه علت اعمال نادرستش، بعضی ازهمراهان وی درولایت روم وبعضی دیگردراسپانیا به‌دین مسیحی در آمدند. یکی از آنها اروج بیگ از قبیلهٔ بیات بود که به اتفاق یکی دو نفر از اقربای خود، در اسپانیا به دین مسیحی در آمـده و از طرف پادشاهی اسپانیا اسم‌دون‌ژوان گرفت.[۲۳] به علت مسامحه دراین کار ونیز سایراشتباهات دنیزبیگ، به محض باز گشت به‌ایران در سال ۱۶۱۳/۱۰۲۲ (سال گاو) به زندگی‌اش خاتمه‌داده شد.[۲۴]

به هنگام مرگ شاه‌عباس تنها یك امیر از روملوها در دستگاه صفویان وجود داشت، او حیدرسلطان بایزید سلطان‌اوغلی قویلوحصار لو بود. که درسمت والی‌شهر تنکابن از توابع گیلان انجام وظیفه می‌کرد و در زمان شاه‌صفی به‌سال ۱۰۴۱/۳۱-۱۶۳۰ بـه قتل رسید.[۲۵] در همین زمـان بود که شاخه‌ای از قبایل بیات و روملو در

←از شاعری به اسم محمدبیگ فرزند خلیفةالخلفا بحث می‌کند و درعین حال او را مردی آشنا بـه نقاشی و نـواختن تـار پنج سیم و دارای خـط نستعلیق خوب ذکر می‌کند. به محمدبیگ، **خلفاءاوغلی** نیز می‌گفتند (صادقی، ص ۶۷).

۲۲) اسکندربیگ تـرکمان، ص۸۸۲ در سال (۱۰۱۹/۱۶۱۱-۱۶۱۰م)، در دربند شخصی به نام **محمدسلطان روملو** وجود داشت. بازازروملوها ولـی‌بیگ درآنجا جانشین او شده بود (جلال‌الدین منجم یزدی، تاریخ‌عباسی، a ۲۱۲، b ۲۴۰).

۲۳) دون‌ژوان (اروج بیگ سابق) عمری طولانی نداشت و در حادثـه‌ای که به سال ۱۶۰۴ درآنجا اتفاق افتاد وفات نمود. کتاب خاطراتی منتسب به او و یا نوشته شده به توصیهٔ او وجود دارد (ترجمهٔ انگلیسی):

G. L. Strange, Don Juan of Persia, A Shi'ah Catholic, 1560 – 1604, London, 1926.

در این خاطرات اطلاعـات وسیعی وجـود دارد که بعضی از مطالب ایـن کتاب بدان مـربوط نمی‌شود. مثلاً درآنجـا اوزون حسن بیگ را یك ایرانی ملی معرفی می‌کند، در حالی که می‌دانیم اوزون‌حسن برعکس نظر او یك پادشاه بـا فکر و احساسات عمیق ترك بوده است.

۲۴) اسکندربیگ ترکمان، ص۸۶۲، ۸۶۳.

۲۵) همان مأخذ، ص۱۰۳۶، ۱۰۸۵؛ ذیل عالم‌آرای عباسی، محمدیوسف، ص۱۷، ۸۵.

نواحی دربند* وشابران شیروان سکونت گزیدند.[۲۶] درقرن نوزده درآناطولی غربی بــه قبیله‌ای به نــام روملو یــا اروملو برمی‌خوریم،[۲۷] که احتمال دارد شاخه‌ای از روملویان ایران بودند که در قرن هیجدهم به‌آناطولی مهاجرت کردند.[۲۸]

۲) استاجلو (اوسته‌جلو ــ اوستاجلو)

دون ژوان (اروج‌بیگ بیات‌سابق) پس از روشن ساختن اسامی سی دو قبیله مهم واشاره به موجودیت خانواده‌های سرشناس آن روزی، استاجلو (اوسته‌جلو)ها را در رأس اینها ذکر نموده و اکثر مناصب و مشاغل مهم دولت را در دست امرای این قبیله ذکر می‌کند. او پس از استاجلوها، به ذکر قبایل زیر می‌پردازد:

شاملو، افشار، ترکمن، بیات، تکلو، خرماندالو (خربنده‌لو = خدابنده‌لو)، ذوالقدر(ذوالقدرلو)،قاجار(قاجار)، قرامانلو، بایبوردلو، اسپیرلو، اویرات (ازقبایل مشهور وسرشناس قدیمی مغول؟)، چاوشلو (ازاستاجلوها)،آسایشلو (ازاستاجلوها)، چمشکزك‌لو، ساری‌سولاق‌لو (ساروزولاق‌لو ازاستاجلوها)، قراباجاق‌لو، بسرجلو؟ قویون اریلو (جوئینی اریلو)، قــرقلو (قــرجلو)، بزجلو، حـاجی فقیه‌لو، حمزه‌لو،

* [در متن ترکی «بندر» (Bender) ثبت شده‌که غلط است] و.

۲۶) ذیل عالم‌آرای عباسی، محمدیوسف، ص۲۹۴.

27) Hasluck: Christianity and Islam under the Sultans, Oxford, 1929, II, s. 477.

۲۸) مــا مهاجرت بعضی از قبایل ایران را در قرن هیجدهم به ترکیه می‌دانیم،که در اسناد از اینها به «ترکمن‌های عجم» یاد می‌شود.

در سال ۱۰۱۵/۱۶۰۷ــ۱۶۰۶، **یوسف‌خان اروملو** حاکم شهر سبزوار و اطراف آن مناطق در خراسان بوده. وی قبلاً حاکم ترشیز بوده است (جلال‌الدین منجم، تاریخ عباسی، b ۱۷۶). دراینکه‌آیا افراد این قبیله‌که یوسف‌خان دررأس آنها قرار داشت، در زمان شاه‌عباس از ترکیه به‌ایران‌آمده و یا شاخه‌ای از روملوهای اصلی می‌باشند، به‌طور قطع نمی‌توان اظهار نظر نمود. باز در این عصر مـا به نام قبیله‌ای به نــام «آیرملو» در حوالی گنجه برخورد می‌کنیم. راجع به این قبیله رساله‌ای به تــاریخ ۱۳۰۴/۱۸۸۷ ــ ۱۸۸۶ به دست آمده است (بریتیش میوزیوم، نمره ۵۴۲۸).

سولاق‌لـو، محمودلـو، قره‌چماقلو، قره‌قویـونلو،گزی بیوک‌لـو، پیك‌لو، ایناللو، کوه‌گیلویه‌لو[۲۹]. پیترودلاواله که در زمـان شاه‌عباس از ایران دیدن‌کرده است، می‌نویسدکه ازاین سی ودوقبیله، شانزده قبیله بازوی راست وشانزده قبیلهٔ دیگر بازوی چپ را تشکیل می‌دادند.

قبلاً به نقش مرشد قلی‌خان استاجلو در به سلطنت رسانیدن شاه‌عباس اشاره نموده‌ایم. بـا قتل مرشد قلی‌خـان نقش استاجلوها نیـز در دستگاه دولت صفوی به پایان رسید. عدم علاقه شاه‌عباس به استاجلوها که در زمان پدر و جد او مشاغل مهم مملکتی را در دست داشتند، یك حقیقت روشن بود.

ضربهٔ سختی‌که در زمان شاه‌عباس به استاجلوها واردآمدآنها را ازهم متفرق ساخت، بـه طوری‌که دیگر نتوانستند خود را متشکل نموده و مـوجودیت خود را حفظ نمایند. حتی بعضی از اوبه‌های این قبیله به سایرقبایل پیوستند. به هنگام مرگ شاه‌عباس تنها سه امیر صاحب اقطاع ازآنها در دستگاه می‌بینیم،که هیچ یك از این امراء عنوان «خانی» نداشته و دررأس ولایت‌های مهم قرارنداشتند. از این سه امیر، محبعلی سلطان بکتاش‌خـان اوغلی در شهرنساء، مقصود سلطان (از اوبهٔ کنگرلـو) در نیشابور و ابوالقاسم سلطان پیرغیب‌خـان اوغلـی (از اوبهٔ شرفلو) امیرحلـه بود.[۳۰] وضع استاجلوهـا در زمان شاه صفی نیز خوب نبود، زیرا کلبعلی‌سلطان امیرنساء در اثـر هجوم اسفندیارخان حاکم خوارزم، بـه علت تـرك شهر به امر شاه صفی به قتل رسید و فرزندان حسن‌خان نیز دراثر یك دسیسه ناجوانمردانه به جرم اینکه فرزندان دخترشاه‌عباس‌بودند به همان سرنوشت دچارگشتند. در زمان شاه‌صفی از استاجلوها شاهوردی بیك به سال ۱۰۴۵/۳۶-۱۶۳۵ به سمت والی دربند تعیین شد؛ اما درسال ۱۰۵۰/۴۱-۱۶۴۰از مقام خود معزول شده و بهـرام بیگ کشیکچی باشی‌استاجلو به

---

۲۹) در صفحات ۴۵ و ۴۶ جدول دون‌ژوان اسامی بعضی از قبایل مـانند: بـرجلو، سولاق‌لو، قریجلو و قـره چماقلو در منابع محلی دیـده نمی‌شود؛ اسامی بعضی دیگر از قبایل نیز به درستی خوانده نمی‌شود. اسامی رؤسای این قبایـل نیز ارزش علمی ندارد. راجع به اسامی این قبایل‌که از طرف مینورسکی خوانده شده، نگاه‌کنید به تذکرةالملوك (صفحه ۱۹۳).

۳۰) اسکندربیگ ترکمان، ص۱۰۸۵.

جایش منصوب گردید و فرزندش با یزیدبیگ نیز به جای پدر تعیین گردید.[۳۱]

قبل از بحث درباره اوبه‌های استاجلو، ذکر این نکته را لازم می‌دانیم که ما در حقیقت یك قبیله استاجلو داریم که نامش را ازیك امیرگرفته وبه تمام اوبه‌هایش منتقل نموده است؛ و زندگی شاخهٔ کوچکی ازآنان راکه در حوالی اولویورك آناطولی ساکن شده‌بودندملاحظه کردیم؛ و نیز قبلاً نقش‌مهم محمدخان وبرادرانش قرا، اولاش، سلیمان، عیوض ودیگران را درتشکیل دولت صفوی دیدیم و شرح آن را درمنابع عثمانی ذکرنمودیم. چنین برمی‌آیدکه «اوستاجه» بابا ویا یکی‌ازاجداد محمدخان بوده است. ما می‌توانیم خانواده استاجلو را در دستگاه دولت صفوی تا زمان شاه عباس بررسی کنیم. سلمان‌خان، ازوزرای شاه عباس، فرزند شاه‌علی‌میرزا و او نیز فرزند عبدالله‌خان و عبدالله‌خان نیز برادر قراخان بود. سلمان‌خان در میان امرای ترك تنها امیری بودکه به‌مقام وزیری ارتقاً یافت. او درسال ۱۰۱۵/۷-۱۶۰۶ دراستانبول مریض شد و بدون داشتن فرزندی وفات یافت.[۳۲] براساس تحقیقات ما، اوبه‌های‌مهم‌استاجلوهاعبارتنداز. چاوشلو،شیخلر*، کنگرلو،شرفلو، کرامپا (گرامپا)، قوچلو، صوفی‌لر، ماهی‌فقیه‌لو؟ قراسارلو، قیچلو، قوزوللو، داملو وگزی بیوك‌لو.

الف ـ چاوشلو: چاوشلو از مهمترین اوبه‌های استاجلو می‌باشد. دون‌ژوان (اروج‌بیگ بیات سابق) این اوبه را به علت اهمیتش به طور جداگانه مورد بحث قرارمی‌دهد. بیشترین ومهمترین امرای استاجلو ازاین اوبه بودند. امرای استاجلوی منتسب‌به‌این اوبه را تاآنجایی‌که‌امکانات منابع اجازه می‌داد درجای‌خود برشمردیم و دراینجا، تنها برای یادآوری، به ذکر اسامی مهمترین‌آنها می‌پردازیم: شرکت کنندگان در تشکیل دولت صفوی، اوغلان‌امت و فرزندانش (باباسلیمان، ایغوت بیگ)؛ بزرگترین امیرشاه طهماسب، حسن‌یوزباشی و فرزندش حسن‌بیگ رئیس و ریش‌سفید استاجلوها درزمان سلطان‌محمد؛ پیره‌محمدخان، مهدی‌قلی‌خان ایغوت‌اوغلی و مرشدقلی‌خان که در به سلطنت رساندن شاه‌عباس نقش اساسی داشته است. دیگر

---

۳۱) ذیل‌عالم‌آرای عباسی، محمد یوسف، ص۲۰،۳۲،۹۰،۱۲۶، ۱۶۶،۲۲۸.

۳۲) اسکندربیگ ترکمان (مخصوصاً)، ص۸۵۳،۹۶۶،۱۰۱۳،۱۰۲۲،۱۰۹۱.

* [اوبهٔ «شیخلر» در متن ترکی حذف شده بود، که آورده شد.] و.

امرای قابل توجه اوبهٔ چاوشلو درزمان شاه‌عباس عبارت بودند از: محمدخان ایغوت سلطان اوغلی والی‌سبزوار[۳۳] (که‌آخرین بار با نام او در سال ۱۵۸۹/۹۹۷ برخورد مـی‌کنیم)؛ مهدی‌قلی‌خان سمایون‌اوغلـی که در سال ۱۵۹۲/۱۰۰۰ به قتل رسید؛[۳۴] ابومسلم‌خان که در سال ۱۵۹۲/۱۰۰۰ به وسیلهٔ اوزبکان به قتل رسید[۳۵] و حسن‌خان که برادرش درسال ۱۰۰۰/۹۲-۱۵۹۱ والی اسفراین بوده‌است.[۳۶] اوقجی قورچی*شاه طهماسب، حسین بیگ؛ نوهٔ معصوم‌بیگ وفرزند خلیل‌خان، محمدشریف‌خان که درسال ۱۵۹۱/۹۹۹ به‌قتل رسید؛[۳۷] محمدخان پیره‌محمدخان اوغلی که به‌سال ۱۵۹۱/۹۹۹ به قتل رسید.[۳۸] از امرای بزرگ، قراحسن‌خان[۳۹] برادر ابومسلم سلطان و بسیاری دیگر از امرای با ارزش و با شخصیت استاجلوهای اوبهٔ چاوشلو که از بدو تشکیل دولت صفوی جزو خـدمتگزاران بـا ارزش دستگاه صفوی بودند، در اوایل سلطنت شاه

---

۳۳) همان مأخذ، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۶۱، ۲۶۷، ۳۰۴، ۳۴۲، ۳۶۱، ۳۶۴، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶؛ قاضی احمدقمی، خلاصةالتواریخ، ۴۱۵، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶؛ قاضی احمد، ص۲۳، ۲۴، ۴۵، ۴۶، ۵۱.

۳۴) همان مأخذ، ص۴۱۰، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۰؛ قاضی‌احمدقمی، ص۴۵. این همان **مهدی قلی‌خان** است که **حیدرمیرزا** را به‌استانبول برد ومعاهده صلح برقرار نمود؛ او یکی‌ازامرای عاقل وبادرایت بودکه فدای دشمنی تمام نشدنی شاه عباس نسبت به استاجلوها گردید و به محض برگشتن از استانبول به قتل رسید و پاهای برادرش **احمدبیگ** نیز قطع شد؛ تنها یکی از برادرانش به نام **مرادخان** موفق‌گردید به‌ترکیه فرارکند (اسکندربیگ ترکمان، ص۴۴۰).

۳۵) همان مأخذ ص۳۰۴، ۳۶۴، ۴۰۸، ۴۱۴، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶.

۳۶) همان مأخذ، ص۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴؛ قاضی احمدقمی، خلاصةالتواریخ، ص۴۶۰.

۳۷) همان مـأخذ، ص۳۷۰، ۳۷۲، ۳۹۹، ۴۱۸، ۴۳۹، ۴۴۰؛ قاضی‌احمد قمی، خـلاصة التواریخ، ص۸۱؛ جلال منجم، تاریخ عباسی، b ۱۲. * [= قورچی تیروکمان] و.

۳۸) قاضی‌احمدقمی، خلاصةالتواریخ، ص ۱۰۰: **محمدخان** به اتفاق **محمدشریف‌خان** به خاطر ترس ازکشته شدن به دست شاه‌عباس، به‌گیلان فرار نمود.

۳۹) اسکندربیگ، ص۴۰۰، ۴۰۱؛ قـاضی‌احمدقمـی، ص۳۳، ۹۵. آخرین بار به نام او در سال ۱۰۰۶/۸-۱۵۹۷ در منابع برخورد می‌کنیم. [درمتن ترکی ۱۰۰۶ ثبت شده که ظاهراً غلط چاپی است. و]. نابودی قـراحسن‌خان ازخـدمتکاران صدیـق شاه عباس به بهانه‌ای، دور از احتمال نیست.

عباس به قتل رسیدند.

ب ـ شیخلر: از امرای صفویه، سارو پیره قورچی‌باشی از شیخلر است که در جنگ چالدران به قتل رسید. این امیر، برادر بزرگ منتش‌سلطان از امرای بزرگ زمان شاه طهماسب بوده است. راجع به وفات او در سال ۹۵۲/۴۶ ـ ۱۵۴۵، قبلاً بحث کردیم. در زمان [محمد] خدابنده غیر از مرادخان منتش سلطان اوغلی، راجع به انتساب سایر امرای استاجلو با این او به مطلبی برخورد نمی‌کنیم.

به هنگام حرکت مرشد قلی‌خان به اتفاق عباس میرزا از خراسان به سوی قزوین در سال ۹۹۵/۱۵۸۸، یکی از امرای همراه او منتش‌سلطان امیر ترشیز بود که بعد از مدت کوتاهی به مقام خانی رسید.[۴۰] احتمالاً این شخص نوهٔ یکی از امرای زمان شاه طهماسب به همین نام بوده است؛ و چنین بر می‌آید که منتش نیز به سرنوشت اکثر امرای استاجلو دچار گردیده باشد، او در سال ۹۹۸/۹۰ ـ ۱۵۸۹ از سمت والی‌گری دارابگرد فارس عزل گردید و تمام همراهان او پراکنده شدند؛ خود منتش‌سلطان نیز به بکتاش‌خان والی کرمان پناهنده گردید.[۴۱] راجع به منتش‌سلطان اطلاعات دیگری در دست نداریم.

پ ـ کنگرلو: کنگرلو[۴۲] یکی از اویماق‌های استاجلو بوده است که تا قرن گذشته به موجودیت خود ادامه می‌دادند. کنگرلوها پس از عزیمت به ایران، در حوالی نخجوان مسکن گزیدند و تا سالهای آخر نیز در این منطقه زندگی می‌کردند. در زمان شاه طهماسب، شاهوردی بیگ و پیکر خلیفه؛ و در زمان شاه محمد، جعفر سلطان

---

۴۰) قاضی احمد قمی، خلاصة‌التواریخ، ص۳.

۴۱ همان مأخذ، ص ۳۹. در کامل‌ترین منابع ما، اسکندربیگ، نیز به مطلبی در مورد منتش‌سلطان برخورد نمی‌کنیم.

۴۲) در مورد تلفظ این اسم به شکل کنگیرولو (Kengirülü) هیچ منبعی در دست نداریم؛ در صورتی که بدین شکل خوانده می‌شد، احتمال پیوند این اسم با کانغری (چانگیری امروز) در ترکیه وجود داشت. در منابع عثمانی اسم چانگیری به صورت کانغری نوشته می‌شود. در ترکیه، کنگر بیابانی و «خیارخر» را نیز کنگر می‌گویند (آ. وفیق پاشا، لهجهٔ عثمانی، استانبول، ۱۳۰۶، ص۶۹۸؛ شمس‌الدین سامی، قاموس ترک، استانبول، ۱۳۱۷، ص۱۸۶).

و الله‌قلی سلطان از امرای قابل ذکر این اوبه بودند. در زمان شاه عباس انتساب مصطفی‌خان، تیمورسلطان، گداعلی‌بیگ ومقصود سلطان را به‌اوبهٔ کنگرلو می‌دانیم. ازاینها، مصطفی‌سلطان والی‌طبس ازتوابع خراسان بوده‌است وبه‌سال ۹۵/۱۰۰۳-۱۵۹۴* درجنگ با اوزبکان به قتل رسید وتیمورسلطان از همان اوبه به جانشینی او انتخاب گردید.[۴۳] مقصود سلطان نیز والی نخجوان بوده که با سمت ایلچی به استانبول رفته بود (۳۷/۱۰۴۶-۱۶۳۶)؛ وهمچنین او بود که عامل ترقی دلی حسین از فاتحین جزیره کرت و تقدیم‌کنندهٔ قاتی‌یایی مشهور (مومیا؟) به سلطان مراد چهارم بود. مقصود سلطان در عین حال مقام خلیفة‌الخلفائی را نیز به عهده داشت و در سال ۴۲/۱۰۵۱ - ۱۶۴۱ دوبار با سمت ایلچی به استانبول فرستاده شد.[۴۴] امروز نیز در ولایت دیاربکر دو دهکده به اسم کنگرلو، یکی وابسته به مرکز و دیگری وابسته به قصبهٔ «بسمل» وجود دارد[۴۵]. لازم به یادآوری است که محمدخان استاجلو و برادرش قراخان در این مناطق والی بودند.

ت - شرفلو: تعداد زیادی ازامرای منتسب به شرفلو را می‌شناسیم، که یکی ازآنان کرد بیگ می‌باشد که در زمان شاه‌اسماعیل والی نواحی بدلیس، ارجیش و عادلجواز بود. دراوایل سلطنت شاه طهماسب نیز با نام کردبیگ برخورد می‌کنیم. به هنگام مرگ طهماسب، ولی‌بیگ [شرفلو] حاکم خواف وباخرزازتوابع خراسان بود.[۴۶] ابراهیم سلطان از امرای زمان سلطان‌محمد، و پیرغیب‌خان از امرای زمان سلطان‌محمد و فرزندش [شاه]عباس که به اتفاق یکی از فرزندانش در سال ۹۹۶/

---

*[کشته شدن مصطفی‌خان کنگرلو، درمنبع مورد استفادهٔ مؤلف، درسال ۹۴/۱۰۰۲-۱۵۹۳ گزارش شده است: اسکندربیگ ترکمان، وقایع سال هفتم جلوس شاه عباس اول = سنهٔ اثنی و الف هجری] و.

۴۳) اسکندر بیگ ترکمان، ص۴۵۵، ۴۵۶، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰؛ قاضی احمد قمی، خلاصة التواریخ، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۹۵؛ جلال‌الدین منجم یزدی، تاریخ عباسی، a ۲۵۸.

۴۴) محمد یوسف، ذیل عالم آرای عباسی، ص۳۲، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۴، ۲۵۱.

۴۵) راهنمای مناطق مسکونی ترکیه، ص۶۶۸: راجع به‌اسم دهات کنگر نیز، به‌این‌جا مراجعه شود.

۴۶) اسکندبیگ ترکمان، ص ۱۳۹، ۲۲۷، ۲۳۳، ۲۵۵، ۵۷۳.

۱۵۷۸[۴۷] بـه قتـل رسید[۴۸] و فـرزندش ابوالقاسم سلطان[۴۹] از اوبهٔ شرفلو بودند؛ و همچنین احمـدآقـا داروغهٔ قزوین که به سخت‌گیری مشهور بود (وفات ۱۰۱۴/۶-۱۶۰۵) از همین اوبه بود.[۵۰]

ث ـ گرامپا: قبلاً زندگی قبیله‌ای به اسم «گـرانپا» را در قرن ۱۶ در منطقهٔ اولو یوروك سیواس ذکر نموده‌ایم. اینها درنقاط الوقیشلا، کوپروجه، چوقاق‌ودرهفت منطقه مثل این‌مناطق‌زندگی کرده‌با زراعت روزگارمی گذراندند.[۵۱] ازقبیلهٔ گرامپاکه به ایران مهاجرت نمودنـد چهار امیر می‌شناسیم که همهٔ آنها در زمان شاه‌عباس زندگی مـی کردند. یکـی از ایـن امراء چراغ سلطان[۵۲]؛ دیگری علی‌بیگ فرزند احمدآقا اوجی‌باشی (امیرشکار)[۵۳]؛ سومی احمدبیگ (سلطان)فرزند چراغ‌سلطان که در سال ۹۹۷/۱۵۸۹ فرمانده قلعهٔ الموت بود ودرسال۹۹۹/۱۵۹۱ در فرماندهی قلعهٔ «طبرك» اصفهـان خدمت مـی کرد و چهارمی که در سمت داروغگی همین قلعه انجام وظیفه می کرد، علی‌بیگ برادر چراغ‌سلطان بود.[۵۴]

ج ـ قوچلو: به هنگام مرگ شاه طهماسب، از امرای شناخته شده استاجلو پیری‌بیگ[۵۵] و در زمان شاه‌عباس، مرشدقلی سلطان مشهور به «چهارگاو» منتسب به

---

۴۷) همان مأخذ، ص۳۰۴.

۴۸) همـان مـأخذ، ص ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۶، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۶، ۳۸۱، ۳۸۴؛ قاضی احمد قمی، خلاصة التواریخ، ص ۸، ۱۵، ۱۹، ۲۱.

۴۹) اسکندربیگ ترکمان، ص۱۰۸۵.

۵۰) همان مأخذ، ص۶۸۶.

۵۱) دفترثبت، آرشیونخست‌وزیری، نمره ۷۹، ص ۴۱۲-۴۱۰: اسم قبیلهٔ «کرانپا» را ذکر می کندکه در انتسابش به همان قبیله شبهه‌ای وجود ندارد.

۵۲) اسکندر بیگ ترکمان، ص ۶۴۳، ۶۴۴، ۷۵۲، ۹۰۶، ۹۰۸؛ جلال‌الدین منجم، تـاریخ عبـاسی، b ۱۷۳: چـراغ سلطان به سمت والی شماخی‌که از عثمانی پس گرفته شده بودتعیین گردید.

۵۳) همان مأخذ، ص۵۷۲.

۵۴) همان مأخذ، ص ۳۸۶، ۴۳۸؛ قاضی احمد قمی، ص ۶۴.

۵۵) اسکندربیگ ترکمان، ص۱۲۱، ۱۳۹، ۱۹۶، ۱۹۸.

این اوبه بودند.[56]

چ ـ صوفیلر: ما از صوفی‌ها تنها اسم دو امیر را می‌دانیم که اینها علی‌خان سلطان و محمود بیگ از نزدیکان مرشد قلی‌خان مـی‌باشند.[57] با اسم صوفی به یك ده در سیواس، دو ده در آماسیه، یك ده در توقات، هفت ده در زونگول‌داغ و پنج ده در قسطمونی برخورد می‌کنیم.[58] راجع به ارتباط صوفی‌های اوبهٔ استاجلو با این دهات هیچ اطلاعی در دست نیست.

ح ـ ماهی فقیه‌لو: در زمـان شاه طهماسب، از این اوبـه قارینجه سلطان و فرزندش شاهقلی سلطان را می‌شناسیم.

خ ـ قراسارلو: باید تلفظ صحیح این‌اسم قراحصارلو باشد؛ و این قراحصار نیز می‌تواند قراحصار شرقی (شبین) باشد. دو امیر منتسب به این اوبه را می‌شناسیم که یکی از آنها امت‌خان کوشك اوغلی والی مشهد[59] است که در ۱۰۰۸/۱۶۰۰ ـ ۱۵۹۹ وفات یافته ودیگری شاه نظر کوشك‌اوغلی که درهمان تاریخ والی نیشابور بوده است.[60]

د ـ قیچلو: از این اوبه بیرام قلی بیگ را می‌شناسیم. این شخص در زمان سلطان محمد فرمانده قلعهٔ الموت بوده است. شاه عباس او را در سال ۱۰۱۶/۸ ـ ۱۶۰۷

---

۵۶) همان مأخذ، ص ۴۴۰.

۵۷) همان مأخذ، ص ۴۰۰؛ جلال‌الدین منجم، a ۱۲. احتمال دارد اسم اوبهٔ «صوفی» مربوط به فرزندان صوفی‌هایی که از زمان شاه اسماعیل وجود داشتند باشد؛ از فرزندان صوفـی در اوایـل سلطنت شاه‌عبـاس محمودخان را می‌شناسیم (اسکندر بیگ، ص۱۳۹، ۲۲۷، ۲۵۵، ۲۵۹، ۴۰۰، ۴۱۴؛ جنابادی، b ۲۶۰)، علی‌خان سعی می‌کرد عدم اعتماد شاه عبـاس را نسبت به مرشد قلی‌خان به او تفهیم کند؛ و اینکه شاه عباس مترصد موقعیتی است تا او و قبیله‌اش را از میان بردارد (جلال‌الدین منجم، a ۲۰، a ۷۴، b ۹۲).

۵۸) راهنمای مناطق مسکونی ترکیه، ص ۹۸۵، ۹۸۶.

۵۹) اسکندر بیگ، ص ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵؛ قاضی احمد قمی، ص ۱۲، ۳۳، ۳۴، ۴۹، ۵۲ ـ ۵۰.

۶۰) اسکندر بیگ، ۴۰۷، ۴۰۸.

به طور مخفی به سوی غازی‌گرای، خان کریمه فرستاد.[۶۱] به نظر می‌رسد که اسامی «فتح‌لو» و «فتح‌اوغلی» مذکور در اسکندربیگ، صحیحش قیچ‌لو باشد.[۶۲]

ذ ـ قـزللو (قزوللو): از ایـن او بـه تنهـا امیـری بـه اسم علی‌بیگ را می‌شناسیم که در زمان شاه‌عباس زندگی می کرده است.[۶۳]

ر ـ داملو: بکتاش‌خان والی مرو از این اوبه‌بود. او وکیل مرشدقلی‌خان مشهور بود و بعدها داروغگی اصفهان را به عهده‌داشت و درسال ۱۰۰۹/۱ ـ ۱۶۰۰ به سمت امیری شهرهای ماروچاق و مرغاب از توابع خـراسان منصوب گردید؛ و در همان سال در عیـن حال که والی مرو بود، فـرزندش ملکش‌سلطان نیز به سمت والی نسا وابیورد منصوب‌گردید. بکتاش‌خان مدت هشت سال والی مرو بود و درسال ۱۰۱۷ /۹ـ۱۶۰۸ وفات کرد.[۶۴] فرزند بکتاش‌خان، محبعلی سلطان بود که به هنگام وفات پدر درخدمت او بود و با وجود کمی سن به سمت والی نساتعیین‌گردید. او در سال ۱۰۳۹ /۳۰ ـ۱۶۲۹ بر اثر هجوم اسفندیار خان حاکم خوارزم و برادرش ابوالغازی شهر را ترك نموده فرار کرد و به وضع فجیعی به قتل رسید.[۶۵]

ز ـ گوزی‌بیوکلو: گوزی بیوکلوها یکی از قبایل وابسته‌به ترکمن‌های «ینی ایل» آناطولی می‌باشند. درحال حاضر یك خانواده منسوب به این قبیله در قیصریه

---

۶۱) همان مأخذ، ص ۷۷۸.

۶۲) همان‌طور کـه مشاهده کـردیم، علیقلی‌خان قیچ اوغلی به اتفاق اسماعیل قلی‌خان شاملو بـر دولـت مسلط شدنـد؛ هرچند اسکندر بیگ درآخرین جمله به علیقلی‌خان، «فتح اوغلی» نسبت می‌دهد (ص۳۶۵، به فهرست صفحهٔ ۱۱۵۵ نگاه کنید) که به طورقطع شکل درست آن «قیچ‌اوغلی» مـی باشد. در شرفنامه (صفحه ۲۱۱) نیز همین گونـه است؛ و در خلاصة التواریخ (ص۱۰، ۱۴)؛ در یك جا اسکندربیگ نیز به‌همین شکل ذکر کرده است (ص۳۴۲). بر این اساس، علیقلی‌خان منسوب به‌این اوبه‌ویا خانواده می باشد؛ جلال‌الدین منجم نیز به همین شکل می‌نویسد (a ۹).

۶۳) همان مأخذ، ص۱۰۴۲.

۶۴) همان مأخذ، ص۵۷۱، ۶۰۳، ۶۰۵، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۲۰، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۰، ۷۴۵، ۷۴۶، ۸۰۴.

۶۵) همان مأخذ، ص۱۰۸۵؛ Z A، ص۲۰. درجنابادی نیز شخصی به‌نام مهدی‌قلی‌خان «قاولو» ذکر می‌شود (a ۲۷۸).

وجود دارد. تردیدی نیست که گوزی بیوکلوهای ایران، شاخه‌ای از این قبیله هستند. این طایفه در داخل استاجلوها دیده می‌شوند و از این قبیله تنها یك امیر به نام قنبربیگ می‌شناسیم. قنبربیگ بعدها با لقب «سلطان» از نزدیکان علیقلی خان مشهور که حاکمیت دولت را در دست داشت محسوب می‌شد و با پیوستگی به شاه‌عباس سلاحدارباشی او گردید.

قنبربیگ یکی از امرای شجاع وکاردان استاجلوها بوده است و شاه‌عباس درکارهای مهم مملکتی از وجود اواستفاده‌می کرد. از آن جمله درنبرد با چغال‌اوغلی سنان‌پاشا در حوالی تبریز، به اتفاق قرچقای‌بیگ با او به مقابله پرداختند. قنبربیگ بعدها در فتح قراباغ و شیروان شرکت کرد و به سال ۱۰۱۴/۶ - ۱۶۰۵ از طرف شاه‌عباس برای تعمیر و تحکیم دمیر قاپومأمور گردید. بعد از این تاریخ به مطلبی از او برخورد نمی کنیم و احتمال دارد اندکی بعد ازاین تاریخ وفات یافته باشد.[۶۶] از اوبه‌هایی که اسامی آنها در بالا ذکر گردید، بعضی‌اسم خانواده آنها می‌باشد که به صورت شاخه‌ای ازاستاجلوها هریك به‌اسم رئیس خود نامیده می‌شدند.[۶۷] برای روشن شدن مطلب گذشته، استاجلوها با نقش بزرگی که در شکل‌گیری وگسترش دولت شاه‌عباس به عهده داشتند و ضربهٔ‌سخت و ناحقی که از طرف او متحمل شدند به وضع فلاکت باری دچارگشتند، به طوری که بعد ازشاه‌عباس نیز نتوانستند کمر راست کنند. ایل باقدرت استاجلو که‌درهر زمان امرای بالیاقتی برای دستگاه صفوی تربیت‌کرده بود به سرنوشت غم‌انگیزی دچار شد. اشعار ترکی و فارسی به جا مانده از امرای درس خوانده استاجلو در دست است، که یکی از آنها یعقوب میرزا فرزند بایزیدسلطان و نوهٔ چایان‌سلطان بود. او علاقهٔ زیادی به تاریخ داشت و در سال ۹۵۰/۴۴ - ۱۵۴۳ وفات‌کرد. یوسف‌بیگ نیزکه مانند مورخین اخلاق و شجاعت سام‌میرزا را مداحی نموده است، از امرای زمان شاه طهماسب بود و

---

۶۶) همان مأخذ ص۶۹۶،۶۹۷،۷۱۰،۷۳۵؛ جلال‌الدین منجم، تاریخ عباسی، b ۳۰، a ۴۹، a ۱۵۴، b ۱۶۹.

۶۷) غفاری، (ص۲۸۰) انتساب چایان‌سلطان استاجلو را به اوبهٔ «اشرلو» می‌نویسد؛ ولی ما به اسم این اوبه در جای دیگر برخورد نمی‌کنیم.

به نوشتن اشعار ترکی شهرت دارد. دیگر از امرای استاجلو که اشعار زیبای ترکی دارد مرادخان تیمورخان‌اوغلی والی کرمان بود. مرادخان به هنگام مرگ طهماسب (۱۵۷۶/۹۸۴) والی گیلان بوده است و به علت حمایت از حیدر، به وسیله پیره محمدخان که از طرفداران شاه‌اسماعیل دوم بود چشمانش میل کشیده شد. مرادخان با تخلص «فگاری» اشعار فارسی و ترکی زیبای عامه‌پسندی داشته است. علی‌خان میرزا برادر مرادخان وهمچنین امامقلی‌بیگ (فسونی) وپیر قلی‌بیگ ازخویشاوندان یوسف‌بیگ که اسمش در بالا ذکر گردید جزو شعرای استاجلو بودند.[۶۸]

۳) تکلو

تکلوها به اتفاق ترکمن‌ها در شکستی که در جنگ با استاجلوها، شاملوها و ذوالقدرها به فرماندهی حمزه میرزا در سایین قلعه متحمل شدند، به وضع پریشانی درآمدند و بخشی از آنها به بغداد مهاجرت کردند که راجع به این موضوع قبلاً صحبت کردیم، تکلوها نیز در زمان شاه‌عباس به سال ۹۷/۱۰۰۵ - ۱۵۹۶ ضربهٔ مرگباری را متحمل شدند و چند نفر از آنها به علت نداشتن مقام به خدمت ملك بهمن حاکم آمل درآمدند و شاه‌عباس به محض شنیدن این خبر دستور قتل تکلوها را صادر کرد. در این زمان بسیاری از آنها در حوالی همدان سکونت داشتند. حسن‌خان کرد چگنی، بیگلربیگی همدان، بسیاری از آنها را به قتل رسانید که در میان آنها مصطفی‌خان شرف‌الدین اوغلی و ولی‌بیگ نیزدیده می‌شدند. به طوری که روشن شده است، از امرای تکلو، بایرام‌خان سولاغ‌حسین‌اوغلی (یا: الله‌وردی‌خان) نیز به بغداد فرار کرد. شاه‌عباس پس از فرو نشستن خشمش محافظین زندهٔ تکلو را در پست‌های خرد ابقاء نمود. در این موقع بایرام‌خان از جلالی‌ها با مژدهٔ تسلیم شهر بغداد از طرف مصطفی‌پاشا اوزون احمدپاشا اوغلی (۱۶۰-۸/۱۰۱۶) به حضور شاه عباس رسید. ولی مصطفی‌پاشا در باطن با محمودپاشا چغال‌اوغلی تبانی

---

۶۸) سام میرزا. تحفهٔ سامی، ص۱۸۳، ۱۸۴؛ صادقی، ص۳۰، ۶۵، ۶۶، ۱۱۴، ۱۲۸.

کرد.[۶۹]

ما از آن پس با نام بایرام‌خان در منابع برخورد نمی‌کنیم و احتمال دارد که به دستور شاه عباس بـه قتل رسیده بـاشد. شاه عباس در سال ۱۰/۱۰۱۸ - ۱۶۰۹ از

---

۶۹) اسکندر بیگ تـرکمان، ص۵۲۹، ۵۳۰. اسکندربیگ به سال ۳/۱۰۱۱-۱۶۰۲ از شخص دروغینـی به نـام **اوزون‌احمد** که از میان آغاهای بغداد برخاسته بود صحبت می‌کند (ص۶۳۵)؛ اوزون‌احمد بـا داشتن عنوان پاشائی، شاه‌عباس را از نیت خود دایر بر تسلیم بغداد آگاه ساخت ولی پادشاه او را به سمت بیگلربیگی بغداد تعیین ننمود، لذا او از قول خود صرف‌نظر نموده، به سال ۴/۱۰۱۲-۱۶۰۳ به سوی همدان حرکت نمود ولی درجنگی که اتفاق‌افتادشکست خورد واسیر گردید ولی شاه‌عباس‌او را آزاد ساخت و خود به سوی بغداد حرکت نمود و اوزون احمد در همـان سال در زنجان فـوت کـرد؛ (اسکندربیگ تـرکمان، ص۶۳۵، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲). درمورد «جلالی» بودن اوزون‌احمد که مؤلفین مـا او را **طویل‌احمد** مـی‌گویند نمی‌شود نظر قطعی داد. اوزون چارشلی در مورد زندگی و فعالیت طویل احمد بررسی دقیقی انجام داده است (تاریخ عثمانی، مؤسسه تحقیقات تـاریخی ترك، آنكارا، ۱۹۵۱، جلد ۳، قسمت اول، ص۱۰۶، ۱۰۷). بـاز بر اساس نـوشته اسکندربیگ ترکمان، اوزون‌احمد پاشا دارای دو فرزند به نامهای محمد و مصطفی بوده است که از این‌ها محمد با عنوان پاشائی جـانشین پـدر گردید ولی با توطئهٔ بزرگان و سپاهیان بغداد، توسط **ایچ‌اوغلان‌ها** به قتل رسید (۱۰۱۶/ ۸-۱۶۰۷) ولی بـرادرش مصطفی سنجق بیگی حله‌بـر اوضاع مسلط گردید. مصطفی به محض خبردار شدن از انتصاب **محمدپاشا** فرزند چغال‌اوغلی سنان‌پاشا به حاکمیت بغداد، از همراهان خـود بـایرام (یا: الله‌وردی) خـان پسر سولاغ حسین را نزد شاه عباس فرستاد و خبر تسلیم شهر بغـداد را بـه اطلاع او رساند؛ ولی بعد در مقابل دریافت حـاکمیت شهر حله محل مأموریت قبلی خـود، بغداد را به محمودپاشا تسلیم نمود (همان مأخـذ، ص۷۶۳، ۷۶۵، ۷۸۱)؛ اماوی بـه به علت تنزل مقامش نـاراحت گردید و محل مأموریت خود را به شهر کرکوك انتقال داد و از آنجا نزد شاه‌عباس رفـت. در این زمان **قلندراوغلی** و دیگر جلالی‌ها به ایران پناهنده شده بودند (همان مأخذ، ص۷۸۱)؛ مصطفی پاشا بعدهـا به دلیل نـامعلومـی از طرف شاه‌عباس در قلعهٔ قهقهه زندانی گردید. مصطفی پاشا بـه سال ۱۰/۱۰۱۸-۱۶۰۹ بـه اتفاق سایر زندانیان عثمانی درصد فرار از زندان برآمد، ولی به علت خیانت بـه اتفاق سایر دوستانش به قتل رسید (همان مأخذ، ص۸۱۹، ۸۲۰). در بـاره اوزون‌احمد و فرزنـدش نگاه کنید به نوشتهٔ جلال‌الدین منجم، تاریخ‌عباسی، ۱۲۷ a b، ۱۸۶ b، ۱۹۵ b).

تکلوها، شاه‌نظرسلطان را به سمت حاکم مشهد تعیین نمود. از میان امرای تکلو، در این زمان، به اسم مرشدقلی‌خان نیز برخورد می‌کنیم. در موقع مرگ شاه عباس، در میان اسامی امرای صاحب وظیفه، هیچ یک از امرای تکلو دیده نمی‌شود و این موضوع می‌رساند که کلیه امرای این قبیله غیر از قورچی‌ها، در دستگاه شاه‌عباس مورد تصفیه قرار گرفته‌اند. فی‌الواقع زمان شاه صفی درمیان قورچی‌ها ویوزباشی‌ها از تکلوها تنها به اسم ولی‌بیگ برخورد می‌کنیم، که او نیز در جنگی که میان خسرو پاشا و زینل‌خان بیگدلی در همدان رخ داد به قتل رسید.[۷۰]

به طوری که قبلاً نیز ذکر نمودیم، تکلوها از دهقانان مناطق «تکه» (آنتالیا)، بخشی از «منتش» (مغلا) و «حمید» (اسپارتا ــ بوردور) متشکل شده بودند؛ بدین سبب در میان آنها تشکیلات قبیله‌ای وجود نداشت. فرزندان شرف‌الدین در اصل از اهالی منتش بودند.

در جنگی به سال ۱۰۱۴/۶ ــ ۱۶۰۵ میان امیرگونه‌خان والی ایروان و یك سنجق بیگی عثمانی به اسم محمدی‌تکلو[۷۱] ــ که احتمال زیاد دارد این فرد منتسب به تکلوها باشد ــ قبیلۀ تکلو مرکب از ششصد نفر بود که تا قرن‌گذشته درچخوراووا سکونت داشتند.[۷۲] درباره انتسابشان به این تکلوها هیچ مطلبی امروز نمی‌توانیم بگوییم. به طوری که مشاهده کردیم، تکلوها درگذشته در حیات سیاسی و فرهنگی دولت صفوی نیز دارای نقش برجسته بودند.

از میان شعرای تکلو، در رأس همه مسیب‌خان قابل ذکر است که در حوادث زمان شاه اسماعیل دوم وسلطان محمد، مرتب به اسم او در منابع برخورد می‌کنیم؛ و حتی او پس از ناامید شدن از دامادی خاندان صفوی، یك رباعی به سلطان‌محمد نگاشته بود که قبلاً صحبت نمودیم. مسیب‌خان پس ازحاکمیت علیقلی‌خان استاجلو و اسماعیل قلی‌خان شاملو بر دولت صفوی، به‌گیلان پناهنده‌گردید و پس ازجلوس

---

۷۰) محمدیوسف، ذیل عالم آرای عباسی، ۴۳.

۷۱) اسکندر بیگ ترکمان، عالم آرای عباسی، ۶۷۶،۶۷۷.

72) V. Langlois, Voyages dans la Cilicie et dans les montagnes de Taurus, Paris, 1861, s. 21.

شاه‌عباس به تخت سلطنت به قزوین مراجعت نمود و از طرف او بـه سمت والـی تهـران تعیین گردید. ولـی طولـی نکشید که خود و فرزندش شرف‌الدین به اتفاق بعضی امرای سابق حکومت ازطرف شاه‌عباس در قلعهٔ «گل‌خندان» حوالی شهرری زندانی گردیدند و اواخـر سال ۹۹۸ به قتل رسیدند.[۷۳] صادقی، مسیب‌خان را مردی خوش‌اخلاق و متواضع که در میان امـرای قزلباش کمتر امیری با قابلیت او وجود داشته معرفی می کند. باز صادقی ازآشنائی او بـا دستگاههـای مـوسیقی و سرودن اشعار مختلف و نوشتن خـط نستعلیق خوب سخن می گوید.[۷۴] همان مؤلف، غیر از مسیب‌خـان، از تکلوهـای زمان شاه‌اسماعیل و طهماسب بـه محمدبیگ (مـذاقی) از نسل قراجه سلطان وخوش‌تاب‌بال* (درجنگی به سال ۱۵۵۹/۹۶۵ باآبای ترکمن به قتل رسید) و از دیگر بیگ‌زاده‌های شاعر تکلو به «مشربی» اشاره می کند.[۷۵]

۴) شاملو

از زمان سلجوقیـان در منابع فـارسی به قبایل ترکمنی که در میان حلب و انتب قشلاق ودرمیان سیواس وگرون‌گمرق،ییلاق می کردند «اتراك شام» ویا «ترکمن شام» و در میان مردم ترك و درمنابع ترکی «شاملو» اطلاق می‌نمودند. غیر از اینها، در مناطق «تاشلیق» و «سلیفقه» به اسم شاملـو قبیلهٔ بزرگی زندگی می کرده است که اوبه‌های زیادی از این قبیله در قبرس سکنی‌گزیدند. درمنابع رسمی دوران عثمانی، جمعیت‌های ساکن در میان حلب وانتب به اسم ترکمـن‌های حلب، به قبایل زیادی مـانند افشاربیگدلی، ایناللو، خـربنده‌لو و بیات تقسیم شدند. از زمـان شیخ‌جنید،

۷۳) اسکندربیگ ترکمان، ص۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۱؛ قـاضـی احمدقمی، خلاصة‌التواریخ، ص۱۰، ۲۲، ۸۱.

۷۴) صادقی ص۲۹، ۳۰.

۷۵) همان مأخذ ص۳۴، ۱۲۴، ۱۲۵؛ اسکندربیگ تـرکمان، محمدبیگ مذاقی را به صورت «نداقی» نوشته است (ص۲۶۳).

*) [ظاهراً «طبال» باید باشد] و.

شاملوهائی که در تشکیل و گسترش حکومت صفوی نقش داشتند، شاخهٔ بعضی از قبایل ذکر شده بالا می‌باشند.

شاملوها، به طوری که درگذشته ذکر کردیم، متحد استاجلوها در دستگاه صفوی بودند. شاه‌عباس نیز همچون شاه‌طهماسب، به شاملوها علاقه داشت و برای آنان اعتبار قایل بود. به هنگام مرگ شاه‌عباس هفت امیر شاملو ـ سه نفر با عنوان «خانی» و چهار نفر با عنوان «سلطانی» ـ مصدر کار بودند و در مقابل از استاجلوها فقط سه امیر با عنوان سلطانی در دستگاه شاه‌عباس وجود داشته است؛ در حالی که ما نقش مرشدقلی‌خان استاجلو را در به سلطنت رسانیدن شاه عباس در قزوین قبلاً ذکر نمودیم.

محل مأموریت هفت امیرشاملو به هنگام مرگ شاه‌عباس، محل سکونت آنها را نیز نشان می‌دهد. قسمت اعظم شاملوها از زمانهای قدیم در خراسان، ری و آذربایجان سکونت داشتند. پس چنین بر می‌آید که از زمان شاه‌عباس به بعد تقریباً محل مأموریت آنها با محل سکونت‌شان یکی بوده است. اوبه‌های مهم شاملوها عبارتند از بیگدلی، اینالو، خدابنده‌لو، اوجی، بیچرلو، عبدللو، کرامتلو، اجرلو، عربگیر و نلقاز. انتساب دورمیش‌خان مشهور به‌یکی از این اوبه‌ها ممکن نگردید.

الف ـ بیگدلی: به‌طوری که روشن است، بیگدلی‌ها یکی ازقبایل اوغوز و شاخهٔ مهم ترکمن‌های حلب را تشکیل می‌دهند. به هنگام مرگ شاه عباس در رأس این اوبه زینل‌خان‌والی شهرری قرار داشت. زینل‌خان در زمان شاه‌صفی به‌فرماندهی اردو منصوب گردید ولی در سال ۱۰۳۹/ ۳۰-۱۶۲۹ به علت شکست از خسروپاشا به زندگیش خاتمه داده شد. اما برادرانش توانستند موقعیت خود را حفظ کنند.[۷۶]

یکی دیگر از امرای بیگدلی، گون‌دوغموش سلطان می‌باشد که در آذربایجان صاحب اقطاع بود. این امیر به هنگام فتح بغداد به وسیلهٔ شاه عباس، با ترك محل سکونت خود «توق» (اسم قدیم: دقوق) و کرکوك به خدمت شاه رسید و جزو طرفداران شاه درآمد (شاهسیون). در مقابل این خدمت، شاه اقطاع وسیعی در

---

۷۶) اوغوزها، ص۳۰۹.

آذربایجان به او واگذار کرد.[۷۷] از این مطالب کوتاه چنین بر می‌آید که گونزدو-غموش‌سلطان از بیگدلی‌های منتسب به ترکمن‌های ساکن نواحی بزاولوس و یا حلب بوده است، که با افراد تحت فرمان خود از ترکیه به ایران رفته است.

ب ـ اینالو: اینالوها از شاخه‌های مشهور ترکمن‌های حلب بوده‌اند و از اوایل قرن پانزدهم در فعالیت‌های سیاسی اطراف آماسیه شرکت داشتند. این قبیله پرجمعیت از قرن پانزدهم و بلکه قرن چهاردهم در بسیاری از نقاط مختلف آناطولی برای خود مسکن و مأوی گزیده بودند. در زمان سلطان محمد از این اوبهٔ شاملو اسم افرادی مانند اصلان‌اوغلی بیلمز بیگ،[۷۸] پیری‌بیگ[۷۹] وفرزندش رضاقلی‌بیگ،[۸۰] شاهوردی‌خلیفه[۸۱] و در زمان شاه‌عباس، طهماسبقلی سلطان را می‌بینیم.[۸۲]

پ ـ خدابنده‌لو: این اسم در اصل مانند اسم الجایتو حاکم ایلخانان‌است و در خربنده بودنش شبهه‌ای نمی‌توان نمود.[۸۳]

در زمان شاه‌عباس از خدابنده‌لوها، شاه‌علی‌سلطان، علی‌بیگ و حسین‌بیگ دیده می‌شوند؛ که از این افراد شاه‌علی سلطان در سال سال ۱۰۱۲/۴-۱۶۰۳ به اتفاق قاسم‌سلطان از ایمانلوی افشار، اوزون‌احمد پاشا راکه به محدودهٔ همدان پیشروی

---

۷۷) همان مأخذ، همان ص.

۷۸) اسکندر بیگ ترکمان، ص۳۴۱.

۷۹) همان مأخذ، ص۲۶۰، ۳۱۸.

۸۰) همان مأخذ، ص۳۱۹، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۷۱، ۳۷۲.

۸۱) همان مأخذ، ص۳۳۵، ۳۶۷، ۳۷۰.

۸۲) اسکندر بیگ، ص۵۴. اسکندر بیگ در بعضی جاها اسم این قبیله را اشتباهاً «ایناللو» می‌نویسد (همان جا، ص۹۳۵).

۸۳) در جدول دون‌ژوان نوشته شدن این اسم را به صورت «خرماندالو» قبلاً دیده بودیم. در قرن‌های ۱۸ و ۱۹ در غرب آناطولی به اسم قبیله‌ای به نام «خرماندالو» برخورد می‌کنیم که احتمال دارد اسم اصلی این قبیله نیز خربنده‌لو باشد؛ در مورد ارتباط خدمتکاران (Zeybeg) خرامان‌دالی به این قبیله تردید نمی‌توان نمود. قسمت مهم خربنده‌لو-های ترکیه در میان ترکمن‌های حلب زندگی می‌کردند؛ و گروه زیادی از آنها نیز در مالاتیا سکونت گزیدند (قبل از قرن ۱۶).

کرده بود شکست داده و اسیر نمودند.[۸۴]

اما درمورد علی‌بیگ وحسین‌بیگ، شاه‌عباس حسین‌بیگ*را با سمت ایلچی به هندوستان فرستاد.[۸۵] ازامرای این دوره می‌توانیم الوخان‌سلطان و خاندان‌قلی‌سلطان را نیز به اینها اضافه کنیم. خاندان‌قلی سلطان در سال ۱۶۰۶/۱۰۱۴ - ۱۶۰۵ در جنگ با عثمانیها [کوسه] صفرپاشا** را اسیر نمود.[۸۶] صادقی‌بیگ رئیس کتابخانه و شاعر و نقاش دربارشاه عباس منتسب به این اوبه (خدابنده‌لو) بوده است. صادقی بیگ که در عین داشتن استعدادهای ذاتی صاحب تعصب قومی نیز بوده است، تذکرهٔ خود - مجمع‌الخواص - را به زبان ترکی جغتای نوشته است. صادقی در قسمت سوم‌این‌اثرچنین نقل می‌کند که: ترکان رکن اصلی وعامل دوام وبقاء سلطنت هستند.[۸۷]

بدون شك این تنها نظریهٔ صادقی بیگ نبوده است، بلکه امرای قزلباش آن دوره نیز دارای چنین عقیده‌ای بودند. در زمان قاجارها نیز رواج این اندیشه را در بین مردم می‌دانیم. در این زمان روشنفکران عثمانی، در صورت درك این موضوع، آن را به زبان نمی‌آوردند.

ت - **اوجی**: از این اوبه تنها ولی‌خلیفه را می‌شناسیم که از امرای زمان سلطان محمد بوده است که در سال ۸۰/۹۸۷ - ۱۵۷۹ به حکومت یکی از شهرهای اطراف خراسان منصوب گردید ولی در جنگی در حوالی دامغان شکست خورد و به قتل رسید.

---

۸۴) اسکندربیگ ترکمان، عالم‌آرای عباسی، ص۶۶۱.

۸۵) همان مأخذ ص۹۷۰.

* [درمنبع مورداستفاده مؤلف، میرزا علی‌بیگ خدابنده‌لو است؛ حسین بیگ به قندهار فرستاده شده است] و.

۸۶) همان مأخذ، ص۹۷۱؛ جلال‌الدین‌منجم، تاریخ عباسی، b ۱۵۱، b ۲۳۱.

** [در ص ۹۷۱ چنین مطلبی دیده نشد؛ در ص ۶۹۷، ۶۹۹ اسارت کوسه صفر ذکر شده است] .و

۸۷) مجمع‌الخواص، ص۲۹. دربارهٔ‌این‌اوبه به‌اسکندربیگ نگاه کنید (ص۹۹۷).

در این دوره اسماعیل قلی‌خان، که به‌اتفاق علیقلی‌خان استاجلو حاکمیت دولت را در دست داشتند، فرزند ولی‌خلیفه و از اوبهٔ اوجی بوده است.

ث ـ بیچرلو: حسینقلی‌سلطان رئیس ایشیك آقاسیان زمان سلطان محمد که در سال ۱۵۸۰/۹۸۸ به قتل رسید و فرزندش مهدی‌قلی سلطان از این اوبه بودند.[۸۸] همچنین محمود بیگ وکیل علیقلی‌خان بیگلربیگی هرات از همین قبیله بوده است.[۸۹] مرتضی‌قلی‌سلطان رئیس ایشیك آقاسیان زمان شاه صفی نیزاز بیچرلوها بوده است.[۹۰] در این جااحتمال خویشاوندی مرتضی قلی‌سلطان با امرایی که نام آنها در ابتدای این قبیله ذکر گردید وجود دارد.

ج ـ عبدللو: از این اوبه حسین‌بیگ با عنوان «خانی» ابتدا والی قم و «قورچی‌تیروکمان*» پادشاه، وبعدازفتح هرات به سمت والی این شهر تعیین گردید. با مرگ حسین‌خان درسال ۱۶۱۸/۱۰۲۷[۹۱]، بیگلربیگی خراسان به پسرش حسن‌خان داده شد. حسن‌خان در زمان شاه‌صفی نیز توانست سالهای زیادی مقام خود را حفظ نماید.[۹۲]

چ ـ کرامتلو: از این اوبه علیقلی‌بیگ (خان) در زمان شاه‌سلطان‌محمد در معیت علیقلی‌خان والی خراسان روزگار می‌گذراند؛ او پس از جلوس شاه‌عباس به تخت سلطنت، مدارج ترقی را به سرعت طی نمود و مقام ایشیك آقاسی و دیوان بیگی را کسب نمود. با مرگش به‌سال ۱۰۳۴، فرزندانش درسنین طفولیت بودند.[۹۳]

علی‌بیگ یوزباشی که به هنگام اقامت شاه‌عباس در هرات در معیت او بوده

---

۸۸) همان مأخذ، ص۲۵۹؛ قاضی احمد قمی، خلاصةالتواریخ، ص۹۰.

۸۹) اسکندر بیگ ص۲۴۴ (در متن به صورت «بیخرلو») است.

۹۰) محمدیوسف، ذیل عالم‌آرای عباسی، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۶۷.

۹۱) اسکندر بیگ ترکمان، عالم‌آرای عباسی، ص۶۲۰، ۷۵۵، ۸۴۷، ۸۵۵، ۸۹۴، ۸۹۵، ۹۴۱، ۹۴۲. * [«قورچی شمشیر» عالم‌آرای عباسی، ص ۴۴۱] و.

۹۲) همان مأخذ، ص۹۴۱، ۹۴۲، ۱۰۸۴؛ محمدیوسف، ذیل عالم‌آرای عباسی، ص۲۶، ۲۷، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۸، ۱۶۳، ۲۸۴، ۲۸۷.

۹۳) اسکندر بیگ ترکمان، ص۴۰۳، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۱۰۴۰، ۱۰۶۰، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۸۴، ۱۰۹۱.

است و در سال ۹۹/۱۰۰۷ ـ ۱۵۹۸ بـا سمت ایلچی به هندوستان فـرستاده شد، از این اوبه بوده است.[۹۴]

ح ـ **اجرلو**: در اینجـا دور از احتمـال نیست که ایـن قبیلـه شاخـه‌ای از «عجورلو»ها باشد که در قرن شانزدهم در میان ترکمن‌های حلب مـی‌زیستند.[۹۵] در زمـان شاه‌عبـاس از این اوبه امامقلی‌سلطان را می‌شناسیم.[۹۶] در زمان شاه صفی، از یوزباشی‌ها سارو خان بیگ از اجرلوها بوده است.[۹۸]

خ ـ **عربگیرلو**: عربگیرلوها در زمان شاه‌اسماعیل و شاه‌طهماسب یك قبیله مستقل بودند و بعدهـا داخل شاملوهـا گردیدند. به هنگام مرگ شاه عباس، از میان امرای آذربایجان حق‌وردی‌سلطان،[۹۸] محمدقلی بیگ،[۹۹] کمال بیگ[۱۰۰] و اسفندیار بیگ[۱۰۱]

---

۹۴) همان مأخذ، ص۵۸۶،۳۰۵.

۹۵) **عجورلوهایی** که به سال‌های ۱۵۳۰ــ۱۵۲۰م. درمیان ترکمن‌های حلب زندگی مـی‌کردند قبیله بـزرگی بودند که پنج شاخـه را تشکیل می‌دادند؛ شاخه‌ای از اینها در حاکمیت محمدبیگ بـا یکصد و هفتادویك مالیات دهنده در ولایت شرق (در منطقه دیار بکر) زندگی مـی‌کردنـد (دفتر تحریـر ترکمن‌هـای حلب، آرشیو نخست‌وزیری، نمره ۱۰۴۰ ص۷۸ ـ ۷۲). در اسناد رسمی عثمانی، بطـوری کـه قبلاً نیز اشاره‌گردید، اسم این قبیله به صورت «عجرلو ـ عجورلو» نوشته شده است. اجرلوها مانند اغلب ترکمن‌های حلب بـه سال ۹۱/۱۱۰۲ ـ۱۶۹۰ جزو قبایلی بودند که بـرای سکونت در منطقه «رقه» تشبث می‌کردند؛ ولـی سال بعد از محل سکونت جدید خود فرار کـردند (احمد رفیق، عشایر ترك درآناطولی، استانبول، ۱۳۰، ص۹۶،۹۷،۱۰۰).

۹۶) اسکندر بیگ، ص۸۰۰؛ جلال‌الدین منجم، b ۲۲۸، a ۲۳۰.

۹۷) محمدیوسف، ذیل عالم‌آرای عباسی، ص۹۹،۲۱۵،۲۲۷؛ دیوان فضولی، تصحیح عبدالباقی گلپینارلی، صcx، که بر اساس نسخهٔ خطی دیوان فضولی موجود درکتابخانهٔ شخصی مصحح که به امر آقام وردی بیگ سلمان آقا اوغلی ازشاخهٔ «قراجه‌لو» قبیلهٔ اجرلو به سال ۱۶۶۸/۱۰۷۹ (سال میمون) نسخه برداری شده، تصحیح گردیده است. از این سند می‌توان دریافت که اجرلوها تیره‌ای به نام قراجه‌لو داشته‌اند. به طوری که نشان دادیم، اسم این اوبه به‌شکل «اجرلو» نوشته شده است اما تلفظ صحیحش رانتوانستیم تثبیت کنیم.

۹۸) اسکندر بیگ، ص۱۰۸۴. در زمان شاه‌عباس نیز از این قبیله، افندی بیگ وجود داشت (جلال‌الدین منجم، b ۱۲۴، a ۱۲۵).

۹۹) اسکندر بیگ، ص ۴۴۴، ۵۲۹.

←

از این اوبه بودند. شرف‌خان منشاء عربگیرلوها راکرد می‌داند[۱۰۲].

د ـ نلقاص (نلقاز): جزء اوبه‌هائی است که بعد داخل شاملوها گردیده است. به نظرمن منشاء قومی این اوبه مجهول است.[*۱۰۳]

به هنگام مرگ شاه‌عباس، محمدزمان‌سلطان والی غور و فضاعلی‌سلطان والی بالا مرغاب از شاملوها بودند.[۱۰۴] ولی اسکندربیگ اوبهٔ این امراء را روشن نمی‌کند.[۱۰۵]

از امرای شاملو، حسینقلی‌میرزا طبع شعر داشت. اومانند پدر خود میرآخور شاه‌اسماعیل بود ولی بعدها از مقام خود عزل گردید و به خدمت همایون، پادشاه هندوستان رفت. از شاملوها یول‌قلی‌باشی، قاسم‌بیگ و دورابیگ (کرامی) نیز شاعر بودند. از این افراد یول‌قلی بیگ کتابدار علیقلی‌خان بیگلربیگی هرات بود. قاسم بیگ نیز ازیاران نزدیك علیقلی‌خان بود و دورابیگ در سمت سفره‌چی علیقلی‌خان خدمت می‌کرد.[۱۰۶]

۵) ذوالقدر

به‌هنگام مرگ شاه‌عباس شش امیراز ذوالقدرها در دستگاه وجود داشت. از این مطلب چنین مستفاد می‌شود که ذوالقدرها پس از شاملوها مقام دوم را دردستگاه دارا بودند. اوبه‌های مهم ذوالقدرها عبارتند از قورغلو، سوکلن؟، شمس‌الدینلو،

---

۱۰۰) همان مأخذ، ص۱۰۲۲

۱۰۱) همان مأخذ، ص۸۱۴، ۸۸۱، ۸۸۹، ۸۹۱، ۸۹۲، ۹۷۸، ۱۰۲۲.

۱۰۲) شرف‌خان، شرفنامه،قاهره، ص۴۲۴.

۱۰۳) اسکندربیگ ترکمان، ص۱۰۸۴.

*[همان ص: **نقدی سلطان نلقاص** که میرایل *نلقاص* و داخل شاملو است.] و.

۱۰۴) اسکندربیگ، ص۱۰۸۴.

۱۰۵) براساس نسخه موجود اسکندربیگ درکتابخانهٔ عمومی بایزید (نمره۴۹۷۶ ـ qb) از امرایی‌که در معیت خانلرخانی علیقلی‌خان بودند یکی نیز **غازی سطان بالابانلو** شاملو بوده است؛که نتیجه می‌گیریم شاملوها یك اوبه به نام «بالابانلو» داشته‌اند.

۱۰۶) سام‌میرزا، ص۱۸۳؛ صادقی، ص۱۰۶،۱۲۲،۱۲۳.

ایمور، حاجیلر، ساری شیخلو، جاموسلو ؟ و چیچکلو.

الف ـ قورغلو: ازاوبه‌های مهم ذوالقدر می‌باشد. این اوبه شاخه‌ای از قبیلهٔ بزرگ قورغلومنسوب به‌ایل ذوالقدر درترکیه می‌باشد. خود قبیلهٔ اصلی قورغلو در آناطولی به‌صورت شاخه‌های مختلف درنواحی ماراش، قدیرلی وینی‌ایل به زندگی خودادامه می‌داد. ازامرای قورغلوی ساکن ایران، علیقلی‌سلطان ساکن قم است، که علیقلی‌خان استاجلواو را به علت کمك و فداکاری بیش از حدش به‌شاه‌عباس نصایح زیادی کرد، که علیقلی‌سلطان به نصایح او توجهی ننمود. او حتی به اندرزبیگ‌ها و صوفی‌های ذوالقدرکه می‌گفتند: «جوانمرد می‌میرد، لیکن اسمش باقی می‌ماند» (ایگیت اولور، آدی قالور) نیز توجهی نکرد. علیقلی سلطان پس از به تخت نشستن شاه‌عباس به حضور اوآمده و از طرف شاه به مقام مهرداری رسید؛ ولی طولی نکشیدکه به اتفاق سایر امراء به علت شرکت درتوطئه‌ای بر علیه مرشدقلی خان دستگیر وبه قتل رسید.[۱۰۷] به هنگام مرگ شاه‌عباس دو امیر از این اوبه را در دستگاه می‌بینیم، یکی ابراهیم‌سلطان والی سرخس، و دیگری درگاه‌قلی‌سلطان نوه شاهقلی خلیفه مهردارکه در فارس اقطاع داشت.[۱۰۸]

ب ـ سوکلن (سوکالان؟): مسکن سوکلن‌ها منطقه بوزوق (یوزقات)[۱۰۹] بوده است و شاخهٔ اصلی در آنجا سکونت داشت. مسکن سوکلن‌ها در بوزوق د حوالی آق‌داغ[۱۱۰] بوده است. سوکلن‌ها نام خود را از اسم یکی ازبیگ‌های خود

۱۰۷) اسکندر بیگ، ص۳۶۲، ۳۶۶، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۴؛ قاضی احمد قمی، ص ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۹، ۲۱.

۱۰۸) اسکندر بیگ، ص ۱۰۸۰.

۱۰۹) تلفظ صحیح این اسم را نمی‌دانیم. من احتمال «سوکلن» بودنش را بروزن گوکلن (Goklen) می‌دهم؛ ولی به طور قطع نمی‌تواند «سوغلون» باشد، چون در دفاتر تحریر قبایل اسمش مرتباً به صورت «سوکلان» نوشته شده است. در تاریخ یشبك، (Bibliotheque Nalional, mans. Arabe, nr. 6026, 24b) به صورت «سوکلگان» نوشته شده است. آیا تلفظ این کلمه «سوگیلن» وکلمه ذکر شده در این کتاب نیز «سوگیلگن» است؟

۱۱۰) به‌سال ۹۲۸/ ۲-۱۵۲۱ سوکلن‌های ساکن آق‌داغ مشغول انواع مختلف کشت بودند، وازشاخه‌های مشهور وبزرگ آنان اوبهٔ «ساری خلیل‌لو» بود (آرشیو دفتر نخست‌وزیری، ←

گرفته‌اند. موسی سوکلـن اوغلی از خانوادهٔ رئیس قبیله، به سال ۱۵۲۶ در بوزوق به اتفاق ذونـون اوغلی از فرزندان ذوالقدر در شورش خطرناکی علیه دولت شرکت کردند؛ که قبلاً راجع به این موضوع اشاره گردیده است. احتمال دارد سوکلن‌ها بعدها وارد قبیلهٔ ذوالقـدر ساکن ایـران شده باشند. در زمان شاه‌عباس، رستم‌سلطان والی کرمان به سال ۱۶۰۳/۱۰۱۲ از طرف عثمانی‌ها به اسیری گرفته شد.[۱۱۱] فرزند او امیرخان درزمان شاه‌عباس والی کرمان بود ودرزمان شاه صفی شغل قورچی‌باشی داشت.[۱۱۲] همچنین از امرای سوکلن زمان شاه‌صفی، نظربیگی [۱۱۳] و خندان‌قلی‌بیگ بودند.[۱۱۴]

پ ـ شمس‌الدینلو: ایـن اوبـهٔ ذوالقدر در زمان مورد بحث ما در قراباغ سکونت داشت و دلی‌محمدسلطان ریاست این اوبه را عهده‌دار بـود. دلی‌محمد قبلاً درسال ۱۶۰۶ـ۷/۱۰۱۵ والی تفلیس بود. ایـن امیر بـه علت خوش طبعی و نکته سنجی‌اش در میان امرای نزدیك شاه عباس جای داشت؛ حتی بـه‌گفته پیترودلاواله (Pietro Della Valle)، لقب‌دلی (دیوانه) را شاه عباس به‌او داده بود. باز به نوشته همین مورخ، دلی‌محمد در سالهای آخر عمر به مقام خانی ارتقاءیافته بود و به علت زیـاده‌روی در صرف مشروبات الکلی و رعـایت نکردن توصیه پزشکان، در سال ۱۶۲۰/۱۰۲۹ وفات کرد.[۱۱۵] ومقامش با عنوان خانی به برادرش سلیم‌بیگ واگذار

←نمره ۱۱۰، a ۴۱، a ۴۸). در سفر عـراقین از فرزندان سوکلن، شاهوردی در سنجاق شاه‌طهماسب بوده‌است. راجع به‌سوکلن‌های آناطولی، به«تحقیقات تاریخ بوزوق» نوشته فاروق سومر، ص۳۱۷ مراجعه شود.

۱۱۱) اسکندربیگ ترکمان، ص۶۵۸، ۶۵۹، ۷۱۴، ۱۰۸۵؛ جلال‌الدین‌منجم، b۱۲۴۵. امت‌سلطان از فرزندان رستم سلطان به‌علت اسارت پدرش، والی منطقه سمنان و در سال ۱۰۱۹ والی بادکوبه گردید (جلال‌الدین منجم، a ۱۵۹ ـ a ۲۱۲).

۱۱۲) اسکندربیگ تـرکمان، ۱۰۵۸، ۱۰۸۵؛ محمدیوسف، ذیل عالم‌آرای عباسی، ص۹۹، ۱۳۳، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۸۳، ۲۹۴.

۱۱۳) محمدیوسف، ذیل عالم‌آرای عباسی، ص۲۲۸.

۱۱۴) همان مأخذ، ص۲۳۹.

۱۱۵) همان مأخذ، ص۷۱۹، ۸۶۹، ۸۲۲، ۸۹۲، ۹۰۴، ۹۰۸، ۹۵۵؛ ترجمهٔ فارسی کتاب پیترودلاواله، ص۲۱۸، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰؛ جلال‌الدین منجم، a ۱۶۴.

گـردیـد. سلیم‌خان، زمانی نیز والـی اخسقه بـود.[۱۱۶] غیـر از امـرای ذکر شده، علی‌خان‌بیگ[۱۱۷] و حسین‌بیگ[۱۱۸] نیز از همین اوبه بودند.

ت ـ ایمور: ایمورهـا یکی از قبایل «اوغوز» می‌بـاشند. در آنـاطولی نیز یکی از قبایل بزرگ ذوالقدرها را ایمورها تشکیل می‌دهند. ازاین اوبه خلیل‌سلطان فرزند کلبعلی به هنگام مرگ شاه‌عباس در قراباغ صاحب اقطاع بود.[۱۱۹]

ث ـ حاجیلر: این اوبه شاخه‌ای از حاجیلرقبیلهٔ «آغچه‌لو»[۱۲۰] ساکن نواحی بوزوق می‌باشد. به سال ۱۵۸۶ شاه‌عباس از میان امرایی‌که بر ضد مرشد قلی‌خـان تـوطئه کـرده بـودنـد، مهدی‌قلی‌خان ذوالقـدر را بـه دست یعقوب‌بیگ فـرزنـد ابـراهیم‌خـان حاجیلربـه قتل رسانـد و ایالت فارس را بارتبه «خانی» به‌او واگذار نمـود. او یـك شخصیت نـامتعادل بود، لذا نتوانست مـوقعیت خـود رادر فارس مستحکم کند و بـا اختلافی که با امـرای شاهی پیدا کرد بـه سختی سرکـوب گـردید (۱۵۹۲/۹۹۵) و شاه‌عباس مقام بیگلربیگی فـارس را به بنیادبیگ ذوالقدر «وسرجلو»داد.این‌اسم‌احتمال دمیرجولو (Demırcülü) بودن رابه خاطرمی‌آورد.[۱۲۱] مستدام‌سلطان والی «کبود جامهٔ» استرآباد نیز از این اوبه می‌باشد.[۱۲۲]

---

۱۱۶) اسکندر بیگ ترکمان، ص۹۳۵، ۱۰۱۷، ۱۰۳۱، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۸۹. سلیم‌خان در سال ۱۰۴۵/۳۶ ـ ۱۶۳۵ هنگامی‌که والی‌کاخت بود وفات نمود. (محمد یـوسف، ذیل‌عالم‌آرای عباسی، ص۳۷، ۱۳۴، ۱۶۵).

۱۱۷) اسکندر بیگ ترکمان، ص۶۷۱، ۶۹۴.

۱۱۸) همان مأخذ، ص۸۹۹

۱۱۹) اسکندر بیگ، ص۱۰۸۵.

۱۲۰) مسکن قبیلهٔ آغچه‌لو منطقه «گدوك» بوزوق بـوده است. بطـوری که می‌دانیم، اسم گدوك در منابع سلجوقـی نیز ذکر شده است. بـراساس تحقیقاتی‌که برای شناسایی محل گدوك به عمل آوردیم، احتمالاً «شار قشلا» یا «شهر قشلا» واقع در راه سیواس ـ قیصریه و از توابع سیواس می‌باشد. شاخه مهم قبیله آغچه‌لوی ساکن گدوك حاجیلر می‌باشد که در قرن ۱۶ بـه زراعت مختلفی می‌پرداختند. شاخـه‌ای از آغچه‌لو نیز در تشکل قبیله قاجار نقش داشت.

۱۲۱) اسکندر بیگ، ۳۸۴، ۴۰۳، ۴۱۸، ۴۲۶، ۴۳۱، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۶۱۶، ۷۲۵، ۷۲۶؛ قاضی‌احمد قمی، ۲۲ـ ۲۰، ۵۹، ۶۰، ۶۶، ۶۸، ۸۰.

۱۲۲) اسکندر بیگ، ۱۰۸۵. اوبهٔ حاجیلر و یا یك شاخه ازآنها در زمـان حاکمیت←

ج- ساری شیخلو: در زمان شاه اسماعیل، خلیل‌سلطان امیرالامرای فارس از این اوبه بوده است. اسم اصلی این امیرامت بوده و به دستور شاه اسماعیل به قتل رسید. ماده تاریخ قتل او، «حیف ازخلیل سلطان» است.

چ - چیچکلو: این اوبه شاخه‌ای از قبیلهٔ چیچکلوی ساکن منطقه بغازلیان بوده است.[۱۲۳] شاه‌اسماعیل پس ازقتل خلیل‌سلطان، ایالت فارس رابه عزالدین رئیس این اوبه واگذار نمود و به اولقب علی‌سلطان داد.

ح- جاموسلو (؟): پس‌ازوفات علی‌سلطان درسال۹۳۱/۱۵۲۵، ایالت فارس به حمزه‌سلطان از این اوبه واگذارگردید. از این اوبه در سال ۹۹۸/۱۵۹۰ به اسم حمزه‌بیگ نیز برخورد می‌کنیم.[۱۲۴]

خ- شادی بگلو: اولین امیری که ازاین اوبه می‌شناسیم محمدخان‌آقا والی شیراز بوده است. شاه‌اسماعیل دوم این امیر را از مقام خود عزل و به جایش ولی خان قلقانچی‌اوغلی را منصوب کرد. در سال ۹۹۵ مقام بیگلربیگی فارس به علی‌خان شادی بگلو واگذارگردید؛ ولی، علی‌خان درهمان سال به دست فامیل خود مهدی قلی‌خان‌به قتل رسید. طهماسبقلی سلطان فرزندعلی‌خان به سمت والی دارابگرد تعیین گردید؛ و بیگلربیگیِ مهدی‌قلی‌خان نیز در فارس تایید نگردید.[۱۲۵]

۶) ترکمان

در میان قبایلی که در خدمت صفوی‌ها بودند، ترکمانها از دو قبیلهٔ مهم موصللو و پرناك که تکیه‌گاه‌اصلی‌دولت آق‌قویونلو بودند به میدان‌آمدند؛ که‌قبلاً راجع

←عثمانیها به قراباغ، در آنجا سکونت داشتند (اسکندر بیگ، ص۶۴۹). در سال ۱۰۳۹/۳۰-۱۶۲۹ اوبهٔ حاجیلر منطقه استرآباد به اتفاق چمشکزك‌لوها درتحت ادارهٔ خسروخان ازصنف غلامان درآمدند (محمدیوسف،ذیل‌عالم‌آرای عباسی، ص۲۲).

۱۲۳) شرکت چیچکلوهای نواحی بوزوق به سال ۱۵۲۷ در عصیان سرکوب شده قلندرچلبی را قبلاً بحث نمودیم.

۱۲۴) اسکندر بیگ، ص۴۰۳، ۴۲۰، ۴۲۲؛ جلال‌الدین منجم، ص۱۸ b.

۱۲۵) همان مأخذ، ص ۳۴۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۱.

به این موضوع صحبت شده است.

در اوایل سلطنت شاه‌عباس امرایی نظیر شاه بوداق سلطان، شاه‌قلی‌سلطان، سلیمان‌خلیفه (داماد مرشدقلی‌خان استاجلو)، حیدربیگ دلی اوغلی، محمدبیگ، امامقلی‌بیگ، بسطام آغا، طهماسبقلی، سهراب خلیفه، محمدقلی‌خان فرزند مرتضی‌قلی‌خان، علی‌بیگ وشاه بنده‌خان واز بایندرها مرادبیگ وپیربوداق‌خان دیده می‌شدند.[۱۲۶] شاه‌عباس باگذشت زمان این اقوام خود را نیز تصفیه نمود، به طوری که در سال ۱۶۲۸ تنها دو امیر از این قبیله در دستگاه دیده می‌شود که یکی از آنها پیربوداق‌خان فرزند شاه بنده‌خان بیگلربیگی تبریز، و دیگری حسن‌سلطان اردکلو والی قپانات[۱۲۷]. هستند ما قبلاً به اوبهٔ اردکلو برخورد نمی‌کنیم.

دیگر از مسائل قابل توجه‌ترکمان‌ها نسبت به سایر قبایل، داشتن افراد باسواد ودرس خوانده‌درمیان آنها بوده است که این مسئله چند دلیل داشت.[۱۲۸] **بطوری که** صادقی نقل می‌کند، **این امراء درس‌خوانده** بوده واشعار ترکی وفارسی می‌سرودند: سلطان محمدخان فرزند امیرخان، محمد مؤمن‌بیگ، محمدصالح میرزا، قاسم‌بیگ (با تخلص «حالتی»)، محمدبیگ (با تخلص «سالم»)، سوسنی، عباس‌بیگ (اصل او از قبیلهٔ دوغر) و موالی. این امیران به اتفاق اصیل زادگان ترکمن که ارتباط خواندن و نوشتن بین آنها بود، در میان قبایل قزلباش در رأس قرار داشتند.[۱۲۹]

---

۱۲۶) راجع به این اسامی به اسکندر بیگ و قاضی احمد قمی مراجعه شود.

۱۲۷) حسین‌خان درسال ۱۰۱۲/۴-۱۶۰۳ از نیروهای عثمانی در گنجه شکست خورد و ازامرای همراهش رستم‌سلطان سوکان به اسیری گرفته شد (جلال‌الدین منجم، b ۱۲۴؛ م ـجنابادی، a ۳۲۰؛ اسکندربیگ، ص۱۰۸۵)؛ شرف‌خان **بهارلو** را نیزیك‌اوبهٔ ترکمن ذکر می‌کند (ص۲۸۱). بهارلوها در اصل وابسته به اولوس قراقویونلو بودند.

۱۲۸) **سلطان‌خانم** زن شاه‌طهماسب ـ مادر فرزندانش اسماعیل ومحمد و مادربزرگ پدری عباس‌میرزا ـ دختری‌ازاوبهٔ **عیسی‌بیگ** ترکمان‌و برادرزاده **موسی‌سلطان** بودکه‌درسال ۱۰۰۲/۹۴-۱۵۹۳ که سنش نزدیك به هشتاد بود وفات‌کرد. او مانند خاتونهای دوران سلجوقیان زنی خیرخواه بود ودرحوالی قزوین‌کاروانسرایی‌احداث نمود (اسکندربیگ، ص۴۹۰).

۱۲۹) صادقی،۶۵،۶۷،۶۸،۷۱،۱۰۸،۱۱۰،۱۱۸،۱۲۰،۱۲۹،۱۳۰. راجع به سوسنی←

در زمان شاه‌عباس بعضی از امرای بایندر، یعنی خانواده آق‌قویونلو، اعلام موجودیت کردند. بی‌توجهی شاهان صفوی به این امراء آق‌قویونلو جای تعجب است. یکی از این امراء محمدزمان سلطان بود. خانواده این امیر اهل یزد بودند و او که در عین آشنائی به فنون نظامی مردی دیندار و دانشور بود و طبع شعر داشت و در میان ندیمان شاه‌عباس جای گرفته بود، در سال ۹/۱۰۱۷ -۱۶۰۸ وفات کرد. دیگر از بایندرها، مرادبیگ پدر این امیر ذکر شده است.[۱۳۰]

۷) قاجار

به طوری که قبلاً ذکر نمودیم، به هنگام گسترش فتوحات عثمانی‌ها، در ولایت چخورسعد شاخه‌ای از استاجلوها، سعدلوها و اسپیرلوها؛ درقراباغ قاجارها، اوتوز ایکی، قزاق‌ها، ایگیرمی‌دورت، قرامانلو و بعضی دیگر از قبایل؛ در شیروان یك قسمت پرجمعیت از روملوها و یك شاخه از تکلوها زندگی می‌کردند. پس از تصرف قراباغ به وسیله عثمانی‌ها قاجارها حاضر به قبول حاکمیت عثمانی نگردیدند و به آن سوی ارس که در حاکمیت صفوی‌ها بود، مهاجرت نمودند.[۱۳۱]

این مهاجرین ابتدا به وضع پریشانی درآمدند. شاه‌عباس پس از کشتن فرهادخان قرامانلو، حکومت استرآباد را در سال ۹۹/۱۰۰۷ - ۱۵۹۸ به حسین‌خان قاجار از فرزندان زیاد که امیر لایقی بود واگذار کرد.[۱۳۲] شاه‌عباس برای فتح سرزمینهائی که به تصرف عثمانی‌ها درآمده بود به حرکت درآمد و حسین‌خان را نیز مأمور فتح قراباغ نمود؛ تمامی و یا اکثریت اهالی قراباغ که تحت حاکمیت

← نیز نگاه کنید به سام‌میرزا، ص۱۸۸،۱۸۷.

۱۳۰) اسکندر بیگ، ص۶۱۱، ۸۰۴، ۱۰۰۹؛ جلال‌الدین منجم، b ۸۹.

۱۳۱) حتی سردار فرهادپاشا، قاجارها را در آنجا نیز راحت نگذاشت (۹۹۶/۱۵۸۸) و فی‌الواقع به آنها و قبایل همدست آنها حمله نموده اموال و گوسفندان آنها را به یغما می‌بردند (شرف‌خان، شرفنامه، ص۲۹۱).

۱۳۲) اسکندر بیگ ترکمان، ص۴۳۵، ۵۸۱ (که در اینجا به طور اشتباه حسن‌خان ذکر شده)؛ جلال‌الدین منجم، ص a ۷۰.

عثمانی‌ها بودند به حسین‌خان ملحق گشتند (۱۶۰۳ - ۴/۱۰۱۲)[۱۳۳]؛ در نتیجه قراباغ فتح گردید (۱۶۰۶ - ۷/۱۰۱۵) ولی حسین‌خان به علت شکایت و نارضایتی مردم قراباغ، موقعیت خود را ازدست داد[۱۳۴] وحکومت قراباغ به محمدخان فرزند خلیل‌خان از فرزندان زیاد واگذار گردید.[۱۳۵] پس از این تاریخ به اسم حسین‌خان در منابع برخورد نمی‌شود و احتمال دارد به دستور شاه‌عباس به قتل رسیده باشد. استرآباد نیز از تاریخ ۱۰۱۲ به دست امرائی از طبقهٔ غلامان مانند یوسفخان، فریدون‌خان و خسروخان اداره می‌شد. محمدخان والی قراباغ نیزدر سال ۱۰۲۴ (۱۶۱۵) در جنگی که باگرجی‌ها نمود به قتل رسید و پس از او حکومت را باز در دست یکی از فرزندان زیاد به نام محمدقلی‌خان می‌بینیم. گرچه اسکندر بیگ سخنی نمی‌گوید، ولی احتمال داردکه او فرزند یکی از پیشینیان محمدقلی‌خان باشد. محمدقلی‌خان در سال ۱۶۲۶ - ۲۷/۱۰۳۶ از مقام خود عزل گردید وبیگلربیگی قراباغ و همچنین ریاست ایل قاجار به داودخان از طبقهٔ غلامان واگذار گردید.[۱۳۶] به هنگام مرگ شاه عباس تنها دو امیر از قاجارها در دستگاه وجود داشت. این مسئله موقعیت‌سست آنهارا دردستگاه می‌رساند. یکی ازاینها بیگلربیگی چخورسعد، طهماسبقلی‌خان فرزاندامیرگونه ودیگری پیکرخان ایگیرمی‌دورت والی بردع بود.[۱۳۷] اوبه‌های مهم قاجار عبارتند ازآغجەقویونلو، آغچه‌لو، شامبیاتی، یوه و ایگیرمی‌دورت. قبل از پرداختن به این اوبه‌ها لازم می‌آید نظر خود را در مورد تشکیل ایل قاجار بیان نمایم.

در مورد تسمیه قاجار که‌آیا اسم یك ایل بوده یا اسم یك شخصیت، هیچ مطلبی نمی‌توان‌گفت. چون احتمال هر دو وجود دارد. در قرن ۱۶ در میان ترکمان‌های حلب قبیله‌ای به اسم قاجار وجود داشت. در سال ۱۵۷۰ - ۷۱/۹۷۸ در این

---

۱۳۳) اسکندر بیگ ترکمان، ص۶۵۷.

۱۳۴) همان مأخذ، ص۶۵۷، ۷۱۶؛ جلال‌الدین منجم، a ۱۵۷.

۱۳۵) اسکندر بیگ ترکمان، ص۸۹۲.

۱۳۶) همان مأخذ ص۱۰۱۲، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۶۸، ۱۰۷۴، ۱۰۸۸.

۱۳۷) همان مأخذ، ص۱۰۸۵.

قبیله ۷۸۰ مالیات دهنده وجود داشت. این قبیله، مهم‌ترین قبیلهٔ تثبیت شده قاجار در قرن شانزدهم می‌باشد.[۱۳۸]

در اوایل قرن ۱۸ در آناطولی غربی در اطراف منطقه آیدین یك قبیله به نام قاجار که به وسیله کدخداهـای مختلف اداره می‌شد دیده می‌شود. در مورد ارتباط این قبیله با قاجارهای سابق‌الذکر، امروزه هیچ مدرکی دردست نداریم. ایل قاجاری که به وسیله خلیل و حاجی‌حسن قاجار اداره مـی‌شدند، در سال ۱۱۴۴/۳۲-۱۷۳۱ پس ازسکونت درمنطقهٔ«چخوراووا»،نواحی آیدین را برای قشلاق کرن ونگهداری دامهای خود و مناطق «سلطان داغلاری» را برای ییلاق کـردن از دولت به اجاره گرفتند.[۱۳۹] قسمت مهم این قبیله درمنطقهٔ قشلاقی خود آیدین سکونت اختیار نمودند، که امروزه همهٔ آنها انتساب خود را به ایل قاجار به خوبی بـه خاطر دارند.[۱۴۰] حالا می‌توانیم به بررسی اوبه‌های قاجار بپردازیم.

الف ـ آغچه‌قویونلو: اوبهٔ آغچه‌قویونلوی قـاجار شاخه‌ای از قبیلهٔ بزرگ

---

۱۳۸) جماعات قاجار تابع کدخدا اسام:

خانه	مالیات عوام	مجرد	افراد
۳۴۶	۲۵	۳۳۴	۷۸۰

اغنام	رسم	رسم	بادهوای عروسانه	رسم	جمع
۱۱۱۵۱۵	۵۵۷۵۴۲	۳۰۰	۳۴۰۰	۲۰۵۸	۶۱۵۱۵۲

دفتر ترکمانهای حلب، آرشیو ثبت اسناد مدیریت عمومی، شماره ۳۷، b ۶۴، a ۶۷.

۱۳۹) احمد رفیق، عشایر ترك آناطولی، ص۱۴۹، ۱۵۲، ۱۷۱، ۱۸۷، ۱۸۸. در مـورد تبعید این قبایل قاجار به قبرس در سال ۱۱۲۶/۱۷۱۴ می‌توان تأمل نمود.

۱۴۰) Hasluck: اثر فوق‌الذکر، ج۲، ص۴۷۵ (نقل از جدول رم، چاقیر اوغلی، در مورد قبایل غرب آناطولی) و به هر حال بعضی از اوبه‌های قـاجار در مسکن اصلی خود خود «چخور اوا» باقی ماندندکه یکی از اینها تا این اواخر در منطقه مشهور «اوچ قاپو» و در بریدگی «یوزآغاج» ییلاق می‌کردند (علی رضا، قبایل ترکمن جنوب، ج۳، ص۲۱، ۲۳؛ ج۴، ص۴۰ وج۵، ص۱۰۶). راجع به قبیلهٔ تلی قاجار ساکن «ایچل» بنگرید به همین منبع. دراخلاط واقع درساحل دریاچه وان محله‌ای به‌نام‌قاجار وجوددارد (ع. شریف، کتاخانه‌های اخلاط، استانبول، ۱۹۳۰، ص۹۷)؛ غیر ازآن، اینها در سال ۱۱۴۱/۲۹ ـ ۱۷۲۸ در میان قبایل ترکمن‌ساکن «رقه» بودند، که از آنجا فرار کردند. در بین قبایل فراری ترکمن، با قبیله‌ای به نام قاجار نیز برخورد می‌شود (احمد رفیق، همان مأخذ، ص۱۷۱).

آغچه قویونلوی آناطولی می‌باشد. مخصوصاً به علت کثرت جمعیت می‌توان آن را جزء یکی از قبایل اوغوز به شمار آورد. بر اساس تحقیقات بـه عمل آمده، آغچـه قویونلوها یکی از قبایل بااهمیت تشکیل‌دهندهٔ ایل ذوالقدر می‌باشند. شاخهٔ اصلی این قبیله درنیمه‌هـای اوایل قرن ۱۶ درمناطق ماراش ـ البستان ییلاق و در حلب ـ انتاکیه قشلاق می کردند. در همان سالها شاخه‌ای از این قبیله در میان «بوزاولوس» ساکن منطقه دیار بکر و شاخـهٔ دیگر در «ینی‌ایل» (ساکن میان سیواس و قرون) و یك شاخهٔ دیگرش در منطقه‌گدوك (شارقیشلا) بوزوق بسر می‌بردنـد (قبلاً شرکت اینها را در سال ۱۵۲۷ درشورشهای قلندرچلبی متذکر شدیم). یك شاخهٔ پرجمعیت دیگر نیز در میان اولو یوروك سکونت داشت. در میان اوبه‌های قاجاری که به ایران مهاجرت کردند، در مـورد مهاجرت آغچه قـویونلوهای ناحیه بوزوق در میان آنها نیز کمتر می‌توان شك نمـود. ولی امـروزه آغچه قویونلوها در غرب رودفرات که به تمام نـواحی پخش گردیده، بـه زمین وابسته شده انـد. حتی دراسناد رسمی سال ۱۷۴۴/۱۱۵۷، در میان «ترکمانان عجم» که از ایران به تـرکیه مهاجرت کردنـد یك اوبه از اینها نیز دیده می‌شود.[۱۴۱] آغچه‌قویونلوهـا غیر از مـراکز اصلی خرد ماراش والبستان درمناطق چخورااوا، غازی، انتب، قیرشهر، قـونیه، افیون، بالیکسیر وآیدین نیز مسکن داشتند.

در زمان شاه‌طهماسب، در رأس آغچه‌قویونلوهای قاجار علی‌خلیفه قرارداشت که قبلاً به این موضوع اشاره کردیم. در زمان شاه‌عباس ازمعروف‌ترین شخصیت‌های این اوبه، امیرگونه بود. این امیر در فتح ایالت چخورسعد خـدمات برجسته‌ای از خود بروز داده بـود و در مقابل خدمـاتش بیگلربیگی ایـن ایالت به او واگذار گردید. ایـن امیر تا هنگام مرگش در سال ۱۶۲۳/۱۰۳۵ مقام خود را حفظ نمود و ازطرف شاه‌عباس به اولقب ساری‌اصلان داده شد. شاه صفی، طهماسب‌قلی فـرزند امیرگـونه را نیز بـه سمت بیگلربیگی چخورسعد تعیین نمود. ایـن همان شخصی

---

۱۴۱) تاریخ عزی، عبدالرحیم‌شریف، ارزروم، استانبول، ۱۹۳۶، ص ۸۲، ۸۳، حاشیه ۲. این نوشته را درتاریخ عزی پیدا نکردم، ولی بازبه بررسی دقیق خود مطمئن نیستم.

است که ایروان را به سلطان‌مراد چهارم تسلیم کرد و مـورخین عثمانـی نیز به ایـن مسئله اشاره نموده‌اند. فرزند امیرگـونـه کـه پس از این کار خود مـورد توجـه سلطان مـراد چهارم قرار گرفت، در محلی از بغاز سکونت گزیـد که امروز نیز اسم این محل در ارتباط با این امیر به ناحیه «امیرگان» مشهور است.[۱۴۲]

ب ـ آغچه‌لو: اوبهٔ آغچه‌لو نیز شاخه‌ای از قبیلهٔ بـزرگی است که در مناطق بوزوق و در میان سیواس ـ قیصریه (گدوك)، قاری‌قاشی و ایلی‌سو سکونت داشتند. در زمان شاه‌طهماسب از این اوبه تنها علی‌خلیفه را می‌شناسیم.

پ ـ شامبیاتی: ایـن اوبه نیز در مناطق‌گدوك بوزوق سکونت داشتند. این اوبه در اوایل قرن ۱۶ در ناحیهٔ حلب قشلاق می کردند.[۱۴۳]

ت ـ یوه: بـا این اسم، قبایلی در میان ترکمن‌های حلب ترکیه، ذوالقدرها و ینی‌ایل دیده می‌شود. از امـرای شناخته شده اوبهٔ یوه قاجـار امامقلی‌خان بود که مدتهای زیادی در مقام بیگلربیگی قـراباغ خدمت نمود. او از امرای بسیار بالیاقت بود و در مقابل سپاهیان عثمانی به شدت مبارزه نمود.[۱۴۴] مـرگ او در سال ۹۹۶/ ۱۵۸۸، دولت صفوی را از وجود امیری بالیاقت محروم ساخت.[۱۴۵]

---

۱۴۲) Hasluck،ج۲،ص۴۷۵ (ازچاقیراوغلی)،۴۷۸؛ (Russel)؛ الف. رضا، ج ۳، ص ۹۴،۴۰، ج۴،ص۸۲؛ راهنمای مناطق مسکونی ترکیه،ص۲۶،۱۲.چون آغچه‌قویونلو موضوع اصلی ما نیست، لذا به شرح و بررسی‌های شخصی خود درمورد از هم‌پاشیدگی امروزی آغچه قویونلوها در اینجا ازومی نمی‌بینیم. در مورد مهاجرت بعضی از اوبه‌های آغچه قویونلو در قرن ۱۶ و یا خیلی قبل بـه غرب، بعضی دلایلی در دست است. مثلاً در نیمهٔ اوایل قرن ۱۶ در نواحی «کته» (Kete) وابسته به بورسا، قبیلهٔ آغچه‌قویونلو را می بینم (اگر تاریخ سند به درستی خـوانده شده باشد). در قرن ۱۵ از عالمان عثمانـی، ملا یگن ازقبیله آغچه قویونلوهای مناطق آیدین بوده است (تاریخ لطفعلی پاشا، ص۴۱، حاشیه).

۱۴۳) اوغوزها، ص۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۷.

۱۴۴) همان مأخذ، ص۳۶۸ ـ ۳۶۰.

۱۴۵) درقاجارها امامقلی‌خان فرزند قبادخان نیزوجود دارد که به سال ۹۹۷ / ۱۵۸۹ ازسمت خود درسبزوارعزل گردید (اسکندربیگ، ص۴۰۸)، اما آلپان بیگ از قاجارها در سال ۱۰۰۳ / ۱۵۹۵ یساول صحبت بود (اسکندر،بیگ ص۴۹۲، ۴۹۹).

ت ـ ایگیرمی‌دورت: در زمـان شاه‌عباس از این قبیله حسین علی‌بیگ[۱۴۶] و پیکرخان را مـی‌شناسیم که از اینها پیکرخان والـی بردع بوده است. در زمان شاه صفی، ابراهیم‌خان جانشین او گردید،[۱۴۷] او بعدها ازسمت خود دربردع عزل گردید و با سمت ایلچی بـه استانبول فـرستاده شد.[۱۴۸] شرف‌خان منشاء ایـن قبیله راکرد ذکر می‌کند.[۱۴۹] در تاریخ قبایل ترکمن مرتباً به اسم این قبیله برخورد می‌کنیم و جزو قبایلی است که بعدها داخل قاجارها گردید.

۸) افشار

بـر اساس نتایجی که از بررسیها به دست‌آمده، اوبه‌هائی که اسامی آنها ذکر می‌شود ـ به استثنای اوبهٔ ایمانلوی افشار ـ و در رأس آنـان اوبه‌های گونـدوزلـو و ارشلو قـرار دارند، در مسکن اصلی خودکوه‌گیلویـه و قسمتی از خوزستان ایران سکونت داشتند. مهاجرت افشارهـا از آناطولی به این نواحی ـ بـطوری که قبلاً نیز چند بـار ذکر گردیده ـ پس از فتح این مناطق بـه وسیلهٔ آق‌قویونلوها و تحت فرمان منصوربیگ، رئیس قبیلهٔ خودشان صورت گرفت.

هنگامـی که شاه‌عباس بـه تخت سلطنت نشست (۱۵۸۷/۹۹۵) امـرای مهم افشارعبارت بودند از ولی‌خان والی کرمان که شهر یزد در تصرف فرزند او بکتاش خان بود؛ یوسف‌خان پسرعموی ولی‌خان، حاکم ابرقو؛ شاهقلی‌خان فرزند خلیل‌خان و نـوادهٔ منصوربیگ، درکوه‌گیلویـه؛ حسن‌خـان فرزند عبداللطیف‌بیگ؛ و از قبیلهٔ

---

۱۴۶) همان مأخذ، ۹۱۲، ۹۲۲.

۱۴۷) همان مأخذ، ص۸۹۲، ۹۱۲، ۹۹۵، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۷۰، ۱۰۸۵.

۱۴۸) ذیل عالم‌آرای عباسی، ص۲۴۵.

۱۴۹) شرف‌خان، (قاهره، ص۴۲۴) درمورد حکمی که به سال ۱۵۸۶/۹۹۴ صادرشده می‌نـویسدکه: «حاکمیت گنجه و بـردع به **مصطفی** امیر ایل «ایگیرمی‌دورت» از توابع گنجه که فرزندان و افرادش جهت خـوش خدمتی، ملحدی به نام **چوپان‌اوغلی** را در قلعهٔ «قابالا» به قتل رسانیده بوند واگذارمی‌شود (Mühimme, Lx,318 ,s. 134).[احتمالاً، منظور مؤلف قلعهٔ «قبله» است] و.

ارشلوی ساکن آنجا، طهماسبقلی‌خان فرزند امیرارسلان‌خان. بدرخان برادر اسکندر خان نیزدرمیان امرایی بود که به همراه شاه‌عباس به قزوین آمد. از امرای سابق‌الذکر، یوسف‌خان (یا: سلطان) نیز به حضورشاه عباس آمد و مقام قورچی‌باشی به او تفویض گردید. یوسف‌خان فرزند قلی‌بیگ از قورچی‌باشی‌های زمان سلطان محمد بوده است. بطوری که قبلاً نیز ذکر گردید، قلی‌بیگ به محض اطلاع این خبر که حمزه میرزا قصدکشتن او را دارد به اتفاق برادرش به جعفر پاشا والی تبریز پناهنده شد. در این زمان او در ترکیه به زندگانی خود ادامه می‌داد. در رساندن یوسف‌خان به مقام قورچی‌باشی، مرشدقلی‌خان دوست پدرش نیز نقش داشت. با وجود این، یوسف‌خان در توطئه‌ای که امرای مرکز برای براندازی مرشد قلی‌خان ترتیب داده بودند شرکت داشت؛ ولی به علت شکست این توطئه یوسف‌خان نیز دستگیر گردید ولی به‌درخواست مرشدقلی‌خان از کشته شدنش صرف نظر گردیده، در یك قلعه زندانی شد و مقام قورچی‌باشی به بدرخان برادر اسکندربیگ سابق‌الذکر واگذار شد. بدرخان در سال ۱۵۸۹/۹۹۷ به سمت والی‌استرآباد تعیین شد. ولی‌خان به جای او به مقام قورچی‌باشی رسید و فرزندش بکتاش‌خان نیز به سمت والی کرمان منصوب شد. بکتاش‌خان غیر از کرمان حکومت یزد را نیز در دست داشت. یوسف‌خان نیز به شفاعت ولی‌خان باآزاد شدن از زندان به سمت والی ابرقو تعیین گردید.

درسال ۱۵۹۰/۹۹۸ شاه‌عباس حکومت همدان را به طهماسب‌خان از ازشلوها واگذار کرده و او را مأمورپس گرفتن نخجوان از دست عثمانی‌ها نمود؛ ولی او در این مأموریت موفق نگردید. بکتاش‌خان والی کرمان و یزد فکرهایی دور از قدرت و توانائیش درسرمی‌پروراند. اوخیال فتح آناطولی راداشت وبدین سبب اسم فرزند خود را سلیم گذاشته بود، ولی‌این امیر بلندپرواز ازطرف یعقوب‌خان ذوالقدر به‌راحتی از بین رفت و یعقوب‌خان حکومت کرمان راازجانب خود به یوسف‌خان واگذار نمود. یعقوب‌خان نیز مانند بکتاش‌خان بود وگاهی دربرابر فرامین‌شاه نافرمانی می‌نمود. بدین‌سبب شاه‌عباس در سال ۱۵۹۱/۹۹۹ برای سرکوبی او به

طرف فارس حرکت کرد و یعقوب‌خان به قلعهٔ استخر پناهنده شد. شاه‌عباس نیرویی به فرماندهی اسلمس‌خان ذوالقدر و همچنین سپاهیان فارس را مأمور فتح استخر نمود؛ وهمچنین به هنگام اقامتش درفارس نیروئی را به فرماندهی امیرالامراء فرهاد خان قرامانلو به سوی یوسف‌خان والی کرمان فرستاد. یوسف خان با وعدهٔ فرهاد خان درموردعفوخوداز طرف شاه،خود را تسلیم نمود و ولی‌خان دوباره به حکومت کرمان تعیین گردید. تنها حکومت یك قصبه از افشارهای آلپلو به اسماعیل سلطان (یا: خان) واگذار گردید. اما درمورد بخشوده شدن و یا مرگ یوسف‌خان هیچ نوع اطلاعی در دست نداریم.

هنگامی که شاه عباس در شیراز اقامت داشت، حسن‌خان افشار و شاهقلی خان افشار از کوه‌گیلویه به حضور او رسیدند. این دو امیر افشار دشمن یکدیگر بودند و با تحریك شاه عباس از طرف حسن‌خان، شاهقلی‌خان به قتل رسید و حسن خان به تنهائی حکومت کوه‌گیلویه را به دست‌گرفت؛ ولی او نیز در سال ۱۰۰۳/ ۹۵ - ۱۵۹۴ به اتفاق برادر و فرزندانش دستگیر شد و پس از قتل او، برادر و فرزندانش زندانی گردیدند. شاه‌عباس در سال ۱۵۹۱/۹۹۹ به هنگام عزیمت به شیراز طهماسبقلی سلطان از امرای افشار ارشلو را به علت نافرمانی دستگیر و به قتل رساند و فرزندش زهرمارسلطان نیز به همان سرنوشت دچار شد.

به هنگام مرگ شاه‌عباس تنها سه امیر از افشارها در دستگاه صفوی صاحب مقام بودند که هر یك از اینها در رأس یکی از اوبه‌های افشار قرار داشتند. اوبه‌های مهم افشار در این دوره عبارت بودند از گوندوزلو، ارشلو، آلپلو، ابرلو و ایمانلو افشار.

الف - گوندوزلو: این اوبه در اصل شاخه‌ای از گوندوزهای افشار ساکن در میان ترکمان‌های حلب می‌باشد. این اوبه در مناطق کوه‌گیلویه و خوزستان سکونت داشتند. بعدها یك قسمت از آنها به منطقهٔ ابیورد خراسان و قسمت دیگر به مناطق ارومیه فرستاده شدند.

ب - ارشلو: ارشلوها نیز در اصل درکوه‌گیلویه و به روایتی دیگر، داخل

افشارهای منصور بیگ بودند ودر اواخرسالهای حکومت سلطان محمد (۹۵-۹۹۲/ ۸۷ - ۱۵۸۴) به اتفاق اسالوها دراطراف اصفهان سکونت داشتند. امیر اصلان بیگ در زمان شاهاسماعیل دوم و سلطانمحمد در رأس اینها قرار داشت، که قبلاً راجع به این موضوع صحبت کردیم. درابتدای حکومت شاه‌عباس، طهماسبقلی بیگ ارشلو در اطراف اصفهان سکونت داشت. در زمان حیات طهماسبقلی‌بیگ و یا بعد از او(۹۹۸)، دررأس ارشلوها حاجی مهدی‌قلی قرار داشت. در این زمان یکی از بیگ‌های با قدرت ارشلو زهرمار سلطان بود که به علت حرکت نادرستش، شاه عباس قنبرسلطان گوزی بیوک‌لو را مأموردستگیری این سلطان وتبعید قبیلهٔاونمود. قنبرسلطان که احتمالاً مدت کمی بود که ازآناطولی به ایران آمده بود، قبیلهٔ ارشلو را به اطراف خوار، ری و سمنان کوچاند. زهرمارسلطان در تبعید خود به دامغان، به هم قبیلهٔ خود بدرخان پناهنده گردید ولی بدرخان او را به نزد شاه عباس فرستاد.

قسمتی ازارشلوها نیز به نزد هم قبیله‌ای‌های خود در ارومیه مهاجرت کردند.

پ ـ اسالو: اسالوها احتمالاً قبل از شاه‌عباس در اطراف اصفهان سکونت داشتند. هنگامی که امامقلی‌سلطان از قبیلهٔ اسالو حاکم «گاورود» کردستان بود، اکثر اسالوها درآن نواحی سکونت داشتند.

ت ـ ابرلو: ابرلوها نیز قبل از شاه‌عباس در حوالی قزوین سکونت داشتند. شاه‌عباس باکوچاندن ابرلوها به ابیورد، جمشیدسلطان گرجی را دررأس آنها گماشت. احتمال زیاد دارد که قلی‌بیگ افشار از امرای بزرگ زمان سلطان محمد، یوسف‌خان فرزند قلی‌بیگ از قورچی‌باشی‌های ابتدای سلطنت شاه عباس، ولی‌خان حاکم کرمان و فرزندش بکتاش‌خان از این اوبه باشند. بعدها یك قسمت ازگوندوزلوها به ابرلوهای ساکن ابیورد ملحق گشتند. احتمال زیاد وجود دارد که قبیله «قرخلوی» منتسب به نادرشاه افشار منشعب ازیکی از این دواوبهٔ ابرلو یاگوندوزلو باشد.

ث ـ آلپلو: آلپلوها نیز در اصل شاخه‌ای از افشارهای ترکمان‌های حلب می‌باشند. احتمال دارد که اینها از افشارهای کوه‌گیلویه باشند. از افشارهای آلپلو

اسماعیل‌خان را مـی‌شناسیم کـه در سال ۱۵۹۰/۹۹۸ املاکـی در کـرمـان بـه او واگذار گردید. او در سال ۱۰۰۳/۹۵ - ۱۵۹۴ والـی کازرون بـود. اسماعیل‌خان را بعـدهـا در سالهای ۱۳ - ۱۰۱۱/۵ - ۱۶۰۲ در سمت والـی فـراه از تـوابع خـراسان مـی‌بینیم. قبـل از او نیز حـاکمیت شهرهـای فـراه و اسفزار در دست اردوغدی‌خان از آلپلو بوده است.

ج- ایمانلو افشار: این اوبه شاخه‌ای از ایمانلوهای بزرگ افشار وابسته به ایل ذوالقدر ساکن ترکیه می‌باشد. ما می‌توانیم در مورد مهاجرت این شاخهٔ افشار در زمان شاه‌محمد و اوایل سلطنت شاه‌عباس به ایران حدس بزنیم، زیـرا قبلاً به نـام آنها در هیچ یك از منابع برخورد نکرده‌ایم. اولین امیری که از این اوبه شناخته مـی‌شود قاسم‌سلطان است که درسال ۱۰۰۲/۹۴ -۱۵۹۳ به‌اسمش برخورد می کنیم. او در این تاریخ حاکم یکی از نقاط اطراف همدان بوده است. اودر سال ۱۰۱۲/۴ - ۱۶۰۳ به اتفاق حاکم لر، اوزون‌احمد پاشا والـی بغداد را اسیر نمود. در سال ۱۶۲۳ در فتـح موصل شرکت داشت و بـا عنوان خانی به سمت والی ایـن شهر تعییـن شد؛ و درسال بعد با نزدیك شدن سپاهیان عثمانی، بـه علت نداشتن نیروی کافی و شیوع مرض وبا مجبور به عقب‌نشینی و تـرك شهر گردید. در سال ۱۶۲۵ از امرائی که دوباره‌ازطرف صفویان برای فتح موصل اعزام‌گردیده بودند، کلبعلی‌سلطان فرزند قاسم‌خان را باید ذکر کرد. ایـن امـر می‌رساند که احتمالاً قـاسم سلطان توسط شاه عباس، که در مقابل خطاهای کوچك نیزگذشت نداشت، از مقام خـود برکنار و یـا بـه قتل رسیده باشد. در سال ۱۶۲۷/۱۰۳۷ کلبعلی‌خان حاکم ارومیه بود. قاسم‌سلطان فرزند دیگری به اسم بیرام‌خان داشت و قسمت مهم افشارهائی که درقرون بعد درحوالی ارومیه زندگی می کردندمنتسب به‌افشارهای ایمانلو بوده و حکام ارومیه از نسل قاسم‌خان می‌باشند.[۱۵۰]

---

۱۵۰) اوغوزها، ص۲۹۱-۲۸۶.

۹) بیات

اکثریت جمعیت بیش از حد بیات‌ها قبل از شاه‌عباس در اطراف کزاز و کره رود* واقع درجنوب شرقی همدان سکونت داشتند و جمعیت آنها از ده‌هزارچادر تشکیل می‌شد، که قبلاً به این مورد اشاره شده است. شاه‌عباس بیات‌ها را نیز پراکنده ساخت و به هنگام مرگش، از بیات‌ها یارعلی‌سلطان در قلعهٔ بایزید،[۱۵۱] گداعلی سلطان در ماکو[۱۵۲] و بدرسلطان نیز والی یکی از نقاط ایالت چخورسعد بوده است.[۱۵۳] غیر از اینها، قسمتی از بیات‌ها نیز به اتفاق روملوها در اطراف شهرهای دربند و شابران شیروان سکونت داشتند و فرخ‌سلطان از طبقهٔ غلامان در رأس آنها قرار داشت.[۱۵۴] در همان زمان در منطقهٔ نیشابور نیزگروه دیگری از بیات‌ها به نام «قرابیات» سکونت داشتند. براساس گفتهٔ اسکندربیگ، قرابیات‌ها داخل اولوس جغتای‌ها بودند.[۱۵۵] جهت تمییز قرابیات‌ها از بیات‌ها، به قبیلهٔ اخیرالذکر «اوزبیات» (بیات‌مطلق) و یا «آق‌بیات» (بیات‌سفید) می‌گفتند. آق‌بیات‌ها شاخه‌ای از ترکمان‌های حلب می‌باشندکه به احتمال زیاد درزمان آق‌قویونلوها به ایران مهاجرت کرده‌اند. محتملاً شاعر مشهور فضولی از آق بیات بوده است.[۱۵۶]

ب: قبایل کوچك

۱) قرامانلو

مسکن اصلی قرامانلوها، قراباغ بوده است. قبلاً نقش این قبیله را درتشکیل

*[درسه موردمذکوردرمتن ترکی کتاب حاضر، «گیره رود» ثبت‌شده، که غلط است]و.

۱۵۱) اسکندر بیگ ترکمان، ص۱۰۸۶.

۱۵۲) همان جا.

۱۵۳) همان جا.

۱۵۴) اسکندربیگ، ص۱۰۸۸. در سال ۱۹-۱۰۱۸/۱۱-۱۶۰۹، محمدسلطان بیات والی شوشتر بوده است؛ ازفتح قلعهٔ «شوره گل» به وسیله شاهقلی‌سلطان از همین قبیله در سال ۱۰۱۳/۱۶۰۵-۱۶۰۴ نیز آگاهی‌داریم (جلال‌الدین‌منجم، ۱۳۰b، ۱۹۷a، ۲۲۶a).

۱۵۵) اسکندر بیگ ص۱۰۸۷. احتمال قوی می‌رود که اینها از ترکمان‌های «یقه» باشند.

۱۵۶) راجع به بیات‌ها، ر.ك: اوغوزها، ص۲۳۷-۲۲۲.

دولت صفوی ملاحظه کردیم. ایـن قبیلهٔ ضعیف در زمان طهماسب و دوران جانشین بلافصل او نتوانست قد علم کند. ولی به محض جلوس شاه‌عباس به تخت سلطنت ستارهٔ اقبال آنها از نو درخشید، زیرا فرهادخان فرمانده کل (سپهسالار) شاه‌عباس از این قبیله بوده است. فرهادخان بـه علت داشتن موقعیت مناسب خدمات ارزنده‌ای انجام داد، ولـی در سال ۹۹/۱۰۰۷ ـ ۱۵۹۸ به علت نامعلومی از طرف شاه‌عباس بـه قتل رسید. هنگامی کـه برای کشتن او وارد چـادرش شدنـد، به محض دیدن اللهوردی‌خـان از طبقهٔ غلامان و افـرادش، این جملهٔ ترکی را بـه زبان آورد «بیله مـی‌اولـدی»؟ (کارماچنین شد؟)[157] یکـی از نسخ جامع‌التواریخ مـوجود در توپ قاپوسرای برای کتابخانهٔ فرهادخان آماده شده بود.

شاه‌عباس پس از قتـل فرهـادخان، بـه بـرادر او ذوالفقارخان که در سمت بیگلربیگی آذربایجان خـدمت می‌نمود آسیبی نرساند و بعدها او را والی شهر پس گـرفتـهٔ شیروان نمـود؛ ولـی او نیـز در سال ۱۰/۱۰۱۸-۱۶۰۹ (ایت‌ئیل) بـه سرنوشت برادر بزرگش دچار شد. قسمتی از قرامانلوهای اطراف او داخل قورچی‌ها شدند و قسمت دیگرشان بـه خـدمت یوسف‌خان بیگلربیگی جدید شیروان از طبقـهٔ غلامان درآمدند.[158] از فرهادخان برادر دیگری به اسم الوندسلطان و خویشاوندی به نام قرامان بیگ می‌شناسیم.[160] به هنگام مـرگ شاه‌عباس هیچ امیری از این قبیله در دستگاه وجود نداشت؛ بـالاخره به سال ۳۷/۱۰۴۶-۱۶۳۶ در دوران شاه صفی یکی از فرزندان ذوالفقارخـان به نام حسام‌سلطان را در سمت والـی قـزل‌آغاج قرار داشت.[161]

---

۱۵۷) اسکندر بیگ، ص۵۷۴.

۱۵۸) همان مأخذ، ص۸۰۶،۸۰۷.

۱۵۹) همان مأخذ، ص۴۴۲،۵۲۰،۵۴۲.

۱۶۰) همان مأخذ، ص۵۶۵.

۱۶۱) ذیل عالم‌آرای عباسی، ص۱۹۲.

۲) چپنی

در زمان شاه‌عباس از چپنی‌ها اوغورلوسلطان و مرادسلطان را می‌شناسیم. اوغورلوسلطان در سال ۱۰۱۴/۶-۱۶۰۵ والی شهر فومن واقع در گیلان بوده است.[۱۶۲] مرادسلطان نیز در سال ۱۰۱۷/۹-۱۶۰۸* در میان امرائی که مأمور فتح قلعهٔ دم‌دم در نزدیکی ارومیه شده بودند، دیده می‌شود.[۱۶۳] به هنگام مرگ شاه‌عباس چپنی‌ها در گیلان سکونت داشتند و در رأس آنها امیری به نام گرگین سلطان از طبقهٔ غلامان وجود داشت.[۱۶۴]

۳) بای‌بورت‌لو

بایبورد، یکی از شهرهای تاریخی واز توابع ارزروم است. قبلاً شرکت گروه مهمی از جمعیت این نواحی را در زیر فرمان قراجه‌الیاس در تشکیل دولت صفوی دیدیم. از نزدیکان شاه‌عباس، شاهوردی‌بیگ یساول صحبت از بایبورت‌ها بود. به هر حال، شاهوردی‌بیگ در زمان [سلطان] محمد نیز در این مقام بود. پس از مرگش در سال ۱۰۲۳/۱۶۱۴ (اودئیل)، ثروت زیادی برای بازماندگان باقی گذاشت.[۱۶۵] به هنگام مرگ شاه‌عباس، مرادخان‌سلطان بایبورتلو والی ارسبار بود.[۱۶۶] احتمالاً از این تاریخ به بعد بایبورتلوها در این مناطق سکونت گزیدند و امروزه یك قسمت از اهالی آنجا از اولاد آنها هستند.[۱۶۷] صادقی از شاعر ترکی گوئی به نام محمدبیگ با تخلص «آمانی» منتسب به این قبیله صحبت می‌کند.[۱۶۸]

---

۱۶۲) اسکندر بیگ ترکمان، ص۵۱۴.
۱۶۳) همان‌مأخذ، ص۷۹۷. *[درمتن ترکی ۶-۱۶۰۵ است که ظاهراً غلط چاپی است]و.
۱۶۴) همان مأخذ، ص۱۰۸۸.
۱۶۵) همان مأخذ، ص۳۴۱،۵۷۳،۸۵۳،۸۷۱.
۱۶۶) همان مأخذ، ص۱۰۸۶.
۱۶۷) بایبوردی، تاریخ ارسباران، تهران، ۱۳۱۴ ش.
۱۶۸) «محمدبیگ بایبورت، مردی صالح، عابد و پرهیزگار بوده است» (ص۳۷).

۴) اسپیرلو

اسپیر، امروزه اسم یکی از قصبات تابع ارزروم است. به هنگام مرگ شاه‌عباس، از اسپیرلوها شکاری‌سلطان را می‌شناسیم که والی شهرهای سراب و اردبیل بود.[۱۶۹] اسپیرلوها جزو قبایلی بودند که در مقابل گسترش فتوحات عثمانی سخت مقاومت کردند.

۵) خنیسلو ـ خنوسلو

بر اساس نظریات شرف‌خان، قبیلهٔ خنیسلوها منشاء کردی داشتند؛ ولی اسکندربیگ آنها را در میان قبایل کرد ذکر نمی‌کند. به اضافه، اسم یکی از امرای خنیسلو قراگونه و فرزندش بوداق می‌باشد که این اسامی در داستانهای «دده قورقود» نیز ذکرمی‌شود. دراین داستانهاقراگونه برادر قازان سالور رئیس بیگ‌های اوغوز و بوداق نیز فرزند او می‌باشد. بوداق‌بیگ رئیس قبیله خنیسلو، مختارسلطان تکلو، ترابی‌بیگ ترکمان فرزند دلی‌اختیار و ابوالفتح‌بیگ شاملو فرزند پولادبیگ امیرآخور، به خاطر ترس از شاه‌عباس، در سال ۹۹۹/۱-۱۵۹۰ به نزد یعقوب خان ذوالقدر بیگلربیگی فارس فرارکردند؛ ولی بعداً دستگیر وبه قتل رسیدند.[۱۷۰] در سال ۱۰۱۵/۷ ـ۱۶۰۶، در رأس خنیسلوها، سیدی‌سلطان محافظ‌قلعهٔ خوی قرار داشت.[۱۷۱]

۶) بزجلو ـ بوزجالو

قبلاً انتساب بزجلوها را به ترکمان‌های حلب ذکر نمودیم. به درستی نمی‌دانیم در زمان شاه‌عباس کدام امیری در رأس این قبیله قرار داشت. در زمان شاه

---

۱۶۹) اسکندر بیگ، ص۱۰۸۵.

۱۷۰) همان مأخذ، ص۴۳۱، ۴۳۶.

۱۷۱) همان مأخذ، ص۶۸۶.

صفی، عیسی‌خان سلطان والی «آغجه‌قلعه» و«اری» از ایالات چخورسعد، از بزچلوها بوده است. عیسی‌خان سلطان در سال ۱۶۵۶/۱۰۶۶ نیز در همان جا حکومت می‌کرد.[۱۷۲]

۷) سیل‌سپور

سیل‌سپورها درسال ۱۶۰۶-۷/۱۰۱۵ به هنگام محاصرهٔ ایروان بـه وسیلهٔ شاه عباس، از ترکیه [عثمانی] به ایران آمدند و شاه عباس آنها را در اطراف ساوه و ری مسکن داد؛ که قبلاً این موضوع ذکر شده است. قسمت مهمی از سیل‌سپورها شاخهٔ منسوب به قبیلهٔ «جرید» را تشکیل می‌داد. در همان زمان در ترکیه نیز یك قسمت از جریدها به «جرید سیل‌سپور» مشهور بودند. خانواده‌ای که در رأس سیل‌سپورهای جرید در ترکیه قرار داشتند، موجودیت خود را تا به امروز نیز حفظ نموده‌اند؛ ولی در رأس سیل‌سپورهای ایران شخصی به نام خلیل بیگ قرار داشت که شاه‌عباس به اوعنوان «سلطانی» داد. خلیل سلطان سیل‌سپور در سال ۱۶۰۹/۱۰۱۸ با سیصد نفر از افراد تحت فرمان خود در میان امرائی که از طرف مرکز به سوی کردستان حرکت می‌کردند دیده می‌شد و در فتح قلعهٔ دم دم واقع در اطراف ارومیه شرکت کرد. خلیل سلطان بعداً در محاصرهٔ بغداد نیز شرکت داشت ودرسال ۱۶۱۶/۱۰۲۵ برای جلوگیری از ورود کشتی‌های ارزاق عثمانی، به طرف سامره فرستاده شد. سیل‌سپورهائی که از ترکیه به ایران مهاجرت کردند درحدود دوهزار چادر بودند. شاه‌عباس یك قسمت از آنها را داخل قورچی‌های خود نمود و باقی مانده را نیز دوباره زیر فرمان خلیل سلطان قرار داد.[۱۷۳] این قبیله، در زمان شاه صفی در آذربایجان سکونت داشت.[۱۷۴] کلبعلی‌سلطان که در سال

۱۷۲) ذیل عالم‌آرای عباسی، ص۱۷۲، ۲۳۹، ۲۴۰. مسکن بزچلوها تااواخر قرن گذشته در شرق همدان و درکنار قره‌گزلوها بوده است.

۱۷۳) عالم‌آرای عباسی، ص۶۴۸، ۷۸۲، ۷۹۷، ۱۰۴۶، ۱۰۸۷.

۱۷۴) ذیل عالم آرای عباسی، ص۱۳۴.

۱۰۶۵/۵۵-۱۶۵۴ با سمت ایلچی بـه استانبول فرستاده شد، از سیل‌سپورها بوده است. کلبعلی سلطان در سال ۱۰۷۴/۶۴-۱۶۶۳ در قید حیات بود[۱۷۵]. سیل ـ سپورها تا قرن ۱۸ نیز به موجودیت خود ادامه دادند. در سال ۱۱۶۲/۴۹-۱۷۴۸، منصورخان چاغداول باشی* از سیل‌سپورها بوده است.[۱۷۶]

۸) الپائوت ـ الپاوت

قبلاً انتساب الپائوت‌ها را به ایل‌قراقویونلو ذکرکرده‌ایم. این قبیله در زمان شاه‌عباس در شیروان سکونت داشت و امیری به نام منصورسلطان در رأس آنها قرار داشت.[۱۷۷] در سال ۱۰۱۳/۵-۱۶۰۴، از این قبیله امیری به نام قازان (؟) سلطان را می‌شناسیم.

۹) جاکیرلو

در مورد انتساب این قبیله به ایـل قراقویونلو نیز قبلاً بحث شده است. در زمان شاه‌عباس در رأس این قبیله اخی‌سلطان قرار داشت. ایـن امیر در سال ۱۰۱۳/۵- ۱۶۰۴ در میان امرائی که برای فتح شیروان مأمور شدنـد دیده مـی‌شود. شاه عباس دستور داد که اهالی ایـن قبیلـه بـرای زراعت در اطراف محمودآباد، به آن نواحی کوچانده شوند.[۱۷۸] در سال ۱۶۲۹ جاکیرلوها در شکی سکونت داشتند و امیر آنها محمدسلطان، والی این ولایت نیز بوده است.[۱۷۹]

۱۷۵) عباس‌نامه، وحید قزوینی، تهـران، ۱۳۲۹، ص۲۰۴، ۲۲۲، ۲۶۶، ۳۲۸؛ ولـی قلی‌خان‌شاملو، قصص‌الخاقانی، a ۱۳۳.

۱۷۶) ابـوالحسن بـن محمدامین گلستانـه، مجمل‌التواریخ، تصحیح، رضوی، تهران، ۱۳۲۰ش، ص۵۴. * [درمجمل التواریخ، «چنداول باشی» ذکرشده است] و.

۱۷۷) اسکندر بیگ، ص۱۰۸۶.

۱۷۸) همان مأخذ، ص۶۷۱؛ جلال‌الدین منجم، a ۲۴۷.

۱۷۹) اسکندر بیگ، ص۱۰۸۶.

۱۰) سعدلو

سعدلوهاقوی‌ترین ویاازقبایل باقدرت قراقویونلوها بوده‌اند؛ واسم‌قبیله‌ازاسم یکی از بیگ‌های قبیله اقتباس شده‌است وچخورسعد(سعد چخور = ساعاد چخور) نیز با اسم این امیر ارتباط دارد. در سال ۱۰۱۳/۵-۱۶۰۴ که شاه‌عباس می‌خواست ایالت چخورسعد را ازعثمانیهاپس بگیرد، بسیاری‌ازسعدلوهای ساکن‌این‌ایالت به حضور اوآمدند و برای گرفتن ایروان و دیگرقلاع خدمات شایسته‌ای انجام دادند. شاه‌عباس نیزدرمقابل‌خدمات آنهاقاغزمان رابه نفس‌سلطان سعدلو داد.[۱۸۰] دیگرازامرای این قبیله مهدی‌قلی‌بیگ بودکه پدرش علیقلی‌سلطان بـه خدمت عثمانیها درآمـد ،بود ولی مهدی‌قلی بیگ با ترك پدر، در ایروان به حضور شاه رسید.[۱۸۱]

۱۱) اوتوزایکی

این قبیله به صورت یك‌گروه بـزرگ از ترکمن‌های قراباغ بوده و به علت اجتماع سی ودوقبیله که درقراباغ سکونت داشتند به این نام مشهور بـود. درقرون اخیر، ترکمانانی که مشهور به ترك بودند باقی‌مانده این قبایل محسوب مـی‌شدند. از اوتوزایکی‌ها اسم چند قبیله مـانند، جوانشیر، احمدلو،گوکچه‌لو، قراقویـونلو واوزان را مـی‌شناسیم. در نتیجه بـررسی دفاتر تحریـر عثمانی قراباغ، ممکن است اسامی بسیاری از اوبه‌های منتسب به این‌گروه نیز بدست‌آید.

الف ـ مقدم: در رأس مقـدم‌هـا تیـزروسلطان قرار داشت‌که با شرکت در فتح شیروان قابلیتی از خودنشان داد. پس ازمرگ تیزرو، اسکندرسلطان بـه جایش

---

۱۸۰) همان مأخذ، ص۶۴۴،۶۵۶.

۱۸۱) همان مـأخذ، ص۷۴۳. ایـن خبـر جلال‌الدین منجم، در مسائل مهم دیگر نیز دارای ارزش مـی‌باشد (۱۲۰ b - ۱۲۰ a):«ایضـأ، در حـوالی پـاسین علیقلی بیگ سعدلو چاشنی‌گیرکه اباًعن جد مغزاستخوان ایشان ازنان ونمك این دودمان ولایت نشان پرورده شده بودند روسیاه شده به جـانب روم رفته بـه منصب چاشنی‌گیری رسیده بود ،کوراوغلی پسر اورا باوالده او گرفته به خدمت اشرف [شاه‌عباس] فرستاد».

این حادثه در تاریخ ۱۰۱۲/۴-۱۶۰۳ اتفاق افتاده بود.اما راجع به **کوراوغلی** کـه در اینجا اسمش ذکـر گردید،آیـا همان قهرمـان افسانـه‌ای ماست یا نـه‌اطلاعی در دست نـداریم. راجع بـه این کـوراوغلی دراین منابع‌که مورد استفاده قرارگرفته به مطلبی برخورد نکردیم ولی راجع‌به او مشغول بررسی هستیم.

منصوب شد.[۱۸۲] این امیر با هزار نفر سپاه خود در فتح قلعه دم‌دم شرکت کرد.[۱۸۳] شاه‌عباس در سال ۱۶۱۰ حکومت مراغه را به‌آغاسلطان رئیس قبیلهٔ مقدم داد. در زمان شاه‌صفی نیز (۱۰۴۵/۳۶-۱۶۳۵) این امیر با عنوان «خانی» حکومت مراغه را در دست داشت و پس از مرگ، فرزندش غازی‌خان به جایش نشست.[۱۸۴] بدین ترتیب اوبهٔ مقدم قبیلهٔ اوتوزایکی در اطراف مراغه سکونت‌گزید و رؤسایشان نیز حکومت بر آن ناحیه را تا قرن گذشته در دست داشتند. نسل بیگ‌های این اوبه تا به امروز نیز حفظ شده است.[۱۸۵]

ب- جوانشیر: پس ازگسترش فتوحات عثمانی بسیاری از قبایل قرامانلو، قزاق‌ها، شمس‌الدینلو و جوانشیر ازارسباران به مسکن اولیه خود قراباغ برگشتند؛ که به‌آنها لقب«دونوك» (برگشتی) داده شد. این قبایل به خدمت عثمانی‌ها درآمدند. حسین‌میرزابیگ رئیس‌اوبهٔ جوانشیردونوك(یکی ازاوبه‌های‌اوتوزایکی) نیزبه خدمت عثمانی‌ها درآمد. حسین میرزابیگ درپس گرفتن آذربایجان به حضورشاه عباس آمد و مقام ریاست قبیلهٔ خود را حفظ کرد؛ ولی تشبث برادرش علی‌خان برای به‌دست آوردن مقام ریاست قبیله باعث شد که در سال ۱۶۱۲/۱۰۲۱ به زندگی هر دو نفرآنها خاتمه داده شود و نوروزسلطان از طبقهٔ غلامان به ریاست قبیله منصوب گردید.[۱۸۶] یك قسمت از جوانشیرها نیز به ترکیه مهاجرت کردند.[۱۸۷]

۱۸۲) همان مأخذ، ص۶۷۱، ۶۸۰، ۶۸۷، ۷۹۹، ۸۰۰. بر اساس نظرجنابادی (b ۳۴۶، a ۳۴۷)، مسکن مقدم‌ها بین ارزروم و پاسین بوده است. به سال ۱۶۰۵/۱۰۱۴ **نیازخان مقدم** باهزار سپاهی تحت فرمان خود، به محض خبردار شدن از حملهٔ چغال اوغلی سنان‌پاشا به سوی تبریز، به حضور شاه عباس رسید (b ۳۲۷). به نظر جلال‌الدین منجم، مقام**اسکندرسلطان** به **میرزاخان** داده شده بود (b ۲۲۰)؛ به سال ۱۰۱۹ ویابعدها، از اسکندر سلطان فرزندی به نام قاضی بیگ دیده می‌شود (b ۲۲۸).

۱۸۳) همان مأخذ، ۷۸۲.

۱۸۴) ذیل عالم‌آرای عباسی، ص۲۸۵، ۲۸۶.

۱۸۵) در این باره ر.ك فرخ اعتماد مقدم، **خاندان‌مقدم**، تهران، ۱۳۴۹ ش.

۱۸۶) اسکندربیگ، ص۲۶۴، ۶۵۷، ۶۹۳؛ ۷۵۳، ۷۸۸، ۸۱۸، ۸۵۷:۸۵۸، ۱۰۸۷، ۱۰۸۹؛ جلال‌الدین منجم، a ۱۳۶؛ ذیل‌عالم‌آرای عباسی، ص۲۴۱.

۱۸۷) قدیمی‌ترین سند راجع به جوانشیرها درآناطولی، مربوط به تاریخ ۱۱۰۳/ ←

درقرن شانزدهم قزاق‌ها یکی ازمهمترین قبایل ساکن قراباغ بودند. اسکندر بیگ در مورد انتساب یا عدم انتساب قزاق‌ها به اوتوزایکی،مطلبی بیـان نمی‌کند. قزاق‌ها را به اتفاق اسپیرلوها برای مقابله با عثمانی گذاشته بودند؛[۱۸۸] ولی بعدها به خدمت عثمانیها درآمدند وبه رئیس آنها نظرسلطان، عنوان «پاشا» داده شد. محمدخان فرزند نظرسلطان، در زمـان شاه‌عباس والی‌لوری‌بود؛ پس ازکشته‌شدن محمدخان به دست‌گرجی‌ها،[۱۸۹] مقام وی به برادرش مصطفی‌بیگ واگذار شد ولی او نیز به امر شاه‌عباس بـه دست دلی محمدبیگ شمس‌الدینلو مشهور بـه قتل رسید (۱۰۲۳/ ۱۶۱۴).[۱۹۰] بعدازاین واقعه شاه‌عباس شمسی‌خان را دررأس قزاق‌هاگذشت وحاکمیت شهر دارابگرد فارس را نیز به او واگذارکرد و دستورکوچاندن«قزاق‌های برگشتی» را نیز به این ناحیه صادر نمود. ایـن تصمیم شاه‌عباس تنها به خاطر تنبیه «قزاق‌های برگشتی»نبود، بلکه برای جلوگیری از خطر نفوذ عثمانیها نیز بـوده است.

بعد ازمدت کمی شمسی‌خان را درسمت والی‌اخسقه می‌بینیم (۱۰۳۶/۲۷ - ۱۶۲۶). از ایـن مـوضوع چنین برمی‌آیدکه یـاشاه عباس از تصمیم خود صرف نظرکرده ویا پس از مدت‌کوتاهی اجازه برگشت قبیله را به سرزمین خود داده است. شمسی خان نیزاز بازگشتی‌ها بوده و از طرف عثمانیها عنوان «پـاشا» بـه او داده شده بود. شمسی‌خـان بـه هنگام حکومت خود در اخسقه، ضمن جنگی‌که بـا عثمانی‌هاکرد شکست خورده و بسیاری ازسپاهیانش به قتل رسیدند و خود او نیز اسیر گردید.[۱۹۱]

←۱۶۹۲ - ۱۶۹۱ می‌بـاشد. در ایـن سند قبیله جوانشیر را وابسته به طایفه «دانشمندلی» می‌دانندکه در این تاریخ در منطقهٔ آیدین سکونت داشتند. درمنابع بعدی، قبیله ویاقسمت مهـم‌قبیله‌درقصبه چولاباداز توابع آیدین سکونت داشتند(احمدرفیق، عشایرترک آناطولی، ص۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۵۶، ۱۸۳). امکان مهاجـرت قبایـل گوله گیر، سلمانلو، قاشق‌چی، سرمایه‌لو، قـرالو و خرماندالو از ترکمانان دانشمندلـی بـه ایران نیز وجود دارد.

۱۸۸) اسکندر بیگ، ص۴۰۶، ۸۵۶، ۸۸۲؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص۲۷۱.

۱۸۹) اسکندر بیگ، ص۷۱۶، ۸۵۶، ۸۸۲.

۱۹۰) همان مأخذ، ص۸۸۲.

۱۹۱) همان‌مأخذ، ص۶۴۸، ۶۷۱، ۶۸۲، ۱۰۶۱، ۱۰۷۳، ۱۰۸۶؛ ذیل عالم‌آرای عباسی،

بدین ترتیب، در اینجا به ذکر اسامی قبایل ترک که قسمت اعظمشان با آمدن از آناطولی در تشکیل و توسعهٔ دولت صفوی دارای نقش بودند پرداختیم. اگر در این زمان در ایران بعضی گروه‌های دیگر مانند «قرااولوس» و یا سایر قبایل وجود داشته باشند، اکثریت آنها از صنف رعیت بودند.

زندگی قبایل ترک در اواخر دوران صفوی، موضوع جداگانه‌ای است که در جای دیگر بررسی خواهد گردید.

نتیجه

نتایج بررسیهای خود را در قسمت‌های مختلف این کتاب بیان نمودیم؛ در اینجا تکرار مختصر این بررسیها خالی از فایده نخواهد بود:

I

اظهار صریح مؤلفین، منشاء جغرافیائی قبایل و نقش دهقانان و چادرنشینان ترك را در تشکیل دولت صفوی به وضوح نشان می‌دهد. این عناصر ترك تشکیل دهندهٔ دولت صفوی، در زمان شیخ‌جنید شکل گرفت ودرزمان فرزندش شیخ‌حیدر تشکیلات اساسی پیدا کرد. اسماعیل، با آمدن به‌آناطولی وقرارگرفتن در رأس این عناصر دولت صفوی را بنیان نهاد.

II

دولت صفوی پس از شکل‌گیری مدتهای طولانی، مخصوصاً از نظر نیروی انسانی، از آناطولی تغذیه می‌نمود وتوسعهٔ دولت نیز تنها در سایهٔ این عناصر عملی گردید.

III

ترکان قزلباش تشکیل دهندهٔ دولت صفوی، تماماً یك عنصرجدید بودند و قبایل منسوب به‌ایلات آق قویونلو و قراقویونلو مدتهاپس از شکل‌گیری دولت وارد خدمات دولتی گردیدند.

IV

در موقع تشکیل دولت صفوی، عناصر ترك آناطولی به مسائل عقیدتی آشنا بودند و گرایش به مذهب امامیه (اثنی عشریه = جعفریه) احتمالاً اززمان شاه‌طهماسب شروع و در جریان گسترش عظیمی قرار گرفت، که در این گسترش عوامل بیرونی را نمی‌شود انکار کرد.

V

عناصر ترك تشکیل‌دهنده و توسعه دهندهٔ دولت صفوی، بااهالی فارس‌زبان ایران(تات) مخلوط گردیده ولی موجودیت خود را تا به امروز حفظ نموده است. ترکان صفوی که خود را از سایر عناصر قومی برتر دانسته و اصیل‌ترین گروه آنها محسوب می‌شدند،خود را عامل دوام دولت شمرده و به ترك بودن خود افتخار می‌کردند. این عناصر ترك تا به امروز فرهنگ ملی خود را با قدرت تمام حفظ کرده‌اند. در میان افراد باسواد ـ باقراردادن شاه‌اسماعیل مؤسس دولت در رأس آنها ـ تعداد افرادی که‌اشعارترکی سروده‌اند اندك نبوده؛ و با برقراری مناسبات دوستانه با ترکان همسایه خود و یادگرفتن ادبیات آنها تا قرن‌گذشته، مخصوصاً با دنبال‌کردن ادبیات جغتای از نزدیك، در این زمینه نوشته‌های ادبی زیادی به وجود آوردند.

VI

ترکان قزلباش صفوی مناسبات خود را با سرزمین مادری خودآناطولی حفظ کردند؛ از آن جمله، داستان «کوراوغلی‌قره‌ده‌ای» باانتقال‌به‌ایران جزوداستان‌های ملی ترکان این مملکت شده است. در مقابل، بسیاری از رمانهای خلقی ترکان ایران مانند «کرم و اصلی»، «آرزو و قنبر» و «عاشق غریب» با انتقال به ترکیه جزورمانهای‌مورد علاقهٔ ترکان ترکیه شده‌است. همچنین ترکمانان آن سوی خزر (اسامی قدیمشان: ترکمانان یقه و سایین‌خانلی) که برادران ترکان عثمانی و صفوی بودند، درخارج ازاین مناسبات فرهنگی قرارنگرفتند. اگرقومی به طور پراکنده در

میان گروه‌های مختلف یك مملکت زندگی کند، فرهنگ مشترك میان آنها دوام پیدا نمی کند و پس ازمدتی آن گروه‌ها جذب گروههای حاکم جامعه می‌شوند.

تنها منسوب بودن به یك قوم واستفاده از مزایای سیاسی یکسان کافی نیست، زیرا درگسترش و دگرگونی دائمی جامعه، برای نگهداری فرهنگ قومی،به خلق ارزش‌های جدید نیاز دارد. بدین سبب دوام فرهنگ مشترك در میان ایل اوغوز (ترکمان) ساکن درآناطولی ترکیه،آذربایجان و ترکمنستان شایان دقت است ودر حقیقت یك حادثه مهم به شمار می‌رود.

VII

دولت صفوی بطور عمومی، از نظر تشکیلات نظامی و ملکی، به اسلاف خود آق‌قویونلوها تکیه تمام دارد. علاوه براین، دولت صفوی درتشکیلات اداری بسیاری ازمؤسسات خود را با استفاده ازروش «جغتای»ها وحتی اوزبکان بنا نهاد. در استفاده وگسترش سلاحهای آتشین به تقلید از عثمانیها، و نیز در به وجودآوردن تشکیلات غلامان (دوشیرمه) ازعثمانیها اقتباس کردند. درسازمانهای دولت صفوی، غیر از مکاتبات داخلی در مکاتبات خارج نیز از زبان ترکی استفاده می‌شد. ما تا به امروز به هیچ نوشته ترکی از سلجوقیان، قراقویونلوها و حتی از آق‌قویونلوها برخورد نکرده‌ایم (یا من برخورد نکرده‌ام). بعد ازسلیمان قانونی، دولت صفوی نیز مانند سایر دول مکاتبات را به زبان ترکی ساده نوشته و ارسال می‌داشت که توسط مأمورین دیوان عثمانی به راحتی خوانده می‌شد.

نمونه‌ی اشعار شاه اسماعیل اول صفوی
(ختائی)

۱

بو عالم حسنونه حیراندور ای دوست
سنه بو غنچه‌لب خنداندور ای دوست
من اول یعقوبه نسبت زار بولدوم
جمالون یوسف کنعاندور ای دوست
هلال قاشونی تاگوردی چشموم
بو جانوم ایدونه قرباندور ای دوست
سنه بوگون فغان واله بولوبدور
کی حسنون سورۀ رحماندور ای دوست
سنون عشقون وجودوم شهر ایچره
بوگونلوم تختینه سلطاندور ای دوست
ختائیه دئمیشسن جور ائدم چوخ
ینه لطف و ینه احساندور ای دوست

۲

منوم یولومدا یکتالار گرکدور
دینی ایمانی یغمالار گرکدور
منوم تك گوهر نادان نه بیلسون
منی بیلمکله دانالار گرکدور
نه بیلسون منی هر بیر باشلوگوزلو

گونـول گوزینـده بینالار گـر کـدور
مـن اولمـان دگمـه فکـر ایلن میسر
منـه بیـر اینجـه سودالار گر کـدور
منـم ابـدال ختـائـی حیدراوغلـی
منوم یـولومدا غـوغـالار گر کدور

گرچه گون خوشدور، ولـی رخساروندان یاخشیدور

۳

ای راهـی تـابـان دورور، دیداروندان یاخشیدور
نـافـهٔ مشك خـتـن گـرچـه معطـر دور ولـی
ای صنـم اول خـال عنبـر بـارون اونـدان یـاخشیدور
نقش طـاووس ایستمم اونـدان جمـالـون یگ دورور
لفظه طـوطـی دینامـم گفتارون اوندان یـاخشیدور
ایستمـم فـردوس بـاغونون گـل خـوشبـو سینی
دنیـا بـاغـونـدا گـل رخسارون اونـدان یـاخشیدور
بـو ختائی قـاتینا تـاکیـم قیلدیـلار تعـریف مشك
چین به چین اول زلف عنبر بـارون اوندان یـا خشیدور

۴

بیزیم اول مـه لقا جانا نه میز دور
اگر اول جان دگول جانا نه میزدور
یا نارام شمع رویـون حسر تیندن
دئمزسن اول بیزیم پروانه میزدور
گـولنده دیشلرون آغزیندا ای جان
صدف ایچینده کـی دردانه میزدور
سرزلفون ایچینده دانـه خالـون
گونول قوشینه دام ودانه میـزدور
دئـدیم کیمدور ختائـی بنده نیزده

دئـدی بیر عـاشق دیوانه میزدور

۵

جـانـا غمونـده‌گـوز لـرومـه سوگلیر گئدر
سیل اولـدی شیمـدی بـه هـر سوگلیر گئدر
بیخواب قالدی کوکبه نسبت بـوگـز لـروم
هـرگئجه اوزگه گوزلره اویخـو گلیر گئدر
وصـل اولماز ایسه یوزونی گورمك منه مـدام
کویـونـدان ای صنم منـه بیر بـوگلیر گئدر
تـا گورمه دی گوزوم سنی ای سرو بویلو یـار
سن سیز همیشه گـوز لـرومـه جـوگلیر گئدر
مسکین ختائی گورمه دی چشمون کیمی سنون
صحـرا ایچینده مـونجاکی آهـو گلیر گئدر

۶

ازلـدن‌شاه بیـزیـم سلطـانـومـوز دور
پیـریمیـز مـرشدیمیز جـانـومـوز دور
شاه آدیـن دئییوبـن گیردوق بـو یـولا
حسینی‌یـوز بـو گـون دوررانوموز دور
بیـز امـام قـوللاریـوز صادقانـه
شهیدلـوق غـازیلوق نشانـومـوز دور
یـولـومـز اینجه‌دور اینجه‌دن اینجـه
بـویـول باش وئـرمگه‌ارکانـوموز دور
خـتـائـیـیـم ازلـدن سـر حیـدر
مـونو حـق بیلمه‌یـن بیگانـه‌میـز دور

۷

بیـز ازلدن تـا ابـد میدانـا گلمیشلردنـوز

شاه مردان عشقینه مـردانـا گلمیشلرد نـوز
یـازماغـا حقدن کـلام‌اللـه نطقـون شرحینی
بو بیانـی علم‌القـرانـا گلمیشلر دنـوز
کایناتـون صورتین رحمانـا تفسیر ائتمیشوز
روح قدسون روحیوز انسانا گلمیشلردنـوز
غیـر مطلقـدن تمـاشائی روح زیبـا ایچون
بـو سعادت ملکینه سیرانا گلمیشلردنـوز
بو معنبر طره‌نین کفرینـه آمنـا دئیوب
حقا تسلیم اولموشوز ایمانـا گلمیشلردنـوز
ساقی باقی الیندن مست‌اولوب ایچمکده یوز
نـرگس مستون کیمی مستانـا گلمیشلردنـوز
ای ختائـی دب اکبردور جمال دلبـرون
بیز بـو دب اکبره قربـانـا گلمیشلردنـوز

۸

اولـولاف ایلیین میدانـا گلسون
مخنث گلمه‌سون مردانـا گلسون
ارنلر منزلـی حـق منزلیـدور
ارنلر صاحبی عرفـانـا گلسون
قیلاودور ذوالفقاروم قانـدا دورمن
کیم انکار اهلیدور ایمانا گلسون
ازلدن حق دئین اهل طریقت
اوقاندان سورولوپ بوقاناگلسون
گناهکاریـن گناهیندان گئچرلـر
یوزاوسنه‌سورولوپ‌سلطاناگلسون
آرالیقدان گوتورولـدی کدورت

سورولدی‌لعنت‌اول شیطاناگلسون
روایتدور حدیث مصطفادن
مین ایل اولو یاتانلار جاناگلسون
اخان چایلار اخان ارقلار بولاقلار
یثریندن موج اوروب عماناگلسون
ختائی خسته دور کان سخاوت
خبر وئر دردلولر درمانا گلسون

۹
قیلور غمزه‌ن جفالار درلو درلو
وئریر لعلین صفالار درلو درلو
عشقونده سنون هر بیر گئجه‌ای شاه
سورر یوز مین صفالار درلو درلو
آسیلمیش زلفونون هر بیر تلینده
منوم تک مبتلالار درلو درلو
رقیبلر چکدقوم جفالار ایچون
قیلورمن بعد دعالار درلو درلو
ختائی عشقونده کمتر یندور
اومار سندن عطالار درلو درلو

۱۰
یوزون گوردوم سنون ای یار مهرو
گونولر آفتی یا یوزمو دور بو
حبش‌دورکیم مسافر روما دوشموش
یوزون صحنینده‌کی دوخال هندو
دوداقون حسرتینده خسته جانیم
اخیتدی گوزلریم یاشین بهر سو

گوزوندن آهـو تك داغلارا دوشدوم
نه سحر ائتدی منه اول ایکی جادو
ختائی دئر یوزون خورشیده نسبت
سوزی روشن دییئرم یـوزونه قارشو

۱۱ شها قیل قیل تـرحم مـن گدایـا
عشقیـنده یـئتیـر قیـل بیـرنـوایـا
نـولا حسنـون ذکاتـی بـوسه وئـر سن
ضـعیـفـم دردمندم مـن گـدایـا
دیشون اینجو گوزون نرگس لبون لعل
سنون اول خـوش جمالـون بنزر آیا
همایـون قصری نیزدن شاه خوبـان
نـولا سالسان منوم اوستومـه سایه
سنون جـوریندن ای سلطان عالم
ختائی باش آلـور وارور ختـایـا

۱۲ منـه دردوبـلالار یـاخشی گـلـدی
سنه ذوق و صفالار یاخشی گلدی
سنه خوش اولدی یارون یار بولدی
منـه اول آشنالار یـاخشی گلدی
سن اولگیل درد ایلن غمدن کی‌منه
لـب درده دوالار یـاخـشـی گـلـدی
سنـون یـوز قیمتـون بیـر پـولا دوشـدی
بـو در پـر بهـالار یـاخـشـی گـلـدی
مـن اول پـروانـه تـك حسـرت اودونـدا

سنه شمع وضیالار یاخشی گلدی
سنه جور جفا بولسون مسلم
منه اهل وفالار یاخشی گلدی

ترجمهٔ فارسی

۱

این عالم بـه حسن تـو حیران است ای دوست
این غنچه لب برای‌تو خندان است ای دوست
مـن آن یـعـقـوب زار هستـم
جمال تو آن یوسف کنعان است ای دوست
تا چشمم هـلال ابـروی تـرا دید
جـان من قـربـان تـو است ای دوست
همـه کائنـات والـه تـو است
زیرا که حسن تو سورهٔ رحمن است ای دوست
عشـق تـو در درون شهـر وجـود مـن
بر تخت دل من سلطان است ای دوست
اگر هم گفته باشی به‌ختائی جور خواهم کرد
این هـم لطف واحسان است ای دوست

۲

در راه مـن عـاشق یکتـا بـایـد
دیـن و ایمـان را یـغما بـایـد
گوهری چون مـرا نادان کجا می‌شناسد
شنـاختـن مـرا دانـا بـایـد
مرا با چشم سر نمی‌توان دید
از چشم دل بینـا بـاید
با اندیشه درك من میسر نیست

اینجا سودای دقیق باید
منم پسر حیدر؛ ختائی ابدال
در راه من غوغاها باید

۳

اگر چه روز خوش است، رخسارت از آن خوشتر است
ماه تابان است اما دیدارت از آن خوشتر است
نافه مشک ختن خوشبو است، اما ای صنم
خال عنبر بارت از آن خوشتر است
جمالت از نقش طاوس زیباتر است
نغمهٔ طوطی را گوش نمی‌کنم، گفتارت از آن خوشتر است
گل باغ فردوس خوش است، اما
در باغ دنیا گل رخسارت از آن خوشتر است
به پیش ختائی خیلی از مشك تعریف کرده‌اند
اما زلف چین در چین عنبر بارت از آن خوشتر است

۴

آن مه لقا جانانه ما است
اگر جان ما نیست پس چیست
در حسرت شمع رویت می‌سوزم
نمی‌گوئی که این پروانه ما است
هنگام خندیدن، دندانها در دهان تو، جان من
درون صدف، دردانه ما است
دانه خال در میان سر زلف تو
دام دانه سرخ دل ما است
گفتم ختائی کیست که دربند تو است
گفت یکی از عاشقان دیوانه ما است

۵

جانا در غم تو اشك به چشمهایم می آید و میرود
چشمان من بەستارگان دوخته بی‌خواب مانده‌اند
هرشب به چشمهای دیگران خواب می آیدو می‌رود
اگر وصل دیدن دوست برای من میسر نباشد
ای صنم از کوی تو بوئی به مشام می آید و می‌رود
از وقتی که چشمم ترا نمی‌بیند ای یار سرو قد
بی تو همیشه جوئی به چشمان من می آید و می‌رود
ختائی مسکین نظیر چشم ترا ندید
مثل آهوئی است که در صحرا می آید و می‌رود

۶

از روز ازل شاه سلطان ما است
پیر ما، مرشد ما، جانان ما است
نام شاه را گفتیم قدم در این راه نهادیم
ما حسینی هستیم امروز دوران ما است
ما صادقانه غلام امام هستیم
شهید شدن و غازی بودن نشان ما است
راه ما باریك است باریك‌تر از باریك
سر باختن در این راه شعار ما است
من ختائی هستم و از روز ازل سر حیدرم
کسی که این راحق نداند از ما بیگانه است

۷

ما از ازل تا ابد در میدان هستیم
به عشق شاه مردان آمده‌ایم
کسانی هستیم که از طرف حق برای نوشتن
شرح کلام‌الله و بیان علم قرآن آمده‌ایم

ما تفسیر سورهٔ کائنات هستیم
ماروح‌القدس‌هستیم که‌بصورت‌انسان‌درآمده‌ایم
برای تماشای روح زیبا از غیر مطلق
به تماشای این ملك سعادت آمده‌ایم
به خاطر این طره معنبر، به کفر آمنا گفته‌ایم
تسلیم حق شده‌ایم و ایمان آورده‌ایم
ازدست ساقی‌باقی‌باده‌ها خوردیم ومست شدیم
مثل نرگس مست تو ما هم مست آمده‌ایم
ای ختائی، جمال دلبرعیداکبر است
ماآمده‌ایم که در این عید اکبر قربان شویم

۸

هر کس ادعای بزرگی دارد به میدان آید
مخنث وار نیاید مردانه بیاید
منزل یاران منزل حق است
یاران به سوی صاحب عرفان بیایند
ذوالفقار من خونین است
اهل انکار ایمان بیاورند
اهل طریقت که از حق دم می‌زنند
به سوی این خون بیایند
گناه گنهکاران بخشرده می‌شود
روی برخاك بمالند و به سوی سلطان بیایند
کدورت از میان برداشته شد
شیطان رانده شد، لعنت بر او باد
این حدیث از مصطفی روایت شده
مردگان هزار ساله جان بگیرند

رودخانه‌ها، جویبارها، چشمه‌ها
درجای خود موج بزنند و به عمان بپیوندند
ختائی خسته کان سخاوت است
خبر دهید تا دردمندان برای درمان بیایند

۹
غمزه‌ات جفاهای گوناگون می‌کند
لعلت صفاهای گوناگون می‌دهد
هر شب به آستانهٔ تو ای شاه
هزاران صافدل جبین می‌سایند
به هر تار مویت آویخته است
هزاران مبتلائی چون من
رقیبان به خاطر جفائی که من چشیده‌ام
هزاران نفرین بر من می‌کنند
ختائی کمترین بندهٔ آستان تو است
از تو عطاهای گوناگون انتظار دارد

۱۰
ای یار ماهرو رویت را دیدم
این روی است یا آفت دلها
آن خال هندو که بر روی تو است
مسافر حبشی است که به‌روم افتاده است
جان خسته من از حسرت لبت
اشك چشمم را به هر سو روان کرد
چشم تو مرا مثل آهو آواره کوهساران کرد
آن دو چشم جادو چه افسونی با من کردند
ختائی می‌گوید: رویت مثل خورشیداست

سخن را روشن می‌گویم روبروی خورشید

۱۱

شاها بر من گدا ترحمی کن
تا در آستانه تو بنوائی برسم
چه می‌شود که بوسه‌ای بابت زکوة حسنت بدهی
ضعیفم دردمندم گدا هستم
دندانت مروارید است چشمت نرگس، لبت لعل
جمال زیبایت به ماه می‌ماند
ای شاه خوبان، چه می‌شود که از قصر همایونت
سایه‌ای برروی من بیافکنی
ای سلطان عالم از جور تو
ختائی آواره شده به ختاء می‌رد

۱۲

درد بلا برای من خوش آمد
ذوق و صفا برای تو خوش‌آمد
برای تو خوب شد که یار یارت شد
برای من هم آن آشنایان خوش آمدند
تو از درد غم جان می‌سپاری
برای لب‌های دردمند دوا خوش می‌آید
قیمت صد تو با یك پول برابر شد
این در پر بها خوش آمد
من مثل آن پروانه در آتش حسرت می‌سوزم
ترا خورشید روشنائی خوش آمد
جور و جفای تو مسلم است
مرا اهل وفا خوش می‌آید

كتابشناسی

BİBLİYOĞRAFYA

A. KAYNAKLAR

Âli, *Künhül, - ahbâr,* Üniversite Ktp., İstanbul, nr. 5219; Türk Tarih Kurumu Ktp., nr. 546, basılmış kısım, III, 3.

Ahmed Refik, *Anadolu'da Türk aşiretleri,* Türkiyât Enstitüsü, İstanbul, 1930.
———, XVI. *Asırda Râfızîlik ve Bektâşîlik,* İstanbul, 1932.

A Narrative of Italian travesl in Persia in the fifteenth and sixteenth centuries, İngilizce tercümesi C. Grey, Hakluyt Society, London, 1873.

Anonim Târîh-i Şâh İsmâil (AT), British Museum, Or. 3248, baş kısmının neşir ve ingilizce tercümesi E. Denison Ross, *The Early years of Shāh Ismā'il,* Founder of the Safavī dynasty, Journal of the Royal Asiatic Society, 1896, s. 249 - 340.

Âşık Paşa Zâde, *Tevârîh-i âl-i Osman,* Ali yay., İstanbul, 1332; N. Atsız yay., Osmanlı tarihleri, Türkiye Yayınevi, İstanbul, 1947, s. 79 - 317.

Bayburtlu Osman, *Tevârîh-i cedîd-i mir'ât-i cihân,* yay. N. Atsız, İstanbul, 1961.

Boz-Ok tahrir defteri, Başbakanlık Arşivi, nr. 289, 315, 448; Tapu ve Kadastro Genel Müdürlüğü Arşivi, nr. 30, 31.

Celâluddîn-i Müneccim-i Yezdî, (CM), *Târîh-i Abbâsî,* British Museum, Or. 3549.

Celâl-Zâde, *Tabâkâtu'l - memâlik,* Fatih Ktp., nr. 4423.

Cenâbî, Süleymaniye, Reisü'l-küttâb Mustafa Efendi, nr. 608, II.

Çukur Ova tahrir defteri, Başbakanlık Arşivi, nr. 69; Tapu ve Kadastro Genel Müdürlüğü Arşivi, nr. 114.

Cünâbâdî, Mirza Kasım, *Şâh-nâme-i İsmâil,* Ayasofya Ktp., nr. 3030.

Don Juan of Persia, A Shi'ah Catholic, İngilizce tercümesi G. Le Strange, The Broadway Travellers, London, 1926.

E b û'l - H a s a n - i G ü l i s t â n e, *Mücmelu't - tevârîh*, yay. Rezâvî. Tahran, 1320 ş.

D ü z d a ğ, M. E., *Şeyhülislâm Ebû's - Suûd Efendi fetvaları*, İstanbul, 1972.

F a z l î i İ s f e h â n î* (Fİ), *Efdalu't - tevârîh*, British Museum. Or. 4678.

F a z l u l l a h b. R u z b i h â n, *Târîh-iâlem ârâ-yi Eminî*,' Fatih Ktp., nr. 4431. İngilizce muhtasar tercümesi V. Minorsky, Persia in A. D. 1478 - 1490, London, 1957.

F e r d î, *Târîh*, Ayasofya ktp., nr. 3317.

F e r î d û n B e ğ, (FB), *Münşeâtü's - selâtîn*, İstanbul, 1274. I - II.

G a f f â r î (GAF), *Târîh-i cihân - ârâ*, Tahran, 1343 ş.

D a ğ l ı o ğ l u, H.T., *X. asr-ı Hicrîde Çorum*, Çorumlu, sayı 6, s. 77, nr. 49, s. 52, nr. 79, sayı 8, s. 105, nr. 70, s. 107, nr. 72, sayı; 9 - 10, s. 134, nr. 90, sayı 11, s 140, nr. 98, sayı 19, s. 171, nr. 123.

Ferâmîn-i Fârsî-i Matnadaran, Erivan, 1956 I- II.

Gence tahrir defteri, Başbakanlık Arşivi, nr. 903.

H â f ı z H ü s e y n - i K e r b e l â y î, *Ravzâtü'l - cinân, yay. C. S.* el Kurrâî, Tahran, 1349 ş., II.

Haleb Türkmenleri tahrir defteri, Başbakanlık Arşivi, nr. 1040, Tapu ve Kadastro Genel Müdürlüğü Arşivi, nr. 37.

H a m d u l l a h - i M ü s t e v f i, *Nüzhetü'l - kulûb*, yay. G. Le Strange, GMS. London, 1915.

H â n d e m î r (HD), *Habîbu's - siyer*, Bombay, 1857, II.

H a s a n - i R u m l u (HR), *Ahsenü't - tevârîh*, yay. G. N. Seddon, Baroda, 1931.

H a y d a r B e ğ - i İ v o ğ l u, *Mecmua*, British Museum, Add. 7688.

H o c a S a d e d d i n (HD), *Tâcu't - tevârîh*, İstanbul, 1280. II.

İ b n A c â, *Târîh Yaşbek*, Paris, Bibliothêque Nationale, mans. arabe, nr. 6026.

İ b n İ y a s, *Bedâyiü'z - zuhûr, yay.* M. Mustafa, Bibliotheca Islamica, Kahire, 1380 (1961), V.

İ b n T û l û n, *Mufâkehetu'l-hillân*, yay. M. Mustafa, Kahire, 1381, I II.

Il Canzoniere di Sāh Ismā'īl Haṭāi, yay. T. Gandjaî, Napoli, 1959.

* S t o r e y *Efdalu't - tevârîh*'in müellifini meçhul olarak gösteriyor (*Persian literature*, London. 1936, II, 2, s. 308). Halbuki müellif, eserinde adını açıkça, bir kaç yerde, zikrediyor (114^b - 115^a, 137^b, 219^b, 260^a).

İskender Beğ-i Türkmen (İB), *Târîh-i âlem ârâ-yi Abbâsî*, Beyazıt Genel Ktp., nr. 2976, Tahran, 1334 - 1335 ş., I - II.

İskender Beğ-i Türkmen - Muhammed Yûsuf (İBMY), *Zeyl-i târîh-i âlem ârâ-yi Abbâsî*, yay. S. Hansârî, Tahran, 1317 ş.

İzzî, *Târîh*, İstanbul, 1199.

Kabalecât-ı Fârsî-i Matnadârân, Erivan, I, 1265.

Kadı Ahmed-i Kumi (KA), *Hülâsatü't - tevârih*, yay. H. Müller, Wiesbaden, 1964.

Kemâl Paşa-Zâde, *Tevârîh-i âl-i Osman*, Millet, Ali Emirî Ktp., nr. 29, 32; Fatih Ktp., nr. 4221.

Kemâleddin b. Celâl, *Zubdatu'a - tevârîh*, *Âtıf Efendi*, nr. 1861.

Langlois, V., *Voyage dans la Cilicie et dans les montagnes du Taurus*, Paris, 1861.

Lârî, *Mir'ât'ü'l - edvâr*, Ayasofya Ktp., nr. 3085.

Lütfi Paşa, *Tevârîh-i âl-i Osman*, yay. Âli, İstanbul, 1341.

Malatya tahrir defteri, Başbakanlık Arşivi, nr. 408.

Mahmûd b. Handemîr, *Târih-i Şâh İsmâil ve Tahmasb*, British Museum, Or. 2939.

Mehmed Muhyiddin, *Menâkib-i İbrâhim Gülşenî*, yay. T. Yazıcı, T. T. K., İstanbul, 1976.

Mirza Beğ b. Hasan el-Hüseynî, *Ravzatu's - Safeviyye*, Lala İsmail Ktp., nr. 346, British Museum, Or. 3388..

Muhammed Tâhir-i Kazvînî, *Abbâs-nâme*, Tahran, 1329 s.

Mühimme defterleri, Başbakanlık Arşivi, nr. I, II, XLII, LX.

Müneccimbaşı, *Câmiü'd - düvel*, Süleymaniye Es'ad Efendi Ktp.,, nr. 2103, II, türkçesi *Sahâyifü'l - ahbâr*, İstanbul, 1285, III.

Münşeât mecmuası, Dil ve Tarih Coğrafya Fakültesi Ktp., nr. 4504.

Münşeât mecmuası, Hafid Efendi Ktp., nr. 326.

Nişancı Mehmed Paşa, *Târih*, İstanbul, 1290.

Parmaksızoğlu, İ., *Kuzey Irak*'ta *Osmanlı hâkimiyetinin kuruluşu ve Memun Bey'in hatıraları*, Belleten, sayı 146 (1973), s. 191 - 230.

Peçevî, *Tarih*, İstanbul, 1283, I.

Pîr Sultan Abdal, hazırlayan C. Öztelli, Milliyet Yayınları, İstanbul 1971.

Pietro della Valle, *Voyages*, farsça tercümesi Ş. Şafâ, Bibliothèque d'Iranologie, Tahran, 1969.

R ı z a K u l u H a n, *Ravzatu's - Safâ-yı Nâsirî*, Tahran, 1339 ş., VIII.

S â d ı k î - i K i t ä b d â r, *Mecmâü'l - havâss*, yay. A. Hayyâmpûr, Tebriz, 1327 s.

S â m M i r z a, *Tuhfe-i Sâmî*, yay. V. Destgerdî, Tahran, 1314 ş.

S a n s o n, *Veyage ou relation de l'état présent du royaume de Perse*, Paris, 1695.

S e l â n i k î, *Târîh*, İstanbul, 1281.

Sivas tahrir defteri, Başbakanlık Arşivi, nr. 79, 98; Tapu ve Kadastro Genel Müdürlüğü Arşivi, nr. 10, 12.

S o l a k - Z â d e, *Târîh*, İstanbul, 1298.

S u, K., *Balıkesir ve civarında Yürük ve Türkmenler*, İstanbul, 1938.

Ş a h T a h m a s b (ŞT), *Tezkire*, bibliotheca İndica, Calcutta, 1912.

Ş e r e f H a n (ŞH), *Şeref-nâme*, yay. V. V. Zernof, St. Pêtersbourg. 1862, II, Kahire, 1930.

Ş i k â r î, *Karaman oğulları tarihi*, Konya, 1946.

Ş ü k r ü, *Selim-nâme*, Türk Tarih Kurumu Ktp., nr. 283.

Tadhkirat al - mulûk, a manual of Safavid administration (circa 1137/1725), Persian text in facsimile, London, 1943.

H û r ş a h b. K u b â d e l - H ü s e y n î, (HKH), *Târih-i ilçi-i Nizâm Şah* Millet, Ali Emîrî Ktp., nr. F. 756.

Topkapı Sarayı Müzesi Arşivi Kılavuzu, İstanbul, 1938 - 1940, I - II.

Târîh-i Şâh İsmâil-i Sânî, Beyazid Genel Ktp., nr. 5162.

Trabzon tahrir defteri, Başbakanlık Arşivi, nr. 53.

Ulu Yörük tahrir defteri, Tapu ve Kadastro Genel Müdürlüğü Arşivi, nr. 16.

Y a h y â - y i K a z v î n î (YK), *Lübbüt-tevârîh*, Tahran, 1314 ş.

Yeni İl tahrir defteri, Başbakanlık Arşivi, nr. 262; Tapu ve Kadastro Genel Müdürlüğü Arşivi, nr. 138.

V e l i K u l u Ş a m l u, *Kısasu'l-hâkânî*, British Museum, Add. 7656.

Zü'l - Kadriyye eyâleti tahrir defteri, Başbakanlık Arşivi, nr. 402; Tapu ve Kadastro Genel Müdürlüğü Arşivi, nr. 116.

Z â h î d î (Şeyh Hüseyin), *silsiletü'n - neseb Safeviyye*, Berlin, 1348.

B. İNCELEMELER

A l i R ı z a (Yalgın), *Cenupta Türkmen oymakları*, İstanbul - Adana, 1931 - 1937, I — VI.

A u b i n, J., *Sah 'Ismā'il et les notables de l'Iraq Persan*, journal of Economic and Social History of the Orient, Leiden, 1959, II, ı, s. 31 - 81.

———, *La politique religieuse des Safavides*, Le Shî'isme İmâmite, Bibliothèque des Centres d'Etudes Superieures, s. 235 244.

B a y b u r d î, *Târîh-i Arasbârân*, Tahran, 1314 ş.

B r o w n e, E.G., *A Literary history of Persia*, Modern Times, Cambridge, 1953.

C a h e n, Cl., *Babaî*, the Incyclopaedia of Islam, I, s. 843 - 844.

———, *La problème du Shi'isme dans l'Asie Mineure Turque pré-Ottoman*, Le Shî'isme İmâmite, s. 115 - 129.

D e m i r t a ş (Sümer). F., *Boz Ulus hakkında*, Dil ve Tarih-Coğrafya Fakültesi Dergisi, VII, sayı I, s. 29 - 60.

E b e r h a r d, E., *Osmanische polemik gegen die Safawiden in 16. Jahrhundert nach arabischen handschriften*, Freiburg im Breisgau, 1970.

E f e n d i e v, O. A., *Obrazo voni Azerbaydzhanskogo osudartsva sefeviden v nachle XVI veka, Bakü, 1961.*

F e l s e f î, N., *Zindegânî-i Şâh Abbâs-ı Evvel*, Tahran, 1332 - 1352, ş., I - V.

F e r r u h, İ.M., *Hânedân-ı Mukaddem*, Tahran, 1340 ş.

G l a s s e n E., *Die Frühen Safawiden nach Qazı Ahmad Qumi*, Freiburg im Breisgau, 1970.

G ö l p ı n a r l ı, A., *Fuzûlî divânı*, İstanbul, 1961.

———, *Kızıl Baş* Maddesi, İ A, VI, s. 385 - 386.

G ö k b i l g i n, M.T., *Arz ve raporlarına göre İbrahim Paşa'nın Irakeyn seferindeki ilk tedbirleri ve fütuhatı*, Belleten, sayı 83, s. 449 - 482.

H a m m e r, J., *Devlet-i Osmaniyye târîhi*, türkçe tercümesi M. Atâ, İstanbul, 1330, V.

H a s l u c k, F. W., *Christianity and Islam under the Sultans*, Oxford, 1929, I - II.

H i n z, W., *Irans aufstieg zum nationalstaat im fünfzehnten Jahrhundert*, Berlin - Leipzig, 1936, türkçe tercümesi T. Bıyıklıoğlu, Uzun Hasan ve Şeyh Cüneyd, T.T.K., Ankara, 1948.

İ ç i ş l e r i B a k a n l ı ğ ı, *Türkiye'de meskûn yerler kılavuzu*, Ankara, 1946.

İ l a y d ı n, H. — E r z i, A. S., *XVI. asra âid bir münşeât mecmuası, Belleten*, sayı 82, s. 221 - 252.

K e s r e v î, A., *Şeyh Safi ve tebâreş*, Tahran, 1321 ş.

———, *Şehriyârân-ı gumnâm*, Tahran, 1308 ş., II.

K ö p r ü l ü (Z â d e), M. F., *Anadolu'da İslâmiyet*, Edebiyat Fakültesi Mecmuası, sayı 4, s. 281 - 311, sayı 5, s. 385 - 420, sayı 6 s. 457 - 486.

———, *Âzerî* Maddesi, İA, II, S. 133 - 137.

K ü t ü k o ğ l u, B., *Osmanlı - İran siyasî münasebetleri*, I (1578 - 1590), Edebiyat Fakültesi Yayınları, İstanbul, 1962.

———, *Tahmasb*, Maddesi, İ. A, XI.

L e S t r a n g e, G., *The Lands of the Eastern Caliphate*, Cambridge, 1930.

R o e m e r, H.R., *Der niedergang Irans nach dem Tode Ismails des-Grausamen*, 1577 - 1581, Würzburg - Aumühle, 1939.

M i n o r s k y, *Tadhkirat al - mulūk*, translated and explaind By V. Minorsky, GMNS, London, 1943.

———, *Tat* Maddesi, İA, XI, s. 46 - 50.

———, *Shakeykh Bali - efendi On tha Safavids.*, BSOAS, 1957, XX. s. 437 - 450.

S o h r w e e d e, H., *Der sieg der Safaviden in persien und seine rückwirkungen auf die Schiien Anatoliens im 16. Jahrhundert*, Der Islam, 1965, 41, s. 95-223.

S ü m e r, F., *Anadolu'da Moğollar*, Selçuklu Araştırmaları Dergisi, 1969, I, s. 1 - 147.

———, *Âzerbaycan'ın türkleşmesi tarihine umumî bir bakış*, Belleten, 1957, sayı 83, s. 429 - 447.

———, *Çukur-ova tarihine dâir arastırmalar*, Tarih Araştırmaları Dergisi, 1963, I, s. 1 - 108.

———, *Kara Koyunlular*, T.T.K., Ankara, 1967.

———, *Oğuzlar* (Türkmenler), Siyasî Tarihleri - Boy Teşkilâtı - Destanları, Dil ve Tarih - Coğrafya Fakültesi Yayınlarından, II. baskı, Ankara, 1972.

———, *XV. Asırdan itibaren Anadolu'dan İran'a vukubulan göçler*, Türk Yurdu 1954, sayı 1 (234), s 36 42.

T â c b a h ş, A., *İran der zamân-i Safeviyye*, Tebriz, 1340 ş.

T a n s e l, S., *Sultan II. Bâyezid*'in *siyasî hayatı*, Millî Eğitim Bakanlığı Yayınlarından, İstanbul, 1966.

———, *Yavuz Sultan Selim*, Millî Eğitim Bakanlığı Yayınlarından, İstanbul, 1969.

T e k i n d a ğ, M. Ş.. *Yeni kaynak ve vesikaların ışığı altında Yavuz Selim'in İran seferi*, *Tarih* Dergisi, XXII. 22, s. 49 - 78.

T e r b i y e t, M.A., *Danişmendân-ı Âzerbaycan*, Tahran, 1314 ş.

T o g a n, A. Z. Velidî, *Sur l'origine des Safavides*, Mélanges Massignon, Damas, 1957, III, s. 345 - 357.

T u r a n, Ş., *Kanunî'nin oğlu Şehzâde Bâyezid vak'ası*, Dil ve Tarih-Coğrafya Fakültesi Yayınlarından, Ankara, 1961.

U l u ç a y, Ç., *Yavuz Selim nasıl padişah oldu*, Tarih Dergisi, IX, s. 53 - 90, X., s. 117 - 142, XI - XII, s. 185 - 200.

U z u n ç a r ş ı l ı, İ.H., *Osmanlı tarihi*, T.T.K.. Ankara, 1949 - 1951, II - III.

Y i n a n ç, M. H., *Cüneyd* Maddesi, İA, III, s. 242 - 244.

فهرست اسامی کسان

ش

غ

ف

ق

ک

گ

هـ ـ ی

فهرست اسامی جایها

پ

ت

ج

ص ـ ط

ع

غ

ف

ق

فهرست اقوام، طوایف، ملل و نحل

س

ش

ص

ع

فهرست القاب و مناصب

فهرست کتابها

فهرست بخشی از آثار نشر گستره

مجموعهٔ پژوهش های تاریخ

۱) **تاریخ سیاسی و اقتصادی هخامنشیان** (چاپ دوم) ۱۵۰ ریال
م. ا. داندامایف / میرکمال نبی پور

۲) **مصیبت وبا و بلای حکومت** نایاب
هما ناطق

۳) **تاریخ شکنجه (تاریخ کشتار و آزار در ایران)** نایاب
مهیار خلیلی

٤) **سفرنامه شمال (گزارش اولین کنسول انگلیس در رشت)** نایاب
چارلز فرانسیس مکنزی / منصوره اتحادیه (نظام مافی)

۵) **تاریخنگاری در ایران** ریال
آ. س. لمبتون ـ ن. کدی ـ ... / دکتر یعقوب آژند

٦) **درآمدی بر تاریخ فراماسونری در ایران** نایاب
حامد الگار / دکتر یعقوب آژند

۷) **پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت** نایاب
منصوره اتحادیه (نظام مافی)

۸) **تاریخنگاری در اسلام** ریال
هـ. آ. ر. گیب ـ م. حلمی م. احمد ـ ... / دکتر یعقوب آژند

۹) **تاریخ اقتصادی ایران ۲۳۳۲ ـ ۱۲۱۵ ه. ق.** (چاپ دوم) ۳۹۰۰ ریال
چارلز عیسوی / دکتر یعقوب آژند

۱۰) **پیدایش دولت صفوی** (چاپ دوم) ۹۰۰ ریال
میشل مزاوی / دکتر یعقوب آژند

۱۱) **تاریخ طبرستان و رویان و مازندران** ریال
سید ظهیرالدین مرعشی / به اهتمام: برنهارد دارن

۱۲) **قیام شیعی سربداران** ریال
دکتر یعقوب آژند

۱۳) **تاریخ زندیه (جانشینان کریم خان زند)** ریال
ابن‌عبدالکریم علی رضا شیرازی / دکتر غلامرضا ورهرام

۱٤) **تاریخ دولت خوارزمشاهیان** ریال
پروفسور ابراهیم قفس اوغلی / دکتر داود اصفهانیان

۱۵) **سفرنامه آنتونی اسمیت به کرمان، ۱۳۳۰ شمسی (ماهی سفید کور در ایران)** ۲۰۰۰ ریال
آنتونی اسمیت / محمود نبی زاده

۱۶) تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی (ذیل تاریخ حبیب السیر) ۲۸۰۰ ریال
امیر محمود خواندامیر / تصحیح و تحشیه دکتر محمدعلی جراحی
۱۷) نقش ترکان آناطولی در تشکیل و توسعهٔ دولت صفوی ریال
پروفسور فاروق سومر / دکتر احسان اشراقی ــ دکتر محمد تقی امامی

مجموعهٔ مقالات

۱) گسترهٔ تاریخ و ادبیات (مجموعهٔ مقالات) ۳۵۰ ریال
سید جعفر سجادی، اسمعیل حاکمی، ابوالقاسم رادفر ...

مجموعهٔ زبان و ادبیات فارسی

۱) ادبیات ایران در زمان سلجوقیان و مغولان ٤٥٠ ریال
پروفسور یان ریپکا / دکتر یعقوب آژند
۲) بختیارنامه (لمعة السراج لحضرة التاج) (چاپ دوم) ۲٤٥۰ ریال
تصحیح و تحشیه: محمد روشن
۳) حافظ پژوهان و حافظ پژوهی ۳۸۵۰ ریال
دکتر ابوالقاسم رادفر
٤) بینش اساطیری در شعر معاصر فارسی ۹۵۰ ریال
بهزاد رشیدیان
۵) صوفیانه‌ها و عارفانه‌ها (بخش اوّل) ۴۶۰۰ ریال
(تاریخ تحلیلی پنج هزار سال ادبیات داستانی ایران)
نادر ابراهیمی
۶) سرگذشت روان ریال
دکتر محمد معین / شرح و تحلیل: علی اصغر مصطفوی

مجموعهٔ علوم

۱) تصویر جهان در فیزیك جدید نایاب
ماکس پلانک / مرتضی صابر
۲) کیهانشناسی نایاب
ویرجینیا تریمبل / م. حیدری خواجه‌پور
۳) مساله‌های ریاضی: آسان، ولی ... (چاپ چهارم) ۶۵۰ ریال
آ. ای. اوسترووسکی ... / پرویز شهریاری
٤) چیسن باپ (روش محاسبه با انگشتان دست) ۲۰۰ ریال
هانک یانک پای / کیومرث پریانی
۵) برخی کاربردهای مکانیک در ریاضیات ۱۰۰ ریال
و. ا. اوسپنسکی / دکتر کاظم ابهری

مجموعه پژوهش‌های تاریخ

خوشنویسی : حمید غیرانژاد



